



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

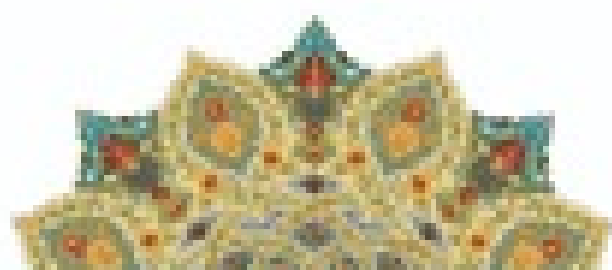
گامی



عمران  
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

مجموعه آثار



# اثبات ولایت

علامه حاج شیخ علی نمانی شاهرودی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# اثبات ولایت

نویسنده:

علی نمازی شاهرودی

ناشر چاپی:

ولایت

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۹	اثبات ولایت
۹	مشخصات کتاب
۹	اشاره
۱۵	فهرست
۲۱	مقدمه تحقیق
۳۳	مقدمه
۳۵	بخش اول ۱ : تبیین وجوب پیروی از ولایت
۳۵	اشاره
۳۷	فصل اول ۱ : وجوب تمسک به ثقلین
۳۷	اشاره
۳۹	نتیجه گیری از حدیث ثقلین
۴۷	فصل دوم ۲ : مقصود از عترت
۴۷	اشاره
۴۸	معرفی عترت در روایات
۵۳	فصل سوم ۳ : مفاصد تفسیر قرآن بدون مراجعه به عترت
۵۳	اشاره
۵۷	وجوب مراجعه به عترت در تفسیر قرآن
۶۵	تخصیص برخی از آیات قرآن، به دلالت روایات
۶۹	فصل چهارم ۴ : قرآن و علم غیب پیغمبر و امام علیه السلام
۸۰	فصل پنجم ۵ : لزوم پیروی کامل از قرآن و اهل بیت علیهم السلام
۸۶	فصل ششم ۶ : مأموریت حکم به ظاهرولی
۹۸	فصل هفتم ۷ : ولایت تکوینی و تشریحی
۱۰۶	بخش دوم ۲ : تبیین ابعاد ولایت تکوینی

۱۰۶	.....	اشاره
۱۰۸	.....	فصل اول ۱ : بررسی واژه «ملک» در آیات و روایات
۱۰۸	.....	اشاره
۱۰۹	.....	اعطای «ملک» به پیامبران پیشین
۱۱۹	.....	مقایسه مقام حضرت سلیمان با ائمه طاهرين عليه السلام
۱۲۹	.....	فصل دوم ۲ : وجود کتب و آثار تمام انبیا نزد صاحبان ولایت
۱۳۷	.....	فصل سوم ۳ : علم ولی به تمامی علوم اعطا شده به خلائق
۱۳۹	.....	فصل چهارم ۴ : ولایت و سلطنت پیغمبر و ائمه هدی عليهم السلام بر تمامی کائنات
۱۵۵	.....	فصل پنجم ۵ : قدرت پیغمبر و ائمه هدی عليه السلام
۱۵۷	.....	فصل ششم ۶ : نفوذ اراده حتمی ولی در جسم و صورت انسان
۱۷۷	.....	فصل هفتم ۷ : اطاعت حیوانات و تصاویر آنان از صاحبان ولایت
۱۸۹	.....	فصل هشتم ۸ : توانایی پیغمبر و ائمه هدی عليهم السلام برزنده کردن مردگان
۱۹۷	.....	فصل نهم ۹ : اطاعت درختان و گیاهان از مقام ولایت
۲۱۱	.....	فصل دهم ۱۰ : اطاعت جمادات از پیغمبر و ائمه هدی عليهم السلام
۲۲۱	.....	فصل یازدهم ۱۱ : فرمان برداری ابرو باد از ولی
۲۲۷	.....	فصل دوازدهم ۱۲ : اطاعت آب از پیغمبر و ائمه هدی عليهم السلام
۲۳۱	.....	فصل سیزدهم ۱۳ : اطاعت ملانکه از پیغمبر و ائمه هدی عليه السلام
۲۳۵	.....	فصل چهاردهم ۱۴ : اطاعت جنیان و شیاطین از صاحبان ولایت
۲۳۷	.....	بخش سوم ۳ : بررسی دلایل عقلی و نقلی در نفی ولایت تکوینی
۲۳۷	.....	اشاره
۲۳۹	.....	فصل اول ۱: بررسی آیات به ظاهر معارض با ولایت تکوینی
۲۳۹	.....	اشاره
۲۳۹	.....	۱. «لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ»
۲۴۵	.....	۲. «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ»
۲۵۱	.....	۳. «قُلْ إِنِّي لَأَمْلِكُ لَكُمْ صَرًّا وَلَا رَشَدًا»
۲۵۵	.....	۴. «قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَا مِنَ الرُّسُلِ»

۵. «أَنَّمَا عَلَيَّكَ الْبَلَاغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ» ..... ۲۵۷
۶. «لَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا» ..... ۲۶۱
۷. «فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ» ..... ۲۶۶
۸. «مَا كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَأِ الْأَعْلَىٰ إِذْ يُخْتَصِمُونَ» ..... ۲۶۷
۹. «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ» ..... ۲۶۹
۱۰. «قُلْ أَعْتَبِرُوا لِلَّهِ الْأَثَمَ الَّذِي أَتَّخَذَ وَلِيًّا» ..... ۲۷۱
۱۱. آیات مربوط به وکیل نبودن رسول ..... ۲۷۷
۱۲. وعده خداوند برای جانشینی انسان های صالح در زمین ..... ۲۸۰
- فصل دوم ۲ : بررسی روایات به ظاهر معارض با ولایت تکوینی ..... ۲۸۵
- اشاره ..... ۲۸۵
۱. فرازهای از فصل نودم دعای جوشن کبیر ..... ۲۸۵
۲. فرازی از خطبه ۱۰۰ نهج البلاغه در مورد وظایف امام ..... ۲۹۹
۳. فرازی از دعای روز دوشنبه امام سجاد علیه السلام ..... ۳۱۰
۴. روایتی به سند ضعیف و مجهول از امام صادق علیه السلام ..... ۳۱۱
۵. روایتی در نکوهش غلو از امام صادق علیه السلام ..... ۳۱۲
۶. فرازی از فصل ۹۴ دعای جوشن کبیر ..... ۳۲۹
۷. فرازی از دعای عرفه ..... ۳۳۱
۸. فرازهای برخی از ادعیه در پوزش از گناه و تقاضای دفع شر ..... ۳۳۴
۹. عباراتی از ائمه علیهم السلام در باب قدرت خداوند ..... ۳۳۵
۱۰. روایات مربوط به تفویض و موارد آن ..... ۳۳۷
۱۱. تطبیق روایات مربوط به اعجاز ائمه هدی علیهم السلام با آیات قرآن ..... ۳۴۳
- فصل سوم ۳ : بررسی دلایل عقلی در نفی ولایت تکوینی ..... ۳۴۹
- اشاره ..... ۳۴۹
۱. دلیل «تَخْيِر» و چگونگی حضور هم زمان یکی از ائمه در چند مکان ..... ۳۴۹
۲. رابطه ولایت تکوینی با توحید افعالی ..... ۳۸۴
۳. دفع شر نکردن امام از خود و تعارض آن با ولایت تکوینی ..... ۳۸۶

۴. ولایت تکوینی رسول خدا و علت عدم ارائه معجزه تکوینی برای کفار ..... ۳۹۱
۵. آیا خداوند برای سرپرستی جهان کافی نیست؟ ..... ۳۹۳
- زمینه های انکار فضائل والای چهارده معصوم علیهم السلام ..... ۳۹۴
- فصل چهارم ۴ : بررسی شبهات مطرح شده در نفی ولایت تکوینی ..... ۳۹۷
- اشاره ..... ۳۹۷
۱. آیا حاجت خواستن از غیر خدا جایز است؟ ..... ۳۹۸
۲. آیا حدیث «لولاک لماخلقت الأفلاک» صحیح است؟ ..... ۴۰۵
۳. شرح حدیث «إِنَّا صَنَائِعُ رَبِّنَا وَالتَّائِسُ بَعْدَ ضَنَائِعِ لَنَا» ..... ۴۰۸
۴. بررسی اشتباهات کتاب درسی از ولایت ..... ۴۱۳
۵. نظر فقها و مجتهدان درباره ولایت تکوینی ..... ۴۱۷
- نمایه آیات ..... ۴۳۳
- نمایه معجزات ..... ۴۵۹
- فهرست منابع ..... ۴۷۶
- درباره مرکز ..... ۴۹۴



سرشناسه: نمازی شاهرودی، علی، 1293 - 1363.

عنوان قراردادی: اثبات ولایت

عنوان و نام پدیدآور: اثبات ولایت / تالیف علی نمازی شاهرودی رحمه الله.

مشخصات نشر: مشهد، انتشارات ولایت، 1399.

مشخصات ظاهری: 456 ص.

شابک: 2 - 85 - 6172 - 964 - 978

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: کتابنامه. نمایه معجزات. نمایه آیات.

موضوع: ولایت \* Sainthood

موضوع: ولایت تکوینی \* Guardianship of genesis

موضوع: ولایت -- جنبه های قرآنی \* Sainthood -- Qur'anic teaching

موضوع: ولایت تکوینی -- احادیث \* Guardianship of genesis -- Hadiths

رده بندی کنگره: الف 8 / 223 / 1399BP2043

رده بندی دیویی: 297/45

شماره کتابشناسی ملی: 4222237

خیراندیش دیجیتال: انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ص: 1

اشاره

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا المُرْتَضَى الإمامِ التَّقِيِّ وَحُجَّتِكَ عَلَى مَنْ فَوْقِ الأَرْضِ وَ مَنْ تَحْتَ السَّمَاوَاتِ الصِّدِّيقِ الشَّهِيدِ صَلَاةً  
كَثِيرَةً تَامَةً زَاكِيَةً مُتَوَاصِلَةً مُتَوَارَةً مُتَرَادِفَةً كَأَفْضَلِ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَوْلِيَائِكَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

ص: 2

اثبات ولايت

علامه شيخ على نمازی شاهرودی رحمة الله

تحقيق مرتضى اعدادی خراسانی

ص: 3

اثبات ولایت

علامه حاج شیخ علی نمازی شاهرودی رحمة الله

تحقیق: مرتضی اعدادی خراسانی

ص: 4

بسم الله الرحمن الرحيم

(ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ)

علم و معرفت بزرگ ترین و بهترین نعمت الهی است که خداوند متعال آن را به بندگان صالح خویش عطا می فرماید و آن ها را در مسیر عبودیت و کمال بندگی به سوی خود با آن یاری می دهد.

برترین مباحثات بندگان خدا نیز، برخورداری از این نعمت گران سنگ است .

عالمان ربانی و عارفان حقیقی کسانی هستند که در راه بندگی خدا همواره پیامبران الهی و امامان معصوم - صلوات الله علیهم اجمعین - را چراغ راه خویش قرار داده و هیچگاه از سلوک طریق علمی و عملی آنان احساس خستگی به خود راه نداده اند و از هر طریق دیگری غیر از راه امامان علیهم السلام دوری و بیزاری جسته اند.

مؤسسه معارف آل محمد علیهم السلام با هدف احیای آثار چنین بزرگانی، که در طول تاریخ تشیع همواره مدافع و پشتیبان معارف اصیل و حیانی و علوم راستین اهل بیت علیهم السلام بوده اند، سامان یافته است و امید دارد با توجهات خاص حضرات معصومین علیهم السلام، توفیق احیای آثار ارزشمند آن بزرگان را بیابد.

عالم آل محمد

مؤسسة عالم آل محمد (عليهم السلام)المعارفية

info@alemalmohammad.com

ص: 5

اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيِّكَ الْحُجَّهِ بْنِ الْحَسَنِ. صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا وَحَافِظًا وَفَائِدًا وَنَاصِرًا وَدَلِيلًا وَعَيْنًا حَتَّى  
تُسْكِنَهُ أَزْوَاجَ طَوْعًا وَتُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا

ص: 6

مقدمه تحقیق... 11

مقدمه... 21

بخش اول: تبیین وجوب پیروی از ولایت / 23

فصل اول: وجوب تمسک به ثقلین... 25

نتیجه گیری از حدیث ثقلین... 27

فصل دوم: مقصود از عترت... 35

معرفی عترت در روایات... 36

فصل سوم: مفاسد تفسیر قرآن بدون مراجعه به عترت... 41

وجوب مراجعه به عترت در تفسیر قرآن... 45

تخصیص برخی از آیات قرآن، به دلالت روایات... 53

فصل چهارم: قرآن و علم غیب پیغمبر و امام علیه السلام... 57

فصل پنجم: لزوم پیروی کامل از قرآن و اهل بیت علیهم السلام... 67

فصل ششم: مأموریت حکم به ظاهر ولی... 73

فصل هفتم: ولایت تکوینی و تشریحی... 85

بخش دوم: تبیین ابعاد ولایت تکوینی / 93

فصل اول: بررسی واژه «مُلک» در آیات و روایات... 95

اعطای «مُلک» به پیامبران پیشین... 96

مقایسه مقام حضرت سلیمان با ائمه طاهرين عليهم السلام... 105

فصل دوم: وجود کتب و آثار تمامی انبیا نزد صاحبان ولایت... 115

فصل سوم: علم ولی به تمامی علوم اعطا شده به خلائق...123

فصل چهارم: ولایت و سلطنت پیغمبر وائمه هدی علیهم السلام بر تمامی کائنات..125

فصل پنجم: قدرت پیغمبر وائمه هدی علیهم السلام...141

فصل ششم: نفوذ اراده حتمی ولی در جسم و صورت انسان...143

فصل هفتم: اطاعت حیوانات و تصاویر آنان از صاحبان ولایت...163

فصل هشتم: توانایی پیغمبر وائمه هدی: بر زنده کردن مردگان...175

فصل نهم: اطاعت درختان و گیاهان از مقام ولایت...183

فصل دهم: اطاعت جمادات از پیغمبر وائمه هدی علیهم السلام...197

فصل یازدهم: فرمان برداری ابرویاد از ولی...207

فصل دوازدهم: اطاعت آب از پیغمبر وائمه هدی علیهم السلام...213

فصل سیزدهم: اطاعت ملائکه از پیغمبر وائمه هدی علیهم السلام...217

فصل چهاردهم: اطاعت جنیان و شیاطین از صاحبان ولایت...221

بخش سوم: بررسی دلایل عقلی و نقلی در نفی ولایت تکوینی / 223

فصل اول: بررسی آیات به ظاهر معارض با ولایت تکوینی...225

1. (لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ)...225

2. (وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ)...225

3. (قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا)...237

4. (قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَا مِنَ الرُّسُلِ)...241

5. (إِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ)...243

6. (وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَوْلِيَاءَ)...247

7. (فَذَكِّرْهُ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ)...252



8. (مَا كَانَ لِيَ مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَائِكَةِ إِذْ يَخْتَصِمُونَ)...253

9. («قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ»)...255

ص: 8

10. (قُلْ أَعْيَرَ اللَّهُ اتَّخَذَ وَلِيًّا)... 257

11. آیات مربوط به وکیل نبودن رسول... 263

12. وعده خداوند برای جانشینی انسان های صالح در زمین... 266

فصل دوم: بررسی روایات به ظاهر معارض با ولایت تکوینی... 271

1. فرازهای از فصل نودم دعای جوشن کبیر... 271

2. فرازی از خطبه 105 نهج البلاغه در مورد وظایف امام... 285

3. فرازی از دعای روز دوشنبه امام سجاد علیه السلام... 296

4. روایتی به سند ضعیف و مجهول از امام صادق علیه السلام... 297

5. روایتی در نکوهش غلو از امام صادق علیه السلام... 298

6. فرازی از فصل 94 دعای جوشن کبیر... 315

7. فرازی از دعای عرفه... 317

8. فرازهای برخی از ادعیه در پوزش از گناه و تقاضای دفع شر... 320

9. عباراتی از ائمه علیهم السلام در باب قدرت خداوند... 321

10. روایات مربوط به تفویض و موارد آن... 323

11. تطبیق روایات مربوط به اعجاز ائمه هدی علیهم السلام با آیات قرآن... 329

فصل سوم: بررسی دلایل عقلی در نفی ولایت تکوینی... 335

1. دلیل «تَحْيِيز» و چگونگی حضور هم زمان یکی از ائمه در چند مکان... 335

2. رابطه ولایت تکوینی با توحید افعالی... 370

3. دفع شر نکردن امام از خود و تعارض آن با ولایت تکوینی... 372

4. ولایت تکوینی رسول خدا و علت عدم ارائه معجزه تکوینی برای کفار... 377

5. آیا خداوند برای سرپرستی جهان کافی نیست؟... 379

زمینه های انکار فضائل والای چهارده معصوم علیهم السلام... 380

فصل چهارم: بررسی شبهات مطرح شده در نفی ولایت تکوینی... 383

1. آیا حاجت خواستن از غیر خدا جایز است؟... 384

2. آیا حدیث «لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ» صحیح است؟... 391

ص: 9

3. شرح حدیث «إِنَّا صَنَّاغُ رَبَّنَا وَالنَّاسُ بَعْدُ صَنَّاغُ لَنَا»... 393

4. بررسی اشتباهات کتاب درسی از ولایت... 398

5. نظر فقها و مجتهدان درباره ولایت تکوینی... 402

417... نمایه آیات

430... نمایه معجزات

439... فهرست منابع

452... چکیده عربی و انگلیسی

454... بیان مؤسسه

ص: 10

امامت مقام و منزلت رفیعی است که خداوند متعال به برخی از بندگان برگزیده خویش عطا می کند؛ به طوری که حتی بسیاری از پیامبران و رسولان الهی علی رغم دارا بودن جایگاه بلند نبوت و رسالت، فاقد مقام امامت بوده اند. امام رضا علیه السلام قدر و شأن این مقام الهی را چنین بیان می کند:

«إِنَّ الْإِمَامَةَ أَجَلٌ قَدْرًا، وَاعْظَمُ شَأْنًا، وَاعْلَا مَكَانًا وَأَمْنَعُ جَانِبًا وَأَبْعَدُ غَوْرًا مِنْ أَنْ يَبْلُغَهَا النَّاسُ بِعُقُولِهِمْ أَوْ يَنَالُوا بِأَرَائِهِمْ»<sup>(1)</sup>

امامت الهی اندازه اش بزرگ و شأنش عظیم و منزلتش بالا و حدودش دست نیافتنی و عمقش دورتر از آن است که در حیطه درک عقل و خرد درآید.

نه تنها این مقام در حیطه عقل مردم نمی گنجد، شناخت و ویژگی ها و عظمت منحصر به فرد حاملان چنین مقامی نیز فراتر از محدوده فهم بشر است؛ زیرا معرفت فعل خداست و اوست که خودش را به ما شناسانیده و معرفی کرده است:

«فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»،<sup>(2)</sup> هم چنین ما را مفسور به معرفت نبی و امام نموده است، که اگر او معرفی نماید ما به گمراهی خواهیم افتاد، چنانکه در دعای زمان غیبت می خوانیم:

«اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي نَفْسَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ، اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ، حُجَّتَكَ، اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي.»<sup>(3)</sup>

ص: 11

1- الکافی، ج 1، ص 199، ح 1؛ بحار الأنوار، ج 25، ص 121، ح 4 (باب چهارم از ابواب علامات الإمام وصفاته ... از کتاب الإمامة).

2- الروم (30)، آیه 30.

3- الکافی، ج 1، ص 337، ح 5؛ بحار الأنوار، ج 95، ص 326، ح 2 (باب 115 از ابواب احراز النبی صل الله و علیه وآله از کتاب الذکر والدعاء).

البته خدای متعال به غرض حکیمانه خلقت، این معرفی را از یاد انسان زدوده است: «نَسُوا الْمَوْقِفَ»،<sup>(1)</sup> و لکن انسان را منور به نور عقل نموده، تا با فحص و جستجو در آیات متذکر به معرفت الهی شود و در مقابل حقایق و داده های وحیانی خاضع گردد و با پیروی از رسولان الهی به فلاح و قرب نائل شود.

پس با توجه به مذکریت آیات و روایات به معرفت فطری در این که خداوند متعال قیوم و مالک همه چیز است و اوست که با حکمت خود هرچه بخواهد، به هرکه بخواهد، عطا می کند و فرقی در امور نمی کند که آن امر از قبیل احکام باشد و یا از قبیل آثار تکوینی که بر اشیا بار است - مثل سوزاندن آتش که اگر بخواهد آن اثر را از او می گیرد - لذا بر اساس همین حکمت، ولایت تشریحی و تکوینی بر تمام اشیا عالم را به عده ای از برگزیدگان خاص خود تفویض نموده است.

مرحوم محدث و فقیه خبیر آیت الله حاج شیخ علی نمازی شاهرودی در راستای این مباحث معارفی که دخیل در معرفت شناسی است، آثار متعدد و گران سنگی را از خود به یادگار گذاشته است که کتاب پر محتوای اثبات ولایت از آن جمله است. وی در این کتاب به موضوع مهم سرپرستی ائمه معصومین علیهم السلام بر تمام موجودات و کائنات هستی می پردازد که به جهت تسلط عمیق ایشان بر معارف اهل بیت، با تلفیق داده های الهی با استدلال های عقلی، این اثر ماندگار را در موضوع ولایت تکوینی و پاسخ گویی به شبهات آن در میان سایر آثار این حوزه کم نظیر کرده است.

شایسته است پیش از اشاره به محتوای این کتاب، گزارش کوتاهی از شرح حال، تحصیلات، اساتید، آثار، ویژگی های شخصیتی و اندیشه های معارفی مؤلف طرح گردد.

ص: 12

---

1- المحاسن، ج 1، ص 241، ح 225؛ بحار الأنوار، ج 3، ص 208، ح 16 (باب 11 از کتاب توحید).

مرحوم آیت الله حاج شیخ علی نمازی شاهرودی که از عالمان عامل، زاهدان با تقوی و فقیهان بصیر و پُرکار زمانه بود در سال 1323 هجری قمری مصادف با 1294 هجری شمسی در شاهرود و در خانواده ای مذهبی و اهل علم به دنیا آمد. پدر ایشان مرحوم حاج شیخ محمد بن اسماعیل نمازی شاهرودی از علمای بنام شاهرود بود که اجازه اجتهاد خود را از مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی و مرحوم فیروزآبادی گرفته بود و تألیفات سودمندی نیز از ایشان به یادگار مانده است. ارادت ویژه ایشان به ساحت قدسی امام هشتم به گونه ای بوده است که در مدت نود سال عمر پر برکتشان بیش از چهل بار با پای پیاده به زیارت استان قدس رضوی نائل می گردند.

مرحوم حاج شیخ علی نمازی که از کودکی به تحصیل سطوح در نزد چنین پدر بزرگواری مشغول بوده اند، از استعداد بی نظیر و پشتکار خستگی ناپذیر برخوردار بوده اند و از همان دوران آثار نبوغ در رفتارشان نمایان بوده است، به طوری که در نوجوانی افزون بر گذراندن سطوح عالی نزد والد بزرگوار خود و دیگر اساتید آن سامان، به حفظ قرآن کریم نیز همت گماشته، حافظ قرآن می گردند.

ایشان پس از گذراندن سطوح مقدماتی و عالی در شاهرود، رهسپار حوزه پربیرکت آن زمان خراسان در مشهد می شوند، تا از محضر عالمان بزرگ آن بهرمنند شوند. پیشرفت علمی ایشان در مشهد به قدری سریع است که در سن 22 سالگی به درجه اجتهاد می رسند و به نوشتن فقه استدلالی می پردازند.

مهم ترین ویژگی تحصیلی مرحوم حاج شیخ علی نمازی، کسب فیض از محضر مرحوم آیت الله العظمی میرزا مهدی اصفهانی در فقه، اصول و معارف

ص: 13

بوده است. ایشان تا زمان رحلت این استاد برجسته، مدت بیش از پانزده سال کمال استفاده را از محضر وی می نمایند و ضمن آشنایی کامل به مبانی معارفی، فقهی و اصولی ایشان به ترویج این مبانی همت می گمارد.

مرحوم نمازی در ذیل واژه «هدی» در کتاب مستدرک سفینه البحار خود، شرح سیره علمی و مقامات روحی و چگونگی انصراف خاطر میرزای اصفهانی از طلب حقایق از راه فلسفه و عرفان و توجه کامل به قرآن و باب علوم آن را چنین بیان می کند:

عالم عامل کامل، دانای علوم الهی و برخوردار از تأییدات صمدانی، پرهیزگار متقی، پاکیزه وارسته، دارای اخلاق کریمه و صفات جمیله، مولای ما و استاد ما، آقا میرزا مهدی اصفهانی خراسانی ... من خداوند را سپاس می گذارم که مرا به تشرف به حضور او و بهرمندی از مقام کریم او توفیق داد. (1)

پس از رحلت مرحوم آیت الله العظمی میرزای اصفهانی، ایشان رهسپار نجف اشرف می شوند تا در کنار مرقد مولایشان از عالمان آن حوزه نیز بهره مند شوند و پس از مدتی به مشهد بازگشته، مشغول تدریس و تبلیغ معارف اهل بیت علیهم السلام می گردند. این عالم بزرگوار در حوزه علمیه مشهد، همواره مورد تکریم اهل فضل بود و همت خود را صرف تدریس و تربیت طلاب و نشر معارف و حقایق ناب تشیع می کرد.

مرحوم آیت الله نمازی در بحث و مناظره نیز قدرت شگرفی داشت. وی با فرق مختلف اسلامی با استناد به کتب خودشان سخن می گفت. بحث های مستمر ایشان با اهل سنت که با حکمت و موعظه حسنه انجام می گرفت، آثار ارزنده ای در پی داشت که از آن جمله می توان به هدایت گروه کثیری از مسلمانان پاکستان و هندوستان اشاره کرد.

ایشان در پرتو عنایات و توفیقات الهی، به علم و عمل زبان زد بود و در اثر

ص: 14



تربیت و انقباس استاد بزرگوارش میرزا مهدی اصفهانی، توجه خاصی به قرآن کریم و ارادت ویژه ای به اهل بیت رسالت داشت. تتبع بی وقفه ایشان در احادیث نیز این امر را استوارتر ساخته بود، به ویژه اینکه در مکتب معارفی ایشان علم صحیح تنها از مسیر قرآن و احادیث به دست می آید و هدایت و تربیت بدون رجوع کامل به این دو منبع تحقق نمی یابد.

مرحوم علامه نمازی از حافظه قوی برخوردار و تلاش و پشتکارش ستودنی و بی نظیر بود. ایشان افزون بر آشنایی با علم تاریخ، علوم غریبه، طب قدیم، ریاضی، گیاه شناسی، زبان عربی و فرانسه و حفظ کامل قرآن و تسلط کافی بر آیات و تفاسیر آنها، توجه ویژه ای نیز به روایات و احادیث ائمه معصومین علیهم السلام داشتند؛ به گونه ای که پنج بار مجموعه بحار الأنوار را به طور کامل مطالعه و بررسی کردند که حاصل این پژوهش ده جلد کتاب با ارزش مستدرک سفینة البحار و هشت جلد مستدرکات علم رجال الحدیث گردید. ایشان هم چنین چندین بار کتب اربعه، الغدیر، احقاق الحق و سایر کتب روایی را به صورت عمیق مطالعه نمودند. (1)

این عالم با تقوی و مجاهد خستگی ناپذیر که به اخلاق عملی و تقوای الهی مزین بوده و آثار قلمی فراوانی از خود به یادگار گذاشت، سرانجام در شب دوشنبه دوم ذی حجة 1405 هجری قمری مصادف با 28 مرداد 1364 هجری شمسی در مشهد دیده از جهان فرو بست و به دیدار معبود شتافت. پیکر پاک و مطهر این عالم بزرگ با شکوه تمام تشییع و در حرم رضوی آرام گرفت.

آثار مؤلف

مرحوم حاج شیخ علی نمازی که از خط زیبا و ذوق بالای نویسندگی برخوردار بود، هم زمان با مطالعه مستمر کتب روایی به پدید آوردن آثار گرانبهایی نیز پرداخت، که به برخی از آنها اشاره می شود:

ص: 15

---

1- چنان چه در مستدرکات علم رجال الحدیث، ج 1، ص 69-72 نام آنها ذکر شده است.

الف. آثار چاپ شده

1. مستدرک سفینه البحار در 10 جلد
2. مستدرک علم رجال الحديث در 8 جلد
3. اعلام الهادية الرفیعة في اعتبار كتب الأربعة المنیعة
4. مستطرفات المعالی
5. الاحتجاج بالتاج علی اصحاب اللجاج
6. رساله نور الأنوار في خلقة الرسول و آله الأطهار عليهم السلام (فارسی)
7. رساله نور الأنوار في خلقة الرسول و آله الأطهار عليهم السلام (عربی)
7. رساله في تفویض الأمر إلى الأئمة عليهم السلام
8. مناسک حج (رساله بیانیة امام جعفر صادق علیه السلام)
9. ابواب رحمت
10. علم غیب (1)
11. رساله علم غیب (عربی)
12. اصول دین
13. ارکان دین
14. اثبات ولایت (2)
15. مقام قرآن و عترت
16. زندگانی حبیب بن مظاهر اسدی
17. تاریخچه مجالس روضه خوانی و عزاداری سید مظلومان ابی عبدالله الحسین علیه السلام
18. حاشیه بر بحار الانوار (3)
19. وسیلة النجاة

- 
- 1- این کتاب توسط مؤسسه عالم آل محمد علیهم السلام به عربی ترجمه و انتشارات ولایت آن را چاپ کرده است.
  - 2- این کتاب توسط مؤسسه عالم آل محمد علیهم السلام به عربی ترجمه و انتشارات اعلمی (بیروت) آن را چاپ کرده است.
  - 3- این بحار الأنوار را انتشارات اعلمی (بیروت) در 52 جلد چاپ کرده است.

20. تاریخ فلسفه و تصوف (1)

21. راهنمای حق

ب. آثار چاپ نشده

1. روضات النظرات در 10 جلد (موضوعات فقهی استدلالی)

2. مجموعه ای نفیسه در طب

3. معرفت اشیاء (گیاه ها، درخت ها، حیوانات، جمادات)

4. معارف الهیه (که دوره کامل آن مشتمل بر 43 جزوه است)

5. حاشیه بر تفسیر البرهان

6. حاشیه بر رجال شیخ طوسی رحمة الله و تصحیح آن

7. حاشیه بر رجال مامقانی رحمة الله

8. حاشیه بر رجال آیت الله سید ابوالقاسم خویی رحمة الله

9. حاشیه بر بصائر الدرجات

10. حاشیه بر حدائق الناضرة

11. حاشیه بر جواهر الکلام

12. حاشیه بر وقایع الشهور

13. حاشیه بر خصائص زینبیه (مرحوم جزائری)

14. حاشیه رساله رجبیه (مرحوم محدث بیرجندی)

15. بحر الغرائب فی العلوم الغریبه

16. رساله آداب سفر آخرت

17. رساله تحفة الأحياء

18. رساله فی علاج مرض الوسوسة

---

1- این کتاب توسط مؤسسه عالم آل محمد علیهم السلام به عربی ترجمه و انتشارات دارالمحجة (بیروت) و نبأ تهران آن را چاپ کرده اند.

19. رسالة نور الابصار

20. مباحث اصول (دو دفتر)

21. الهادي إلى الحق وإلى صراط المستقيم

22. معارف القرآن

23. تاريخ فلسفه و تصوف (جلد دوم)

شایان ذکر است که پس از فوت ایشان فرزند گرامیشان جناب حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ حسن نمازی شاهرودی، تکمیل و چاپ آثار گرانمایه پدر را به عهده گرفته اند و در این راه برای ساماندهی و چاپ این آثار، با تکمیل برخی ارجاعات و تحقیق و تهذیب و استخراج مدارک آن، اقدامات ارزشمندی انجام داده اند.

گزارش مباحث کتاب

کتاب اثبات ولایت یکی از آثار با ارزش و ماندگار علامه نمازی است که با تأثر از مدرسه معارفی خراسان نگاشته شده است. مؤلف در این کتاب به مشی استاد بزرگوار خویش میرزا مهدی اصفهانی سلوک کرده، معارف قرآن و اهل بیت علیهم السلام را یگانه راه رسیدن به حقایق می داند و در طرح مباحث خویش به کلمات و حیانی خاندان عصمت تمسک و سخنان نورانی ایشان را سرلوحه نوشتار خویش قرار می دهد.

اعتقاد ویژه مؤلف به قرآن و احادیث به عنوان یگانه مسیر کسب هدایت و تربیت و هم چنین تتبع مستمر و خستگی ناپذیر ایشان در این دو گنجینه گرانبها و ذوق نویسندگی ایشان موجب سامان گرفتن مجموعه ای از احادیث بسیار ارزنده درباره مقامات الهی، حقایق علمی و مراتب و درجات روحی و نوری معصومین علیهم السلام جهت بهرمندی علمی و عملی در این کتاب شریف گردیده است. این کتاب در سه بخش سامان یافته است. مؤلف ارجمند در بخش نخست کتاب که مشتمل بر هفت فصل است، به تبیین وجوب پیروی از ولایت

ص: 18

می پردازد. ایشان در این بخش به برتری امامان اهل بیت علیهم السلام بر تمام خلق اشاره می کند و دارا بودن عصمت و علم غیب را برای این بزرگواران لازم و ضروری می داند و اشاره می کند که تمام انبیا و رسولان پیشین، تحت امر پیامبر خاتم و اوصیای حضرتش قرار داشته اند.

بخش دوم کتاب به تبیین ابعاد ولایت تکوینی می پردازد که شامل چهارده فصل است. مؤلف در این بخش با استناد به آیات و روایات، ابعاد ولایت تکوینی پیامبر و ائمه علیهم السلام را تبیین و اثبات می کند. اگرچه ولایت تشریحی که همان مقام آمریت و افتراض طاعت امامان الهی است، از ویژگی های ولایت این بزرگواران محسوب می شود، اما موضوع این بخش از کتاب، ولایت تکوینی ایشان بر کائنات عالم به اذن خداوند است که برخی از ابعاد این ولایت که مورد بررسی قرار گرفته است، عبارت اند از: در اختیار داشتن تمامی علم اعطا شده به خلائق و کتب انبیا گذشته، ولایت و سلطنت بر تمام کائنات، قدرت و نفوذ اراده حتمی ایشان بر عالم، اطاعت حیوانات و نباتات و جامدات و سایر کائنات از ایشان، فرمان بری ملائکه و جنیان و شیاطین از ایشان و...

بخشی پایانی کتاب در چهار فصل به بررسی دلایل عقلی و نقلی در نفی ولایت تکوینی می پردازد. در دو فصل نخست این بخش آیات و روایاتی مطرح می شود که مخالفان و معاندان جهت نفی ولایت تکوینی امامان به آنها استشهاد می کنند. مؤلف ضمن پاسخگویی به شبهات مطرح شده، به بررسی معنای غلو و تقویض از منطلق فقهای شیعه می پردازد. در فصل سوم، پنج دلیل عقلی ارائه شده از سوی منکران، مطرح و به آنها پاسخ داده می شود. فصل پایانی نیز با پاسخ به شبهات یکی از معاندان و مغرضان شروع می شود و با طرح انظار برخی از فقها در تأیید ولایت تکوینی پایان می یابد.

کتاب اثبات ولایت در زمان حیات مؤلف و پس از فوت ایشان بارها چاپ شده، و مورد استقبال اهل علم قرار گرفته است. در آخرین چاپ کتاب که به اهتمام فرزند ایشان صورت گرفته، اصلاحات زیر مد نظر بوده است:

1. جایگزینی مدارک چاپ جدید بحارالانوار با مدارک منطبق بر چاپ قدیم آن؛

2. اضافه کردن پاورقی هایی که جنبه استدراکی داشته است به متن کتاب؛

3. اضافه کردن ترجمه قسمت های عربی متن در پاورقی؛

4. فارسی کردن عبارات عربی متن؛

5. تبویب مطالب و افزودن برخی عناوین؛

6. ویراستاری متن کتاب.

آن چه که در این تحقیق مورد اهتمام بوده، به این شرح است:

1. تکمیل تبویب مطالب متناسب با محتوای آن؛

2. مدرک یابی موارد ناقص و یا فاقد مدرک؛

3. اضافه کردن کتابنامه و نمایه آیات و معجزات به انتهای کتاب؛

4. افزودن متن عربی برخی از آیات و روایات ترجمه شده در چاپ قبلی به پاورقی؛

5. ویرایش فنی کتاب.

امید است جویندگان حق با مطالعه دقیق این کتاب و دیگر آثار علامه نمازی از دانش فراوان و قلم شیوای آن عالم ربانی به نحو شایسته بهره مند گردند.

مرتضی اعدادی خراسانی

عش آل محمد علیهم السلام (قم)

پائیز 1389 مقدمه



بسم الله الرحمن الرحيم

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ كَمَا هُوَ أَهْلُهُ، وَلَا إِلَهَ غَيْرُهُ، وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ، وَرَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ، الَّذِي نَزَّلَ اللَّهُ الْفُرْقَانَ عَلَيْهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا وَحُجَّةً وَبَشِيرًا، وَسِدِّ لِمَطَانًا لِلْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ، مُحَمَّدًا، وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ، الْأَسْمَاءِ الْحُسْنَى وَالْأَمْثَالِ الْعُلْيَا، وَاللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ وَمُعَانِدِيهِمْ، وَمُنْكَرِي فَضَائِلِهِمْ وَمَنَاقِبِهِمْ وَوَلَايَتِهِمْ، مِنَ الْآنَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ.

در این زمان پر آشوب، که دست های اجانب و بیگانگان از یک طرف و قلم های مغرضین آیین تشیع از سوی دیگر به شدت هر چه تمام تر به کار افتاده و پیوسته در نظر دارند که به طرق مختلف به پیکره مقدس و منزله ولایت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام آسیب و خلل وارد کنند، مصمم شدم که درباره مقام منیع و مرتبه رفیع ولایت و ریاست مطلقه حضرت خیر المرسلین محمد بن عبدالله صل الله و علیه وآله و اوصیای آن حضرت، ائمه اثنا عشر علیهم السلام با تأییدات خدای منان شرح مختصری بنویسم و مقام ولایت تشریحی (در امور شرعی افراد مکلف) و ولایت تکوینی ایشان را حق فرمان فرمایی شان بر تمام کائنات و ممکنات از جانب پروردگار) اثبات کنم؛

به امید اینکه شاید بتوانم در این اوضاع آشفته، در راه خدمت به دین و بیدار ساختن غافلان از خواب سنگین، قدم مؤثری بردارم و این اقدام، در پیشگاه صاحب ولایت، مقبول واقع گردد.

روی سخن این کتاب با افرادی است که حقانیت قرآن کریم را قبول دارند و رسالت حضرت رسول اکرم صل الله و علیه وآله و خلافت و وصایت ائمه اثنا عشر علیهم السلام را تصدیق کرده اند. بر چنین کسانی، فرض و واجب است که عقاید خود را از قرآن مجید با ضمیمه تفسیر آن از عترت پاکی که علوم قرآن در نزد آنان است، بگیرند و پیوسته در تحکیم آنها بکوشند و در جمیع امور مربوط به اصول و فروع، به ذیل عنایت قرآن و عترت متمسک شوند.

ص: 22

بخش اول 1 : تبیین وجوب پیروی از ولایت

اشاره

ص: 23



در خبر متواتر بین مسلمین آمده است که پیغمبر اکرم صل الله و علیه وآله فرمود:

من دو چیز سنگین و گران بها را در میان شما به جا می گذارم: کتاب خدا و عترت پاکیزه ام - مادامی که به این دو متمسک باشید، هرگز گمراه نخواهید شد. آگاه باشید که این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند، تا روز قیامت که بر من وارد شوند.

این حدیث شریف - که به حدیث تقلین معروف است - را علمای شیعه و علمای اهل سنت، فزون تر از حد تواتر نقل کرده اند و این جانب مقداری از شرح مدارک و اسامی کتب عامه و خاصه آن را در کتاب مقام قرآن و عترت ذکر کرده ام. (1)

ص: 25

---

1- ر.ک: مقام قرآن و عترت، ص 18 - 21. علامه مجلسی رحمة الله در بحار متجاوز از صد روایت از کتب معتبر شیعه و صحاح اهل سنت و کتاب های دیگر آنان نقل کرده است (بحار الأنوار، ج 23، ص 104 - 166 و مستدرک سفینه البحار، ج 1، ص 508 ماده «ثقل»). و علامه بروجردی رحمة الله در کتاب جامع الأحادیث، ص 38-49 هم مدارک این حدیث را از کتب عامه و خاصه نقل و اسامی بیش از پانصد نفر را ذکر کرده که حدود چهارصد نفر از عامه و صد نفر از خاصه می باشند. فخر رازی در تفسیر ذیل آیه «سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيَّهَ الثَّقَلَانِ» و آیه اعتصام و آیه مودت این حدیث را آورده است. در سنن ترمذی، سنن دارمی، خصایص نسائی، مستدرک حاکم و ابن حجر در صواعق بیش از بیست روایت ذکر کرده است. صاحب عبا، ج 23، ص 1244 چند جلد را درباره سند و متن حدیث تقلین جمع کرده است که جلد 18 و 19 مربوط به سند روایت و ج 20 و 21 و 22 و 23 مربوط به دلالت حدیث است ولی نام ده کتاب مستقل را در این زمینه نقل می کند. و همچنین طرایف سید بن طاووس ناقلین حدیث تقلین از علماء عامه را نقل فرموده و مسند احمد بن حنبل و صحیح مسلم و کتاب ابن مغالزی شافعی، ابن اثیر در جامع الأصول، تفسیر ثعلبی، حمیدی در جمع بین صحیحین، فیروز آبادی در قاموس «لغت: ثقل»، ابن اثیر در نهایت «لغت: عثرو ثقل» نیز در این ارتباط سخن گفته اند.

در اینجا نیز به ذکر دو روایت از کتاب تاج، جامع اصول سته عامه، که مورد اعتماد همه آن هاست، قناعت می نمایم. (1)

از پیامبر صل الله و علیه وآله نقل کرده اند که فرمود:

من در میان شما چیزی را به جا می گذارم که اگر به آن چنگ زنید، هرگز بعد از من گمراه نخواهید شد. یکی - که از دیگری بزرگ تر است - کتاب خداست که ریسمانی است کشیده شده میان آسمان و زمین؛ و دیگری، عترت من، اهل بیت. این دو هرگز از هم جدا نمی شوند تا روز قیامت که در کنار حوض کوثر، بر من وارد شوند. پس بنگرید که پس از من با آن ها چه می کنید.

مؤلف کتاب تاج، پس از نقل روایت، تذکر می دهد که این روایت را مسلم (2) و ترمذی (3) نقل کرده اند.

هم چنین، در همان کتاب، مؤلف به سندی دیگر از آن حضرت نقل کرده است که در خطبه ای فرمود:

من در میان شما دو چیز گران قدر به جا می گذارم: اولین آن دو، کتاب خداست که نور و هدایت در آن است؛ پس آن را بگیرید و به آن

ص: 26

---

1- مرحوم مؤلف این قسمت را در پاورقی و به زبان عربی آورده اند و فرزند ایشان ضمن انتقال به متن آن را ترجمه نموده اند.

2- صحیح مسلم، ج 8، ص 147، ح 2408 (باب فضائل علی بن ابی طالب رضی الله عنه از کتاب فضائل الصحابة).

3- سنن الترمذی، ج 5، ص 434، ح 3813 (باب مناقب اهل بیت النبی صل الله و علیه وآله).

متمسک شوید. سپس سه مرتبه فرمود: و اهل بیت - شما را تذکر می دهم که درباره اهل بیت و رعایت حق ایشان، خدا را در نظر داشته باشید.

در پایان نیز نقل کرده است که اهل بیت آن حضرت خاندان آن حضرت اند که صدقه بر آن ها حرام است. (1)

در کتاب احقاق الحق روایات حدیث ثقلین از طرق عامه نقل و مواضع و

محل های آن مشخص شده اند. (2)

علامه بزرگوار معاصر، نجم الدین عسکری نیز، در کتابی که درباره حدیث ثقلین نوشته است، بیش از 150 روایت را از طریق دانشمندان عامه از پیامبر با ذکر محل های آن ها نقل کرده است. (3) به همین نحو است کتاب فضائل الخمسه (4) که حاوی روایات متعددی از حدیث ثقلین است.

### نتیجه گیری از حدیث ثقلین

از حدیث صحیح ثقلین که متواتر و قطعی بین مسلمین است، استفاده می شود که عترت پاکیزه رسول اکرم صل الله و علیه وآله بعد از آن حضرت، افضل و اشرف مردمان اند؛ برای آنکه حضرت همه امت را به آنان ارجاع فرموده. پس معلوم می گردد که همه مردم به آن عترت پاکیزه محتاج اند و عترت به مردم محتاج نیستند.

نیز استفاده می شود که این عترت از خطا و از کفر و شرک و معصیت پاک اند، به تمام علوم قرآن دانایند، از جانب خدا و رسول خلیفه پیغمبرند، امامت بر حق الهی

ص: 27

---

1- التاج الجامع للاصول في احاديث الرسول، ج 3، ص 330 - 360 (کتاب فضائل و مناقب علي بن ابي طالب و اهل بیت و سیده فاطمة الزهراء و...).

2- إحقاق الحق، ج 4، ص 436-443 و ج 6، ص 341 - 344 و ج 7، ص 472 و ج 9، ص 309 - 375.

3- ر.ک: محمد صل الله و علیه وآله و علی و بنوه الاوصیاء علیهم السلام، ص 117.

4- ر.ک: فضائل الخمسة من الصحاح الستة، ج 2، ص 52\_63.

مخصوص و منحصر به آنان است، هدایت به سوی حق و حقیقت در سایه تمسک به ذیل عنایت آنها امکان پذیر است و تا روز قیامت زمین از این عترت پاکیزه و نیز از قرآن خالی نمی شود. در ذیل به تبیین و اثبات این خصوصیات می پردازیم.

1. افضل و اشرف بودن عترت از تمام مردم: پیغمبر صل الله و علیه وآله کتاب و عترت را قرین و عدیل یکدیگر قرار داده و فرموده این دو از یکدیگر تا روز قیامت جدا نمی شوند ( خداوند در عالم خارج، چنین مقرر فرموده است و تمسک به این دو را مانع گمراهی امت قرار داده است. پیداست که اگر فردی در میان افراد امت مانند عترت یا افضل از ایشان بود، پیامبر امت را به تمسک به عترت به طور خاص امر نمی فرمودند؛ بلکه اگر فردی یا افرادی در میان مردم از آن عترت پاکیزه افضل بودند، آن حضرت باید عترت را امر می فرمود به کسانی که افضل اند متمسک شوند.

2. ارجاع تمام امت به عترت: پیامبر فرموده است که قرآن از عترت و عترت از قرآن هرگز جدا نمی شود.

جدا نشدن قرآن از عترت، دلالت می کند بر آنکه امت همگی محتاج به عترت اند و جدا نشدن عترت از قرآن، دلالت می کند که آن عترت پاکیزه به هیچ فردی از افراد امت محتاج نیستند.

توضیح این مطلب آن است که همه افراد امت، برای فهمیدن احکام و وظایف دینی خود و کیفیت قضاوت و رفع نزاع و اصلاح جامعه و شناختن امور مربوط به حقوق و اصلاح امور معاش و معاد مسلمین، به علم قرآن محتاج اند و چون قرآن از عترت هرگز جدا نخواهد شد، پس همه محتاج به عترت اند.

از طرفی، قرآن کریم - هر چند جامع جمیع مایحتاج خلق است . به بیان



صریح خودش، محکم و متشابه دارد؛ و از طرف دیگر، به تصریح روایات متواتر، قرآن ظاهری دارد و باطنی، تا هفتاد بطن. (1)

محکمت قرآن تمام احتیاجات مردم را رفع نمی کند و ایشان، برای کشف تفسیر و تأویل متشابهات و بطون قرآن، راهی ندارند مگر مراجعه به کسی که خداوند او را برای علم قرآن اختیار فرموده و در آخر سوره رعد، به او اشاره فرموده است. (2) و چون پیغمبر صل الله و علیه وآله به مردم اعلام فرموده است که قرآن از عترت و عترت از قرآن هرگز جدا نخواهد شد؛ پس تمام افرادی که به قرآن محتاج اند به عترت نیز محتاج اند.

نیز فقط عترت اند که به جمیع علوم قرآن عالم اند؛ زیرا اگر عترت به همه قرآن عالم نباشند، در آن چه عالم نیستند، از قرآن جدا می شوند؛ و چون هیچگاه از قرآن جدا نمی شوند، پس مطلبی از قرآن نیست که عترت به آن عالم نباشند.

پس ثابت شد مردم، که محتاج به علم قرآن اند، همه محتاج به عترت اند؛ و

ص: 29

1- موارد این روایات بسیار است. از آن جمله، در مقدمه تفسیر العیاشی، ج 1، ص 11، که وثاقت و جلالت صاحب آن مورد اتفاق است، هفت روایت نقل شده است. هم چنین علامه بزرگوار سیدهاشم بحرانی، در مقدمه تفسیر البرهان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص 44-48، تعدادی از آن روایات را نقل فرموده. علامه مجلسی نیز در بحار الأنوار، ج 89، ص 106 - 78 (از ابواب فضله و احکامه از کتاب القرآن) عنوان یک باب مستقل را چنین قرار داده است: «باب هشتم این که قرآن ظاهر و باطن دارد، علم همه چیز در قرآن است و تمام این علم نزد ائمه هدی است و غیر آنان نمی دانند مگر به تعلیم ایشان». سپس روایات دلیل بر مدعا را نقل کرده که از هشتاد روایت بیشتر است. علامه کامل، شیخ حر عاملی هم، در کتاب شریف وسائل الشیعة، ج 27، ص 176 - 205 (باب 13 از ابواب صفات قاضی از کتاب القضاء) روایات این موضوع را به هشتاد رسانیده است. و سرانجام در مستدرک الوسائل، ج 17، ص 325 - 336 نیز 35 روایت ذکر گردیده است. (مؤلف).

2- منظور، آیه 43 از سوره الرعد است «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ» که در احادیث، به وجود مقدس امیر مؤمنان و تأویل شده است. (مؤلف)

عترت، چون تمام علوم قرآن را دارند، به هیچ فردی نیازمند نیستند.

هم چنین واضح است که اگر در بین امت افرادی غیر عترت پاکیزه، عالم به جمیع علوم قرآن باشند، واجب است که پیغمبر صل الله و علیه وآله آنان را نیز قرین عترت خود قرار دهد و تمسک به آنان را نیز امر فرماید. پس چون همه امت را به تمسک قرآن و عترت امر فرموده و احدی را استثنا نکرده، معلوم می شود که همه افراد امت محتاج به عترت اند و هیچکس غیر از اینان به همه علوم قرآن عالم نیستند؛ که اگر عالم می بودند، محتاج به عترت نبودند.

3. معصوم بودن عترت از خطا و لغزش: پیغمبر صل الله و علیه وآله فرمودند که عترت از قرآن جدا نمی شود و تمسک به آنها، مایه ایمنی از گمراهی و ضلالت است پس عترت باید معصوم باشند؛ زیرا اگر معصوم نباشند و خطا و لغزش داشته باشند، از قرآن جدا می شوند و تمسک به آنان موجب نجات از گمراهی نخواهد بود و از ضلالت نیز مصون نخواهند بود. بنابراین عترت باید معصوم باشند که هیچ وقت از قرآن جدا نشوند و تمسک به آنان مایه مصونیت از ضلالت باشد.

4. بودن تمام علم کتاب نزد عترت: از آن چه در ذیل موضوع دوم گذشت، ظاهر شد که عترت باید به تمام علوم قرآن دانا باشند؛ برای آنکه اگر بعضی را ندانند، در آن چه نمی دانند از قرآن جدا می شوند؛ زیرا که جاهل از آن چه نمی داند جداست.

نیز با این فرض که بعضی را ندانند، تمسک به آنان موجب امنیت از ضلالت نخواهد بود؛ زیرا در این صورت، در هر موردی که انسان به عترت مراجعه کند، احتمال می دهد که آن موضوع از مواردی که نمی دانند باشد. پس از این جهت، از ضلالت و گمراهی در امان نخواهد بود.

5. خلیفه خدا و رسول بودن عترت: پیغمبر صل الله و علیه وآله در کلام شریف خود،

عترت پاکیزه خود را قرین قرآن و در محل رفیع و جوب تمسک برای رفع ضلالت امت قرار داده است. از این رو گمراه نشدن امت فرع تمسک به این دو اصل مقرر شده است، پس ثابت می شود که امامت و ولایت و خلافت آنان از جانب خدا و رسول است. در روایاتی آن حضرت فرموده:

من دو خلیفه در میان شما می گذارم؛ کتاب خدا و عترتم. (1)

چون عترت پیغمبر به مردم محتاج نیستند و تمام مردم به آنها محتاج اند، عقل حکم می کند که باید عترت، امام و پیشوای کل باشند. لذا درباره علی بن ابی طالب علیه السلام گفته اند:

إِسْتِغْنَاؤُهُ عَنِ الْكُلِّ وَاحْتِیَاجُ الْكُلِّ إِلَيْهِ ، دَلِيلٌ عَلَى أَنَّهُ إِمَامُ الْكُلِّ؛ (2)

بی نیازی آن حضرت از تمام افراد و نیازمندی تمام افراد به آن حضرت، دلیل این است که آن حضرت پیشوای همگان است.

هم چنین، چون فقط آن عترت پاکیزه مرجع تمام افراد امت تا روز قیامت اند، باید تمام احتیاجات امت تا روز قیامت در نزد آنان باشد و تمام این علوم مخصوص عترت است؛ زیرا احدی از افراد مردم ضمیمه عترت نشده است.

پس همه افراد امت به عترت محتاج اند و عترت به هیچ فردی محتاج نیستند و فقط کسانی که تمام افراد امت به آنها محتاج اند، امام و پیشوای تمام خلق اند؛ زیرا محتاج و جاهل هیچگاه امام و پیشوای خلق نمی شود، نه در وقت جهل و احتیاج و نه در وقت رفع جهل و رفع احتیاجش، آن گاه که به عالم مراجعه کرده و دانا شده اند.

ص: 31

1- الاحتجاج، ج 2، ص 450؛ بحار الأنوار، ج 5، ص 21، ح 30 (باب اول از ابواب عدل از کتاب العدل والمعاد).

2- الخلیل بن أحمد الفراهیدی البصری صاحب کتاب العین المتوفی سنة 175ق؛ ر.ک: الأعیان الشیعة، ج 6، ص 345.

آیا ممکن است مجتهدی که عالم کامل است و وظیفه های دینی مردم را تعیین می کند، بعد از آنکه فتوا داد و تعیین وظیفه نمود و مقلدی را که به او مراجعه کرده به وظیفه اش آگاه ساخت، مکلف باشد که تابع همان مقلد شود؟!

نکته دیگر این که تقسیم قرآن کریم به محکّمات و متشابهات دلیل است بر آنکه خداوند، برای تعلیم کلام شریف خود، دانشمندانی که تعلیم قرآن دهند قرار داده است؛ چرا که اگر قرار ندهد، اخلاص به حکمت وارد می شود و قرآنی که وسیله هدایت است وسیله تحیر و سرگردانی خواهد شد. به همین جهت، این دانایان به تمام علوم قرآن از نادانان ممتاز می شوند.

هم چنین خداوند متعال، در آخر سوره رعد، گواهی «کسی که علم کتاب نزد اوست» به حقانیت حضرت رسول را، قرین گواهی خود قرار داده است و چنان که در روایات بسیاری وارد شده، «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» (1) عترت پاکیزه نبوی است. (2)

6. منحصر بودن امامت و خلافت الهی در عترت: از کلام شریف «لَنْ يَفْتَرِقَا» می توان دریافت که هرگز قرآن از عترت و عترت از قرآن جدا نشوند؛ این کلام - چنان که پیش تر ثابت شد - دلیل است بر این که غیر عترت به عترت محتاج است. پس در میان افراد، کسی غیر از عترت امام و خلیفه نخواهد بود؛ زیرا که اگر باشد، او محتاج به عترت نخواهد بود.

7. منحصر بودن راه هدایت در تمسک به عترت و قربن بودن آن با قرآن: پیامبر اکرم صل الله و علیه وآله فرمود: «مادامیکه به آن دو متمسک باشید، هرگز گمراه نخواهید شد». از این کلام، استفاده می شود که راه هدایت و سعادت منحصر در این دو است و امت مصون از ضلالت نخواهند بود، مگر آن که به این دو

ص: 32

---

1- الرعد(13)، آیه 43.

2- شرح این مطلب را در کتاب مقام قرآن و عترت، ص 35، آورده ام. (مؤلف)

نیز معلوم است که هدایت و سعادت در قرآن است، علم قرآن نزد عترت است و این دو از یکدیگر جدا نمی شوند. پس اگر هدایت و سعادت در نزد غیر عترت یافت شود، قرآن از آنها جدا می شود، و این باطل است.

08 خالی نماندن زمین از عترت و قرآن، تا روز قیامت: پیامبرصل الله و علیه وآله فرمود: «این دو از یکدیگر جدا نشوند، تا آن که روز قیامت بر من وارد شوند». از این کلام، استفاده می شود که هیچگاه زمین از این دو خالی نمی گردد؛ زیرا که اگر خالی گردد، هریک از این دو از دیگری جدا خواهد شد.

نیز از آن جا که مصونیت خلق از گمراهی در تمسک به این دو ثقل است، مادامی که خلق در روی زمین مشمول تکالیف باشند، باید این دو نیز برای اتمام حجت در روی زمین باشند.

این موضوع با غیبت امام زمان عجل الله و تعالی فرجه الشریف منافات ندارد، برای آنکه در حال غیبت نیز مردم از ایشان انتفاع می برند، چنان که از خورشید، وقتی که در پشت ابرها از نظرها غایب است، منتفع می شوند. (1)

از آن چه گذشت، روشن می شود که این حدیث از جمله کلمات جامع حضرت رسول صل الله و علیه وآله است که بسیاری از فضایل مهم عترت را حکایت می کند.

ص: 33

---

1- ر.ک: الاحتجاج، ج 2، ص 469؛ بحار الأنوار، ج 52، ص 92، ح 7 (باب 20 از ابواب النصوص من الله تعالی... از کتاب الامام الثاني عشر عجل الله و تعالی فرجه الشریف).



مراد از عترت همان اهل بیت پیغمبر و ائمه معصومین علیهم السلام از اولاد امام حسین اند؛ به چند دلیل:

اول: گفتار اهل لغت است، مبنی بر این که عترت همان اولاد شخص اند.

دوم گفتار پیغمبر در بسیاری از روایات است که فرمودند: «وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي» (1).

سوم: اوصافی است که برای عترت بیان کرده اند؛ از جمله، این که: معصوم و پاکیزه از گناه اند، (2) به جمیع علوم قرآن عالم اند، از قرآن جدا نمی شوند، (3) تمسک به آنان موجب مصونیت از ضلالت است، (4) مَثَلُ أَنهَا مَثَلُ كِشْتِي نوح است (5) و صفات دیگری که مورد اتفاق عامه و خاصه است. (6) روشن است که این صفات کریمه بر هیچ کس غیر از ائمه اثنا عشر علیهم السلام منطبق نبوده و نخواهد بود.

ص: 35

- 
- 1- الکافی، ج 1، ص 191، ح 5: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى طَهَّرَنَا وَعَصَمَنَا...» هم چنین ر.ک: مستدرک سفینة البحار، ج 7، ص 257.
  - 2- ر.ک: کمال الدین وتمام النعمة، ج 1، ص 241 (معنی العتره والآل والأهل و...).
  - 3- روایات کثیره وارده در ذیل آیه « مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ » و «الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» نشان می دهد که مراد از این ها ائمه علیهم السلام هستند؛ هم چنین ر.ک: الکافی، ج 1، ص 281.
  - 4- الکافی، ج 1، ص 203، ح 1: «فهو معصوم مؤید، موفق مسدد، قد أمن من الخطايا والزلل والعتار»؛ بحار الأنوار، ج 17، ص 108، ح 17 (باب 16 از کتاب تاریخ نبینا صل الله وعلیه وآله).
  - 5- الأماي (للطوسی)، ص 633، ح 6 [1306] (مجلس 31)، الغدير، ج 2، ص 301.
  - 6- ر.ک: الامامة الكبرى والخلافة العظمی: فضائل الخمسة من الصحاح الستة؛ معرفت امام.

برای معرفی عترت، شایسته است به روایاتی اشاره شود که از جانب خداوند و رسول اکرم صل الله و علیه وآله و صادر شده است و در آن، بیان افراد عترت پاکیزه و اسامی آن بزرگواران و فضائل و مناقب ایشان آمده، تا مطلب مانند آفتاب روشن گردد. این روایات بیش از حد تواتر - بلکه بالغ بر چند هزار روایت - است.

شیخ کلینی در کتاب شریف الکافی - که در میان کتاب های شیعه مانند خورشید تابان است. بیش از پانزده روایت که در آنها تصریح خدا و رسول بر اسامی عترت پاکیزه و فضائل و مناقب آنان ذکر شده، نقل فرموده است. (1)

علامه مجلسی نیز در بحار الأنوار عددی احادیثی را که از پروردگار عالم در این خصوص نقل شده، به 22 روایت صحیح و معتبر رسانیده است. (2)

اما احادیث وارده از حضرت رسول صل الله و علیه وآله در این باره به دو دسته قسمت می شود:

دسته اول: احادیثی است که در آن حضرت تعداد خلفا و اوصیای خود را دوازده نفر اعلام می کنند. برخی از این احادیث از این قرارند:

شیخ صدوق، در کتاب خصال، 46 حدیث که بیشتر آن از طرق اهل سنت است ذکر کرده که همگی شامل این مضمون است. (3)

شیخ طوسی، در کتاب غیبت، ده روایت از طریق عامه نقل می کند و می فرماید روایات شیعه از حد احصا خارج است. (4)

ص: 36

---

1- ر.ک: الکافی، ج 1، ص 286-292 (باب ما نص الله عزوجل ورسوله...) و ص 413-416 (باب فیه نکت و ننف...).

2- ر.ک: بحار الأنوار، ج 36، ص 192-225 (باب 40 از ابواب النصوص علی أمير المؤمنين علیه السلام... از کتاب تاریخ أمير المؤمنين علیه السلام).

3- ر.ک: الخصال، ص 466-481.

4- ر.ک: الغیبة للطوسی، ص 127-137.



شیخ جلیل القدر نعمانی، در کتاب غیبت، متجاوز از سی روایت نقل فرموده است. (1)

علامه بزرگ سید هاشم بحرانی - صاحب تفسیر برهان - در کتاب انصاف، از صحیح بخاری سه حدیث و از صحیح مسلم نه حدیث نقل می کند. هم چنین از حمیدی هشت روایت در جمع بین صحیحین و چند حدیث از جمع بین صحاح و از ابن بطریق در کتاب عمده از بیست طریق و از دیگرانی که همه از دانشمندان عامه اند نقل کرده که پیغمبر او فرمود: «خلفای بعد از من دوازده نفرند». (2) واضح است که این عدد بر غیر ائمه اثناعشر علیهم السلام منطبق نیست.

دسته دوم: روایاتی است که در آن پیغمبر اکرم صل الله و علیه وآله اسامی عترت پاکیزه رایبان می فرمایند. در این دسته از روایات حضرت رسول تصریح می کنند که خلفا و اوصیای ایشان که سرور اهل عالم اند، دوازده امام هستند و با ذکر اسم، شرح فضایل و مناقب آنان را بیان می کنند. محل ذکر برخی از این احادیث چنین است:

شیخ کلینی در کتاب الکافی، ده روایت نقل کرده است، (3) شیخ صدوق در کتاب عیون متجاوز از سی حدیث، (4) شیخ طوسی در کتاب غیبت (5) پانزده و نعمانی در کتاب غیبت سی روایت نقل کرده است. (6)

عالم کامل و ثقة جلیل، علی بن محمد خزاز، در کتاب کفایة الأثر، نصوص و تصریحات پیغمبر بر ائمه اثناعشر علیهم السلام و فضائل و مناقب ایشان را در بیش از دویست روایت گردآوری کرده است. (7)

ص: 37

---

1- ر.ک: الغیبة (للنعمانی)، ص 57-110 (باب چهارم).

2- ر.ک: الانصاف، ص 492-512 (فصل فی جملة مما جاء من طري المخالفین...).

3- الکافی، ج 1، ص 525 - 534.

4- ر.ک: عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 40 - 69 (باب ششم).

5- ر.ک: الغیبة (للطوسی)، ص 137-157.

6- ر.ک: الغیبة (للنعمانی)، ص 102 و 111 و ص 116 - 127 (باب چهارم).

7- ر.ک: کفایة الأثر فی النص علی الأئمة الإثني عشر علیهم السلام.

سید بزرگوار در کتاب انصاف، در نصوص بر ائمه، 326 روایت از حضرت رسول صل الله و علیه وآله نقل کرده است که در آن ها تصریح به اسامی عترت پاکیزه و فضایل و مناقب آنان دیده می شود(1) و پس از آن روایاتی که از طریق اهل سنت از پیغمبر اکرم نقل شده را بیان می کند که به چهل حدیث اکتفا فرموده است.(2)

علامه مجلسی در بحار در باب نصوص پیغمبر اکرم بر ائمه دین علیهم السلام 240 حدیث نقل کرده است.(3) ایشان در جای دیگری از این کتاب نیز روایاتی را که جابر بن عبدالله انصاری در این خصوص از پیغمبر اکرم نقل کرده، جمع فرموده است.(4)

شیخ صدوق در کمال الدین روایات این موضوع را نقل و به 37 حدیث قناعت می کند. هم چنین در ابواب احادیث صریحی که از پروردگار و احمد مختار و ائمه اطهار علیهم السلام در این موضوع صادر شده، 189 روایت صحیح و معتبر نقل فرموده است.(5)

در کتاب شریف مدینه معجز، تألیف علامه بزرگ سید هاشم بحرانی، روایات معجزات دوازده امام علیهم السلام به 2066 روایت رسیده است که از آن جمله، متجاوز از 650 روایت، اخبار غیبی آنان است.(6)

علامه بزرگوار شیخ حر عاملی - صاحب وسائل الشیعة - در کتاب شریف

ص: 38

---

1- الانصاف، ص 29 - 489.

2- ر.ک: الانصاف، ص 490 - 512.

3- ر.ک: بحار الأنوار، ج 36، ص 226 - 373 (باب 41 از ابواب النصوص علی أمير المؤمنين علیه السلام و... از کتاب تاریخ أمير المؤمنين علیه السلام).

4- ر.ک: بحار الأنوار، ج 46، ص 223 - 228 (باب سوم از ابواب تاریخ أبي جعفر علیه السلام از کتاب تاریخ علی بن الحسين علیه السلام و...).

5- ر.ک: کمال الدین و تمام النعمة، ج 1، ص 482 (باب 24).

6- مدینه المعجز، مشتمل بر 2798 حدیث است.

إثبات الهداة، روایات معجزات ائمه هدی علیهم السلام را به 1907 روایت رسانده و از روایات معجزات پیغمبر صل الله و علیه وآله به 720 روایت قناعت کرده است. (1)

هم چنین 927 روایت نقل کرده است (2) که در آن به امامت ائمه هدی و خلافت و عصمت آنان به اجمال یا تفصیل اشاره شده است. افزون بر این 278 روایت نیز از علمای عامه در این موضوع نقل کرده است. (3)

ایشان هم چنین در باب دهم همین کتاب، 1019 روایاتِ نصوص بر امامت و خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام، (4) 551 روایاتِ نصوص بر امامت و خلافت آن حضرت از طریق عامه، (5) 326 روایاتی که در حکم نص بر این موضوع است (6) و 1309 روایاتِ نصوص ائمه اثنا عشر علیهم السلام بر خودشان و هریک به امام بعد از خودش را نقل می کند. (7)

ص: 39

---

1- ر.ک: اثبات الهداة، ج 1، ص 239 - 436 (باب هشتم).

2- ر.ک: إثبات الهداة، ج 2، ص 5 - 259 (باب نهم).

3- ر.ک: اثبات الهداة، ج 2، ص 260 - 322 (تتمة باب نهم).

4- ر.ک: اثبات الهداة، ج 3، ص 3 - 215 (باب دهم).

5- ر.ک: إثبات الهداة، ج 3، ص 216 - 314 (باب 11).

6- ر.ک: اثبات الهداة، ج 3، ص 258 (باب دهم).

7- تفصیل آمار این احادیث را به طور مشروح در کتاب اصول دین، ص 42 نقل کرده ام. (مؤلف)



بنابر آنچه گفته شد، هر امری - چه به ولایت تکوینی مربوط باشد، چه به غیر آن - در صورتی که با آیات قرآن کریم به ضمیمه تفسیر عترت نبوی، که علم کتاب نزد آنان است؛ اثبات شد، بر تمام اهل ایمان واجب است آن را قبول کنند و به آن معتقد شوند و حرام است که از آن روگردانند و به حجت پروردگار (قرآن و عترت) متمسک و معتقد نگردند.

نیز کسی اجازه ندارد که بدون مراجعه به پیغمبر و امام علیهم السلام به احکام عام و مطلق قرآن متمسک شود و مطلبی را اثبات کند.

مواردی که برای نمونه در ذیل می آید بر صحت این نتیجه گیری تأکید دارد:

نباید به ظاهر بعضی از آیات متشابه متمسک شد و گفت که خداوند در آخرت دیده می شود، چنانکه عده ای از مسلمانان - که تابع ائمه معصومین علیهم السلام نیستند - چنین می گویند. (1)

نباید با احتجاج به برخی از تشابهات قرآن خدا را جسم دانست و برای او

ص: 41

---

1- احمدبن محمدبن مظفر رازی از علمای اهل سنت در قرن هفتم، در کتاب خود به نام حجج القرآن، ص 69 (باب 15)، آیاتی را که هر فرقه ای از فرق مسلمین برای مذهب خود به آن آیات احتجاج کرده است، گرد آورده؛ از جمله، فرقه ای که می گویند: خداوند متعال دیده می شود و به آیات «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ» احتجاج می کنند؛ و در برابر آنان نیز کسانی اند که می گویند خداوند دیده نمی شود و به آیه «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» و آیه «لَنْ تَرَانِي» احتجاج می کنند. (مؤلف)

نباید به بعضی از آیات نظر افکند و به جواز وقوع شرک و معصیت از انبیا و مرسلین قائل گشت. (2)

نباید با استناد به برخی از آیات متشابه، به جبر معتقد شد. (3)

نباید به بعضی از آیات متمسک و ولایت تکوینی شخص پیغمبر و ائمه دین علیهم السلام را منکر شد؛ چنان که نقد آن در بخش سوم خواهد آمد.

نیز، نباید به ظواهر بعضی از آیات استدلال کرد و علم غیب پیغمبر و امام را منکر گشت. (4)

نباید به ظواهر تعدادی از آیات استدلال و تناقض و اختلاف برای قرآن اثبات کرد. (5)

گفتنی است که شخصی در زمان امیرالمؤمنین چنین کرد و در دین شک نمود، لکن، چون خدمت حضرت رسید و شبهات خود را عرضه داشت، ایشان

ص: 42

- 
- 1- نمونه دیگری که در حجج القرآن بیان شده، فرقه مجسمه است که به آیات مشتمل بر الفاظی نظیر «ید»، «عین» و «وجه» استدلال و از تجسم خداوند صحبت می کنند، اما در برابر ایشان دیگران برای نفی تجسم حق به آیه «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» احتجاج می کنند. (مؤلف)
  - 2- در روایتی مأمون از حضرت رضا علیه السلام از این آیات سؤال کرد و حضرت کاملاً رفع شبهه فرمودند (مؤلف) بحار الأنوار، ج 5، ص 49، ح 80 (باب اول از ابواب العدل ... از کتاب العدل والمعاد)؛ ر.ک: مع الأنبياء في القرآن الكريم، ص 21.
  - 3- اگر برای تفسیر این آیات به آیات دیگر و روایاتی که از ائمه دین در تفسیر آنها وارد شده مراجعه کنیم، هرگز از آنها استفاده جبر نمی شود و بطلان آن روشن است (مؤلف)؛ ر.ک: تفسیر شریف لاهیجی، ج 6، ص 330؛ و برای مطالعه بیشتر به کتاب عدل الهی استاد بیابانی» مراجعه شود.
  - 4- شرح این آیات و آیات دیگر، همراه با روایات متواتری که علم غیب را اثبات می کند، در کتاب مقام قرآن و عترت، ص 134، به قلم نگارنده بیان شده، و در رساله اثبات علم غیب، ص 121، نیز به تفصیل آمده است. (مؤلف)
  - 5- ر.ک: البرهان في تفسیر القرآن، ج 5، ص 821، ح [12086]، بحار الأنوار، ج 90، ص 98، ح 1 (باب 129 از ابواب فضائل سور القرآن از کتاب القرآن).

تمام آنها را جواب فرمود.

نیز در زمان حضرت عسکری علیه السلام فیلسوفی ادعا کرد که تناقض و اختلاف در قرآن هست و اوراقی در این مقوله نوشت. حضرت آن ها را جواب فرمود و اشتباه او را ثابت کرد، چنان که خود آن شخص تمام آن اوراق را سوزانید. (1)

نباید به آیه شریفه «وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النَّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ» (2) متشبث شد و گفت که حضرت رسول صل الله و علیه وآله از نهاد همسایگان منافقش بی اطلاع بوده است. این خود بی توجهی به آیه شریفه «وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» (3) است، با اینکه این آیه شریفه می فرماید: خداوند و رسول و مؤمنان اعمال شما را می بینند، آیا ممکن است پیغمبر یا اعمال منافقین را ببینند و باز حقیقت حال آنان را ندانند؟!

نباید به جمله ای از آیات متشابه متمسک شد و - معاذ الله - جهل و نادانی یا معصیت برای پیغمبر صل الله و علیه وآله اثبات کرد؛ همان طور که نباید آیات محکم راجع به علم و کمال پیامبر و کلمات اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام که مقام علم و دانایی آنان را اثبات می فرماید، زیر پا گذاشت و ادعا کرد که مجعول است؟

ص: 43

---

1- روایت اول مفصل است و در کتاب الاحتجاج (للسدوق)، ص 561، ح 137 و کتاب التوحید للصدوق، ص 255، ح 5 (باب 36)، نقل شده و علامه مجلسی نیز در بحار الأنوار، ج 90، ص 127، ح 2 (باب 129 از ابواب فضائل سور القرآن از کتاب القرآن) آن را ذکر کرده است. اما روایت دوم در کتاب شریف مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 457، در باب تاریخ امام حسن عسکری علیه السلام آمده و در بحار الأنوار، ج 10، ص 392، ح 1 (باب 24 از ابواب احتجاجات امیر المؤمنین علیه السلام از کتاب الاحتجاج)؛ و ج 50، ص 311، ح 9 (باب چهارم از ابواب تاریخ الإمام العسکری علیه السلام از کتاب تاریخ علی بن موسی الرضا علیه السلام و...)، نیز از کتاب مناقب نقل شده است. (مؤلف)

2- التوبة (9)، آیه 101: تو جمعی از اهل مدینه را که همچنان منافق مانده اند، نمی شناسی.

3- التوبة (9)، آیه 105: بگو عمل کنید؛ خداوند و فرستاده او و مؤمنان اعمال شما را می بینند. مراد از «مؤمنین» در این آیه شریفه ائمه هدی علیهم السلام هستند (علم غیب، ص 93؛ ر.ک: مقام قرآن و عترت).

با این وصف، بیم آن می رود که کار بعضی از نا آگاهان به جایی برسد که آیاتی را که آن زندیق در خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام مورد شبهه قرار دارد و حضرت به طور مشروح شبهات او را دفع فرمود، مستمسک قرار دهند و بگویند که خبر وارده، در جواب شبهات، ضعیف است و بدین ترتیب خود و دیگران را به گمراهی اندازند.

سپس باید بین آیات قرآن جمع نماییم و متشابهات آن را بر محکمت آن حمل کنیم؛ چنان که حضرت رضا علیه السلام فرموده است. (1)

برای نمونه، باید آیه متشابه «لَا تَعْلَمُهُمْ» را با آیه «فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ» جمع کنیم و بگوییم که آیه «اتَّعَلَّمُهُمْ» علم ذاتی را نفی می کند اما به فرموده پروردگار، پیامبرصل الله و علیه وآله همه اعمال را می بیند. کسی که خداوند ملکوت آسمان و زمین را بر او عرضه داشته، آیا اهل مدینه را نمی شناسد؟ مگر آنکه بگویند ملکوت آسمان و زمین فقط بر ابراهیم خلیل علیه السلام عرضه شده، اما بر پیغمبرصل الله و علیه وآله عرضه نشده و اگر هم شده، فراموش کرده است!

هم چنین ممکن است کسی به آیه سوم سوره نساء (2) متمسک شود و بگوید که، از این آیه، جواز تعدد زوجات استفاده می شود؛ لکن مشروط به عدالت است. بعد به آیه 129 همان سوره (3) نظر افکند و بگوید که عدالت ممکن نیست!

ص: 44

1- ر.ک: عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 290، ح 39.

2- النساء (4)، آیه 3: «وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ ۚ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ۚ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا»؛ و اگر بیم دارید که درباره ازدواج با دختران یتیم انصاف نکنید، از دیگر زنان آن چه برای شما پاک است دو یا سه و یا چهار زن را به همسری در آورید. پس اگر بیم آن دارید که عدالت نکنید، به یک همسریا به آن چه مالک آن هستید (کنیز) بسنده کنید که این راه نزدیک تر است که ستم نکنید.

3- النساء (4)، آیه 129؛ «وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ ۚ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ ۚ وَإِنْ تُصْلِحُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا»؛ و هرگز نمی توانید میان زنان عدالت کنید هر چند هم بکوشید، پس (به یک طرف) تمایل نوزید و آن دیگر را بلا تکلیف رها نکنید و اگر سازش و تقوا را پیشه کنید، بی شک خدا آمرزنده مهربان است.



سپس از این دو آیه نتیجه بگیرد، خداوند جواز آن را به شرطی که مقدور نیست، مشروط فرموده؛ پس در حقیقت، تعدد زوجات ممنوع است!

چنین کسی آیه را به رأی خود تفسیر کرده است، مانند ابن ابی العوجاء که در زمان امام صادق علیه السلام به تناقض و اختلاف این دو آیه قائل شد و به هشام بن حکم مراجعه کرد، اما هشام نتوانست جواب بگوید. لذا به سوی مدینه رفت و خدمت امام صادق علیه السلام رسید و قضیه را به عرض آن حضرت رساند. امام فرمود:

«آیه اول به نفقه مربوط است»؛ یعنی جواز تعدد زوجات مشروط به عدالت در انفاق بر آن هاست. اگر می تواند در انفاق بر آن ها عدالت کند، می تواند زوجات متعدد بگیرد؛ وگرنه به همان یکی اکتفا کند.

«اما آیه دوم به محبت و مودت مربوط است»؛ یعنی در مودت و محبت قلبی، بین زوجات، هرگز نمی توانید عدالت برقرار کنید.

این روایت را کلینی در الکافی نقل فرموده(1) و علی بن ابراهیم قمی نیز آن را نقل کرده است.(2) عیاشی نیز از هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که درباره آیه دوم فرمود: «در مودت، هرگز نمی توانید عدالت را رعایت کنید».(3) این روایات در تفسیر برهان و غیر آن نیز نقل شده است.(4)

### وجوب مراجعه به عترة در تفسیر قرآن

بنابر آن چه گفته شد، چون تمام علوم قرآن نزد پیغمبر اکرم صل الله و علیه وآله و پیشوایان دین علیهم السلام - عترة پاکیزه آن سرور - موجود است، پس باید در کشف علوم قرآن و

ص: 45

1- ر.ک: الکافی، ج 2، ص 363، ح 1 (باب فی ما أحله الله عزوجل من النساء).

2- ر.ک: تفسیر القمی، ج 1، ص 183.

3- ر.ک: تفسیر العیاشی، ج 1، ص 279، ح 285.

4- ر.ک: البرهان فی تفسیر القرآن، ج 2، ص 184، ح 2782.

پی بردن به مرادهای پروردگار، تنها به پیغمبر و امام مراجعه کنیم. از این رو کسی نمی تواند فقط به قرآن هدایت شود و کسانی که فقط به قرآن بدون تفسیر و بیان عترت متمسک شوند، در طریق ضلالت و گمراهی واقع شده و می شوند.

کلام «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ؛ (1) کتاب خدا برای ما بس است»، نیز درست نیست و خلاف تصریح پیغمبر این است که در حدیث ثقلین فرمود: «قرآن و عترت هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند». از این جهت است که قرآن راهنمای مردم به سوی پیغمبر و امام است. متقابلاً، پیغمبر و امامان دین علیهم السلام نیز راهنمای مردم به سوی قرآن اند. خود ایشان می فرمودند: ما هرگز برخلاف قرآن سخنی نمی گوئیم و هرچه می گوئیم از قرآن است. (2)

امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن خطبه شریفه خود فرمودند:

قرآن کلام پروردگار است و نوری است که باید به آن پیروی و اقتدا کرد. پس هرچه می خواهید، از آن بپرسید؛ ولی می دانید که هرگز به شما جواب نمی دهد. از من سؤال کنید، تا من از قرآن برای شما خبر دهم. (3)

همین است که فرمود:

این قرآن کتاب صامت الهی است و من کتاب ناطق خداوندم. (4)

ص: 46

---

1- چنان که مشهور است این کلام از نظریات اصحاب سقیفه بنی ساعده و اخلاف آنان است. (مؤلف) صحیح البخاری، ج 3، ص 1083، ح 4432 (باب مرض النبی ووفاته از کتاب المغازی)؛ صحیح مسلم، ج 6، ص 2075، ح 22 [1637] (باب ترک الوصیه لمن لیس له شیء... از کتاب الوصیه).

2- رجال الکشی، ص 224، ح 401؛ بحار الانوار، ج 2، ص 250، ح 62 (باب 29 از ابواب العلم از کتاب العقل والعلم والجهل).

3- نهج البلاغه، خطبه 158، ص 223.

4- وسائل الشیعة، ج 27، ص 34، ح 12 [33147] «باب پنجم از ابواب صفات القاضی و... از کتاب القضاء»؛ ر.ک: تاریخ الطبری، ج 5، ص 66.

زین العابدین امام سجاد علیه السلام نیز فرمودند:

امام نمی شود، مگر شخص معصوم. عصمت هم در ظاهر خلقت بدن نیست که مردم آن را ببینند؛ از این جهت امام را باید خدا و پیغمبر معین کنند. عرض کردند: معصوم کیست و چیست؟ فرمود: معصوم کسی است که معتصم و متمسک به حبل الله باشد. و «حبل الله» قرآن مجید است چنان که هیچگاه این دو از یکدیگر جدا نشوند، تا روز قیامت. پس امام علیه السلام به سوی قرآن و قرآن به سوی امام هدایت می فرماید. این است کلام خدا که فرمود: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» (1).

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

بترس از آن که قرآن را به رأی خود تفسیر کنی، مگر آن که آن را از کسانی که عالم به آن باشند یاد بگیری و بیاموزی؛ زیرا بسا می شود که ظاهر قرآن شبیه به کلام بشر باشد، ولی آن ظاهر خود مراد پروردگار نباشد. چون خالق هیچ شباهتی به مخلوق ندارد، افعال خالق نیز شباهت به افعال مخلوق ندارد. کلام خالق فعل خالق است و کلام مخلوق فعل مخلوق. از این رو، کلام خالق هیچ به کلام مخلوق شبیه نیست. پس کلام خالق را به کلام مخلوق تشبیه نکن که در ضلالت و گمراهی واقع خواهی شد. (2).

ص: 47

- 
- 1- الإسراء (17)، آیه 9: این قرآن خلق را به راست ترین و استوارترین طریقه هدایت راهنمایی می کند. مرحوم کلینی نیز در کتاب شریف الکافی، ج 1، ص 216، ح 2، در باب این که قرآن راهنمای مردم به سوی امام است، از امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه شریفه چنین نقل می کند که امام فرمود: «قرآن به سوی امام هدایت می کند». (مؤلف)
  - 2- این کلام بخشی از روایت مفصلی است که در التوحید للصدوق، ص 265، ح 5 (باب 36) آمده است. (مؤلف)

پیغمبر اکرم صل الله و علیه وآله در خطبه شریفه خود فرمود:

علی برادر من، وصی و خلیفه من و رساننده دین از طرف من است. اگر از او طلب هدایت و سعادت کنید، شما را هدایت فرماید. اگر تابع او شوید، نجات یابید و اگر با او مخالفت کنید، گمراه شوید...؛ زیرا خداوند قرآن را بر من نازل فرموده و مخالفش گمراه است. کسی هم که علم قرآن را از غیر علی طلب کند، هلاک و خسارت نصیب اوست. (1)

امام صادق علیه السلام در رساله شریف خود مرقوم فرمودند:

بر شما باد که آثار و اخبار حضرت رسول اکرم و ائمه اطهار را ملتزم و پذیرا شوید، هرکس چنین کند هدایت یابد و کسی که متابعت نکند و روگرداند گمراه خواهد شد؛ چون اینان کسانی اند که خداوند شما را امر فرموده مطیع و فرمان بردار آنان باشید و آقایی و ولایت ایشان را قبول کنید. (2)

نیز در این رساله فرمودند:

بدانید هیچ کسی حق ندارد در دین خدا، به هوای نفس و رأی و قیاس خود، کلامی بگوید. خدای متعال قرآن را نازل فرموده و بیان هر چیزی را در

ص: 48

---

1- این روایت در وسائل الشیعة، ج 27، ص 186، ح 29 [33560] (باب 13 از ابواب صفات القاضی... از کتاب القضاء)، از کتاب الأموال (للسدوق) ص 64، ح 11 و بشارة المصطفی، ج 2، ص 16 نقل شده است (صراط المستقیم، ج 1، ص 270). این جانب نیز درباره ممنوعیت تفسیر قرآن به رأی، بدون بیان عترت پاکیزه پیغمبر، در کتاب مقام قرآن و عترت، ص 47-53 و تاریخ فلسفه و تصوف، ص 199-201 روایات بسیاری ذکر کرده ام که با مراجعه به آنها مطلب روشن می گردد. هم چنین در مذمت فرقه های صوفیه روایات و خطبه ها و مطالب بسیار ذکر کرده و یادآور شده ام که همان گونه که به کلمات حق باطل را رد کردیم، محتاج به انکار قطعیات دین نیستیم و نباید به کلمات باطل، باطل را رد کنیم. (مؤلف)

2- الکافی، ج 8، ص 8، ح 1؛ بحار الأنوار، ج 75، ص 16، ح 93 (باب 23 از ابواب المواعظ والحکم از کتاب الروضة).

آن قرار داده و برای قرآن و علوم آن نیز اهلی قرار داده است که دیگران باید تابع آنان شوند. آنان مورد کرامت و لطف و عنایات پروردگار واقع شده اند، به این صورت که خداوند تمام علوم قرآن را نزد آنان گذاشته و آنان را از هر جهت مستغنی فرموده است؛ لذا هیچگاه به رأی و قیاس و هوای نفس عمل نمی کنند. آنان «اهل ذکر» هستند که خدای متعال در قرآن مجید امر فرموده است مردم از آنان سؤال کنند و تابع آنها گردند؛ و چنان که هیچ فردی حق نداشت در زمان حیات پیغمبر به حضرتش مراجعه نکند و به هوای نفس و رأی و قیاس عمل کند، بعد از پیغمبر اکرم نیز باید تابع آثار پیغمبر و اوصیای آن سرور باشد. (1)

علامه خوئی می فرماید:

اخبار بسیاری از ائمه اطهار علیهم السلام به طور تواتر وارد شده و دانشمندان طایفه حقه امامیه - رضوان الله علیهم - نیز اجماع کرده اند بر اینکه قیم قرآن (عالم به تفسیر محکمت و متشابهات آن و حافظ اسرار آیات الهی) بعد از پیغمبر اکرم صل الله و علیه و آله عترت پاکیزه آن سرور، ائمه اثنا عشر علیهم السلام هستند و

عقل و نقل و اجماع دلیل بر این است. (2)

سپس علامه به ذکر برهان عقلی و نقلی مبنی بر اینکه علوم قرآن مخصوص

ص: 49

---

1- این رساله شریف رساله ای مفصل است. امام صادق علیه السلام آن را برای اصحاب نوشتند و دستور دادند که آن را بخوانند و به یکدیگر تعلیم دهند و به آن عمل کنند. اصحاب نیز آن را در سجاده خود می گذاشتند و بعد از نماز، به آن مراجعه می کردند. تمام این رساله در ابتدای کتاب شریف روضة الکافی، ج 8، ص 142، ح 1؛ وسائل الشیعة، ج 27، ص 186، ح 29 [33560] «باب 13 از ابواب صفات القاضی... از کتاب القضاء». (مؤلف)

2- منهاج البراعة، ج 2، ص 221.

ائمه هدی علیهم السلام است، می پردازد. (1)

پس اصحاب پیغمبر و دیگر مسلمانان بعد از آنان هیچ گاه حق نداشته اند و نخواهند داشت که به آیه شریفه «أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ» (2) متمسک شوند و بگویند که قرآن کریم به تنهایی برای ما کافی است و با این ادعای باطل، به پیغمبر و امام مراجعه نکنند. اگر ما به آیه قبل از همین آیه شریفه نظر کنیم، به خوبی روشن می شود که چون کفار درخواست معجزه کردند، در جواب آنان، این آیه نازل شد: «آیا معجزه قرآن کریم برای آنان کفایت نمی کند؟!». البته کفایت می کند؛ زیرا اگرچه کلمات آن عربی است و آنها نیز عرب اند، هرگز نمی توانند یک سوره مثل آن بیاورند.

با این توضیح، روشن می شود که مفاد آیه مزبور آن نیست که این قرآن به تنهایی برای مسلمین کافی است و ایشان به تفسیر پیغمبر و عترت علیهم السلام محتاج نیستند. پس هرکه به این آیه استناد کرده و بدون مراجعه به اخبار و بیان عترت، آیاتی را برای اثبات جهل پیغمبر و ائمه هدی علیهم السلام آورده، به راه غلط رفته است.

آف باد بر این افراد جاهل که از روی غرض و مرض و برای متاع دنیا، آیات متشابهی را جمع می کنند و به تفسیر عترت پیغمبر مراجعه نمی کنند؛ مرام مخالفان را تأیید می کنند و به آیات محکم دیگر توجه و به کسانی که علوم قرآن نزد آنان است مراجعه نمی کنند. آنگاه، خود که گمراه شدند، دیگران را نیز گمراه می کنند و از اخبار اهل بیت دور می سازند. ایشان هرچه را به فکر کوتاه خود

ص: 50

---

1- این جانب نیز بخشی از این مطالب را در کتاب های تاریخ فلسفه و تصوف، ص 177 و 191 و مقام قرآن و عترت، ص 35 - 46 آورده ام. (مؤلف)

2- العنكبوت (29)، آیه 51: آیا برای آنان کافی نیست که این کتاب را بر تو نازل کردیم که پیوسته بر آنها تلاوت می شود؟. (مؤلف)

نمی فهمند، انکار می کنند و گاهی آن را خلاف قرآن (آیات متشابهی که جمع کرده اند) می دانند؛

بلی، پیغمبر و ائمه هدی علیهم السلام فرموده اند که ما هرگز برخلاف قرآن سخن نمی گوئیم؛<sup>(1)</sup> پس اگر روایتی برخلاف قرآن به ما منسوب شد، باطل است.

میزان شناختن چنین روایتی نیز آن است که آن چه را به صریح قرآن ثبت گردیده است، نفی کند؛ یا آن چه را قرآن به دلالت قطعی نفی کرده است، اثبات کند.

در این جا، ما به ذکر دو روایت که این میزان را برای ما نصب می کند، می پردازیم:

اول: در کتاب کافی، به سند صحیح، از ثقه جلیل عبدالرحمن بن حجاج نقل شده است که حکم بن عتیبه و سلمة بن کهیل - که دو نفر از علمای عامه بوده اند - نزد حضرت امام محمد باقر علیه السلام رفتند و عرض کردند: آیا به شهادت یک نفر با قسم، دعوی ثابت می شود؟ امام باقر علیه السلام فرمود:

بلی، حضرت رسول و امیرالمؤمنین علیهما السلام در کوفه به آن حکم فرمودند. (یعنی در مقام قضاوت و حکم شرعی، دعوی شخص مدعی به شهادت یک نفر، همراه با قسم مدعی، ثابت می شود). حکم و سلمه عرض کردند: این حکم برخلاف قرآن است. حضرت فرمود: چگونه برخلاف قرآن است؟ عرض کردند: برای آنکه خداوند در قرآن می فرماید: «وَأَشْهِدُوا ذَوِي عَدْلٍ مِنْكُمْ». <sup>(2)</sup> امام فرمود: مگر فرمان دو شاهد گرفتن به این معنی است که شهادت یک نفر را با قسم قبول نکنید؟<sup>(3)</sup>

ص: 51

---

1- ر.ک: الکافی، ج 1، ص 69 (باب الأخذ بالسنة وشواهد الكتاب) بحار الأنوار، ج 2، ص 219 (باب نهم از أبواب العلم از کتاب العقل والعلم والجهل)؛ مصباح الهدی، ص 129.

2- الطلاق (65)، آیه 2: دو نفر عادل را از جمع خودتان گواه بگیرید. (مؤلف)

3- الکافی، ج 7، ص 385، ح 5 (باب شهادة الواحد ویمین المدعی از کتاب الشهادات)؛ بحار الأنوار، ج 40، ص 302، ح 60 (باب 97 از أبواب کرائم خصاله و... از کتاب تاریخ امیرالمؤمنین علیه السلام).

دوم: در روایت دیگری، امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنِيَّ از جمیع بدن بیرون می شود. ابوحنیفه عرض کرد: چگونه منی از جمیع بدن بیرون می شود، حال آنکه خداوند در قرآن می فرماید: «يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرَائِبِ» (1) امام علیه السلام فرمود: مگر مفهوم کلام پروردگار این است که منی از غیر این دو موضع بیرون نمی آید؟! (2)

پس، از این دو روایت، میزان مخالفت با قرآن برای اهل ایمان ثابت می شود. تشخیص این میزان نیز مخصوص افرادی است که به علوم و معارف قرآن آشنا باشند؛ نه مثلاً کسی که حتی به عبارت دعای کمیل - که رایج ترین ادعیه است - احاطه ندارد و به امیرالمؤمنین علیه السلام دروغ بسته و گفته است که حضرت در دعای کمیل عرضه داشته: «إِلَهِي، بُرْبُوبِيَّتِكَ تَوْشَلِي». چنین عبارتی در دعای کمیل نیست، اما چون مدعی در مقام انکار توسل به امیرالمؤمنین علیه السلام و نیز انکار اصل ولایت است و خداوند چشم بینای قلب او را کور کرده، چنین افترا بی بسته و آن را به چاپ نیز رسانده است و این لطفی است برای عبرت گرفتن مؤمنین که گفتار بی اعتبار از با اعتبار ممتاز گردد.

پس مقیاس شناختن راست و دروغ اخبار، فهم هرکس نیست که اگر مطلبی را نفهمید، بگوید دروغ است. قرآن تکذیب کنندگان را چنین معرفی می کند: «وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِنْكُ قَدِيمٌ» (3)

چون به فهم آن راه نیافته اند، می گویند که این دروغی کهنه است.

ص: 52

---

1- الطارق (86)، آیه 7: [منی] از میان صُلب و سینه بیرون می آید. (مؤلف)

2- مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج 4، ص 252؛ بحار الأنوار، ج 10، ص 213، ح 13 (باب 13 از ابواب احتجاجات امیرالمؤمنین علیه السلام از کتاب الاحتجاج).

3- الأحقاف (46)، آیه 11.



نیز می فرماید:

«بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ»(1)

آن چه را به علمش احاطه نیافتند، دروغ انگاشتند.

ائمه هدی علیهم السلام نیز، هم خبرسازان دروغگو را معرفی می فرمودند، هم راستگویان را و این دسته اخیر را نزد اصحاب، توثیق و تجلیل می فرمودند.

گاهی راویان اخبار اسامی افرادی را خدمت امام عرضه می داشتند و از وثاقت و صداقت آنان جو یا می شدند؛ گاهی نیز از کتاب هایشان سؤال می کردند، یا کتاب را بر امام عرضه می داشتند. امام علیه السلام هم اخبار ایشان را تصدیق یا تکذیب می فرمودند.

بزرگان دین - مانند شیخ کلینی، شیخ صدوق، جمعی از شیعیان و دانشمندان قم، شیخ طوسی و شیخ مفید - زحمات فوق العاده ای کشیدند و اخبار معتبر و موافق قرآن را ضبط و روایات بی اعتبار را اسقاط کردند.(2)

بنابراین آن چه از اخبار و آثار نزد ماست، همه معتبر است؛ مگر تعداد اندکی که بعید است دانشمندان علم حدیث در تشخیص آن ها دچار اشتباه شوند.

### تخصیص برخی از آیات قرآن، به دلالت روایات

روایاتی که در بیان مطالب مفید و خاص وارد گشته، با آیات و احکام مطلق و عمومی مخالف نیست؛ چه به اصول دین مربوط باشد، چه به فروع دین یا احکام و معارف دیگر. مثلاً روایاتی که در بیان احکام و مسائل وضو و غسل و تیمم صادر گشته با آیات مطلقه نازل گشته در باب وضو و غسل و تیمم مخالف نیست. هم چنین، روایات احکام نماز و روزه و زکات و حج و معاملات و دیگر موارد که چندین هزار روایت است. با آیات نازل گشته در عبادات و معاملات مخالف نیست. با این که این

ص: 53

1- یونس (10)، آیه 39.

2- ر.ک: اعلام الهدایة الرفیعة فی اعتبار الکتب الأربعة المنیعة.

مطلب مثل آفتاب روشن است، برای تبیین بیشتر چند مثال بیان می شود:

1. آیه شریفه «أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (1) که لفظ آن عام است با روایات مخصص آن، که بیان می دارد ائمه هدی علیهم السلام مصادیق منحصر اولوالأمرند، منافاتی ندارد.

نیز، بعد از اینکه ائمه هدی علیهم السلام فرمودند: «مقصود از «وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» در این آیه ماییم»، کسی دیگر نمی تواند با تمسک به عموم این عام، غیر ائمه را اولوالأمر بداند.

2. در آیه شریفه «وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» (2) که بیان می دارد راسخان در علم، تأویل تمام آیات قرآن را می دانند، لفظ عام و مراد خاص است؛ چنانکه، در قالب روایات متواتری فرموده اند:

ماییم راسخان که تمام تأویل قرآن را می دانیم. (3)

3. در آیه ولایت: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا» (4) لفظ عام و مراد از «الْمُؤْمِنُونَ» امیرالمؤمنین علیه السلام است. (5) پس کسی نمی تواند بعد از آن که مراد را در روایات تعیین فرمودند، آیه را در غیر ائمه هدی علیه السلام جاری کند و با تمسک به ظاهر آیه، آن را تعمیم دهد.

4. در آیه عرض اعمال: «وَقُلْ أَعْمَلُوا فَسَبَّحُوا بِحَمْدِ اللَّهِ فِي الْهَيَاكِلِ وَالْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ وَمِنْ مَعَادِنِ الْأَرْضِ وَمِنْ أَعْيُنِ النَّاسِ وَمِنْ أَنْفُسِ النَّاسِ وَمِنْ مَعَادِنِ السَّمَاءِ وَمِنْ مَعَادِنِ الْأَرْضِ وَمِنْ مَعَادِنِ السَّمَاءِ وَمِنْ مَعَادِنِ الْأَرْضِ» (6) نیز لفظ عام است. با وجود این، روایات متواتری که بیان می دارد مراد از

ص: 54

---

1- النساء (4)، آیه 59: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»؛ اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولی الامر را.  
2- آل عمران (3)، آیه 7: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»؛ تعبیر آنها را، جز خدا و راسخان در علم نمی دانند.  
3- الکافی، ج 1، ص 213، ح 1 (باب أن الراسخون في العلم... از کتاب الحجّة)؛ بحار الأنوار، ج 23، ص 198، ح 31 (باب دهم از ابواب الآيات النازلة... از کتاب الإمامة).

4- المائدة (5)، آیه 55: سرپرست و ولی شما، تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده اند.

5- البرهان في تفسير القرآن، ج 2، ص 317، ح 4 [3165]: یعنی علیاً...

6- التوبة (9)، آیه 105: و بگو کارتان را بکنید، به زودی خداوند و پیامبر او و مؤمنان در کار شما خواهند نگرست.

«الْمُؤْمِنُونَ» ائمه هدی علیهم السلام هستند، (1) مخالف قرآن نیست و هیچ کس نمی تواند با استدلال به لفظ عام آن، دلالت این آیه را در موردی غیر از امامان بر حق الهی جاری بداند و بگوید که ظاهر لفظ عام است و شامل دیگران نیز می شود.

5. کسی نمی تواند بگوید که لفظ «اهل بیت» در آیه تطهیر (2) عام است و این آیه شریفه تمام زنان پیغمبر را در بر می گیرد، بلکه باید تسلیم روایاتی شد که بیان می دارد مراد از «اهل بیت» در این آیه، به طور خاص، پیغمبر و امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین - هستند. (3)

6. در آیه خمس، (4) عناوین «یتامی»، «مساکین» و «ابن سبیل» مطلق است و سادات و غیر سادات را شامل می شود، اما چون آنها را در روایات به بنی هاشم مقید فرموده اند، (5) جایز نیست کسی به ظاهر آیه نظر افکند و در مورد غیر سادات نیز حکم خمس را اجرا کند.

7. مثال دیگر، آیه دعای حضرت سلیمان است که عرض کرد:

« رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي » (6)

پروردگارا، مرا بیامرز و به من پادشاهی ای ببخش که برای احدی بعد از

من سزاوار نباشد.

ص: 55

---

1- ر.ک: الکافی، ج 1، ص 219 (باب عرض الأعمال على النبي صل الله و عليه وآله از کتاب الحجّة)؛ تفسیر کنزالدقائق، ج 5، ص 534-536.

2- الأحزاب (33)، آیه 33: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»؛ خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و شما را کاملاً پاک گرداند.

3- ر.ک: بحار الأنوار، ج 22، ص 502؛ ج 25، ص 209 و 236.

4- الأنفال (8)، آیه 1: «فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ»؛ خمس آن برای خدا و برای پیامبر و برای ذی القربى و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه است.

5- ر.ک: تهذیب الأحکام، ج 4، ص 163، ح 2 (باب 36 از کتاب الزکاة).

6- ص (38)، آیه 35.

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در مورد این آیه می فرماید:

مقصود سلیمان آن بود که احدی بعد از او نگوید این پادشاهی را به ظلم و جور به دست آورده، بلکه واضح باشد که بخشش خدایی بوده است. (1)

پیداست که این روایت با آیه شریفه مخالف نیست، بلکه مقصود حضرت سلیمان را بیان می کند.

پس ممکن است در قرآن کلامی باشد که ظاهر آن مراد نباشد، بلکه قرینه آن در کلام امام علیه السلام بیاید که به ما بفهماند ظاهر آن آیه مراد پروردگار نیست. هرگاه امام علیه السلام مراد پروردگار را معین فرمود، روا نیست کسی به ظاهر لفظ تکیه کند و معنی دیگری را طرح و از آن، مطلبی به خلاف بیان ائمه اثبات کند.

همین طور است روایات بسیاری که در شرح عوالم مخلوقات (2) و شمار آنها وارد شده که به هیچ وجه مخالف قرآن نیست، بلکه موافق قرآن و شرح کلمه عالمین است که در سوره حمد و دیگر سوره های قرآن کریم تکرار شده است.

ص: 56

---

1- بحار الأنوار، ج 14، ص 85، ح 1 (باب ششم از ابواب قصص سلیمان بن داود علیه السلام از کتاب النبوة)، به نقل از معانی الأخبار، ص 353، ح 1 و علل الشرایع، ج 1، ص 71، ح 1 (باب 62). به نظر می رسد که این تأویل با عنایت به فعل «لَا يَنْبَغِي وَرِيشَهُ أَنْ - كَهَ «بَغِي» است و به معنای ظلم و جور آمده به صورت پذیرفته است. (مؤلف)

2- مراد از عوالم مخلوقات، عالم ذر و ارواح و اظله و آخرت است؛ برای مطالعه بیشتر در این زمینه ر.ک: سدّ المفرد علی منکر عالم الذر.

## فصل چهارم 4: قرآن و علم غیب پیغمبر و امام علیه السلام

روایاتی که علم غیب را برای پیغمبر صل الله و علیه وآله اثبات می کند، نه تنها مخالف قرآن نیست، بلکه موافق آن است. در این باره ، خداوند متعال می فرماید:

«وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظِلَّكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مَنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ»؛ (1)

خدا شما را بر غیب آگاه نمی فرماید، بلکه هرکدام از رسولان خود را که بخواهد برای این علم غیب برمی گزیند.

پس، به طور قطع و یقین، پیغمبر ما نیز که برگزیده خدا و از همه خلائق افضل است ، از علم غیب آگاهی یافته است.

نیز می فرماید:

«عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا\* إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ» (2)

خداوند عالم غیب است و هیچ کس را بر غیب خود آگاه نسازد، مگر آن رسولی که او را بپسندد.

شکی نیست که حضرت رسول صل الله و علیه وآله پسندیده خداست، پس آن ذات اقدس

ص: 57

---

1- آل عمران (3)، آیه 179.

2- الجن (72)، آیات 26 - 27.

علم غیب را به ایشان تعلیم فرموده است. این مطلب صراحتاً در روایات صحیح و معتبر آمده است. (1)

پس آیاتی که در ابتدا برخلاف این مطلب به نظر می‌رسد و بیان می‌دارد که علم غیب مخصوص خداوند است - را باید با این آیات و روایات جمع کرد و به همه آنها ایمان آورد. برای مثال امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه شریفه خود فرموده است:

مراد از آن غیب که احدی آن را نمی‌داند، علم قیامت است. (2)

ابتدای آیه ای که از سوره جن ذکر شد نیز دلالت دارد که حضرت رسول صل الله و علیه وآله وقت قیامت را نمی‌داند، اما موارد دیگری هم وجود دارد که مراد از نفی علم غیب، نفی علم ذاتی است، بدون یاد گرفتن از خداوند متعال و بدون وراثت از پیغمبر صل الله و علیه وآله است.

در این جا به توفیق پروردگار، آیات و روایاتی را برای اثبات علم غیب پیغمبر وائمه هدی علیهم السلام ذکر می‌کنیم تا مطلب روشن شود.

از جمله آیاتی که بر علم غیب امام دلالت دارد، این آیه شریفه است که

خداوند در آن می‌فرماید:

«وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» (3)

هیچ امر غیبی و ناپیدایی در آسمان و زمین نیست، مگر آن که (علم آن) در کتاب مبین است.

هم چنین خداوند می‌فرماید:

هیچ دانه ای در تاریکی های زمین و هیچ ترو خشکی نیست، مگر آن که در کتاب مبین است. (4)

ص: 58

---

1- ر.ک: مقام قرآن و عترت، ص 77 (فصل دهم: اثبات علم غیب برای پیغمبر و...).

2- نهج البلاغه، خطبه 128، ص 186.

3- النمل (27)، آیه 75.

4- الأنعام (6)، آیه 59: «وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ».

نیز می فرماید:

چیزی نیست که کوچکتر از ذره یا بزرگ تر باشد، مگر آن که (علم آن) در

کتاب مبین است. (1)

اما در مقام معرفی کتاب مبین که همین قرآن کریم است، خداوند می فرماید:

«الرَّحْمَٰنُ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ \* إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا» (2)

ای محمد این است آیات کتاب مبین. ما آن را (به صورت) قرآنی عربی نازل کردیم برای آن که شما بفهمید.

هم چنین می فرماید:

«حَمْدٌ \* وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ \* إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا» (3)

در سوره دخان هم می فرماید:

ما کتاب مبین را در شب مبارک (شب قدر) نازل کردیم. (4)

نیز می فرماید:

«وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ» (5)

ما آن کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانی است برای هر چیز.

یعنی علم همه چیز در قرآن هست، چنان که می فرماید:

«مَا قَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ»؛ (6)

ما چیزی را در کتاب (قرآن) فروگذار نکردیم.

ص: 59

---

1- یونس (10)، آیه 61: «وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ... إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» و هم چنین ر.ک: سبأ (36)، آیه 3.

2- یوسف (12)، آیات 1-2.

3- الزخرف (43)، آیات 1-3: حم، سوگند به کتاب مبین که ما آن را قرآنی فصیح و عربی قرار دادیم.

4- الدخان (44)، آیات 2-3: «وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ \* إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ».

5- النحل (16)، آیه 89.





هم چنین خداوند، در بیان اینکه این علوم در دسترس کسی نیست، مگر افرادی معین (عترت) که خدا و رسول آنان را معین فرموده اند، می فرماید:

«قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»؛<sup>(1)</sup>

شهادت پروردگار و شهادت کسی که علم کتاب نزد اوست، بین من و شما کافی است.

اما «کسی که علم کتاب نزد اوست»، علی بن ابی طالب علیه السلام است؛ چنان که در روایات بسیاری از طریق عامه و خاصه بیان شده است.<sup>(2)</sup>

البته ائمه هدی علیهم السلام نیز از مصادیق این آیه اند؛ چنانکه مشروحاً در کتاب مقام قرآن و عترت بیان شده است.<sup>(3)</sup> به این ترتیب، از این روایات دانسته شد که کتاب مبین صامت، همین قرآن است و علوم آن نزد کتاب مبین ناطق؛ یعنی امام علیهم السلام است.

در کتاب شریف وسائل الشیعه که مورد اعتماد تمام علما و مجتهدین ماست، از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده اند که فرمود:

این (قرآن کریم) کتاب صامت خداست و من کتاب ناطق خداوند هستم.<sup>(4)</sup>

در کتاب شریف الکافی در حدیث مفصلی، نقل شده است که عالمی

ص: 60

---

1- الرعد (13)، آیه 43.

2- ر.ک: الکافی، ج 1، ص 168 و ص 228 (کتاب الحجة)؛ وسائل الشیعة، ج 27، ص 176 (باب 13 از ابواب صفات القاضی از کتاب القضاء)؛ بصائر الدرجات، ج 1، ص 212 (باب اول از جزء پنجم)؛ الکشف والبیان عن تفسیر القرآن (تفسیر الثعلبی)، ج 5، ص 303؛ شواهد التنزیل (حسکانی)، ج 1، ص 400.

3- مقام قرآن و عترت، ص 35.

4- وسائل الشیعه، ج 27، ص 34، ح 12 [33147] (باب پنجم از ابواب صفات القاضی از کتاب القضاء)؛ ر.ک: تاریخ الطبری، ج 5، ص 66.

نصرانی خدمت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام رسید و مسائلی پرسید؛ از آن جمله، از تفسیر آیه «حم \* وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ» سؤال کرد. امام فرمود:

در باطن قرآن، تفسیر این آیه آن است که «حم» اسم محمد صل الله و علیه وآله ... و کتاب مبین» امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است. (1)

پس در ظاهر قرآن، کتاب مبین، همین قرآن است و در باطن قرآن، کتاب مبین، همان امام مبین؛ یعنی امیرالمؤمنین علی علیه السلام است.

عالم جلیل القدر، عیاشی، در تفسیر خود از ثقة جلیل حسین بن خالد نقل می کند که: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه شریفه « وَمَا سَدَّ قَطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ » (2) را می پرسد. در ادامه این حدیث چنین نقل می کند: عرض کردم تفسیر عبارت شریف «فی کتاب مبین» چیست؟ امام فرمود:

یعنی در امام مبین است. (3)

شیخ کلینی در کتاب روضه کافی، از ابوالربیع شامی، از امام صادق علیه السلام تفسیر این آیه شریفه را این گونه نقل کرده است که آن حضرت فرمود:

همه (علم) این در (قلب) امام مبین است. (4)

یعنی وی به همه اتفاقات و پدیده های این جهان آگاهی دارد.

ص: 61

1- الکافی، ج 1، ص 479، ح 4 (باب مولد ابی الحسن موسی بن جعفر علیه السلام؛ بحار الأنوار، ج 48، ص 85، ح 106 (باب چهارم از ابواب تاریخ امام کاظم علیه السلام از کتاب تاریخ علی بن الحسین علیه السلام و...)).

2- الأنعام (6)، آیه 59: و هیچ برگگی نمی افتد، مگر آن که آن را می داند، و هیچ دانه ای در تاریکی های زمین و هیچ ترو خشکی نیست، مگر آن که در کتابی مبین (مسطور است).

3- تفسیر العیاشی، ج 1، ص 361، ح 29؛ بحار الأنوار، ج 4، ص 90، ح 26 (باب دوم از ابواب الصفات از کتاب التوحید).

4- الکافی، ج 8، ص 249، ح 349؛ بحار الأنوار، ج 4، ص 80، ح 6 (باب دوم از ابواب الصفات از کتاب التوحید).

امام مبین تفسیر کتاب مبین است؛ یعنی مراد از «کتاب مبین» ائمه هدی علیهم السلام هستند. (1)

عامه و خاصه نیز در تفسیر آیه « وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ » (2) نقل کرده اند که پیغمبر صل الله و علیه وآله با اشاره به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: این است امام مبین. (3)

بنابراین چون همه علوم کتاب مبین نزد آن حضرت است، پس او هم کتاب مبین است و هم امام مبین، که خداوند علم تمامی آفریده ها را در وجود مقدس او ضبط و احصا فرموده؛ چنان که در سوره یس می فرماید: «كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» تفسیر این آیه، به انضمام روایات شریفی که در تفسیر آن وارد گشته، به طور مشروح خواهد آمد. (4)

شیخ طبرسی در کتاب احتجاج حدیث مفصلی از امام صادق علیه السلام نقل کرده

ص: 62

---

1- مرآة العقول، ج 26، ص 222.

2- یس (36)، آیه 12: و همه چیز را در کتابی روشنگر برشمرده ایم.

3- ر.ک: الأمالی للصدوق، ص 170، ح 5 (مجلس 32)؛ بحار الأنوار، ج 35، ص 427، ح 2 (باب 23 از ابواب الآیات النازلة ... از کتاب تاریخ امیرالمؤمنین علیه السلام).

4- در این جا، نام چند نفر از علمای اهل سنت را که در کتب خود نقل کرده اند مراد از « وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ » علی بن ابی طالب علیه السلام است ذکر می کنیم: فاضل ثعلبی در تفسیر خود شش روایت نقل کرده که « وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ » علی بن ابی طالب است. الکشف والبیان، ج 5، ص 303 در تفسیر فاضل اسماعیل سدّی به یک روایت اکتفا شده است. فاضل نطنزی هم در کتاب خصایص این مطلب را از محمد بن حنفیه نقل کرده است. ابن مغازلی در کتاب مناقب خود در این موضوع یک روایت ذکر کرده است. مناقب ابن مغازلی، ص 262، ح 358؛ ابونعیم نیز در کتاب نزول قرآن در شأن علی بن ابی طالب علیه السلام به دو سند از محمد بن حنفیه این مطلب را نقل کرده، می گوید: این روایت را عبدالله بن عمرو جابر انصاری و ابوهریره و عایشه از پیغمبر صل الله و علیه وآله نقل کرده اند (ر.ک: قواعد الاسلام در بیان دین سید الانام، ج 3، ص 24). این جانب هم در کتاب مقام قرآن و عترت، ص 44-46؛ بیش از بیست مدرک از کتاب های تفسیر دانشمندان اهل سنت را در این مورد ذکر کرده ام. (مؤلف)

که در ضمن آن آمده است: خداوند متعال درباره صاحب شما امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده:

«قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» (1) نیز فرموده: «وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ» (2) و علم این کتاب نزد آن حضرت است. (3)

مؤلف کتاب شریف آیات الأئمة عليهم السلام، در تفسیر آیه شریفه «وَمَا مِنْ دَائِيَةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا» كُلُّ فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ» (4) فرموده است:

اخبار بسیار از اهل بیت عليهم السلام وارد شده که مراد از «کتاب مبین» ائمه هدی عليهم السلام هستند و ایشان به آن چه در تمام خلائق است عالم اند. (5)

شیخ بزرگوار علی بن ابراهیم قمی در تفسیر آیه شریفه «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ» (6)، به سند معتبر از ابوبصیر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود:

این کتاب همان امیرالمؤمنین است که شکی در (حقانیت) او نیست و راهنمای شیعیان ماست. (7)

این تأویل با تنزیل منافات ندارد و باطن مطلب با ظاهر آن ناسازگار نیست.

ص: 63

---

1- الرعد (13)، آیه 43: (ای پیامبر به آن‌ها) بگو: بین من و شما خداگواه است و آن کسی که علم کتاب، نزد اوست.

2- الأنعام (6)، آیه 59: (و هیچ‌ترو خشکی نیست جز آنکه در کتاب مبین مسطور است)

3- الاحتجاج، ج 2، ص 375؛ بحار الأنوار، ج 35، ص 429، ح 3 (باب 24 از ابواب الآيات النازلة از کتاب تاریخ امیرالمؤمنین علیه السلام).

4- هود (11)، آیه 6: و هیچ‌جنبنده‌ای در زمین نیست، مگر آن‌که روزی او بر خداوند است. و او آرامشگاه و بازگشت‌گاهشان را می‌داند؛ همه در کتاب مبین (ثبت) است.

5- آیات الأئمة عليهم السلام، ص 96 (آیه دوم مورد بحث).

6- البقرة (2)، آیه 2: این کتابی است که شک در آن روا نیست.

7- تفسیر القمی، ج 1، ص 30.

ظاهر آن همان قرآن صامت و باطن آن نیز کتاب ناطقِ خدایی، امیرالمؤمنین علیه السلام، است که شک و شبهه در قلب مقدس او راه ندارد. هرکس با نظر عقل و انصاف به زندگانی و احوال امیرالمؤمنین علیه السلام بنگرد، حقانیت آن حضرت بر او ثابت می شود.

خود آن حضرت به گروهی از مردمان پست دنیاپرست فرمود:

هر آینه، به تحقیق می دانید که حق با من است. (1)

هم چنین در روز صفین، هنگامی که اهل شام گفتند باید قرآن را حکم قرارداد، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: « منم قرآن ناطق ». (2)

در خطبه شریفه وسیله نیز، که در روضه کافی هم نقل شده، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

فَأَنَا الذُّكْرُ الَّذِي عَنْهُ ضَلَّ وَالسَّبِيلُ الَّذِي عَنْهُ مَالَ وَالْإِيمَانُ الَّذِي بِهِ كَفَرَ وَالْقُرْآنُ الَّذِي إِيَّاهُ هَجَرَ وَالِدِّينُ الَّذِي بِهِ كَذَّبَ وَالصِّرَاطُ الَّذِي عَنْهُ نَكَبَ. (3)

منم ذکری که (معاند) از آن گمراه و راه خدایی که از آن منحرف و ایمانی که به آن کافر گشت. نیز قرآنی که آن را ترک و دینی که آن را تکذیب و راه مستقیمی که از آن اعراض و دوری کرد.

این شش کلمه (ذکر، سبیل، ایمان، قرآن، دین و صراط) که حضرت خود را به آن توصیف فرموده است، هریک اشاره به آیاتی دارد که در باطن قرآن کریم به

ص: 64

---

1- ر.ک: کتاب سلیم بن قیس هلالی، ج 2، ص 661؛ بحار الأنوار، ج 29، ص 466، ح 55 (باب 13 از کتاب الفتن والمحن).

2- احقاق الحق، ج 7، ص 595، به نقل از ینابیع المودة، ج 1، ص 214، ح 20.

3- الکافی، ج 8، ص 28، ح 4؛ بحار الأنوار، ج 24، ص 19، ح 33 (باب 24 از ابواب الآیات النازلة از کتاب الإمامة).

در این جا، شاهد ما کلام آن حضرت است که فرمود: منم آن قرآنی که مرا ترک کردند و از من منحرف شدند. پس آن حضرت کتاب مبین و قرآن کریم ناطق است.

مورد دیگر آیه شریفه «هُذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ» (2) است که در قرائت اهل بیت عالیاً فعل «ینطق» به صیغه مجهول آمده است؛ چنان که امام صادق عین فرموده است:

قرآن سخن نگفته و هرگز نیز نخواهد گفت. پیغمبر و ائمه هدی هستند که از قرآن سخن می گویند. (3)

از آن چه گذشت، به طور کامل روشن شد که خداوند علم تمامی اشیا را در قلب مقدس امام مبین، امیرالمؤمنین علیه السلام، احصا و ضبط فرموده؛ و همین است که در سوره یس می فرماید: «كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ». این ظاهر کلام را پیغمبر و ائمه هدی علیهم السلام نیز، در روایاتی که خواهد آمد، تأیید و تعیین فرموده اند.

متأسفانه نویسنده مغرضی بر اثر لجاجت، از ظاهر این آیه و روایات وارده در تفسیرش دست برداشته و به بافته های کسانی که به رای خود در قرآن تکلم می کنند و خود را مستغنی از عترت می دانند، چنگ می زند؛ درحالی که مبنای او این است که به ظاهر آیات متشابه بچسبد، اما در اینجا دست از ظاهر برداشته و به تفسیر اهل بیت و بیان عترت که مطابق ظاهر است اعتماد نمی کند. اگر روایتی

ص: 65

1- شرح این کلمات را محدث قمی در سفینه البحار و حقیر در مستدرک سفینه البحار آورده ایم. (مؤلف)

2- الجاثیه (45)، آیه 29: این کتاب ماست که به راستی بر شما گواهی می دهد.

3- الکافی، ج 8، ص 50، ح 11، در این جا «ائمه هدی» ذکر نشده است، اگرچه از مضامین باقی روایات استفاده می شود. برای نمونه مراجعه کنید به: بحار الأنوار، ج 23، ص 198، ح 29 (باب دهم از ابواب الآيات النازلة از کتاب الامامة).

برخلاف ادعای این شخص باشد، آن را ضعیف یا از روایتِ غلات می‌شمارد و یا تأویل می‌کند که ما با تأویل کاری نداریم. من می‌ترسم کار این مخترم(1) به جایی برسد که منکر عصمت انبیاء و ائمه هدی علیهم السلام بشود و بگوید ظاهر آیات امکان وقوع گناه از پیغمبران است و روایات دلیل بر عصمت خلاف قرآن است. کسیکه می‌گوید چون ائمه هدی علیهم السلام در دعاهاى خود به پروردگار عرض می‌کنند: «أَنْتَ الْعَالِمُ وَأَنَا الْجَاهِلُ»(2)، پس جاهل چگونه متصدی امور عالم شود؟ می‌ترسم این کوتاه فکر بگوید چون در قرآن آمده است که حضرت موسی بن عمران علیهما السلام می‌گوید: «رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي»(3)، پس چگونه این ظالم پیغمبر باشد؟ و این گونه منکر نبوت آن حضرت شود، بلکه منکر رسالت و امامت شود.

در این راه کج و مبنای خراب مار و عقرب گزنده زیاد است، خداوند مؤمنین را از شر شیاطین نگه داری فرماید.

ص: 66

---

1- مخترم: خراب کننده.

2- بحار الأنوار، ج 83، ص 333، ح 71 (باب 45 از کتاب الصلاة).

3- النمل (27)، آیه 44

## فصل پنجم 5: لزوم پیروی کامل از قرآن و اهل بیت علیهم السلام

در بسیاری از آیات قرآن کریم، خداوند رحیم پیغمبر صل الله و علیه وآله و مؤمنین را امر می فرماید که تابع قرآن باشند. نیز می فرماید:

«أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (1)؛

اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول و اولی الامر که از خودتان هستید.

مراد از «اولی الامر» نیز ائمه هدی هستند؛ (2) چنان که در موضع خودش با دلایل عقلی و نقلی استواری ثابت شده است. نیز در ادامه همین آیه می فرماید که در موارد اختلاف، به اولی الامر مراجعه کنید تا ایشان رفع اختلاف کنند.

در جای دیگر از قرآن می خوانیم:

«فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (3)؛

از اهل ذکر سؤال کنید، اگر نمی دانید.

ص: 67

---

1- النساء (4)، آیه 59.

2- مجمع البیان، ج 3، ص 100، الکافی، ج 1، ص 276، ح 1.

3- النحل (16)، آیه 43.



و ما می دانیم که در خود قرآن به وجود گرامی پیغمبر صل الله و علیه وآله «ذکر» گفته شده (1) و «اهل ذکر» نیز اهل بیت اویند. در روایات متواتری نیز فرموده اند:

ماییم اهل ذکر که شما فرمان یافته اید از ما سؤال کنید. (2)

هم چنین در قرآن می خوانیم:

فقط خداوند و راسخان در علم تأویل آیات قرآن را می دانند. (3)

با توجه به آیات و روایات یاد شده، به آسانی می توان دریافت راسخانی که به همه علوم قرآن دانایند، حضرات ائمه هدی علیهم السلام هستند. (4)

نکته دیگر آن است که قرآن در سوره های قدر (5) و دخان (6) از شب قدر یاد می کند و می فرماید در شبی مبارک که شب قدر باشد، ملائکه و روح نازل می شوند و تقدیر «کل امور» را از جانب پروردگار بر پیغمبر اکرم صل الله و علیه وآله - البته، در زمان حیات ایشان - به عرضه می دارند.

در کتاب های تفسیر عامه (7) و خاصه، (8) روایات بسیاری در تفصیل و بیان «کل

ص: 68

- 
- 1- مانند آیات 10 و 11 سورة الطلاق (65): «... قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا\*رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ...» هم چنان که حضرت رضا علیه السلام در عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 239 بیان فرموده است. (مؤلف)
  - 2- در کتاب البرهان في تفسير القرآن، ج 3، ص 423-429 حدیث نقل شده است.
  - 3- آل عمران (3)، آیه 7: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ».
  - 4- ر.ک: مناهج البيان، جزء سوم، ص 145.
  - 5- القدر (97)، آیه 1: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ».
  - 6- الدخان (44)، آیه 3: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ».
  - 7- الدر المنثور، ج 7، ص 399 و ج 8، ص 570؛ التفسير الكبير، ج 27، ص 653 و ج 32، ص 228؛ تفسير بیضاوی، ج 2، ص 380.
  - 8- البرهان في تفسير القرآن، ج 5، ص 707، ح 8 [11769]؛ تفسير نور الثقلين، ج 5، ص 636، ح 100؛ تفسير كنز الدقائق، ج 14، ص 366.

امور» وارد شده و گفته اند مراد آن است که: در شب قدر مرگ ها، بلاها، آفات، امراض و تمام قضایای کوچک و بزرگ آینده مقدر می شود. در زمان پیغمبرصل الله و علیه وآله و این مقدرات را بر ایشان عرضه می داشتند، پس آن حضرت، به تعلیم خدایی، همه آن ها را می دانست.

هم چنین از قطعیات روایات عامه و خاصه، که مطابق با ظاهر قرآن است، چنین بر می آید که شب قدر بعد از پیغمبرصل الله و علیه وآله نیز موجود است. در اخبار متواتر مذهب شیعه، آمده است که بعد از پیغمبر صل الله و علیه وآله ملائکه و روح بر امیرالمؤمنین علیه السلام و بعد از آن حضرت نیز بر امامی که در هر زمان هست، نازل می شوند و تمام تقدیرات امور را به طور مفصل بر امام عرضه می دارند.<sup>(1)</sup>

با وجود این، مسلمانی هم که شیعه نیست و امامت ائمه هدی علیهم السلام را قبول ندارد و روایات علوم ایشان را انکار می کند، باید پیغمبر را قبول داشته باشد و این را بپذیرد که در شب قدر همه تقدیرات سال را برایشان عرضه می دارند! اگر هم به آیات سوره های آل عمران<sup>(2)</sup> و جن<sup>(3)</sup> ایمان دارد، باید قبول کند که پیغمبر ما برگزیده و پسندیده خداست، برای علم غیب.

نیز، اگر پیغمبر را از حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام بهتر و افضل می داند، باید روایاتی را که حاکی است ملکوت آسمانها و زمین را به پیغمبر ما نیز نمایش داده اند، قبول کند.

ص: 69

---

1- ر.ک: مناہج البیان، جزء 30، ص 601.

2- آل عمران (3)، آیه 179: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظَلِّعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ» خداوند شما را از اسرار غیبی آگاه نسازد ولی برای این مقام برگزیند از پیغمبران هر که را بخواهد.

3- الجن (72)، آیات 27 - 29: «عَالِمِ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا\* إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْمَعُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا»؛ دانای غیب خداست و کسی را بر علم غیب خود آگاه نکرده مگر آن کس را که از رسولان برگزیده است و بر محافظت او از پیش رو و پشت سر نگهبانی می فرستد.

در سوره برائت (توبه)، خداوند متعال در دو آیه می فرماید:

اعمال شما را خدا و رسول او می بینند. (1)

آیا رواست کسی که خود را پیرو قرآن می داند به این آیات ایمان نیاورد؟ چرا باید از این آیات چشم پپوشند و به یک آیه متشابه در قرآن بچسبند و بگویند: پیغمبر حتی از احوال همسایگان منافقش بی خبر است؟!

آیا کسی آن قدر جاهل هست که نتواند این آیه را با آیات دیگری که بیان شد جمع کند و در یابد که مقصود آن یا نفی علم ذاتی است، یا نفی علم از طریق اسباب عادی بشری؟!

چگونه ممکن است کسی که ملکوت آسمانها و زمین ها را دیده و اعمال همگان را نیز به چشم نبوت و رسالت می بیند، همسایگان خود را نبیند و به اعمال آن ها آگاهی نداشته باشد؟!

این چه بیماری و نادانی شگفتی است، که باعث می شود کسانی به آیه «مَا كَانَ لِيَ مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَائِكَةِ الْأَعْلَى» (2) ایمان آورند و به آیات دیگر که اشاره کردیم توجه نکنند؟! اینان فراموش می کنند که خداوند فرمود:

«أَفْتَوْمُنُونَ بِنِعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ ۗ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» (3).

ص: 70

---

1- التوبة (9)، آیات 94 و 105: «وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ».

2- ص (38)، آیه 69: مرا بر فرشتگان عالم بالا که گفتگو داشتند، علمی بیش از وحی خدا نبود.

3- البقرة (2)، آیه 85: آیا به بعضی از آیات کتاب ایمان می آورید و به بعضی دیگر کفر می ورزید؟! پس جزای کسانی از شما که این کار را انجام دهند، غیر از خواری و رسوایی در زندگی دنیا، چیست؟ روز قیامت نیز ایشان را به سوی سخت ترین عذاب بازگردانند. خدا از آن چه می کنید غافل نیست.

این بیماری باعث می شود ایشان به آیه «وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا»<sup>(1)</sup> به ایمان آورند و بگویند که آگاهی به گناه بندگان فقط به پروردگار منحصر است و هیچ کسی غیر از خدا - چه رسول باشد و چه امام - از گناه مردم باخبر نیست.

آیا این افراد به آیه شریفه «وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ»<sup>(2)</sup> کفر می ورزند که می فرماید: خدا و رسول و مؤمنان (ائمه هدی) اعمال شما را می بینند؟ آیا آن بزرگواران با دیدن اعمال بندگان از حالشان آگاه و باخبر نمی شوند؟ معلوم است که می شوند.

ص: 71

---

1- الإسراء (17)، آیه 17: و پروردگارت به گناهان بندگانش بس آگاه و بیناست.

2- التوبة (9)، آیه 105.



در اصل آگاهی پیامبر صل الله و علیه وآله به علم غیب جای تردیدی نیست، اما این سؤال مطرح است که با وجود علم غیب پیامبر از اعمال بندگان، آیا صحیح است که ایشان برخلاف قرآن و دستوره‌های خودش عمل کند؟

پاسخ آن است که خداوند در سوره براءت می فرماید:

« وَيَقُولُونَ هُوَ أَدْنَىٰ قُلُّ أَدْنَىٰ خَيْرٍ لَّكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ » (1)

منافقان می گویند که پیغمبر گوش شنواست (هر گفته ای را از هر کس قبول می کند. ای محمد) بگو: او گوش شنوی خوبی است که هم به خدا ایمان دارد، هم مؤمنان را تصدیق می فرماید.

شان نزول این آیه شریفه آن است که مردی خدمت پیغمبر اکرم صل الله و علیه وآله می آمد و کلمات آن حضرت را به گوش منافقان می رساند. جبرئیل نازل شد و قضیه را خدمت آن حضرت عرضه داشت. ایشان نیز او را خواست و قضیه را به او فرمود، اما آن مرد انکار کرد و قسم خورد که من این کار را نکرده ام. پس پیغمبر اکرم صل الله و علیه وآله

ص: 73

در ظاهر، او را تصدیق کرد و عذرش را پذیرفت. سپس این آیه شریفه نازل شد. (1)

از این آیه کریمه، استفاده می شود که خداوند پیغمبر خود را به این خصلت ستوده و مدح و تأیید کرده و فرموده است: «قُلْ أَذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ». پس وظیفه پیغمبر، در ظاهر، مدارا کردن با خلق است؛ یعنی باید عذر مردم را بپذیرد و در مورد افرادی که ظاهراً ایمان آورده و شهادتین را بر زبان خود جاری کرده اند - هرچند باطناً معتقد نباشند - احکام ظاهری اسلام را از نماز و روزه و زکات و حج و غیره جاری و آن ها را در گفتارشان تصدیق فرماید.

آری، پیغمبر مأمور است که با نظر به ظاهر افعال و اقوال مردم رفتار کند و علم به باطن آنان، که از ویژگی های مقام نبوت و رسالت است، در برنامه عادی آن حضرت نیست، لذا می فرماید:

«أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ» (2)

من بشری همانند شمایم.

ایشان می خواهد، در گفتار و کردار، جنبه بشری خود را ثابت فرماید؛ لذا در معاشرت با امت، از راه عادی بشری تجاوز نمی کند، مگر به وقت اعجاز قرآن نیز او را به سوی همین روش سوق می دهد. در شب معراج هم خداوند به او فرمود:

يَا مُحَمَّدٌ... دَارِ خَلْقِي؛ (3)

محمد... با خلق من مدارا کن.

ص: 74

---

1- تفسیر نورالثقلین، ج 3، ص 136، ح 217؛ جواهر الحسان فی تفسیر القرآن، ج 3، ص 191.

2- الکهف (18)، آیه 110.

3- الکافی، ج 2، ص 116، ح 2 (باب المداراة)؛ بحار الأنوار، ج 72، ص 438، ح 105 (باب 87 از ابواب حقوق المؤمنین ... از کتاب العشرة).

و می فرماید:

«وَلَا تَجَسَّسُوا»<sup>(1)</sup>

تجسس نکنید و به یکدیگر گمان بد نبرید.

نیز، دستور می فرماید که گفتار مؤمنان را تصدیق کنید؛ و مؤمنان کسانی اند که به زبان اقرار کرده و ایمان آورده اند، هرچند که باطناً معتقد نباشند.

خطاب «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» نیز شامل کسانی می شود که ظاهراً دعوت پیغمبر را قبول کرده اند و خداوند به آنان دستور داده است که عذر یکدیگر را بپذیرند.

افزون بر این طبق دستورهای دین مبین اسلام، اظهار معصیت و گناه، به خودی خود حرام است. اگر کسی معصیت و گناهی انجام دهد و مخفی کند، نباید آن را به اطلاع دیگران رساند. بازگو کردن عیب و نقص و گناه مؤمن نزد کسانی که از آن بی خبرند، غیبت است و غیبت کننده و غیبت شنونده در آن گناه خاص، مانند خود گناه کار می شوند؛ چراکه کار بد را آشکار کرده اند.

از همین روست که مثلاً اگر کسی به دیگری نسبت زنا بدهد، باید حد بر او جاری کنند. هرچند که واقعا راست بگوید - مگر آن که شخص مخبر چهار شاهد عادل داشته باشد. در غیر این صورت قرآن می فرماید که اینان در نزد خدا دروغگو محسوب می شوند.<sup>(2)</sup>

براین اساس، دستور شرعی آن است که اگر مؤمنی امری را اظهار کرد و شنونده مانع شرعی از قبول نداشت، باید گفته آن مؤمن را قبول کند و از روی

ص: 75

---

1- الحجرات (49)، آیه 12.

2- النور (26)، آیه 13: «لَوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشَّهِدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ» چرا به آن چهار گواه نیاوردند؛ پس چون گواهان را نیاوردند، ایشان نزد خداوند دروغگو هستند.



بدگمانی منکر آن نشود. خود پیغمبر و امام نیز به این دستور عمل می کنند.

برای مثال به قضیه ابوبراء - بزرگ طایفه بنی عامر دقت کنید(1) که مورخ عامه آن را نقل کرده است.(2) خلاصه واقعه چنین است که وقتی او به مدینه آمد، به خدمت حضرت رسول یا رسید و درخواست کرد که ایشان چند نفر را برای تبلیغ دین به سوی نجد بفرستد. آن حضرت نیز چهل نفر از اصحاب خود را به آن جا فرستاد، اما چون ایشان به نجد رسیدند، نجدیان همه را کشتند.

بر فرض صحت این نقل تاریخی، اعتقاد ما بر این است که حضرت رسول صل الله و علیه وآله مأمور بود به اوضاع ظاهری اعتنا کند، نه به علم باطنی خود، لذا با نظر به ظاهر امر، آنها را فرستاد و همه در راه دین شهید شدند. آنان از خانه بلا و گرفتاری به خانه خوشی و نعمت و رحمت منتقل شدند و هیچ ایرادی هم در این زمینه به فرمان پیامبر صل الله و علیه وآله وارد نیست.

هم چنین می توان گفت که در حساب باطن، خداوند اندازه عمر آن چهل نفر را معین کرده بود، خود پیغمبر صل الله و علیه وآله نیز با توجه به اخبار غیبی شب قدر، می دانست که اجل آن ها در آن وقت معین است و خاتمه عمر آنها چنین خواهد بود؛ چرا که خداوند آن گونه مقدر فرموده بود.

حال سؤال این است که آیا ایشان می بایست از تقدیر پروردگار فرار کند و آنها رانفرستد؟! آیا اصلاً بندگان می توانند از قضا و قدر الهی فرار کنند؟! اگرچه پیغمبر صل الله و علیه وآله در باطن می دانست که اجل آن چهل نفر در شب قدر چنین مقدر شده، خود به فرار از تقدیرات مکلف نبود، بلکه باید طبق تقدیر عمل می فرمود.

ص: 76

---

1- مستدرک سفینة البحار، ج 10، ص 496.

2- السيرة النبوية، ج 3، ص 174، به نقل از الصحيح في سيرة النبي الأعظم صل الله و علیه وآله، ج 8، ص 253.

مثلاً حضرت خضر علیه السلام مأمور باطن است، آن پسر را می کشد و آن عملیات را انجام می دهد، ولی حضرت موسی مأمور ظاهر است، از این جهت بر کار خضر اعتراض می کند.

پیغمبر در باطن می داند که اجل آنها در شب قدر چنین مقدر شده است.

پیغمبر مکلف به فرار از تقدیرات نیست، بلکه باید طبق تقدیر سیر فرماید.

جای تعجب است که آن نویسنده مریض بین روایات عامه و خاصه تمیز نمی دهد، آن روایات خاصه را که مطابق مبنای باطل او نیست، کنار می گذارد و رد می کند و روایات عامه را که مطابق رای باطلش است، قبول می کند و چون تفسیر قمی و تفسیر برهان و تفسیر نورالثقلین را صحیح نمی داند به آنها اعتنا نمی کند؛ اگر هم مراجعه کند، آیات «إفک» (1) را نخواهد فهمید. علمای عامه می گویند این آیات درباره تطهیر عایشه و تبرئه اش نازل شده و نقل می کنند در غزوه بنی المصطلق در یکی از منازل لشکر حرکت کرد و عایشه که در جستجوی گردنبند خود بود، جاماند. صفوان نامی، او را به مدینه رسانید. منافقین به افترا سخنانی درباره آنها گفتند که آیات «إفک» نازل شد.

در صورتی که در روایات خاصه آمده است که این آیات وقتی نازل شد که خاطئه به پیغمبر اکرم عرض کرد که چرا برای ابراهیم (فرزندت) گریه می کنی در حالی که او فرزند جریح قبلی است و فرزند تو نیست؟ چون این دروغ را به ماریه قبطیه نسبت داد، این آیات نازل شد که دستور کلی برای تمام امت بود.

و نیز آیه شریفه «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا» (2) در همین مورد نازل شده؛

ص: 77

---

1- النور (24)، آیه 12: «وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ».

2- الحجرات (49)، آیه 6: اگر خبر دهد شما را فاسقی، پس تحقیق کنید.

چنانکه قمی در تفسیرش (1) فرموده است که پیغمبر دروغ خاطئه را می دانست و مأموریت امیرالمؤمنین علیه السلام برای قتل جریح به حسب ظاهر بود، تا برای دیگران آن دروغ کشف شود. اگر مأموریت قطعی بود به طور قطع او را می کشت. شاید هم این مأموریت برای این بود که خاطئه توبه کند و از سخن خود برگردد، لکن هیچ برنگشت و از کشته شدن یک نفر مسلمان مؤمن به نام جریح باک نکرد و بر او ناگوار نیامد؛ چنان که قمی در تفسیر سوره نور و حجرات از امام صادق علیه السلام نقل کرده است. (2)

اگر بنا بود که پیغمبر صل الله و علیه وآله به علمی که به واسطه مقام رسالت خود واجد آن گشته، با مردم معاشرت فرماید و با هرکس مطابق باطن یا آینده او رفتار کند، باید اکثر افراد امت را از خود دور می کرد و به مسجد راه نمی داد و نیز همیشه گریان و نالان می بود و جمعی را آشکارا لعنت می کرد، در این صورت واضح است که اسلام پیشرفت نمی کرد. پس علم پیغمبر به باطن مردم و آینده آنان موضوع تکلیف نبود و آن حضرت هم مأمور نبود که طبق آن در امور خود و دیگران عمل فرماید، مگر گاهی اوقات که به جهت آوردن معجزه برای هدایت خلق و یا مصلحت مقتضی دیگری چنین می کرد.

مثلاً پیغمبر صل الله و علیه وآله به تعلیم ربوبی می دانست که خداوند مقدر فرموده است، در فلان وقت معین، زید (3) همسر خود، زینب بنت جحش را طلاق خواهد داد و در فلان وقت، زینب به همسری ایشان در خواهد آمد. خداوند نیز آیه ای را در جواز

ص: 78

---

1- تفسیر القمی، ج 2، ص 325.

2- تفسیر القمی، ج 2، ص 100 و 319.

3- زید پسر خوانده حضرت رسول صل الله و علیه وآله و همسر اول زینب بنت جحش بوده است.

ازدواج شخص با زن مطلقه پسر خوانده خود - که از نسل او نیست - نازل می فرماید. تقدیر رقم می خورد که زید همسر خود را طلاق می دهد و پس از منقضی شدن عده همسرش، آن حضرت با او ازدواج می فرماید.

این علم باطنی پیغمبر صل الله و علیه وآله بود، اما از نظر ظاهر، ماجرا چنین بود: روزی آن حضرت از مقابل منزل زید عبور کرد و با دیدن همسر وی، فرمود:

سبحان الله! ایشان می خواست با این کلام خود، خدا را از گفتار مشرکان که معتقد بودند ملائکه دختران خدایند تنزیه کند، اما چون زید به منزل آمد و قضیه را از همسرش شنید، پیش خود خیال کرد پیامبر صل الله و علیه وآله به او میل کرده است، لذا تصمیم گرفت همسر خود را طلاق دهد، تا اگر آن حضرت مایل باشد، بعد از انقضای عده، او را تزویج فرماید. زید خدمت پیامبر صل الله و علیه وآله آمد و عرض کرد می خواهم همسر خود را طلاق دهم، اما ایشان فرمود: «همسر خود را نگه دار و او را طلاق نده. (1)»

در این جا، معلوم است که اگر پیغمبر صل الله و علیه وآله طبق علم غیب خود عمل و او را به طلاق توصیه می کرد، جا داشت که مردم - که دیدند بعد از انقضای عده، آن حضرت با او ازدواج کرد - بگویند به پسر خوانده خود دستور داد که همسرش را طلاق دهد، تا خودش او را بگیرد. از این جهت ایشان به زید فرمان داد که او را نگه دارد، ولی در قلب خود می دانست که او را طلاق می دهد؛ زیرا به علم غیب می دانست که خداوند زینب را از جمله زوجات ایشان مقدر فرموده است.

آیا جایز بود که پیغمبر چون می دانست زینب همسر او خواهد شد، از زید بخواهد که او را طلاق دهد؟! یا قبل از تحقق ازدواج، احکام زوجیت او را با خود

ص: 79

---

1- تفسیر القمی، ج 2، ص 172 (ذیل آیه 36 سورة الأحزاب)؛ بحار الأنوار، ج 22، ص 214، ح 49 (باب دوم از ابواب ما يتعلق به صل الله و علیه وآله ... از کتاب تاریخ نبینا صل الله و علیه وآله).

آیا پیغمبر اسلام صل الله و علیه وآله بر آن دسته از افراد امت خود که می دانست بعد از رحلتش مرتد می شوند، باید احکام ارتداد را جاری می فرمود؟! مسلما چنین نیست.

پیغمبر صل الله و علیه وآله با افرادی که می دانست در آینده بر اهل بیت او ستم خواهند کرد، چگونه معاشرت می کرد؟ آیا آنان را از اطراف خود دور و از مسجد بیرون می کرد، ایمان ظاهری شان را رد و آنان را رسوای کرد و هروقت آن ها را می دید، به یاد آن مصیبت ها، گریه می کرد؟! پیداست که چنین نبوده است.

علم به باطن و آینده مردم موجب نمی شد که پیغمبر صل الله و علیه وآله آنان را از نزد خود دور و احکام ارتداد را بر آن ها جاری فرماید و در ظاهر با آنان دشمنی نماید.

مثلا زبیر، پسر عمه پیغمبر و برادرزاده خدیجه کبری علیها السلام، در خدمت پیغمبر و امیرالمؤمنین علیه السلام بود و بسیاری از اوقات هم آن دو بزرگوار را یاری و از حقوق اسلام و مسلمین دفاع می کرد.

در یکی از جنگ ها، شمشیر او شکست. پیغمبر اکرم صل الله و علیه وآله چوبی را گرفت و دست مبارک خود را به دو طرف چوب کشید. آن چوب به بهترین شمشیر تبدیل شد و زبیر با آن در راه خدا جهاد می کرد. از سوی دیگر، پیغمبر اکرم صل الله و علیه وآله آینده او را به علم باطنی می دانست، لذا به امیرالمؤمنین علیه السلام خبر داد که زبیر مرتد خواهد شد و در جنگ جمل با تو پیکار خواهد کرد.

آیا پیغمبر و امیرالمؤمنین علیه السلام، با آن که آینده او را می دانستند، مطابق علم باطنی خود با او رفتار کردند؟! نه، هرگز مطابق آن علم با او رفتار نکردند، بلکه برخی امور را نیز به او واگذار می کردند: پیغمبر او را با امیرالمؤمنین علیه السلام و بیست

نفر دیگر برای گرفتن پادشاه «دومة الجندل» (1) فرستاد. حضرت امیر نیز او را هنگام دفن فاطمه زهرا علیها السلام حاضر کرد. (2)

علم باطنی پیغمبر و امیرالمؤمنین علیهما السلام به آینده زبیر تا زمانی که مرتد نشده بود، منشأ اثری در ظاهر نشد و احکام ارتداد را بر او جاری نفرمودند و معاشرت با او را ترک نکردند، بلکه مانند دیگران با او رفتار می کردند.

این است مراد از این که پیغمبر و امام مأمورند بر اساس ظواهر حکم کنند، نه بر اساس باطن اشخاص.

امیرالمؤمنین علیه السلام با قاتل خود، پیش از آن که به آن جنایت بزرگ دست بزند، چه رفتاری کرد؟ آیا احکام قاتل را بر او جاری کرد؟ می دانیم که چنین نیست. خودش فرمود که قصاص قبل از جنایت جایز نیست.

آیا پیغمبر و امیرالمؤمنین و ائمه هدی علیهم السلام که از جنایات بنی عباس خیر داده بودند، پیش از وقوع آن جنایات، با آنها دشمنی می کردند؟

آیا جایز است احکام سارق را بر فردی که می دانند در آینده سرقت خواهد کرد و هنوز سرقت نکرده، جاری کنند؟

آیا فردی که هنوز محرم به احرام حج یا عمره نشده، احکام محرم بر او جاری می شود؟

آیا بر جانی و مجرم بالقوه ای که هنوز از او جرم و جنایتی صادر نشده، احکام مجرم و جانی را جاری می کنند؟

آیا احکام حائض بر زنی که هنوز حائض نشده، جاری می شود؟

ص: 81

---

1- دومة الجندل: دژی بین مدینه و شام بوده است.

2- فاطمه زهرا علیها السلام از ولادت تا شهادت، ص 602.

آیا بر خائنی که هنوز خیانت نکرده، احکام خائن را جاری می کنند؟

پاسخ همه این سؤالات منفی است.

پس علم به وقوع جرم و جنایت، پیش از وقوع آن، نباید منشأ اثر باشد. در قانون شرع هم اجازه نداده اند که آثار و احکام مربوطه را، قبل از صدور جرم و جنایت، بر کسی جاری کنند.

از همین مقوله است قضیه چند نفری که امیرالمؤمنین علیه السلام آنها را والی و استاندار خود قرار داده بود، اما بعداً با خیانت ایشان مواجه گشت. (1) علم حضرت به اینکه آنها پس از گذشت مدتی راه ناصواب را در پیش می گیرند، موضوع تکلیف نبود و حضرت نیز مأمور نبود به علم باطنی خود عمل کند؛ چنانکه علم پیغمبران و امیرالمؤمنین علیه السلام به ارتداد زبیر موجب تکلیفی نشد و در صورت ظاهر ایجاد اثری نکرد.

بنابراین جایز نیست احکام خائن را بر شخصی که می دانند یا حدس می زنند در زمان آینده خیانت خواهد کرد و هنوز خیانت نکرده، جاری کنند.

هم چنین، وقتی که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام زیاد بن مروان و علی بن ابی حمزه بطائنی را وکیل خود قرار داد، امین بودند و هیچ جرم و خیانتی از آنها صادر نشده بود. علم امامت نیز مورد تکلیف نبود که حضرت امام کاظم علیه السلام به دلیل آن که پیشاپیش می دانست آن دو بعداً مرتکب خیانت می شوند، احکام خیانت پیشگان را بر آنها جاری سازد. (2)

پس آیه شریفه «لَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا» (3) هیچ ربطی به این موارد ندارد؛

ص: 82

1- نهج البلاغه، نامه 40، ص 412؛ و نامه 71، ص 416.

2- ر.ک: معجم رجال الحدیث، ج 7، ص 315، شماره 4801 و ج 11، ص 214، شماره 7832.

3- النساء(4)، آیه 105: نباید بر نفع خیانت کاران به خصومت برخیزی

چون آیه می گوید طرفدار خائنین نباش. پس نمی توان حکم را درباره کسی که هنوز خائن نشده جاری کرد و اگر کسی جاری نماید، مثل آن است که احکام حائض را بر کسی که هنوز حائض نشده، جاری نماید.

درست است که پیغمبر و ائمه هدی علیهم السلام تقدیرات آینده مردم را به علم نبوت و امامت می دانند و خداوند آنان را بر آن تقدیرات واقف فرموده است، اما آیا ایشان نباید مطابق خواست خداوند سیر کنند و تسلیم مقدرات الهی باشند؟ رفتاری جز این با کمالات آنان مناسبت ندارد. کما تسلیم و رضا آن است که علم باطنی آنان در رفتار ظاهری شان هیچ تأثیر نکند و مانند یک بشر عادی در امور خود و دیگران سیرکنند، مگر وقتی که مأذون باشند و مصلحت الهی اقتضا کند. (1) چنین است که درباره ایشان گفته اند:

«عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ\* لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهٖ يَعْمَلُونَ» (2) چون این بزرگواران به لطف و احسان خداوندی در اعلی درجه رضا و تسلیم و بهترین مرتبه قابلیت و استعداد و برترین درجه علم و دیگر کمالات بودند، پروردگار کریم و قادر آنان را مشمول الطاف و عنایات بی پایان خود قرار داد و آنان را به همه چیز دانا و توانا و بینا فرموده است.

این است سلطنت و خلافت و ولایت بر حق الهی که ما در صدد اثبات آنیم.

ص: 83

- 
- 1- نظر علمای شیعه و توضیح بیشتر در این موضوع را در کتاب علم غیب، ص 187 آورده ام.
  - 2- الأنبياء (21)، آیات 26 و 27: بندگان گرامی اند که از فرموده خداوند پیشی نمی گیرند و فقط به دستور او عمل می کنند. (توضیح بیشتر در این باره در کتاب علم غیب، ص 84 بیان شده است).





## فصل هفتم 7: ولایت تکوینی و تشریحی

آیات شریفه قرآن مجید، به ضمیمه تفسیر و بیان عترت پیغمبر، مقام منبع ولایت تکوینی و تشریحی را اثبات می کند. بنابراین، بر ما واجب است که آن را قبول کنیم و به آن معتقد شویم. در ضمن، باید جهالت منکران ولایت تکوینی را آشکار و دیگران را آگاه سازیم، تا گمراه نشوند.

خداوند متعال می فرماید:

«أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ۗ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا»؛ (1)

آیا به افرادی که مشمول فضل پروردگار واقع شدند حسد می برند؟! پس ما به آل ابراهیم (محمد و اوصیای او، ائمه هدی علیهم السلام) «کتاب» و «حکمت» داده و به آنان «ملک عظیم» (پادشاهی ای بزرگ) بخشیده ایم.

در توضیح این آیه کریمه پنج روایت در کتاب شریف الکافی، (2) نه روایت در

ص: 85

---

1- النساء(4)، آیه 54.

2- الکافی، ج 1، ص 205 (باب أن الأئمة عليهم السلام ولادة الأمر...).

بصائرالدرجات، (1) بیش از بیست روایت در تفسیر نورالثقلین (2) و تفسیر برهان (3) و بیش از شصت روایت معتبر و صحیح در بحار (4) نقل شده است. و مفاد همه این روایات این است که پیغمبر و خلفای آن سرور، ائمه اثنا عشر -صلوات الله علیهم أجمعین- همان کسانی اند که مورد حسادت دیگران واقع شده اند. در این روایات متواتر، فرموده اند:

ماییم که مشمول لطف و فضل و کرم خداوند واقع شده ایم، لذا مردم به ما و به مقام امامت و خلافتی که خداوند به ما عنایت فرموده، حسد می ورزند. مراد از «آل ابراهیم» در این آیه کریمه نیز ماییم که خداوند به ما «علم کتاب» و «حکمت» و «ملک عظیم» را مرحمت فرموده است. (5)

هم چنین یکی از دانشمندان عامه، حافظ حَسْكَانِي حَفْصِي، در کتاب شواهد التنزیل روایاتی نقل کرده که حاصل آنها این است:

محسودان، در این آیه، آل محمد علیهم السلام هستند و آنان همان آل ابراهیم اند که خداوند به ایشان علم کتاب (قرآن) و حکمت و وجوب اطاعت دیگران از آنان را عنایت فرموده است. (6)

اما اگر کسی بگوید که مراد از آل ابراهیم یوسف و داوود و سلیمان اند و کلمه

ص: 86

---

1- بصائرالدرجات، ج 1، ص 89-91 (باب 17 از جزء اول).

2- تفسیر نورالثقلین، ج 1، ص 489-494، ح 297-312.

3- البرهان فی تفسیر القرآن، ج 3، ص 118، ح 2 [2424] به بعد.

4- بحار الأنوار، ج 23، ص 283-304 (باب 17 از ابواب الآيات النازلة فيهم از کتاب الإمامة)

5- ر.ک: بحار الأنوار، ج 23، ص 290، ح 17.

6- ر.ک: شواهد التنزیل، ج 1، ص 183، ح 195-198.

آتیناهم» که فعل ماضی و اخبار از گذشته است، شاهد آن است، در پاسخ می‌گوییم:

از موارد استعمال کلمه «آل» در قرآن و روایات استفاده می‌شود که تمام اولاد و بستگان و همه تابعین هر شخصی «آل» آن شخص محسوب می‌شوند؛ مثلاً- «آل موسی و آل هارون و آل عمران» اولاد و تابعین ایشان و «آل فرعون و آل زیاد و آل مروان» نیز تابعین آنان هستند.

بنابراین آل ابراهیم تمام فرزندان اویند که از آن جمله اند: پادشاهان روم، تعداد هفتاد هزار پیغمبر از نسل پاکیزه او،<sup>(1)</sup> ائمه هدی علیهم السلام و تمام مؤمنان پیرو ایشان.

از طرف دیگر واضح و قطعی است که در این آیه شریفه، تمام فرزندان و همه هفتاد هزار پیغمبر مذکور و مؤمنین پیروان ایشان در حلقه «آل ابراهیم» داخل نمی‌شوند؛ چون به همه آنان کتاب و حکمت نداده اند.

پس مراد، بعضی از آنان اند و آن «بعضی» ممکن است پیغمبرانی باشند که به آنان کتاب و حکمت داده شده است.

بنابراین باید به منکران گفت: چگونه است که مفاد این آیه را نسبت به آنان قبول دارید، اما نسبت به پیغمبر اکرم و ائمه اثنا عشر - که افضل و اکمل تمام افراد آل ابراهیم اند - قبول ندارید؟!

گذشته از این، ممکن است که اصلاً آن «بعضی» محمد و عترت آن شرور، ائمه اثنا عشر علیهم السلام باشند؛ چنان که اصلاً خود آن بزرگواران هم به این موضوع تصریح فرموده اند.

در قرآن کریم، آیات بسیاری هست که به لفظ عام آمده و مرادی خاص از آنها در

ص: 87

---

1- مناقب آل ابی طالب ناب، ج 3، ص 246؛ بحار الأنوار، ج 39، ص 52 (باب 72 از ابواب فضائله و... از کتاب تاریخ امیرالمؤمنین علیه السلام)

نظر بوده که به افرادی معین مربوط است؛ مثل آیه ولایت و آیه اولی الامر و آیه تطهیر.

هم چنین ضمیر، در عبارت شریفه «وَأَتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا» (1)، مخصوص افرادی معین از آل ابراهیم است؛ و نظیر این را می توان در آیه شریفه «يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ... وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ» (2) مشاهده کرد که ضمیر در کلمه «بُعُولَتُهُنَّ» مخصوص زنان مطلقه ای است که عده دارند و شوهر می تواند در آن مدت به ایشان رجوع کند، نه مطلقات بان.

نیز اگر ما آن «بعضی» را چهارده معصوم پاک بدانیم - که حق نیز همین است - با کلمه «آتینا» که فعل ماضی است، منافات ندارد؛ برای آن که شاید مراد از زمان گذشته، پیش از نازل شدن آیه باشد که خبر می دهد خداوند به پیغمبر ما - که «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ» (3) است - کتاب و حکمت و ملک عظیم داده و از او به اوصیای آن سرور، ائمه اثنا عشر علیهم السلام رسیده است. (4)

شاید هم مراد عوالم پیشین، عالم اظله و أشباح و ارواح، باشد؛ یعنی ما در زمان گذشته و پیش از حیات دنیوی، این افراد پاک را مورد لطف و عنایت خود قرار داده ایم و به اینان که برترین افراد آل ابراهیم اند، «کتاب» و «حکمت» و «ملک عظیم» بخشیده ایم.

مردمانِ پستِ دنیاپرست نیز به همین خاطر به این بزرگواران حسد می ورزند.

ص: 88

---

1- النساء (4)، آیه 54.

2- البقرة (2)، آیه 228.

3- آل عمران (3)، آیه 68.

4- الکافی، ج 1، ص 416، ح 20؛ بحار الأنوار، ج 33، ص 57، ح 398 (باب 16 از ابواب ما جرى بعد قتل عثمان از کتاب الفتن والمحن).

به این طریق، خداوند به رسول اکرم صل الله و علیه وآله اطلاع می دهد:

یا رسول الله! مردم دنیا، در زمان زندگی ات در دنیا و پس از آن، به تو و به خاندان پاکیزه ات حسد می ورزند. اما مراد از «ملک عظیم» در این آیه کریمه سلطنت و ریاست و حق فرمان، فرمایی است که ایشان بر تمام افراد مکلف، تمام حیوانات و تمام کائنات و موجودات دارند؛ یعنی خداوند بر همه مخلوقات و موجودات واجب فرموده که مطیع و فرمان بردار آنان باشند.

از آن جمله، اطاعت و فرمان برداری جهنم از ایشان در روز قیامت است؛

چنان که امام صادق علیه السلام به هشام فرموده است. این روایت را جناب ثقه جلیل، صفار، در کتاب بصائر نقل فرموده (1) و در بحار نیز مذکور است. (2)

در کتاب بصائر و تفسیر قمی و تفسیر برهان و تفسیر نورالثقلین و بحار و غیره، روایات بسیاری نقل شده است که بیان می دارد مراد از «مُلک عظیم» و جوب اطاعت تمام اشیا از آنان است.

در روایت شق القمر آمده است که جبرئیل نازل شد و عرض کرد:

«يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُفْرِئُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ لَكَ: إِنِّي قَدْ أَمَرْتُ كُلَّ شَيْءٍ بِطَاعَتِكَ»، (3)؛

خداوند بر تو سلام می فرستد و می فرماید که من امر کردم تمام اشیا

مطیع و فرمان بردار تو باشند.

ص: 89

---

1- بصائرالدرجات، ج 1، ص 89، ح 1 (باب 17 از أبواب الآيات النازلة فيهم من كتاب الإمامة).

2- بحارالانوار، ج 23، ص 287، ح 9.

3- تفسیر القمی، ج 2، ص 340؛ بحارالانوار، ج 17، ص 352، ح 1 (باب سوم از ابواب معجزاته صل الله و علیه وآله از کتاب تاریخ نبینا صل الله و علیه وآله).

امام حسین علیه السلام نیز می فرماید:

«وَاللّٰهُ مَا خَلَقَ اللّٰهُ شَيْئاً اِلَّا وَقَدْ اَمَرَهُ بِالطَّاعَةِ لَنَا» (1)

به خدا قسم، خداوند چیزی را نیافرید، مگر آن که به او امر فرمود مطیع ما باشد.

سایر روایات مربوط به این موضوع را در بخش دوم بیان خواهیم کرد. بدیهی است که این روایات مخالف قرآن نیست، بلکه با اطلاق آن موافق است؛ زیرا در بیانات عترت، «مُلک عظیم» به وجوب اطاعت تفسیر شده است. وجوب اطاعت هم اطلاق دارد و شامل اطاعت افراد انسان در احکام شرعی و نیز اطاعت تمام موجودات از آن پاکان می شود. دلیل بر این اطلاق، علاوه بر اطلاق لفظ روایات، روایت صریح هشام است؛ زیرا اطاعت جهنم از فرمان ائمه علیهم السلام در محدوده اطاعت افراد مکلف در احکام شرع وارد نمی شود.

هم چنین، بعضی روایات دیگری که «مُلک عظیم» را به امامت و خلافت بر حق الهی تفسیر می کند، روایات فوق را تأیید می کند. افزون بر این چون آن بزرگواران حجت خدا و امام و خلیفه و نایب پروردگار بر جمیع خلایق اند، پس باید به احوال جمیع خلق دانا و به تغییر و اصلاح آن توانا باشند.

از آن چه گفتیم، مقصود ما از ولایت تکوینی معلوم شد؛ یعنی خداوند متعال که جمیع مخلوقات را خلق فرموده و حدوث و بقای آن ها به خواست و اراده اوست، به همگان امر فرموده که مطیع و فرمان بردار پیغمبر و ائمه هدی علیهم السلام باشند.

به عبارت دیگر، ذات مقدس پروردگار تمام موجودات را مُسَخَّر فرمان پیغمبر و

ص: 90

---

1- مناقب آل ابی طالب علیه السلام، ج 4، ص 51؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 183، ح 8 (باب 25 از ابواب ما یختص بتاريخ الحسین بن علی علیه السلام از کتاب تاریخ فاطمة والحسن والحسین علیهم السلام).

ائمه معصومین علیهم السلام قرار داده است. از این رو امام صادق علیه السلام فرموده اند:

«سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لِلْإِمَامِ كُلِّ شَيْءٍ»؛ (1)

پاک و منزّه است خدایی که همه چیز را در تسخیر امام قرار داد.

پس اگر آن بزرگواران بخواهند با استفاده از قدرت نبوت و رسالت و امامت در حال دشمنان حق تصرف نمایند، می توانند قدرت و اختیار را از آنها بگیرند، بلکه می توانند آن ها را حتی از صورت انسانیت هم بیرون آورند؛ همان طور که در موارد متعددی چنین کرده اند. (2)

اما دنیا خانه امتحان و اختیار و فریب است. خداوند دنیا را چنین ساخته است. پیغمبر اکرم و ائمه علیهم السلام نیز که در اعلی درجه رضا و تسلیم و امین اسرار تقدیرند، دستگاه خلقت دنیا را برهم نمی زنند و اختیار را از کسی نمی گیرند، مگر وقتی که ضرورت اعجاز و مصلحتِ اهمی پیش بیاید.

در حقیقت چون امامان برای هدایت اختیاری آمده اند، از راه غیر عادی وارد نمی شوند. در اصل تبلیغ هم رسولان، با کمال قدرت و توانایی خود، هیچگاه از حد متعارف عادی خارج نشدند، مگر وقتی که خداوند به آنها اجازه داد و مصلحت مهم تری در نظر بود.

شرح این بحث در بخش دوم کتاب بیان می گردد.

ص: 91

---

1- مدینه المعاجز، ج 6، ص 100، ح 3 و 7 [1877]؛ مستدرک سفیه البحار، ج 4، ص 508؛ الثاقب فی المناقب، ص 418.

2- مشروح مباحث مربوط به ولایت تکوینی در بخش دوم کتاب بیان خواهد شد.





بخش دوم 2 : تبين ابعاد ولايت تكوينى

اشاره

ص: 93



در این فصل معنای لغوی «مُلک» بیان و تفسیر آیاتی که این لفظ در آن‌ها موجود است، بررسی می‌گردد. هم‌چنین اشاره ای به پیامبرانی که خداوند به آنها بهره ای از این ملک را مرحمت فرموده است می‌نماییم؛ مانند یوسف، طالوت، داوود و سلیمان «علی نبینا و آله وعلیهم السلام» که در قرآن از ملکشان به عظیم یاد نشده است. این در حالی است که قرآن ملک محمد و آل طیبین او را به صفت عظیم یاد می‌کند. (1) البته آیات شریفه مربوط به ملک، با آیه «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ» (2) منافاتی ندارد؛ زیرا واضح است که مملوک (بنده) غنی بالغیر، شریک مالک غنی بالذات نمی‌شود.

«مُلک» یعنی سلطنت، ریاست، استیلا و توانایی تصرف در امور عباد و بلاد. (3)

مملکت هم شامل چیزهایی است که تحت تصرف، استیلا و سلطنت صاحب مُلک است؛ مانند امور همه جهانیان که در حیطه اقتدار و استیلا و فرمان‌فرمایی و سلطنت اوست.

ص: 95

- 
- 1- النساء (4)، آیه 54: «فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا»، پس ما به آل ابراهیم (پیغمبر و آل او) کتاب و حکمت عطا نمودیم و به آن‌ها ملک و سلطنت بزرگی بخشیدیم.
  - 2- الفرقان (25)، آیه 2: در فرمان‌روایی شریکی برای او وجود ندارد.
  - 3- فرهنگ فارسی معین، ص 1815.

اما «مَلِك» صاحب مُلک است؛ یعنی سلطان و پادشاه که صاحب قدرت و سلطنت و ریاست است.

میان «مُلک» و «مالک» هم باید فرق گذاشت؛ زیرا که استیلاي مُلک بیشتر از استیلاي مالک است و آن چه در حیطة اختیار و استیلا و سلطنت مَلِک است از آن چه در اختیار مالک است بیشتر است. (1)

مُلک و پادشاهی مَلِک خداست و اوست که مالک آن است. پادشاهی را به هرکه بخواهد، لطف می فرماید و آن را از هرکه بخواهد، می گیرد؛ چنان که در قرآن کریم می فرماید: «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ» (2).

پادشاهی که خداوند به او امکان پادشاهی داده، شریک خدا نمی شود؛ زیرا مالکیت حق، به ذات قدوس خود اوست، ولی مالکیت بندگان به بخشش، لطف و احسان آفریدگار وابسته و به تفضلات، عنایات و نعمات خداوندی منوط است.

پس خداوند می تواند سلطنت و ولایت مطلقه را به هر بنده ای که بخواهد، بدهد. اگر چنین کند، آن بنده شریک خدا نمی شود، اگر هم خداوند به کسی ملک اعطا نفرماید، نقصی بر کار او وارد نمی گردد.

### اعطای «ملک» به پیامبران پیشین

از جمله پیامبرانی که خداوند متعال به ایشان ملک و پادشاهی عنایت فرموده، حضرت یوسف است که عرض کرد:

«رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ» (3)

پروردگارا، به من پادشاهی و سلطنت عنایت فرمودی و تأویل و تعبیر قضایای خواب را تعلیم دادی.

ص: 96

1- ر.ک: اقرب الموارد، ج 2، ص 1240.

2- آل عمران (3)، آیه 29: ای پیغمبر، بگو خدایا تو مالک عالمی و هرکه را بخواهی سلطنت می دهی.

3- یوسف (12)، آیه 101.

ملک یوسف علیه السلام سلطنت و ریاست او براهل مصر و اطراف آن تا یمن بود، که یوسف بر عباد و بلاد این نواحی پادشاهی و حکومت می کرد.

در آیات شریفه مربوط به قضایای طالوت و جالوت و داوود علیه السلام نیز آمده است که گروهی از بنی اسرائیل پس از وفات حضرت موسی علیه السلام از پیغمبر زمان خود درخواست کردند:

«ابْعَثْ لَنَا نَقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» (1)

پادشاهی برای ما برانگیز و تعیین فرما تا ما به سرکردگی او، در راه خداوند جهاد کنیم.

پیغمبر آنان فرمود: خداوند طالوت را به پادشاهی شما برانگیخت.

« قَالُوا أَتَىٰ يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلِكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ \* وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ » (2)

گفتند: از کجا رواست که او بر ما بزرگی و پادشاهی داشته باشد، در صورتی که ما به پادشاهی سزاوارتریم. افزودن بر این، او متمول هم نیست؟! آن رسول در جواب آنان فرمود: طالوت از این جهت برای پادشاهی از شما شایسته تر است که خداوند او را برگزیده و در دانش و توانایی افزونی بخشیده است. خدا ملک خود را به هر که خواهد، می بخشد و خداوند توانا و داناست. نیز به آنان فرمود: نشانه پادشاهی او

ص: 97

1- البقرة (2)، آیه 246.

2- البقرة (2)، آیات 247-248.

این است که تابوتی (1) برای شما می آورد که پروردگارتان در آن برای شما مایه آرامش قرار داده، بقایای بازمانده از خانواده موسی و هارون نیز در آن است و فرشتگان آن را حمل می کنند.

پس آنان قبول کردند و لشکری به ریاست طالوت حرکت کرد. چون آنان به میدان مبارزه با جالوت و لشکریان او آمدند عرض کردند: پروردگارا، به ما صبر و استقامت عنایت فرما و ما را ثابت قدم بدار و در برابر کفار، یاری مان فرما.

﴿فَهَزَّ مُوْهُم بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ﴾ (2)

پس ایشان کافران را به اذن خدا شکست دادند و حضرت داوود جالوت را کشت. خدایش نیز به او پادشاهی داد و حکمت آموخت و از آن چه خواست، به او تعلیم فرمود. (3)

ص: 98

1- حقیر در مستدرک سفینه البحار، ج 1، ص 467 «لغت تبت» روایاتی مربوط به حقیقت تابوت بنی اسرائیل ذکر کرده ام. خلاصه آن روایات این است: تابوت مذکور همان صندوقی است که مادر حضرت موسی وی را در بدو تولد در میان آن گذاشت و در دریا انداخت. آن صندوق در دست بنی اسرائیل مانده بود و ایشان به آن تبرک می جستند و سرمایه عزت و شرافت آنها شده بود. چون وقت وفات حضرت موسی رسید، آن حضرت الواح (کتاب تورات) و زره و عصای خود و سایر نشانه های نبوت را در آن گذاشت و نزد یوشع، وصی خود، به امانت سپرد. تابوت نزد آن ها بود، تا زمانی که اهل معصیت به آن استخفاف کردند و کار به جایی رسید که گاهی بیچه ها با آن بازی می کردند. خداوند نیز تابوت را از میان آنها برداشت. سپس چون طالوت به پادشاهی رسید، خداوند تابوت را به آنان برگردانید. در روایات ما آمده که این تابوت، با سایر آثار نبوت، نزد پیغمبر و امامان علیهم السلام است.

2- البقرة (2)، آیه 251.

3- حضرت داوود سه برادر داشت که همگی از وی بزرگ تر بودند. برادران او همراه طالوت رفتند، ولی داوود مشغول چوپانی گوسفندان پدرش بود. پدر او را امر کرد که به برادران محلق شود. در بین راه، به سنگی رسید. آن سنگ به قدرت پروردگار به سخن درآمد و گفت: ای داوود! مرا همراه خود بردار و با من، جالوت را به قتل برسان که من برای کشتن او خلق شده ام. پس داوود آن را همراه برداشت. چون به لشکرگاه رسید، دید که از اثر لشکر جالوت، همه هم بسیار وحشت زیادی به دل های مردم راه یافته است. گفت: به خدا قسم که اگر من جالوت را ببینم، او را خواهم کشت. کلام او در میان لشکر منتشر شد و خبر به طالوت رسید. او را نزد طالوت حاضر کردند. طالوت فرمود: ای داوود، شرح توانایی و تجربیات خود را بیان فرما تا آنکه حقیقت ادعای تو را بدانم. حضرت داوود فرمود: در وقت چوپانی، گاهی می شد که شیر درنده ای می آمد و گوسفند مرا می گرفت. آنگاه من می رفتم، سر او را می گرفتم، دهانش را باز می کردم و گوسفند را رها می کردم. طالوت دستور داد زره مخصوصی را، که بلند و گشاد بود، آوردند و بر دوش داوود انداختند. چون دیدند که اندازه زره مطابق بدن داوود است (این زره از آثار نبوت بود و به پیغمبر ما رسید)، آن حضرت در قلب آنان جایگاه ویژه ای یافت. طالوت گفت: واللّه که امید است خداوند جالوت را به دست داوود بکشد. چون هنگام مبارزه رسید، حضرت داوود فرمود: جالوت را به من نشان دهید. وقتی جالوت را به او نشان دادند، آن سنگ را که از بین راه برگرفته بود، به سوی جالوت پرتاب کرد. سنگ به میان دو چشم جالوت برخورد و او را مجروح کرد، به گونه ای که شکستگی جراحات در مغز او اثر کرد و او را از پای درآورد و از مرکب به زمین انداخت. صدای مردم بلند شد که داوود، جالوت را کشت! چون چنین گشت، مردم سر تعظیم در مقابل داوود فرود آوردند و او را به پادشاهی خود انتخاب کردند. اسم مقدس داوود بلند شد، به طوری که پس از آن حتی اسم طالوت را کمتر می آوردند. بدین ترتیب، بنی اسرائیل اطراف حضرت داوود جمع

شدند و به متابعت از او گردن نهادند. خداوند هم زیور را بر او نازل فرمود و آهن را در دست او نرم کرد، چنان که به دست خود زره می ساخت. به امر خدا کوه ها و پرندگان نیز همراه او تسبیح گفتند. و چنان صوت خوبی خداوند به او داد که نظیر نداشت و خطیب اهل بهشت خواهد شد. (تفصیل این قضیه به نقل از امام صادق علیه السلام در تفسیر العیاشی، ج 1، ص 154، ح 446 و نیز مجمع البیان، ج 1، ص 151؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص 552، ح 11 بیان شده است).



مُلک و حکمتی که در این آیه شریفه به آن اشاره شد، همان فضل و کرم و بخششی است که خداوند متعال به حضرت داوود عنایت فرموده است. در سوره سبأ، حق تعالی در این باره می فرماید:

امر کردیم که ای کوه ها و ای مرغان! شما هم با تسبیح و نغمه الهی داوود هماهنگ شوید. آهن سخت را نیز «چون موم» به دست او نرم

ص: 99

گردانیدیم و به او دستور دادیم: از آهن زره بساز و حلقه های زره را به اندازه و به یک شکل بگردان تا هم نرم باشد، هم بدن را محافظت کند. کردار خوب انجام دهید که من به هر چه می کنید، آگاهم. (1)

در مناقب ابن شهر آشوب، آمده است که جماعتی از قول خالد بن ولید نقل کرده اند: علی بن ابی طالب علیه السلام را دیدم که حلقه های زرهش را به دست خود اصلاح می کرد. گفتم: نرم بودن آهن که برای داوود بودا حضرت فرمود:

بِنَا أَلَانَ اللَّهُ الْحَدِيدَ لِداوودَ فَكَيْفَ لَنَا (2)

به سبب ما بود که خداوند آهن را برای داوود نرم کرد. (گمان می کنی که پس چگونه باید باشد حال خودمان؟)

در روایت دیگر هم نقل شده است که آهن را مانند خمیر به گردن خالد پیچانید. (3)

در سوره «ص»، بعد از آن که خداوند درباره تسخیر کوه ها و تسبیح گویی آنها سخن گفته، فرموده:

«وَالطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَّهُ أَوَابٌ\* وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصَّلَ الْخِطَابِ» (4)

همه پرندگان را مُسَخَّرًا و مُسَخَّرًا کردیم که نزد او جمع شوند و در ستایش خداوند، با او هماهنگ شوند. ملک و پادشاهی او را نیز نیرومند ساختم و به او حکمت و دانایی و قدرت تمیز حق از باطل عطا کردیم.

ص: 100

1- سبأ (36)، آیات 10-11.

2- مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج 2، ص 325 (فصل في طاعة الجمادات)؛ بحار الأنوار، ج 41، ص 266، ح 22 (باب 112 از ابواب معجزاته علیه السلام از کتاب تاریخ امیرالمؤمنین علیه السلام).

3- ر.ک: مستدرک سفینه البحار، ج 2، ص 245 (ماده: حدد)؛ بحار الأنوار، ج 41، ص 277، ح 3 (باب 113 از ابواب معجزاته علیه السلام از کتاب تاریخ امیرالمؤمنین علیه السلام).

4- ص (38)، آیات 19-20.

هر زمانی که داوود از میان صحرا عبور می کرد و کتاب زبور را می خواند، کوه ها و پرندگان و حیوانات وحشی همراه او تسبیح می نمودند و خداوند آهن را مانند موم برای او نرم کرد که هرچه می خواست درست می کرد. (1)

امام صادق علیه السلام فرمود:

روزی داوود از خانه خود بیرون شد درحالی که زبور می خواند. هر وقت مشغول خواندن زبور می شد، هیچ کوهی، سنگی، پرنده ای، درنده ای و جنبنده ای نبود، مگر آن که هماهنگ او می شد و در ذکر و ستایش و تسبیح با او شرکت می نمود... (2)

چون حضرت داوود از دار فانی به خانه باقی منتقل شد، حضرت سلیمان وارث علم و کمال و ملک داوود گردید. از قول سلیمان، در قرآن آمده است که به خداوند عرض کرد:

«قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ» (3)

پروردگارا، مرا بیا مرز و ملک و سلطنتی به من عطا فرما که برای احدی بعد از من سزاوار نباشد. تو بسیار بخشنده ای. (4)

ص: 101

---

1- ر.ک: تفسیر القمی، ج 2، ص 229، ذیل آیه 17 از سوره ص.

2- این روایت را در بحار الأنوار، ج 14، ص 22، ح 1 (باب دوم از ابواب قصص داود علیه السلام از کتاب النبوة)؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج 4، ص 647، ح 09081  
3- ص (38)، آیه 35.

4- علی بن یقظین از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام، درباره این آیه و درخواست حضرت سلیمان، سؤال کرد. حضرت فرمود: پادشاهی دو قسم است: یکی آنکه به ظلم و تعدی و اجبار حاصل می شود، دیگری آن که به لطف و احسان خدایی حاصل می گردد، مثل ملک آل ابراهیم و ملک طالوت و ملک ذوالقرنین حضرت سلیمان عرض کرد: پروردگارا، به من ملکی عنایت فرما که برای احدی بعد از من سزاوار نباشد که بگوید ملک سلیمان به غلبه و ظلم و جور و اجبار بوده است. پس دعای او به اجابت رسید و خداوند باد را مسخر او فرمود که هر جا بخواهد، او را سیر دهد، جنیان و شیاطین را نیز به تسخیر او درآورد و نطق پرندگان را به او تعلیم فرمود. بدین ترتیب او متمکن در زمین شد و مردم زمان او و بعد او دانستند که این پادشاهی به جور و غلبه حاصل نمی شود و بخشش خدایی است. بحار الأنوار، ج 14، ص 85، ح 1 (باب ششم از ابواب قصص داود از کتاب النبوة) به نقل از کتاب های صدوق، علل الشرایع، ج 1، ص 71 (باب 62) و معانی الأخبار، ص 353، ح 1.

خدای متعال، در مقام اجابتِ دعای سلیمان، می فرماید:

ما باد را مُسخر فرمان او کردیم، تا به اطاعت فرمانش، هرجا بخواهد، به آرامی روان شود. جنیان و شیاطین را نیز، که برای او بناهای عالی می ساختند و از دریا جواهر بیرون می آوردند، تحت فرمان او قرار دادیم؛ و دیگر شیاطین را (که در پی گمراه کردن خلق بودند) به دست او در غل و زنجیر کشیدیم. این نعمت سلطنت و قدرت و اقتدار بخشش ماست. (1)

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود:

خداوند مُلک سلیمان را در انگشتر او قرار داد. چون انگشتر را به دست خود می کرد، جنیان و آدمیان و پرندگان و وحشیان به خواست او نزد او حاضر می شدند و در تحت فرمان او بودند. خداوند متعال، باد را که می فرستاد، تخت سلیمان (بساط) را همراه با هرچیز و هرکس که بر آن بود، از شیاطین، پرندگان، آدمیان، جنبنندگان و اسب های سواری، همه را حرکت می داد و به هرجا که سلیمان می خواست می برد. هنگام صبح، در شهر شام نماز می خواندند و وقت ظهر، در فارس. (2)

تمام این بخشش ها که در آیه و روایت مربوط به آن آمده، از آثار و شئون و

ص: 102

---

1- ص (38)، آیات 36 - 39.

2- ر.ک: مجمع البحرین (لغت ملک)، تفسیر القمی، ج 2، ص 238.

مصادیق مُلکی است که سلیمان درخواست کرده بود.

از کلام شریف «تَجْرِي بِأَمْرِهِ»<sup>(1)</sup> استفاده می شود که باد تحت فرمان سلیمان بوده و هرچه را حضرتش فرمان می داد، اطاعت می کرده است. هم چنین، به صراحت آیه و روایت، جنیان و شیاطین تحت فرمان و به امر او بودند. این سلطنت و ولایت بر کائنات فقط از جانب پروردگار عالمیان برای او ممکن گشته بود. براساس روایات قطعی و متواتر، تمام کمالات علوم انبیاء و مرسلین برای پیغمبر خاتم صل الله و علیه وآله جمع است، با زیادتی های بسیار؛ و همه به ائمه اثنا عشر علیهم السلام به ارث رسیده است.<sup>(2)</sup>

البته تمام علوم و دیگر کمالاتی که به هر مخلوقی داده شده، همه از الطاف پروردگار است. مخلوق، ذاتاً فقیر و عاجز است و هر نعمتی که به او می رسد از جانب غنی بالذات افزاینده می شود.

هم چنین، در سوره سبأ، خداوند می فرماید:

ما باد را مُسخر سلیمان کردیم تا (بساطش را) صبح گاه به قدر یک ماه راه ببرد؛ و عصر هنگام نیز یک ماه. برای او معدن مس گداخته را جاری کردیم. بعضی از جنیان، به اذن پروردگار، در حضورش به خدمت پرداختند و برای او هرچه می خواست از کاخ ها و عمارات و معابد عالی و ظروف بزرگ حوض مانند و نقوش و تمثال ها و دیگ های بزرگ که پایه های آن ها در زمین فرو رفته بود، می ساختند.<sup>(3)</sup>

ص: 103

---

1- ص (38)، آیات 36-37: «فَسَدَّ خُرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ\* وَالشَّيَاطِينَ كُلَّ بِنَاءٍ وَغَوَاصٍ»؛ آن گاه باد را رام او ساختیم که به فرمان او هر جا که می خواست به آهستگی روان بود. و از دیوان نیز هر بنا یا غواصی را (مسخر او ساختیم).

2- ر.ک: بحار الأنوار، ج 17، ص 154 - 130 باب 17 از کتاب تاریخ نبینا صل الله و علیه وآله و ج 18 و ج 26، ص 159 - 179 (باب 12 از ابواب علومهم علیهم السلام از کتاب الإمامة) و....

3- سبأ(34)، آیات 12-13.

در سوره نمل نیز می فرماید:

سلیمان که وارث مُلک داوود شد (و مقام سلطنت و خلافت یافت)، به مردم گفت: ما را زبان مرغان آموختند و از هر چیزی (نعمتی) به ما عطا فرمودند. این همان فضل و بخشش آشکار است (از جانب خداوند متعال). سپاهیان سلیمان از گروه جن و انس و پرندگان (هر سپاهی تحت فرمان رئیس خود) در رکاب او حاضر شدند، تا آن جا که به وادی مورچگان رسیدند. موری (پیشوای موران) چون جلال سلیمان و سپاه عظیم آنان را مشاهده کرد، گفت: ای موران! همه به خانه های خود روید؛ مبادا سلیمان و سپاهش ندانسته شما را پایمال کنند. سلیمان از گفتار مور بخندید و گفت: پروردگارا، مرا توفیق شکر نعمت عنایت فرما. [\(1\)](#)

در دعای معروف به علوی مصری هم، که از امام زمان عجل الله و تعالی فرجه الشریف نقل شده، چنین آمده است:

خدایا، از تو درخواست می کنم به حق آن اسمی که بنده تو، پیغمبرت (سلیمان، تو را بدان خواند و) عرض کرد: پروردگارا، به من مُلکی ببخش که برای احدی بعد از من سزاوار نباشد.

فَأَسْتَجِبْتَ لَهُ دُعَاءَهُ وَ أَطَعْتَ لَهُ الْخَلْقَ؛ [\(2\)](#)

پس دعای او را اجابت فرمودی و خلق را فرمان بردار او قرار دادی.

از این دعا، استفاده می شود که حقیقت مُلک و پادشاهی سلیمان فرمان برداری خلق است و شرح بعد از آن فقط بیان افراد و انواع و حدود آن است.

ص: 104

---

1- النمل (27)، آیات 19-16.

2- مهج الدعوات، ص 285؛ بحار الأنوار، ج 92، ص 272، ح 36 (باب 107 از ابواب أحرار النبي عليهم السلام از کتاب الذکر والدعاء).

لفظ مُلک در آیه شریفه ای که مربوط به سلیمان علیه السلام است، این پیامبر به صفت «عظیم» موصوف نشده است؛ به خلاف آیه «وَأُوتِينَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا» (1) که در فصل آخر بخش قبل مطرح گردید و به فرمان روایی حضرت رسول و ائمه هدی علیهم السلام مربوط بود؛ پس ملک سلیمان، نسبت به تملک آن بزرگواران، عظیم نیست و ملک محمد و آل محمد علیهم السلام است که خداوند آن را به عظمت و بزرگی یاد فرموده؛ نه ملک سلیمان.

هم چنین در ضمن آیات شریفه ای که از سوره نمل نقل شد، حضرت سلیمان می فرماید:

«وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ» (2)

از هر چیزی، (بهره ای)، به ما داده اند.

کلمه «مِنْ» (از) در این آیه بر «بعض» دلالت دارد. ایشان نفرموده است: «وَأُوتِينَا كُلَّ شَيْءٍ» تا دلالت کند که تمام چیزها به حضرتش داده شده است، بلکه آن حضرت فرموده است که فقط «بعض» چیزها را به ایشان داده اند.

اما خداوند متعال، درباره علم و دیگر کمالات مولای متقیان امیرمؤمنان

علی علیه السلام، در سوره یس می فرماید:

«وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ» (3)

همه چیزها را در وجود مقدس امام مبین (خلیفه الله) ضبط و احصا کردیم.

پیغمبر اکرم صل الله و علیه وآله در خطبه مفصلی، در روز غدیر، فرمود:

ای مردم! هیچ علمی نیست، مگر آن که خداوند سبحان آن را در من

ص: 105

1- النساء (4)، آیه 54.

2- النمل (27)، آیه 16.

3- یس (36)، آیه 12.

احصا و ضبط فرموده است. من نیز هرچه را می دانم در امام متقین، علی بن ابی طالب، احصا و ضبط کرده ام. هیچ علمی نیست، مگر آن که من آن را به علی بن ابی طالب آموخته ام و اوست امام مبین. (1)

شیخ صدوق از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود:

چون آیه «وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَاهُ يَنَاةُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» بر پیغمبر اکرم نازل شد، ابوبکر و عمر به ایشان عرض کردند: یا رسول الله، این امام مبین کتاب تورات است؟ فرمود: نه. باز عرض کردند: کتاب انجیل است؟ فرمود: نه. در بین این گفت و گو، علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شد. پیغمبر فرمود: این است آن امام مبین که خداوند علم و دانش همه چیز را در قلب مقدس او جای داده است. (2)

شیخ طوسی از عمار یاسر نقل کرده است که گفت:

در یکی از جنگها که من در خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام بودم، به زمینی که مورچه بسیاری در آن جمع بود، رسیدیم. عرض کردم: یا امیرالمؤمنین، آیا کسی هست که عدد این مورچگان را بداند؟ فرمود: بلی، ای عمار. من کسی را می شناسم که عدد این مورچگان و شمار نر و ماده آن ها را می داند. عرض کردم: چه کسی، آقای من؟ فرمود: عمار، مگر در سوره یس آیه «وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَاهُ يَنَاةُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» را نخوانده ای؟! عرض کردم: خوانده ام. فرمود: منم آن امام مبین که علم همه چیز در قلب من ضبط و احصا شده است.

ص: 106

---

1- بحار الأنوار، ج 35، ص 428، ح 3 (باب 23 از ابواب الآيات النازلة .. از کتاب تاریخ امیرالمؤمنین علیه السلام)؛ شیخ طبرسی تمام حدیث را در کتاب الإحتجاج، ج 1، ص 60 با سند نقل نموده است.

2- الأمالی (للصدوق)، ص 170، ح 5 (مجلس 32)؛ بحار الأنوار، ج 35، ص 427، ح 2 (باب 23 از ابواب الآيات النازلة ... از کتاب تاریخ امیرالمؤمنین علیه السلام).



و نظیر این روایت را از ابی ذر نیز نقل کرده است. (1)

وجه دیگری از مقایسه مقام حضرت سلیمان با ائمه طاهرین علیهم السلام آن است که

« وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ » (2)

بر تو کتاب «قرآن» را نازل کردیم، برای بیان همه چیز.

نیز می فرماید:

« مَا فَزَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ » (3)

در کتاب (قرآن) چیزی را فروگذار نکردیم.

یکی از بدیهیات مذهب شیعه نیز آن است که تمام علوم قرآن نزد پیغمبر و امام موجود است.

در سوره نمل، (4) گفت وگویی هدهد با سلیمان و گزارش آن پرنده از قضایای

ص: 107

---

1- این روایات و سایر روایاتی که این تفسیر را اثبات می کند در البرهان فی تفسیر القرآن، ج 4، ص 569، ح 8909 و تفسیر نورالثقلین، ج 4، ص 379 و بحار الأنوار، ج 35، ص 427، ذیل حدیث 1 و ص 208، ح 86 و ج 37، ص 208 و ج 40، ص 176، ح 58 (باب 93 از ابواب کرائم خصاله از کتاب تاریخ امیرالمؤمنین علیه السلام) و ج 47، ص 30، نقل شده است. حقیر نیز در مستدرک سفینه البحار، ج 1، ص 186 «ماده: أمم، و کتاب ابواب رحمت، ص 49 - 54 و کتاب ارکان دین، ص 66 - 70 و کتاب مقام قرآن و عترت، ص 36 - 45 مواضع این روایات را مفصلاً ذکر کرده ام. این نظریه که «امام مبین در این آیه شریفه همان لوح محفوظ است» از کتاب های تفسیر عامه گرفته شده و گفتاری است برخلاف ظاهر قرآن که شاهد روایی و دلیل شرعی ندارد. شاید مراد از «امام مبین» مقام ولایت و نورانیت حضرت امیرعلیه السلام باشد؛ چون آن حضرت حامل نورالانوار است و آن نوری است که تمام اشیا را روشن کرده، چنان که درباره آن حضرت می خوانیم: « وَبُنُورٍ وَجْهَكَ الَّذِي أضاءَ لَهُ كُلُّ » (بحار الانوار، ج 94، ص 364، ح 6، باب سم از ابواب اعمال شهر رمضان... از کتاب اعمال السنین والشهور والایام). حال که این نور به تمام اشیا احاطه دارد و همه اشیا در آن احصا و ضبط شده است، حامل آن نیز به همه اشیا دانا و تواناست.

2- النحل (16)، آیه 089

3- الأنعام (6)، آیه 38.

4- ر.ک: النمل (27)، آیات 20-40.

بلقیس و تشکیلات سلطنتی او آمده است که هدهد مأمور به بردن نامه برای بلقیس می شود. در ادامه آیات این سوره حضرت سلیمان به بزرگان اطراف و حضار اشراف می فرماید: کدام یک از شما تخت بلقیس را، پیش از آنکه قوم او بیایند و اسلام بیاورند، نزد من می آورید؟ چون جنیان در خدمت گزاری و انجام فرمان های سلیمان حاضر بودند، یکی از بزرگان آنها می گوید: من قدرت و توانایی آن را دارم که، قبل از اینکه شما از جایگاه خود حرکت کنید، تخت را به حضورتان بیاورم. سپس، کسی که «علمی از کتاب» داشت یعنی آصف بن برخیا که وصی سلیمان بود و یک حرف از اسم اعظم را می دانست - عرض کرد: من، پیش از آنکه چشم خود را برهم زنی، تخت را به این جا می آورم. ناگهان سلیمان دید که تخت در پیشگاه او حاضر است، گفت: این نعمت و اقتدار از فضل و کرم خداست که به ما این قدرت را لطف کرده است. چنانکه در قرآن مجید می فرماید:

«قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ» (1)

عبارتی صریح، در این آیه آمده است که در آن آصف عرض می کند: «أنا آتیک به قبل أن یرتد إلیک طرفک»؛ من تخت بلقیس را، پیش از آنکه چشم خود را بر هم زنی، می آورم.

از امام صادق علیه السلام نقل کرده اند:

آصف به انگشت خود اشاره کرد و تخت را آورد و کاری بیشتر از این انجام نداد. (2)

ص: 108

1- النمل (27)، آیه: 40.

2- این روایت را شیخ مفید به سند صحیح از زراره نقل فرموده؛ چنان که در بحار الانوار، ج 14، ص 110، ح 2 (باب نهم از ابواب قصص سلیمان بن داود علیه السلام از کتاب النبوة) نیز آمده است. از این روایت استفاده می شود که صاحب این علم و کمال، هر وقت بخواهد، زمین را در هم می پیچد و این دانایی عین توانایی است. (مؤلف)

علامه کامل، قطب راوندی، در کتاب خرایج فرموده است که مابین حضرت سلیمان و تخت بلقیس، 500 فرسخ راه بوده است. (1)

کوتاه سخن آن که آصف به یک اشاره زمین را شکافت و در هم پیچید و تخت را حاضر کرد؛ سپس، باز زمین مثل اول شد. این قدرت و توانایی و استیلائی او بر زمین بر اثر آگاهی از «بخشی از علم کتاب» بود که گفته اند فقط یک حرف اسم اعظم بود. این مطلب در روایات بسیاری وارد شده است که در فصل پنجم همین بخش خواهد آمد.

شیخ مفید به اسناد خود، از سلمان فارسی، از امیرمؤمنان علیه السلام نقل کرده است که فرمود: ای سلمان، محمد صل الله و علیه وآله افضل است یا سلیمان؟ عرض کرد: محمد صل الله و علیه وآله افضل است. فرمود:

سلمان، چگونه می شود که آصف، وصی حضرت سلیمان، تخت بلقیس را از فارس به یک چشم برهم زدن نزد سلیمان حاضر کند. با آن که فقط بخشی از علم کتاب را داشت - و من، که (وصی محمدم و) علم هزار کتاب را می دانم، نتوانم چندین برابر کار او را انجام دهم؟! بلی، می توانم. (2)

پس قدرت و سلطنت امیرمؤمنان و یازده فرزند پاک او به درجات بسیار، بلکه بی شمار، بیشتر است؛ چون از ناحیه پدر بزرگوارشان دارای علم هزار کتاب شده اند و 72 حرف اسم اعظم را می دانند. توانایی و اقتدار آنان بیشتر از توانایی و

ص: 109

---

1- ر. ک: الخرائج والجرائح، ج 1، ص 18 (الجزء الأول في معجزات النبي والأئمة عليهم السلام).

2- بحار الأنوار، ج 27، ص 28، ح 10 (باب 12 از ابواب سائر فضائلهم و... از کتاب الإمامة)؛ مستدرک سفینه البحار، ج 1، ص 141 «ماده: آصف»، هم چنین در بحار الأنوار، ج 54، ص 341، ح 31 (باب دوم از ابواب کلیات أحوال العالم از کتاب السماء والعالم). نقل شده است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «علم 124 هزار کتاب نزد من است». ارشاد القلوب، ج 2، ص 416 و کنز کراچی از شیخ مفید نیز این مفاد را با اضافاتی نقل فرموده اند. (مؤلف)

اقتدار تمام انبیا و مرسلین است.

پس می توانند، به اذن پروردگار، مرده ها را زنده کنند و کور مادرزاد و پیس را شفا دهند و هرچه را، از هر جای دنیا که بخواهند، بردارند. مثلاً، امیرالمؤمنین علیه السلام در کوفه دست دراز می کند و از کوهی در شام برف می آورد؛ چنانکه در قضاوت های آن حضرت مذکور است. (1) - ایشان می توانند، به هر جا که بخواهند، در یک چشم برهم زدن بروند و هر چیزی و هر کسی را نیز همراه خود ببرند.

شیخ مفید، در کتاب اختصاص، از ابان بن عثمان از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود:

ای ابان، چگونه این مردم کلام امیرالمؤمنین علیه السلام را انکار می کنند که (در کوفه فرمود: اگر بخواهم، پای خود را بلند می کنم و بر سینه معاویه پسر ابی سفیان در شام می زنم و او را از تخت به زمین می اندازم؛ ولی کلام آصف وصی سلیمان را که گفت: تخت بلقیس را، قبل از چشم برهم زدن، در پیشگاه سلیمان می آورم، انکار نمی کنند؟!)

آیا پیغمبر ما از تمام پیغمبران و مرسلین فاضل تر نیست؟ آیا وصی او از تمام اوصیای پیغمبران فاضل تر نیست؟ آیا امیرالمؤمنین را مانند وصی سلیمان قرار نمی دهند؟

خداوند، بین ما و کسانی که حق ما را انکار می کنند و منکر فضیلت و شرافت ما می شوند، حکم فرماید!؟ (2)

ص: 110

---

1- بحار الأنوار، ج 40، ص 279، ح 42 (باب 97 از ابواب کرائم خصاله... از کتاب تاریخ امیرالمؤمنین علیه السلام).  
2- الإختصاص، ص 212؛ بحار الأنوار، ج 14، ص 115، ح 12 (باب نهم از ابواب قصص سلیمان بن داود علیه السلام از کتاب النبوة) و ج 27، ص 28، ح 9 (باب 12 از ابواب سائر فضائلهم و... از کتاب الإمامة) و ج 42، ص 50، ح 19 (باب 116 از ابواب معجزاته علیه السلام از کتاب تاریخ امیرالمؤمنین علیه السلام). امثال این روایات، چون استدلال به مطالب واضح و تذکر به حکم عقل و وجدان است، به سند صحیح و مدرک معتبر احتیاج ندارد. زمانی حقیر فقیر خواب دیدم که در خانه بزرگی هستم و مولای متقیان امیرالمؤمنین علیه السلام هم در یک طرف خانه تشریف دارند. ایشان به من فرمودند: آن ظرف (یا چیز دیگری را که آن طرف خانه بود) به من بدهید. فاصله بین حضرت و آن ظرف یا آن چیز در حدود ده متر بود. من، در ضمن حرکت کردن برای امتثال امر، این فکر به ذهنم خطور کرد که این همان آقای است که از کوفه دست دراز کرد و چند تار مو از ریش معاویه کند و پای مبارک را بر سینه اش زد. ناگهان دیدم ایشان دست مبارک را دراز فرمود و آن شیء را گرفت. من این نمونه از آن قدرت را دیدم.

جماعتی از شیعیان در محضر مقدس امام صادق علیه السلام بودند؛ از آن جمله، سدیر صیرفی و ابوبصیر و دیگران. امام، خطاب به سدیر فرمود:

ای سدیر، آیا این (آیه قرآن) را خوانده ای که می فرماید: «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ» عرض کرد: فدایت شوم! بلی، خوانده ام. فرمود: آیا او را می شناسی و می دانی چه اندازه از علم کتاب داشت؟ سدیر گفت: شما بفرمایید. حضرت فرمود: به اندازه یک قطره آب، نسبت به دریای اخضر. عرض کرد: چقدر اندک است! امام فرمود: سدیر، (بلکه) چقدر زیاد است؛ برای آن که خداوند او را به علم و کمال نسبت داده است. سدیر، آیا آیه «قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» (1) را خوانده ای؟

سدیر گوید: عرض کردم: بلی، فدایت گردم! خوانده ام.

پس فرمود: ای سدیر، آیا کسی که تمام علم کتاب را دارد داناتر است و یا کسی که بخشی از علم کتاب را دارد؟ سدیر گفت: آن کس که تمام علم کتاب را دارد داناتر است. پس حضرت به سینه مبارک خود اشاره

ص: 111

---

1- الرعد(13)، آیه 43: بگو که کافی است خداوند و کسی که علم کتاب را دارد شاهد بین من و شما باشند. شاهد بحث در اینجاست که در آیه اول درباره بخشی از علم کتاب صحبت شده؛ اما در آیه دوم از تمام علم کتاب.

کرد و فرمود: علم کتاب، و الله، تمام آن نزد ماست. علم کتاب، و الله، تمام آن نزد ماست. (1)

در حدیث دیگری، امام صادق علیه السلام فرمود:

کسی که علم کتاب نزد اوست امیرالمؤمنین علیه السلام است.

راوی سؤال کرد: کسی که علمی از کتاب نزد اوست (یعنی آصف) داناتر است، یا آن کس که همه علم کتاب نزد اوست (امیرالمؤمنین)؟

امام علیه السلام فرمود: دانش کسی که علمی از کتاب دارد، نسبت به دانش آن که همه علم کتاب را دارد، مگر به اندازه آبی که پشه کوچک به بال خود از آب دریاها بردارد، نیست. (2)

باید توجه داشت که آصف وصی سلیمان، با همین مقدار علمی که داشت، دارای چنان قدرتی بود که می توانست تخت بلقیس را به یک چشم برهم زدن، نزد سلیمان حاضر کند. پس کسی که دریای این علم نزد اوست دارای چه قدرتی خواهد بود؟!

از ابوبصیر نقل کرده اند که گفت: خدمت امام صادق علیه السلام بودم که مفضل

ص: 112

---

1- الکافی، ج 1، ص 257، ح 3 (کتاب الحجة: باب نادر فیه ذکر الغیب)؛ همچنین در بصائر الدرجات، ص 213، ح 3 باب اول مما عند الأئمة علیهم الصلاة والسلام من اسم الله أعظم و علم الكتاب از جزء الخامس). به دو سند دیگر در دو موضع، نقل شده است. مراد و مقصود پروردگار از « مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ » در آیه شریفه، چنان که حضرت تذکر فرموده اند، امیرالمؤمنین علیه السلام و به تبع ایشان، ائمه هدی علیهم السلام هستند. این مطلب در روایات متواتر شیعه نقل شده است و علمای عامه نیز، در کتاب های تفسیر خود، از پیامبر به نقل فرموده اند که مراد، علی بن ابی طالب است؛ چنان که قبلاً بیان شد.

2- تفسیر القمی، ج 1، ص 367، در ذیل آخرین آیه سوره الرعد. به سند صحیح از ابن اذینه از امام صادق علیه السلام نقل کرده است و دیگران نیز این حدیث را نقل کرده اند؛ بحار الأنوار، ج 2، ص 160، ح 6 (باب 12 از ابواب علومهم علیهم السلام از کتاب الإمامة).

وارد شد. عرض کرد آخرین درجات علم امام چیست؟ امام علیه السلام کلماتی فرمود که حاصل آن چنین است:

آسمان اول، نسبت به آسمان دوم، مانند حلقه زرهی است در بیابان بزرگی. آسمان دوم نیز، نسبت به آسمان سوم، مثل حلقه زرهی است در بیابان بزرگی و هم چنین تا آسمان هفتم... و همه این ها نسبت به علم امام علیه السلام مانند مقدار مُدی (تقریباً ده سیر) از خردل است که آن را خوب نرم بکوبی و در میان آب مخلوط کنی و برهم زنی تا کفی ظاهر شود و از آن کف به اندازه انگشتی برداری (علم تمام مخلوقات نسبت به علم امام علیه السلام به اندازه آن مقداری است که از آن کف برداری)؛ و باز، علم امام نسبت به علم پروردگار مانند دانه خردلی است که آن را بکوبی و در آب بریزی و برهم بزنی تا کفی ظاهر شود و از آن کف به اندازه سر سوزنی برداری. (1)

آری، این است «مُلک عظیم» که خداوند به محمد و آل محمد علیهم السلام مرحمت و عنایت فرموده است که اگر بخواهند، می توانند در تمام کائنات تصرف و فرمان فرمایی کنند؛ چه، خداوند اطاعت آنان را بر همه موجودات واجب کرده است.

مُلک سلیمان، با آن که به صفت «عظیم» موصوف نشده، به گونه ای بود که وی حق فرمان فرمایی بر جن و انس و شیاطین و باد و حیوانات را داشت. خداوند اینها را افراد رعیت و در حیطة تصرف او قرار داده و فرمان او را نیز بر همه مملکتش لازم الاجرا کرده بود.

ص: 113

---

1- ر.ک: بحار الأنوار، ج 20، ص 385، ح 43 (باب 13 از ابواب علامات الإمام وصفاته... از کتاب الإمامة)؛ منهاج البراعة، ج 2، ص

بنابراین، صاحب «ملک عظیم» کسی است که دایره مملکت او از ملک سلیمان بسیار وسیع تر است. حقیقت پادشاهی و حکومتی که خداوند به چنین شخصی می دهد، این است که او را بر افراد رعیت خود دانا و توانا فرماید؛ به نحوی که اخبار آنها بر او مخفی نباشد و هر تصرفی که بخواهد، در مورد مملکت خود، بتواند انجام دهد.

ص: 114



## فصل دوم 2: وجود کتب و آثار تمام انبیا نزد صاحبان ولایت

در این فصل به بررسی روایاتی می پردازیم که حاکی از به ارث رسیدن تمامی کتاب های نازل شده از آسمان، علوم، کمالات، آثار و آیات انبیا و مرسلین پیشین به حضرت محمد صل الله و علیه وآله از ایشان به ائمه معصومین علیهم السلام است.

صُحُف آدم، ادریس و ابراهیم؛ تورات موسی؛ انجیل عیسی؛ زبور داوود و زره او؛ عصای حضرت موسی که آن را از بهشت برای حضرت آدم آورده بودند و از آدم به شعیب و از شعیب به موسی رسیده بود، همراه با آن سنگ معین که به بیان قرآن بر اثر اصابت عصای موسی دوازده چشمه از آن ظاهر شد؛ تابوت (صندوق) بنی اسرائیل؛ پیراهن یوسف که آن را از بهشت برای حضرت ابراهیم خلیل آورده بودند و از ابراهیم به اسحاق و از اسحاق به یعقوب و از یعقوب به یوسف رسیده بود، سپس یوسف آن را فرستاد تا بر روی صورت پدر بزرگوارش انداختند و بینایی اش را باز یافت؛ انگشتر سلیمان و... از جمله اشیایی هستند که به اذن خداوند متعال به پیامبر ما رسیده و از آن حضرت در نزد ائمه علیهم السلام گرد آمده است.

مرحوم کلینی در کتاب شریف الکافی، در باب این که ائمه هدی وارث علم پیغمبر و جمیع انبیا و مرسلین و اوصیای گذشته اند، هفت روایت صحیح و معتبر فرموده است؛ از آن جمله به سند صحیح از ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل

کرده است که فرمود:

خدای عزوجل به پیغمبران چیزی نداده، مگر آن که آن را به محمد صل الله و علیه وآله داده است... و نزد ماست صَحْفَى که خداوند در قرآن فرموده: «صُحُفٌ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى» (1) ابوبصیر می گوید که گفتم: فدایت شوم! منظورتان الواح است؟

فرمود: بلی؛ یعنی الواح موسی - علی نبینا وعلی آله وعلیه السلام - که کتاب تورات است. (2)

هم چنین، به سند صحیح از عبدالله بن سنان، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود:

زبور داوود و تمام کتاب هایی که نازل شده نزد اهل علم است؛ و آن اهل علم ماییم. (3)

نیز، در همین باب، نقل کرده است که عبدالحمید خدمت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام عرض کرد: آیا پیغمبر خاتم صل الله و علیه وآله وارث تمام پیغمبران، از آدم تا خاتم، بوده است؟ ایشان فرمود:

بلی، خداوند هیچ پیغمبری را نفرستاده، مگر آن که محمد صل الله و علیه وآله از او داناتر است... خداوند در قرآن می فرماید: «وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلِمَ بِهِ الْمَوْتَى» (4)

ص: 116

1- الأعلی (87)، آیه 19.

2- الکافی، ج 1، ص 225، ح 5 (باب أن الأئمة علیهم السلام ورثوا علم النبی...).

3- الکافی، ج 1، ص 225، ح 6.

4- الرعد (13)، آیه 31: و اگر قرآنی بود (همین قرآن) که کوه ها از هیبت آن به حرکت در می آمد یا زمین بدان قطعه قطعه می شد و یا مردگان به آن سخن گفته می شد (باز هم در آنان اثر نمی کرد).

(علم) این قرآنی که به آن می توان کوه ها را حرکت داد، زمین و مرزهایش را درنوردید (در زمان کوتاه، راه دور را طی کرده و به آن مردگان را زنده کرد، به ما ارث رسیده است.

بعد، حضرت آیه «وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» (1) و «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» (2) را تلاوت کرد و فرمود:

ماییم آن کسانی که خدا ما را برگزید و این کتاب را، که بیان هر چیزی در آن است، به ما به ارث رسانید (و تعلیم فرمود). (3)

مضمون این روایت را عامه نیز نقل کرده اند؛ چنان که در ملحقات کتاب إحقاق الحق (4) از قندوزی در کتاب ینایع المودة از کتاب مناقب چنین نقل گردیده است:

از علی بن ابی طالب کرم الله وجهه - سؤال کردند: حضرت عیسی بن مریم مرده را زنده می کرد و حضرت سلیمان نطق پرندگان را می دانست، آیا شما نیز این شأن و مقام (و این قدرت و کمال) را دارید؟ حضرت فرمود:

غضب سلیمان بر هدهد (چنان که بیان صریح قرآن است (5)) برای آن بود که او را به سوی آب راهنمایی می کرد و سلیمان خود موضع آب را (در زمین) نمی دانست، با آن که باد و حیوان و جن و انس مطیع فرمان او بودند؛ اما

ص: 117

---

1- النمل (27)، آیه 75: هیچ امر پنهانی در آسمان و زمین نیست، مگر آن که در کتاب مبین (قرآن) موجود است.

2- فاطر (35)، آیه 32: سپس کتاب را به آن بندگانمان که برگزیدیم به ارث دادیم.

3- الکافی، ج 1، ص 226، ح 7؛ بحار الأنوار، ج 17، ص 133، ح 10 (باب 17 از کتاب تاریخ نبینا صل الله و علیه و آله).

4- إحقاق الحق، ج 7، ص 592، ح 6.

5- النمل (27)، آیه 21: «لَأَعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لِيَأْتِيَنَّيَّ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ»؛ اگر برای غیبت خود عذر موجه نداشته باشد او را به سختی مجازات نمایم و یا آن که سر از تنش جدا سازم.

راجع به علم و کمال ما، خداوند در قرآن کریم می فرماید: «وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ...».

سپس حضرت تمام این آیه را، همراه با دو آیه دیگر که در این خبر شریف ذکر شده، قرائت کرد و فرمود:

ماییم وارث علوم این قرآن که در آن چیزهایی هست که می توان به وسیله آن، کوه ها را سیر داد و مرزها را درنوردید و مردگان را زنده کرد. ما جای آب را (در زمین) می شناسیم! این قرآن، که بیان هرچیز در آن هست، (علوم آن از پیغمبر) به ما به ارث رسیده است. (1)

شیخ مفید در کتاب ارشاد فرموده است: محدثان موثق عامه و خاصه نقل کرده اند که امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن خطبه شریفه خود، فرمود:

ای مردم! بر شما باد به اطاعت و شناخت افرادی که اگر نسبت به آنان معرفت پیدا نکنید، معذور نیستید و مسئول خواهید بود. بدانید که تمام علوم و فضایل پیغمبران، از حضرت آدم تا خاتم، نزد عترت پیغمبر شماست. با این تحیر و سرگردانی، به کجا می روید؟!

ای کسانی که از اولاد کشتی سواران (یاران نوح) هستید! عترت در بین شما مثل کشتی است. همان طور که آن کشتی سواران نجات یافتند، کسانی هم که در کشتی نجات عترت وارد شوند نجات می یابند. من ضامن نجات آنانم و به این (ضمانت و اعتبار آن) قسم یاد می کنم. پس، وای بر کسی که تخلف ورزد!

آیا نشنیدید کلام پیغمبر را که در حجة الوداع فرمود: من دو چیز سنگین

ص: 118

---

1- الکافی، ج 1، ص 226، ح 7؛ بحار الأنوار، ج 17، ص 133، ح 10 (باب 17 از کتاب تاریخ نبینا صل الله و علیه وآله).

در میان شما می گذارم: کتاب خدا و عترتم. مادامی که به آن دو متمسک باشید، گمراه نگردید... (1).

در کتاب الکافی نیز، در باب این که جمیع کتاب هایی که از آسمان نازل شده، نزد ائمه هدی علیهم السلام موجود است، دو روایت نقل گردیده است. (2)

در همین کتاب، در باب این که آیات (معجزات) پیغمبران نزد دوازده امام است، پنج روایت نقل گردیده است. (3) مفاد آن روایات این است که امامان وارث تمام علوم، کمالات، فضایل و معجزات انبیا و مرسلین اند.

هم چنین، در زیارتی که از معصومین به ما رسیده، وراثت آن بزرگواران از آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی علیه السلام و نیز حضرت محمد صل الله و علیه وآله او بسیار ذکر شده است. (4)

درباره اینکه عترت پیغمبر صل الله و علیه وآله وارث همه علوم و کمالات تمام پیغمبران اند، روایات بسیاری در دست است که اکنون به برخی از منابع آنها اشاره می شود تا استواری مطلب بیش از پیش واضح گردد.

ثقه جلیل القدر صفار در کتاب بصائر، جزء سوم، در باب اول، چهارده روایت؛ در باب سوم، چهار روایت؛ در باب دهم، پانزده روایت؛ در باب یازدهم، هفت روایت نقل کرده است. هم چنین در جزء چهارم، باب اول، بیست و چهار روایت؛ در باب چهارم، پنجاه و هشت روایت؛ و نیز در جزء هفتم، باب سیزدهم، سه روایت در این زمینه نقل کرده است.

ص: 119

---

1- الارشاد، ج 1، ص 232؛ صحیح مسلم، ج 8، ص 147-146، ح [2408]36 (باب فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام از کتاب فضائل الصحابة).

2- ر.ک: الکافی، ج 1، ص 227 (باب أن الأئمة علیهم السلام عندهم جمیع الكتب...).

3- ر.ک: الکافی، ج 1، ص 231 (باب ما عند الأئمة من آیات الأنبياء علیهم السلام).

4- برای نمونه در زیارت جامعه کبیره می خوانیم: «وَوَرَثَةَ الْأَنْبِيَاءِ».

هم چنین علامه مجلسی، در بحار(1) در باب «علم پیغمبر و آن چه از کتاب ها و وصایا و آثار انبیا به او داده شده ... و اینکه بر معجزات انبیا قدرت دارد»، شصت و دو روایت ذکر فرموده است. اما دلیل بر اینکه تمام این علوم و کمالات از پیغمبر صل الله و علیه و آله به امامان بر حق به ارث رسیده، علاوه بر روایات فوق، روایات دیگری نیز در بحار(2) و غیره مذکور است.

پس، برای نمونه، علم حضرت خضر نیز که بعضی از حوادث آینده را به مدد آن درمی یافت - چنان که بیان صریح قرآن است (3) - نزد پیغمبر و ائمه هدی علیهم السلام موجود است؛ البته با اضافات بسیار.

هم چنین علمی که حضرت عیسی داشت و با استفاده از آن، به آن چه مردم در خانه های خود ذخیره کرده بودند خبر می داد، نزد پیغمبر و امام علیه السلام موجود است.

در قرآن کریم، آمده است که یعقوب در مورد پسرش یوسف غیب گویی می کرد. هنگامی که او خواب خود را برای پدر عرض کرد، یعقوب از آینده او چنین خبر داد:

خداوند تو را بر می گزیند، علم تعبیر خواب را به تو تعلیم می فرماید و نعمت حق متعال بر تو و آل یعقوب تمام می شود. (4)

ص: 120

---

1- ر.ک: بحار الأنوار، ج 17، ص 130-155 (باب 17 از کتاب تاریخ نبی‌ناصل الله و علیه و آله).

2- ر.ک: بحار الأنوار، ج 26، ص 18 و 159 و 227 و ج 38، ص 7.

3- الکهف (18)، آیه 65: «فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا»؛ تا اینکه بنده ای از بندگان ما (خضر) را یافتند که از جانب خود به او رحمتی عطا کرده و از نزد خود به او دانشی آموخته بودیم.

4- یوسف (12)، آیه 6: «وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ» و این گونه پروردگارت تو را بر می گزیند و از تعبیر خواب ها به تو می آموزد و نعمتش را بر تو و خاندان یعقوب تمام می کند.

نیز چون دیگر فرزندانش به او گفتند که یوسف را گرگ خورده است، بعد از مدتی که پسر دیگرش بنیامین را نیز می برند و بر نمی گردانند، می فرماید:

«يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ»:(1)

فرزندان من! برای جست و جوی یوسف و برادرش (به مصر) بروید. من از جانب خدا چیزهایی می دانم که شما نمی دانید.

یوسف هم خود از غیب خیر می دهد و به برادرانش می فرماید:

پیراهن مرا ببرید و بر روی صورت پدر بیندازید؛ بینا می شود.(2)

باز، به مجرد آن که کاروان ایشان از مصر حرکت می کند، یعقوب در شهر خود به سایر اولادش می فرماید: من بوی یوسف را می شنوم.(3)

باید از اهل انکار و تردید پرسیم که آیا بدن مقدس پیغمبر و ائمه هدی علیهم السلام به اندازه پیراهن یوسف دارای اثر نیست که دست خود را به چشم های کوری بمالند و او را شفا دهند؟! یا به اندازه یوسف و یعقوب علم غیب ندارند؟!!

آیا فاطمه زهرا علیا، دختر پیغمبر خاتم، کمتر از مریم مادر عیسی است که زکریای پیغمبر را با کراماتش به تعجب انداخت؟!!

آیا امیرالمؤمنین علیه السلام کمتر از حضرت عیسی است که چون متولد شد، به مادرش چشم روشنی داد و برای استفاده از چوب خشک درخت خرما - که آن را حرکت دهد تا خرمای تازه بریزد و بخورد و نیز در مورد اینکه در برخورد با مخالفان چه کند و چه بگوید وی را راهنمایی فرمود؟!!

ص: 121

1- یوسف (12)، آیه 87.

2- یوسف (12)، آیه 93: «اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا».

3- یوسف (12)، آیه 94: «قَالَ أَبُوهُمْ إِنَِّّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ»: یعقوب گفت من بوی یوسف را استشمام می نمایم.

همو در مقام تبرئه مادرش، در حالی که خود نوزادی بیش نبود، گفت: «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا»<sup>(1)</sup>

آیا امیرالمؤمنین از حضرت عیسی افضل نیست؟! پس چرا قرائت آن حضرت را در وقت تولد انکار می کنند؟! چرا در کیفیت ولادت حضرت امیر و حدیثی که در مورد شگفتی های آن وارد شده تشکیک می کنند.

ص: 122

---

1- مریم (19)، آیه 30: من بنده خدا هستم و او به من کتاب و نبوت داده است.



### فصل سوم 3: علم ولی به تمامی علوم اعطا شده به خلائق

خداوند دارای دو علم است: یکی مخصوص ذات مقدس خالق است که به هیچ فردی از مخلوقات داده نشده؛ دیگری هم علمی است که به همهٔ مخلوقات - اعم از ملائکه، انبیا، مرسلین و دیگران - بذل شده و تمام این مبذول به خلائق را ائمه هداة مهديين می دانند.

در کتاب شریف الکافی به سند معتبر از ابوبصیر، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود:

خداوند متعال دو علم دارد: یکی مکنون و مخزون است و احدی به آن آگاهی ندارد، مگر ذات مقدس پروردگار؛ دیگری علمی است که به ملائکه و انبیا و مرسلین تعلیم فرموده و ما تمام این علم را می دانیم. (1)

عین این روایت را، به سند صحیح دیگری از ابوبصیر، از امام محمد باقر علیه السلام و همین مفاد را نیز به سند صحیح از علی بن جعفر، از برادرش موسی بن جعفر علیها السلام به همراه سه روایت دیگر با این مضمون، می توان در کتاب شریف کافی، باب: «امامان تمام علمی را که به ملائکه و انبیا و مرسلین عنایت شده می دانند» (2) مشاهده کرد.

همین مضمون را جناب صفار نیز در کتاب شریف بصائر الدرجات عنوان بابی مستقل قرار داده است و برای اثبات آن، هیجده روایت معتبر و صحیح نقل فرموده است. (3)

ص: 123

---

1- الکافی، ج 1، ص 147، ح 6 (باب البداء).

2- الکافی، ج 1، ص 255 (باب إن الأئمة علیهم السلام یعلمون جمیع العلوم...).

3- ر.ک: بصائر الدرجات، ص 113-109 (باب 21: فی الأئمة علیهم السلام أنه صار الیهم جمیع العلوم ... از جزء دوم).

شرح مدارک این روایات را که در بحار و دیگر منابع مذکور است، در کتاب مقام قرآن و عترت (1) بیان کرده ام و تمام جهات علم و قدرت پیغمبر و امام را به طور مشروح و مفصل در آنجا ذکر نموده ام.

از تمام روایات سه فصل اخیر، که در حدود دویست روایت است، کاملاً استفاده می شود که علوم و فضایل و کمالاتی که از جانب پروردگار به ملائکه مقرب و انبیا و مرسلین و اوصیای آنان افاضه شده، تماماً در نزد دوازده امام علیه السلام یافت می شود. هیچ مخلوقی نیست که دارای علم و کمالی باشد، مگر آن که آن علم و کمال به پیغمبر ما و اوصیای آن حضرت داده شده؛ البته با اضافات بسیار، به طوری که علم سایر مخلوقات نسبت به علم محمد و آل محمد علیهم السلام مانند نسبت قطره است به دریا. (2)

این علوم، که علوم خدایی است، عین قدرت و استیلاست؛ زیرا آصف وصی سلیمان، که به اندازه قطره ای از این علم داشت، قدرت و استیلابی یافته بود که توانست با آن، به یک چشم برهم زدن، تخت بلقیس را در پیشگاه حضرت سلیمان حاضر کند.

حال که چنین است، پس میزان قدرت و استیلا و محدوده سلطنت آن کسی که دریای این علوم نزد اوست، چقدر خواهد بود؟!

این است «مُلک عظیم» که خداوند به آل ابراهیم (محمد و آل محمد علیهم السلام) عطا فرموده؛ یعنی سلطنت و قدرت و استیلابی که ایشان به اذن خدا بر تمام مخلوقات دارند و فرمانشان در تمام دایره خلقت لازم الاجرا است.

ص: 124

---

1- ر.ک: مقام قرآن و عترت، ص 63.

2- ر.ک: تأویل الآيات الظاهرة، ص 111؛ بحار الأنوار، ج 26، ص 200، ح 12 (باب 15 از ابواب علومهم علیهم السلام از کتاب الإمامة).

## فصل چهارم 4: ولایت و سلطنت پیغمبر و ائمه هدی علیهم السلام بر تمامی کائنات

نتیجهٔ مُلک عظیم، که خداوند متعال به محمد و آل محمد علیهم السلام عنایت فرموده، سلطنت و ریاست و ولایت است بر تمام کائنات و پروردگار تمام کائنات را الزام فرموده که فرمان بردار آنان باشند. این معنا حق است و با هیچ درجه ای از درجات توحید منافات ندارد؛ برای آنکه حدوث و بقای آنان و سایر کائنات، تماماً، به اراده و خواست آن حی قیوم وابسته است.

تمام علوم و کمالاتی که همه دارند از ناحیه پروردگار است و به ذات خود، هیچ چیز ندارند؛ زیرا در مخلوقیت اثری از استقلال نیست و تمام جهات کمال مخلوق از ناحیه خالق است، چنان که در قرآن مجید می خوانیم:

«وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ» (1)

هر چه خالق به مخلوق تملیک فرموده، خود نسبت به آن مالک تر است. اگر بخواهد که نعمت را دریغ فرماید، مخلوق فقیر به هیچ وجه از خود چیزی ندارد:

«مَا شَاءَ اللَّهُ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» (2)

ص: 125

1- النحل (16)، آیه 53: هر نعمتی که شما دارید از آن خداست.

2- تمامی بزرگان دین و علما و مجتهدانی که به ذیل عنایت قرآن و عترت متمسک اند، همین عقیده را دارند؛ از آن جمله، علامه محقق و فقیه کامل جناب ملا محمدباقر سبزواری، صاحب کتاب ذخیره و کفایه (در فقه) در مناجات نامه خود در کتاب فارسی شهاب الأخبار، ص 99، می گوید: الهی! به سید انبیا و سرور اصفیا و شفیع روز جزا و محرم حریم کبریا، سلطان ممالک وجود، فرمانروای عوالم غیب و شهود، پناه بیچارگان و عذرخواه گناهکاران، حاکم روز جزا و مخصوص به شفاعت کبری و مسندنشین «وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى» محمد مصطفی صل الله و علیه وآله... هم چنین است کلمات چند نفر دیگر از علمای بزرگ که در بخش پایانی بیان خواهد شد.

فرض کنیم سلطان مملکتی به شخصی اهلیت و قابلیت داده، او را تربیت کرده و به کمال رسانده است. سپس اختیار تام یک یا چند استان را به او لطف فرموده است. آیا این که آن شخص نسبت به حوزه کار خود دارای اختیار تام است، با مقام سلطنت و اختیارداری و فرمانروایی سلطان منافات دارد؟! قطعاً چنین نیست.

حال، علاوه بر آن چه پیش از این آوردیم، روایاتی را که بر ولایت و سلطنت

پیغمبر و ائمه هدی علیهم السلام بر کل مخلوقات دلالت دارد، بیان می کنیم.

امام صادق علیه السلام فرمود:

چون کفار از پیغمبر خاتم درخواست کردند که آن حضرت امر فرماید ماه دو قطعه گردد، جبرئیل نازل شد و عرض کرد: یا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ لَكَ: إِنَِّّي قَدْ أَمَرْتُ كُلَّ شَيْءٍ بِطَاعَتِكَ...؛ ای رسول گرامی، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: من امر کردم که تمام اشیا (کائنات) مطیع و فرمانبردار تو باشند؛ درخواست کفار را قبول فرما.

پس پیغمبر رحمت سر مقدس خود را بلند فرمود و فرمان داد که ماه دو قطعه شود. ناگهان دیدند که ماه دو قسمت شد؛ و پیغمبر صل الله و علیه وآله سجده شکر فرمودند. (1)

این روایت شریف مراد امام را، که در روایات دیگر فرمودند: «مُلْكٌ عَظِيمٌ هَمَانٌ وَ جُوبُ اطَاعَتِ اسْت»، واضح تر می نماید.

ص: 126

---

1- این روایت شریف را عالم جلیل القدر علی بن ابراهیم قمی، که وثاقت و جلالت او مورد اتفاق تمام علمای اعلام است و استاد شیخ کلینی (صاحب کتاب شریف الکافی) نیز بوده، در کتاب تفسیر خود، ج 2، ص 4، در تفسیر سوره قمر نقل فرموده است. این روایت در بحار الأنوار، ج 17، ص 352، ح 1 (باب سوم از ابواب معجزاته صل الله و علیه وآله از کتاب تاریخ نبینا صل الله و علیه وآله)؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج 5، ص 214، ح 2 [10261] و تفسیر نورالثقلین، ج 5، ص 175، ح 4 نیز مذکور است.

به عبارت دیگر، این کلام اطلاق دارد و روایات دیگر مانند روایت فوق - انواع و افراد مورد اطلاق را شرح می دهد.

امام سجاد علیه السلام در دعای اول صحیفه سجادیه می فرماید: وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي اخْتَارَنَا مَحَاسِنِ الْخَلْقِ . . . وَجَعَلَ لَنَا الْفَضِيلَةَ بِالْمَلَكَةِ (1) عَلَى جَمِيعِ الْخَلْقِ . فَكُلُّ خَلْقِيَّتِهِ مُنْقَادَةٌ لَنَا بِقُدْرَتِهِ وَصَائِرَةٌ إِلَى طَاعَتِنَا بِعِزَّتِهِ. (2) الصحيفه السجادية، ص 30، دعاء اول.

سپاس از آن خداوندی است که خوبی های آفرینش را برای ما برگزید... و این برتری را برایمان قرار داد که فرمان ما بر همه آفریدگان روا باشد. پس به قدرت و ارجمندی اوست که یکایک آفریدگانش پایبند و فرمان بردار ما می شوند.

پیغمبر اکرم صل الله و علیه وآله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

یا علی، خداوند به توفضیلت هایی عنایت فرموده؛ از جمله آن که، دردها و مرض ها را مطیع و فرمان بردار تو قرار داده است. پس چیزی نیست که آن را منع فرمایی مگر آن که به اذن پروردگار، تابع گردد و دور شود. آن حضرت این کلام را وقتی فرمود که امیرالمؤمنین علیه السلام نزد بیماری که مبتلا به تب بود، رفته بودند و به تب فرمود: از بدن این بیمار خارج شو. بلافاصله، تب از بدن او خارج شد و بیمار بهبود یافت. (3)

علامه بزرگوار، ابن شهر آشوب، در کتاب مناقب نقل کرده است که وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام نعمت های خدا را برای خود می شمرد، پیغمبر صل الله و علیه وآله بعد از هر کدام می فرمودند: راست گفتی!

ص: 127

---

1- الملکه. فتح میم و ضم میم و سکون لام - به معنی مُلک و سلطنت است.

2- الصحيفه السجادية ص 30 دعاء اول

3- الخرائج والجرائح، ج 2، ص 568؛ بحار الأنوار، ج 41، ص 203، ح 16 (باب 110 از ابواب معجزاته علیه السلام از کتاب تاریخ امیرالمؤمنین علیه السلام).

از آن جمله، حضرت امیر فرمود:

وَأَنْ جَعَلَنِي مَلَكًا مَالِكًا، لَا مَمْلُوكًا، وَأَنْ سَخَّرَ لِي سَمَاءَ وَأَرْضِيهِمَا وَمَا بَيْنَهُمَا مِنْ خَلْقِهِ: (1)

(خداوند) مرا فرمان‌روایی صاحب اختیار قرار داده و از بردگی، برکنار؛ و زمین و آسمانش را، همراه با آفریدگانش که در آن‌ها سر می‌برند، به تسخیر من درآورده است.

علامه بزرگوار شیخ حر عاملی - صاحب کتاب وسائل - حدیثی از پیغمبر

اکرم صل الله و علیه و آله نقل کرده است که فرمود:

یا علی، تویی امیر و فرمانده اهل آسمان و زمین.... (2)

عالم بزرگوار سیدهاشم بحرانی از محمد بن جریر طبری - در کتاب دلائل الإمامة - نقل می‌کند که کثیر بن سلمه گفت:

امام حسن مجتبی علیه السلام را دیدم که از میان سنگ، عسل خوبی بیرون آورده است. به خدمت حضرت رسول صل الله و علیه و آله مشرف شدم و قضیه را عرض کردم. حضرت فرمود: آیا فضیلت او را انکار می‌کنی؟! او آفاست و آسمانیان در آسمان و زمینیان در زمین مطیع و فرمان‌بردار اویند. (3)

در روایتی دیگر زراره از امام صادق علیه السلام چنین نقل می‌کند:

وقتی، سید مظلومان اباعبدالله الحسین علیه السلام نزد عبدالله بن شداد رفت که

ص: 128

1- المناقب، ج 2، ص 355؛ بحار الأنوار، ج 40، ص 175، ح 56 (باب 93 از ابواب کرائم خصاله علیه السلام... از کتاب تاریخ امیرالمؤمنین علیه السلام).

2- إثبات الهداة، ج 3، ص 178، ح 774؛ بحار الأنوار، ج 40، ص 64، ح 98 (باب 91 از ابواب فضائله و... از کتاب تاریخ امیرالمؤمنین علیه السلام).

3- مدينة المعاجز، ج 3، ص 231، ح 11 [849] (مورد هفتم از باب دوم در معجزات امام حسن علیه السلام)؛ دلائل الإمامة، ص 165، ح 5 [74].

شیعه ای کامل بود و در آن وقت، به تب شدیدی مبتلا شده بود به محض ورود حضرت در خانه او، تب برطرف شد و عبدالله شفا یافت. عرض کرد: مولای من، تب از شما فرار کرد! امام حسین علیه السلام فرمود:

وَاللَّهِ، مَا خَلَقَ اللَّهُ شَيْئًا إِلَّا وَقَدْ أَمَرَهُ بِالطَّاعَةِ لَنَا؛ (1)

قسم به خداوند منان که پروردگار چیزی را نیافریده مگر آن که آن را امر فرموده مطیع و فرمان بردار ما باشد.

دلالت این روایات بر موضوع کلام ما واضح است.

اکنون به چند روایت دیگر توجه فرمایید:

علامه بحرانی روایت مفصلی از امام صادق علیه السلام نقل کرده که در ضمن آن

آمده است:

سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لِلْإِمَامِ كُلِّ شَيْءٍ وَ جَعَلَ لَهُ مَقَالِيدَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لِيُنُوبَ عَنِ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ؛ (2)

پاک و منزّه است آن خدایی که همه چیز را به فرمان امام درآورد و کلیدهای آسمان ها و زمین را برای او قرار داد تا خلیفه و نایب خدا در خلق شود و دستورهای خدایی را اجرا فرماید (چون او حجت خدا بر خلق است).

امام جواد علیه السلام به محمدبن سنان فرمود:

ذات مقدس، یکتای بی همتا بود و هیچ چیز با او نبود. چون اراده

ص: 129

---

1- این روایت در کتاب شریف مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 51، در باب معجزات امام حسین علیه السلام، از ژراره از امام صادق علیه السلام و در بحار الأنوار، ج 44، ص 183، ح 8 (باب 25 از ابواب ما یختص بتاریخ الحسین بن علی علیه السلام از کتاب تاریخ فاطمة والحسن والحسین علیه السلام) از کتاب مناقب از زراره، نیز از کتاب کشف الغمّه از حمّان بن اعین از قول امام صادق علیه السلام نقل شده است.

2- مدینه المعاجز، ج 6، ص 100، ح 307 [1877].

خلقت نمود، محمد و علی و فاطمه علیهم السلام را خلق فرمود. اینان هم زمان های بسیار طولانی (الف دهر) بودند که هیچ چیز با آنان نبود (به تسبیح و تهلیل و ذکر مشغول بودند) سپس حق - تعالی - جمیع اشیا را خلق فرمود و آنان را شاهد خلق خود قرار داد و اطاعت آنان را بر تمام اشیا لازم فرمود. (1)

علامه مجلسی، یگانه غواص بحارِ أنوارِ کلمات پیغمبر و اوصیای آن سرور، در مرآة العقول، در شرح این روایت فرموده:

کلام شریف امام «أَشْهَدُهُمْ خَلَقَهَا» یعنی اینکه خداوند موجودات را در

ص: 130

1- این روایت در کتاب شریف الکافی، ج 1، ص 441، ح 5 «باب مولد النبی» به سند معتبر آمده؛ و در بحار الأنوار، ج 25، ص 340، ح 24 و ص 339، ح 21 (باب دهم از ابواب علامات الإمام و صفاته ... از کتاب الإمامة) نیز در مواضع متعددی از الکافی و کتاب ریاض الجنان و غیره نقل شده است. اما لفظ مبارک امام در مورد استدلال چنین است: «فَمَكَثُوا أَلْفَ دَهْرٍ (أَوْ: أَلْفَ أَلْفَ دَهْرٍ)، ثُمَّ خَلَقَ جَمِيعَ الْأَنْبِيَاءِ فَأَشْهَدَهُمْ خُلُقَهَا وَ أَجْرَى طَاعَتَهُمْ عَلَيْهَا...». بحار الأنوار، ج 25، ص 25، ح 44 (باب اول از ابواب خلقهم و طینتهم و... از کتاب الإمامة). و محمد بن سنان ثقة جلیل القدر است، چنان که شیخ مفید در الارشاد، ج 2، ص 248 و علامه مجلسی دوم در مرآة العقول، ج 13، ص 16 و مجلسی اول در روضة المتقین، ج 1، ص 113 و شیخ حر عاملی در وسائل الشیعة، ج 30، ص 390 و سید بن طاووس در اقبال الأعمال، ج 1، ص 113 و علامه در مختلف الشیعة، ج 7، ص 31 در بحث رضاع و غیر این بزرگواران فرمودند و حقیر در مستدرکات علم رجال، ج 7، ص 121، شماره 13477 ثابت کردم و وجه تضعیف بعضی دیگر را بیان نمودم و جواب دادم والحمد لله كما هو أهله. روایت صحیح دیگری که شاهد بحث ماست در الکافی، ج 1، ص 193، ح 5 (باب این که ائمه هدی علیهم السلام والیان امر الهی و گنج آوران دانش اویند)، آمده است: عن عبدالله بن أبي يعفور (ثقة جلیل بالاتفاق)، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: يابن أبي يعفور، إِنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ مُتَّوَحِّدٌ بِالْوَحْدَانِيَّةِ مُتَّفَرِّدٌ بِأَمْرِهِ، فَخَلَقَ خَلْقًا فَقَدَّرَهُمْ لِذَلِكَ الْأَمْرِ، فَتَحَنَّنَ هُمْ، يابن أبي يعفور. فَتَحَنَّنَ حُجَّجُ اللَّهِ فِي عِبَادِهِ وَ خَزَائِنُهُ عَلَى عِلْمِهِ وَ الْقَائِمُونَ بِذَلِكَ؛ ای پسر ابی یعفور، به راستی خدا یگانگی پیرایه اوست، در کار خود یکتاست، خداوند آفریدگانی را برای این امر (خلافت) آفرید که ما آن هاییم. ای پسر ابی یعفور، ما حجت های خدا در میان بندگانش و خزانه دار علم او و قائم بر این کاریم.



حضور آنان آفرید و آنان به اطوار و اسرار خلق آگاهاند. پس ایشان مستحق امامت شدند، به جهت کمال علم خود به شرایع و احکام و علل خلق و نیز علم غیب که تمام امامان شیعه به این صفات متصف اند.

اگر کسی بگوید که این موضوع با آیه شریفه ذیل سازش ندارد:

«مَا أَشْهَدُ تَهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا»<sup>(1)</sup>

من، در وقت آفرینش آسمانها و زمین یا خلقت خود ایشان، آنها را حاضر و گواه نساختم و گمراهان را یاور خود نگرفتم ام.

جواب می دهیم که این آیه شریفه نه تنها با موضوع بحث منافات ندارد، بلکه آن را تأیید و بر آن تأکید دارد. دلیل آن هم این است که ضمیر «هم» در فعل «مَا أَشْهَدُ تَهُمْ» یا راجع به شیطان و ذریه اوست - چنان که کلام پروردگار در آیه قبل از این هم راجع به آن هاست - یا آن که این ضمیر راجع به گمراهان است، چنان که از ذیل آیه استفاده می شود؛ یعنی: من شیطان و ذریه او یا گمراهان را در خلقت آسمانها و زمین و خلقت خود ایشان گواه و یاور نگرفتم.

پس منافات ندارد که خداوند راهنمایان و برگزیدگان خلق خود را شاهد خلق خود قرار دهد. پروردگار موضوع نفی را شیاطین و گمراهان قرار داده - پس معلوم می شود که این مطلب در مورد دیگران جاری نیست. - از این جهت آیه شریفه، مطلب ما را تأیید و بر آن تأکید می کند.<sup>(2)</sup>

شیخ طبرسی نیز در تفسیر این آیه گفته است که خداوند می فرماید:

من شیطان و ذریه او را در خلقت آسمانها و زمین و هم چنین در خلقت

ص: 131

---

1- الکهف (18)، آیه 51.

2- ر.ک: مرآة العقول، ج 5، ص 190، ذیل حدیث 5.

خود ایشان حاضر نکردم و گواه نگرفتم و شیاطین گمراه کننده را پشتیبان و یاور خود قرار ندادم. (1)

پس این کلام با آنکه خداوند خوبان و برگزیدگان را شاهد خلق خود قرار دهد منافات ندارد؛ چنان که در روایات دیگر وارد شده است. حضرت امیرالمؤمنین و امام باقر و امام صادق علیهم السلام در روایات بسیاری، که به اسانید صحیح و معتبر نقل شده، فرموده اند:

نَحْنُ شُهَدَاءُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ حُجَّتُهُ فِي أَرْضِهِ؛

ماایم شاهدان و گواهان پروردگار بر خلقش و حجت او در زمین. این روایات در بحار (2) و مواضع دیگری که در مستدرک سفینه، ذیل لغت «شهد»، (3) بیان کرده ام موجود است.

هم چنین در الکافی، (4) پنج روایت صحیح و معتبر و در بصائر (5) روایاتی دیگر در این موضوع نقل شده است. این روایات مخالف قرآن نیست، بلکه موافق قرآن است؛ برای آن که خداوند در قرآن کریم گاهی از ائمه هداة مهدیین به لفظ «شاهد»، گاهی به لفظ «شهید»، گاهی به «أشهاد» و گاهی به «شهداء» تعبیر فرموده؛ چنان که در کتاب مقام قرآن و عترت (6) مذکور است.

علامه مجلسی در شرح این عبارت امام جواد علیه السلام: « وَ أَجْرَى طَاعَتَهُمْ عَلَيْهَا»،

ص: 132

- 
- 1- مجمع البیان، ج 6، ص 355.
  - 2- ر.ک: بحار الأنوار، ج 22، ص 441 (باب 14 از أبواب ما يتعلق به صل الله و علیه وآله از کتاب تاریخ نبیناصل الله و علیه وآله) و ج 23، ص 333 (باب 20 از ابواب الآيات النازلة... از کتاب الامامة).
  - 3- ر.ک: مستدرک سفینه البحار، ج 6، ص 72.
  - 4- ر.ک: الکافی، ج 1، ص 190 (باب: أن الأئمة شهداء الله على خلقه)
  - 5- ر.ک: بصائر الدرجات، ص 178 (باب 13 از جزء دوم).
  - 6- ر.ک: مقام قرآن و عترت، ص 156-159.

در روایتی که گذشت، می فرماید:

اطاعت و فرمان برداری آنان را بر تمام اشیا، حتی جمادات و مخلوقات آسمانی و زمینی، واجب فرمود؛ چنان که، به اشاره آن حضرت، ماه شکافته شد و دو قسمت گشت؛ درخت به خدمت حضرت شتافت؛ سنگ ریزه در دست آن جناب تسبیح گفت و امثال این فضایا که بسیار است. (1)

شیخ مفید در کتاب اختصاص، صفار در کتاب بصائر و ابن شهر آشوب در کتاب مناقب - چنان که در بحار از آنان نقل گردیده است - از امام باقر علیه السلام روایت کرده اند که در ضمن حدیثی به جابر فرمود:

خداوند ما را بر هر چه بخواهیم توانا فرموده است. (2)

ص: 133

1- این بزرگوار به آن چه در بحار الأنوار، ج 17، ص 347-362 (باب سوم از ابواب معجزاته صل الله و علیه وآله از کتاب تاریخ نبینا صل الله و علیه وآله) می توان یافت اشاره فرموده است در آن جا، روایات بسیاری در باب اطاعت کردن موجودات و پدیده های آسمانی از پیغمبر هست، مانند: شق القمر؛ برگشتن خورشید؛ سایه افکندن ابر بر سر آن حضرت، به نحوی که همراه ایشان می آمد و نازل شدن طعامها و تحفه ها از آسمان برای ایشان در باب «آنچه از آسمان برای آنان نازل شده» نیز روایاتی موجود است که در ج 37، ص 99 (باب 51 از ابواب النصوص من الله تعالی... از کتاب تاریخ امیرالمؤمنین علیه السلام) آمده است. نیز در باب چهارم: «اطاعت موجودات زمینی، مانند جمادات و گیاهان و درختان از پیامبر و تکلم آنها با ایشان روایات بسیاری که بالغ بر 59 حدیث است - نقل گردیده که در جلد 17، ص 363 - 390 (باب چهارم از ابواب معجزاته صل الله و علیه وآله از کتاب تاریخ نبینا صل الله و علیه وآله) موجود است. در باب «اطاعت حیوانات از آن حضرت و تکلم آنها با آن سرور» هم 47 حدیث نقل شده که در جلد 17، ص 390 - 421 (باب پنجم از ابواب معجزاته صل الله و علیه وآله از کتاب تاریخ نبینا صل الله و علیه وآله) دیده می شود. همچنین در باب این که برای دوازده امام علیهم السلام تمام فضایل و وجوب اطاعتی که برای پیغمبر ثابت است جریان دارد»، 21 حدیث معتبر نقل کرده است. و در ج 25، ص 352، ح 1 (باب 12 از ابواب علامات الإمام و صفاته... از کتاب الإمامة) هم روایاتی آمده که امیرالمؤمنین علیه السلام در جمیع فضایل، غیر مقام نبوت و رسالت، با پیغمبر صل الله و علیه وآله شریک است. روایاتی که برای این موضوعات در بحار الأنوار، می توان یافت در ج 41، ص 360-167 آمده است.

2- الإختصاص، ص 272؛ بصائر الدرجات، ص 376، ح 5؛ بحار الأنوار، ج 46، ص 240، ح 23 (باب پنجم از ابواب تاریخ ابي جعفر علیه السلام از کتاب تاریخ علی بن الحسین علیه السلام و...).

صدوق، به سند خود، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که حضرتش راجع به اصحاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در وقت ظهور فرمود:

لَيْسَ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَهُوَ مُطِيعٌ لَهُمْ (1)

هیچ چیز نیست، مگر آن که مطیع آنان باشد.

اگر حال اصحاب حضرت چنین باشد، حال امامان بر حق شیعه چگونه است؟!

امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن روایت مفصلی فرمود:

تمامی اشیاء، آسمان ها و زمین و خورشید و ماه و ستارگان و کوه ها و درختان و حیوانات و دریا و بهشت و جهنم، ما را اطاعت می کنند. تمام این قدرت و ولایت بر اثر اسم اعظمی است که خداوند به ما لطف و عنایت کرده و ما را به آن مخصوص فرموده است. (2)

هم چنین، امام باقر علیه السلام به ابوحمزه ثمالی فرمود:

خداوند به رسول اکرم وحی فرمود: ای محمد، من تو را خلق کردم، بعد از آن که هیچ نبودی؛ و در تو روح خودم را دمیدم (قرار دادم). (3) این کرامتی بود که من تو را اکرام کردم؛ چون بر جمیع خلق خود لازم و ثابت کردم که مطیع و فرمان بردار تو باشی. پس مطیع و فرمان بردار تو

ص: 134

1- به نقل از کمال الدین و تمام النعمة، ج2، ص673، ح26؛ إثبات الهداة، ج5، ص111.

2- بحار الأنوار، ج26، ص7، ح1 (باب 14 از ابواب علامات الإمام وصفاته ... از کتاب الإمامة).

3- این که ذات مقدس پروردگار روح رسول الله صل الله و علیه وآله را به خود نسبت داده برای شرافتی است که در آن قرار داده است؛ مانند خانه کعبه که، به واسطه شرافتی که خداوند متعال در آن قرار داده، آن را به خود نسبت داده است و لذا می گویند: کعبه خانه خداست. و مانند دست مقدس امیرالمؤمنین که از بسیاری فضیلت و شرافتی که خداوند در آن قرار داده به خود نسبت داده است. پس گویی «ید الله» و هم چنین است کلام در «ثارالله» و «وجه الله» و «جنب الله» و «عین الله» و «ناقة الله» و امثال این تعابیر مراد از این روح نیز یا روح مقدس خود رسول الله است، یا روحی است که بعداً در روایت جابر درباره آن صحبت خواهد شد.

مطیع من و مخالف تو مخالف من است. نیز، این کرامت را برای علی بن ابی طالب و نسل پاکیزه او، همان کسانی که آنان را مخصوص خود قرار دادم، ثابت کردم. (1)

آن حضرت، در ضمن روایت مفصلی، به جابر فرمود:

کسی که خداوند وی را به روح ویژگی بخشیده امر خود را به او واگذار فرموده است؛ پس وی به اذن پروردگار می آفریند، زنده می کند، (2) آن چه پنهان است می داند و از آن خبر می دهد و نیز می داند آن چه را تا روز قیامت خواهد شد. این علم و کمال و قدرت برای آن است که آن روح از امر خداست. پس صاحب روح می تواند آن چه را بخواهد، به اذن پروردگار، به جا بیاورد؛ می تواند در یک لحظه از مشرق به سوی مغرب برود؛ می تواند به آسمان بالا رود و به زمین فرود آید و هر چه بخواهد، انجام دهد. جابر می گوید که عرض کردم: آقا و مولای من، این روح را از قرآن مجید به من معرفی فرما. حضرت فرمود: این آیه شریفه را بخوان: «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا» (3). (4)

ص: 135

1- الکافی، ج 1، ص 440، ح 4 (باب مولد النبی)؛ بحار الأنوار، ج 23، ص 127، ح 57 (باب هفتم از ابواب جمل احواله الأئمة علیهم السلام از کتاب الإمامة).

2- این توانایی مانند همان است که، به گفته قرآن کریم، حضرت عیسی علیه السلام آن را دارا گشته بود: «وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِأُذُنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِأُذُنِي»؛ تو گل را به صورت پرنده در می آوردی و در آن می دمیدی، پس به اذن من پرنده می شد... مردگان را نیز به اذن من بیرون می آوردی و زنده می کردی (المائدة (5)، آیه 110).

3- الشوری (42)، آیه 52: به سوی تو وحی کردیم (و فرستادیم) روحی را که از امر ما بود.

4- بحار الأنوار، ج 26، ص 15، ح 2 (باب 14 از ابواب علامات الإمام وصفاته ... از کتاب الإمامة) و یشهد علی ما ذکرنا ایضاً ما فی الکافی، ج 1، ص 208، ح 4 (باب ما فرض الله و رسوله من الکون مع الأئمة علیهم السلام) مسنداً عن ابن حمزة الثمالي قال سمعتُ أبا جعفرٍ علیه السلام یقول: قال رسولُ الله صل الله و علیه وآله انَّ اللهَ تَعَالَى یقولُ ... وَفَضَلَ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِ فَإِنَّ فَضْلَكَ . . . وَوَالَاهُمْ وَ سَلَّمَ لِفَضْلِهِمْ....

در بسیاری از روایات صحیح و معتبر وارد شده است که پیغمبر و اوصیای آن سرور، یعنی ائمه اثنا عشر علیهم السلام، حجت پروردگار بر جمیع عوالم و جمیع مخلوقات اند. (1)

صاحب تفسیر برهان در کتاب شریف مدینة المعاجز از کتاب ثقة جلیل، طبری امامی، به سند خود از امام هشتم حضرت رضا علیه السلام نقل کرده است که ده نفر برای رسیدگی امر امامت خدمت حضرت رسیدند. چون با حضرت تکلم کردند، شنیدند چیزی که در زیر پای حضرت بود به سخن آمد و گفت: حضرت رضا امام من و امام همه چیز است. نیز، چون به مسجد آمدند، شنیدند که دیوارها و چوب ها با حضرت تکلم و به ایشان عرض سلام می کنند. (2)

این روایت را شیخ حر عاملی نیز در اثبات الهداة (3) نقل فرموده و در آن جا روایتی هم در تفسیر آیه شریفه «جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا» (4) آورده است، حاکی از این که «سلطان» در این آیه حجت خدا بر جمیع خلق است.

فقیه کامل و مرجع دینی مردم در زمان خود، جناب ابن ادریس حلی، در آخر کتاب سرائر، از کتاب جامع بزنی از سلیمان بن خالد نقل کرده است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که فرمود:

آدمیزادی، جنی، ملکی و هیچ چیز دیگری در آسمانها و زمین وجود ندارد،

ص: 136

---

1- شماری از این روایات که متجاوز از ده روایت است در بحار الأنوار، ج 27، ص 41 (باب 15 از ابواب سائر فضائلهم و... از کتاب الإمامة)، از کتاب های معتبر شیعه، مانند الخصال (للسدوق)، ج 2، ص 639، ح 14 (باب ما بعد الألف) بصائر الدرجات، ص 494 - 490 (باب 14 از جزء دهم) و الاختصاص اللمفید، ص 319 نقل شده؛ همچنین بحار الأنوار، ج 5، ص 320 - 346 حاوی برخی از این روایات است. شماری دیگر در البرهان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص 113 - 106 و تفسیر نورالثقلین (ذیل سوره حمد و کلمة «العالمین» در سوره مزبور) ج 1، ص 19 - 15 آمده و تعدادی هم در کتاب ابواب رحمت، ص 139 در شرح و تفسیر سوره حمد، ذکر شده است.

2- مدینة المعاجز، ج 3، ص 120.

3- ر.ک: اثبات الهداة، ج 7، ص 12.

4- الإسراء (17)، آیه 33.

مگر آن که ما حجت های پروردگار بر آن هاییم. خداوند خلقی نیافرید، مگر آن که ولایت ما را بر آنان عرضه داشت و به وسیله ما، با آنان احتیاج فرمود؛ پس بعضی تصدیق و بعضی انکار کردند. حتی بر آسمان ها و زمین و کوه ها نیز ولایت ما را عرضه داشتند؛ بعضی قبول و بعضی انکار کردند. (1)

یکی از مطالب قطعی و واضح روایات فضایل این است که معصومین علیهم السلام، بر هر چه و هر کسی که حجت اند، باید از احوال و لغات آنان اطلاع کامل داشته باشند و بتوانند در شئون مختلف وجودی آنان تصرف و ولایت خود را اعمال بدارند؛ و چون خلیفه و شاهد خلق و حجت پروردگارند، باید نسبت به افراد رعیت خود - که روز قیامت می خواهند درباره آن ها شهادت دهند - دانا و توانا و بینا باشند.

عبدالله بن بکیر از امام صادق سؤال کرد: آیا امام مابین مشرق و مغرب را

می بیند؟ امام علیه السلام فرمود:

چگونه می شود که او حجت خدا بر مابین مشرق و مغرب باشد، آن گاه آن ها را نبیند و بر آن ها قدرت نداشته باشد؟ چگونه می شود از جانب خدا شاهد خلق باشد، آن وقت آنان را نبیند؟ (2)

از این روایت، استفاده می شود که لازمه حجت و شاهد بودن امام بر مابین مشرق و مغرب، دانا و بینا و توانا بودن نسبت به آن هاست.

در کتاب مناقب ابن شهر آشوب، از نصر خادم نقل شده است که گفت: شنیدم

ص: 137

---

1- السرائر، ج 3، ص 575. بزندی از یاران مورد وثوق و بزرگوار حضرت رضا علیه السلام و سلیمان هم ثقه ای جلیل القدر بوده؛ چنان که شیخ مفید و علامه حلی و دیگران فرموده اند. پس این روایت در نهایت صحت و اعتبار است. این روایت در بحار الأنوار، ج 27، ص 46، ح 7 (باب 15 از ابواب سائر فضائلهم و... از کتاب الإمامة) نیز نقل شده است.

2- کامل الزیارات، ص 328؛ بحار الأنوار، ج 25، ص 375، ح 24 (باب 13 از ابواب علامات الإمام و صفاته... از کتاب الإمامة).

که امام حسن عسکری علیه السلام با غلامان خود به زبان های مختلف ایشان سخن می گفت. پس در این فکر فرو رفتیم که آقا در مدینه متولد شده و جایی نرفته؛ چگونه زبان های گوناگون را می دانند؟! دیدم، حضرت به من توجه کرد و فرمود:

خداوند مقام حجت را از سایر خلق جدا کرده و شناسایی تمام چیزها را به او داده است. پس شخص حجت لغات مختلف و انساب مردم و تمام حوادث را می داند. اگر این طور نباشد، فرقی بین حجت و رعیت نخواهد بود. (1)

اباصدلت هروی نقل کرده است که امام هشتم، حضرت رضا علیه السلام، با مردم به زبان های خود ایشان تکلم می فرمود؛ و قسم به خداوند، آن حضرت از همه مردم به هر زبانی داناتر بود و فصیح تر سخن می گفت. یک روز، خدمت آن حضرت عرض کردم: ای پسر پیغمبر، من از دانایی شما به تمام زبان های مختلف تعجب می کنم. فرمود:

اباصدلت، من حجت خدا بر خلق پروردگارم؛ و خداوند برای خود حجتی نمی گیرد، مگر آن که او را بر تمام لغات افراد رعیت آگاه سازد. آیا گفتار امیرالمؤمنین علیه السلام به تو نرسیده است که فرمود: به ما فصل الخطاب داده اند؟ فصل الخطاب چیزی نیست، مگر معرفت تمام لغات. (2)

ابوعبیده حذاء از امام باقر علیه السلام نقل کرده که در تفسیر آیه شریفه «وَرَحْمَتِي

ص: 138

1- مناقب آل ابي طالب عليه السلام، ج 4، ص 428؛ بحار الأنوار، ج 50، ص 268، ح 28 (باب سوم از تاريخ الإمام ابي محمد العسکری عليه السلام از کتاب تاريخ علی بن موسی الرضا عليه السلام و...).

2- این روایت را صدوق در کتاب عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 228، ح 3 (باب 54) به سند صحیح نقل کرده است. مجلسی هم در بحار الأنوار، ج 26، ص 190 (باب 14 از ابواب علومهم از کتاب الإمامة) این موضوع را که «امامان جمیع لغت ها را می دانند و به همه زبان ها تکلم می فرمایند». عنوان باب قرار داده؛ سپس این روایت را با روایات دیگر برای اثبات این موضوع نقل فرموده است. حقیر در کتاب علم غیب، ص 133 روایاتی در اثبات این موضوع نقل کرده ام. در صائرالدرجات، ج 2، ص 132-150 (باب 11 و 12 و 13 از جزء هفتم) نیز شمار این روایات از عدد بیست گذشته است. در بحار الأنوار، ج 49، ص 86 (باب ششم: معرفت امام هشتم، حضرت رضا علیه السلام به جمیع لغات و کلام حیوانات، از ابواب تاريخ الإمام المرتجی و... از کتاب علی بن موسی الرضا عليه السلام و...) روایات این موضوع به ده عدد رسیده است.



وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ ۗ (1) فرموده است: مراد از رحمت که همه چیز را فرا گرفته علم امام است؛ و چون علم امام از علم پروردگار است، همه چیز را فرا گرفته و به آن احاطه دارد. (2)

در چند روایت، آورده اند که امام صادق علیه السلام فرمود:

دنیا در مقابل امام مانند نصف گردوست. هیچ چیز دنیا از او مخفی نیست و از اطراف دنیا، هر چه بخواهد، برمی دارد. (3)

ابن شهر آشوب در کتاب شریف مناقب، در فصل اخبار غیبی امام

ص: 139

1- الأعراف (7)، آیه 156.

2- این روایت - که به اتفاق نظر علما صحیح است - در کتاب الکافی، ج 1، ص 429، ح 83 (باب نکته هایی از تنزیل درباره ولایت) مذکور است. در اثبات الهداة، ج 6، ص 451 روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده که در آن، دنیا را در نزد امام هر زمان به کف دست تشبیه کرده و سپس فرموده است: کدام یک از شما، اگر مویی در دست او باشد، نمی بینید؟! گویی ایشان موجودات را در مقابل امام مانند مویی در دست دانسته است.

3- این چند روایت را شیخ مفید در کتاب شریف الاختصاص، ص 217 (فی حدیث المفضل وخلق ارواح الشيعة من الأئمة عليهم السلام) نقل فرموده در دو روایت آن، آمده است که این حدیث را خدمت امام هشتم، حضرت رضا علیه السلام، عرضه داشتند. حضرت فرمود: «والله، حق است». در بحار الأنوار ج 2، ص 145، ح 11 و 12 (باب 19 از کتاب العلم، باب فضل نوشتن حدیث، دو روایت به این معنی از کتاب شریف بصائر الدرجات نقل شده و در کتاب بصائر الدرجات، ص 408، ح 2 و 3 و 4 (باب 14 از جزء هشتم) جناب صفار این روایات را نقل کرده است. در کتاب مقام قرآن و عترت، ص 35، روایات صحیحی هست که بیان می دارد، مثال تمام خلایق، در نظر امام، مانند کف دست اوست که به آن نظر کند. در بحار الأنوار، ج 25، ص 385، ح 42 (باب 13 از أبواب علامة الإمام وصفاته ... از کتاب الإمامة) از کتاب نوادر الحکمة نقل گردیده است که اسحاق قمی می گوید: امام صادق علیه السلام به حمران بن اعین فرمود: ای حمران، دنیا و آسمانها و زمین ها در نزد امام نیست مگر مانند کف دست او که ظاهر و باطن و داخل و خارج و ترو خشک آن را می شناسد. و در مستدرک سفینة البحار، ج 2، ص 519 روایات آن را ذکر نمودم.

صادق علیه السلام، روایت مفصلی نقل کرده است که در ضمن آن ایشان می فرماید:

دنیا نزد امام مانند ظرف غذایی است که در مقابل شخص می گذارند.

اگر اینطور نباشد، امام نخواهیم بود و مانند سایر مردم می شویم.

این روایت را دیگران نیز نقل کرده اند. از این روایت، استفاده می شود که دانایی و توانایی از جمله لوازم مقام امامت بر خلق است.

در روایات بسیار، در تفسیر آیه شریفه «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (1) وارد شده است که خداوند به پیغمبر خاتم و اوصیای آن حضرت، ائمه هداة مهدیین علیهم السلام ملکوت آسمان و زمین را مانند ابراهیم خلیل نمایانده است و ایشان تمام آسمان های هفت گانه و ساکنان آنها و مافوق عرش را، هم چنین زمین ها و آن چه در زمین است، نیز آن چه در هوا و فضا است، همه را دیده اند. (2)

حضرت باقر العلوم علیه السلام به محمد بن مسلم فرمودند:

تمام آن چه خداوند متعال خلق فرموده، از چرنده و پرند و غیره، برای ما از فرزندان آدم فرمان بردار ترند. (3)

ص: 140

1- الأنعام (6)، آیه 75: این گونه، ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم نمایش می دهیم.

2- تفصیل مدارک این روایات در کتاب البرهان فی تفسیر القرآن، ج 2، ص 432، ح 2 [3512]؛ تفسیر نورالثقلین، ج 1، ص 734، ح: 140؛ بحار الأنوار، ج 12، ص 72، ح 15 تا 19 (باب سوم از ابواب قصص ابراهیم علیه السلام از کتاب النبوة). و کتاب مقام قرآن و عترت، ص 67 مذکور است.

3- بحار الأنوار، ج 46، ص 238، ح 17 و 18 (باب پنجم از ابواب تاریخ ابی جعفر علیه السلام از کتاب تاریخ علی بن الحسین علیه السلام و...)، به نقل از کتاب بصائر الدرجات، ص 342، ح 5 (باب 14 از جزء هفتم) و مناقب آل ابی طالب علیه السلام، ج 4، ص 191. نیز شیخ حرعاملی صاحب وسائل، در کتاب شریف اثبات الهداة، ج 4، ص 96، ح 7 از کتاب الکافی، ج 1، ص 470، ح؛ این حدیث را نقل کرده است. در ج 4، ص 114، ح 56 آن کتاب (اثبات الهداة) نقل کرده است که امام باقر علیه السلام به میسر فرمود: اگر دیوارها حاجب چشم ما می شد که شما را نبینیم؛ چنان که حاجب چشم شما می شود، ماوشما مساوی بودیم. نیز، در ج 40، ص 123، ح 89 از آن حضرت نقل کرده است که به محمد بن مسلم فرمود: اگر گمان کنید که ما شما را نمی بینیم و کلام شما را نمی شنویم، بدگمانی کرده اید.

## فصل پنجم 5: قدرت پیغمبر و ائمه هدی علیه السلام

چنان که امام باقر علیه السلام و صادق علیه السلام در روایات بسیاری فرموده اند، اسم اعظم 73 حرف است که به حضرت آدم 25 حرف و به حضرت نوح هم 25 حرف (1) و (طبق بعضی از روایات پانزده حرف) داده شده بود. (2) و نیز نزد حضرت ابراهیم خلیل هشت حرف و نزد حضرت موسی چهار حرف بود. (3)

هم چنین نزد آصف، وصی حضرت سلیمان، یک حرف بود (4) - و سلیمان آن را می دانست که آصف به همان یک حرف زمین را شکافت و تخت بلقیس را در کمتر از یک چشم برهم زدن برای سلیمان حاضر کرد؛ چنان که بیان صریح قرآن است. (5)

و نیز نزد حضرت عیسی دو حرف بود که با آن به اذن خدا مردگان را زنده می کرد؛ پسر و کور مادرزاد را شفا می داد؛ (6) گِل را به صورت پرنده می ساخت و در آن می دمید و آن پرنده گلی زنده می شد و می پرید.

ص: 141

- 
- 1- بحار الأنوار، ج 11، ص 68، ح 25 (باب دوم از ابواب النبویة العامة از کتاب النبوة) و در ح 26 «کان مع نوح ثمانية»
  - 2- ر.ک: بصائر الدرجات، ص 208، ح 2 و در ح 4: «کان مع نوح ثمانية» (باب 13 از جزء پنجم).
  - 3- بحار الأنوار، ج 4، ص 211، ح 5.
  - 4- ر.ک: بحار الأنوار، ج 4، ص 210، ح 4 (باب سوم از ابواب أسمائه تعالی... از کتاب التوحید)
  - 5- النمل (27)، آیه 40: «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ»؛ کسی که نزد او دانشی از کتاب بود گفت: من آن را پیش از آن که چشم خود را برهم زنی برایت می آورم.
  - 6- بصائر الدرجات، ص 208، ح 3.

تمام معجزات انبیاء به وسیله این حروف صورت می گرفته است.

نزد پیغمبر ماصل الله و علیه وآله نیز 72 حرف از اسم اعظم موجود است؛ و یک حرف آن نزد پروردگار مخزون و مکنون است که احدی از مخلوقات آن را نمی داند. تمام آن چه پیغمبر ما می داند نیز نزد اوصیای آن حضرت، ائمه اثنا عشر علیهم السلام، موجود است و آنان وارث پیغمبران اند. (1)

با این قدرت و توانایی است که معصومین علیهم السلام، هر وقت امری را بخواهند و انجام دادن آن را نسبت به کسی صلاح بدانند، اظهار قدرت می کنند.

از جمله، در کتاب کافی، در باب «مولد أبي الحسن الرضا عليه السلام»، نقل شده است:

که شخصی در شب خدمت امام هشتم رسید. حضرت دست مبارک را بلند فرمود؛ به اراده حضرت، چنان روشنایی داد که گویا ده چراغ روشن شده است. در این هنگام، شخص دیگری آمد و اجازه خواست که به پیشگاه امام وارد شود. حضرت دست خود را انداخت؛ به حالت عادی برگشت و نور آن خاموش شد. آن گاه امام اجازه داد و آن شخص وارد شد. (2)

این روایت در اثبات الهداة از طریق دیگر نیز نقل شده است. (3)

ص: 142

1- این مطالب در روایات کتاب شریف کافی، ج 1، ص 230 از کتاب الحجة (باب: این که به ائمه هدی اسم اعظم داده شده) بصائر الدرجات، ص 210 - 208، ح [775] (باب 13 از جزء چهارم)؛ بحار الأنوار، ج 4، ص 211 - 210، ح 5 و 4 و ج 11، ص 69 - 68، ح 25 و 26 (باب دوم از ابواب النبوة العامة از کتاب الإمامة) و ج 14، ص 115 - 113، ح 9-5 (باب نهم از ابواب قصص سلیمان بن داود علیه السلام از کتاب النبوة). در مواضع متعدد، موجود است. نویسنده شرح مواضع این روایات را در کتاب های ابواب رحمت، ص 45 - 44 ارکان دین، ص 48؛ مقام قرآن و عترت، ص 139 - 142 و مستدرک سفینة البحار، ج 1، ص 142 ماده: آصف» و ج 2، ص 257 «ماده: حرف» و غیره بیان کرده است.

2- کافی، ج 1، ص 487، ح 3 (باب مولد أبي الحسن الرضا عليه السلام).

3- ر.ک: اثبات الهداة، ج 4، ص 310، ح 13.

## فصل ششم 6: نفوذ اراده حتمی ولی در جسم و صورت انسان

دو نفر با یکدیگر نزاع و جدال می کردند؛ پس، برای رفع نزاع و صدور حکم مقتضی، به مولی امیرالمؤمنین - صلوات الله و سلامه علیه - مراجعه کردند. حضرت بین آنان حکم فرمود. مرد محکوم، که ظاهراً از دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام بود، در مقام اعتراض برآمد و عرض کرد: شما به عدالت حکم نکردی و حکومت تو نزد پروردگار، پسندیده نیست! امیرالمؤمنین علیه السلام، آن مظهر قدرت حق، به او فرمود:

دور شو، ای سگ! ناگهان او مانند سگ به صدا درآمد. (1)

در مورد دیگری که چنین اتفاق افتاد، شخص محکوم که از خوارج بود عرض کرد: یا علی، در این حکمت، به عدالت حکم نکردی! فرمود:

دور شو، ای دشمن خدا! ناگهان او از صورت انسانیت خارج شد و به

ص: 143

---

1- بحار الأنوار، ج 41، ص 208، ح 23 (باب 110 از ابواب معجزاته علیه السلام از کتاب تاریخ امیرالمؤمنین علیه السلام). و شیخ حرعاملی (صاحب وسائل) در کتاب اثبات الهداة، ج 3، ص 524 از سید مرتضی حدیثی نقل کرده و در آن ذکر نموده که امیرالمؤمنین علیه السلام بر مردی غضب کرد و فرمود: «اِحْسَأْ لِعَنكَ اللهُ» یعنی: گم شو خداوند تو را لعنت کند؛ پس به صورت لاک پشت شد. و در کتاب شریف مدینة المعاجز، ج 1، ص 308-315، ح 193-199 و ج 3، ص 205، ح 831 و ج 2، ص 38، ح 380؛ روایات تصرف امام در کالبد و قلب انسان و تغییر صورتهای مردم را نقل کرده اند که در صفحات 50، 51، 98، 105، 141، 195 و 200 و غیر آن از کتاب خصائص الائمة (للسید الرضی)، ص 46، مناقب ابن شهر آشوب، ج 2، ص 281 (فصل فی إجابة دعواته؛ الأملی للصدوق)، ص 441، ح 2 و چند کتاب معتبر شیعه نقل شده است.

صورت سگ درآمد و لباس هایش نیز دور گشت. او مانند سگی پوزش خواستن آغاز کرد و اشک هایش ریزان گشت. امیرالمؤمنین علیه السلام هم به حال او رقت کرد و دعا فرمود. آن گاه، وی به حال اول بازگشت و لباس هایش به سوی او برگشت. حضرت فرمود: آصف وصی سلیمان، به یک چشم برهم زدن، تخت بلقیس را در مقابل سلیمان حاضر کرد. پیغمبر شما از سلیمان افضل و اشرف است و وصی او نیز افضل و تواناتر است. (1)

از ذیل حدیث که حضرت قصه آصف را نقل فرموده، استفاده می شود که چون پیغمبر ما افضل است، وصی او نیز افضل است. آصف که یک حرف از اسم اعظم را می دانست، به سلیمان گفت: من تخت بلقیس را در مقابل تو حاضر می کنم؛ پس شخص افضل، که 72 حرف اسم اعظم را می داند و تمام علم کتاب نزد اوست، هزاران درجه داناتر و تواناتر خواهد بود و نظیر این کرامات برای او بزرگ نیست.

در مورد دیگر، مردی از خوارج و زنی در اختلاف خود به امیرالمؤمنین علیه السلام مراجعه کردند. ناگهان آن مرد خارجی در مقابل حضرت با آن زن، به صدای بلند، تندی کرد. حضرت به آن مرد خارجی فرمود: «إخساً!» (2) ناگهان سر او به شکل سر سگ درآمد. مردی عرض کرد: یا امیرالمؤمنین، شما به این خارجی بانگ زدی، این طور شد، پس چه چیز مانع می شود که معاویه را هلاک نمی کنی؟ فرمود:

چه می گویی؟! اگر بخواهم معاویه را از شام به اینجا بیاورم، خدا را می خوانم تا معاویه را اینجا حاضر کند؛ ولی ما خزاین اسرار تدبیر در امور خلقیم - نه خزینه های

ص: 144

---

1- بحار الأنوار، ج 1، ص 203 ح 17 (باب 110 از ابواب معجزاته علیه السلام از کتاب تاریخ امیرالمؤمنین علیه السلام)، به نقل از کتاب الخرائج والجرائح (راوندی)، ج 2، ص 568، ح 24.

2- إخساً: دور شو.

طلا و نقره - ما بندگانِ تابع امر پروردگاریم و به امر و اذن او کار می‌کنیم. (1)

روزی، امیرالمؤمنین علیه السلام، در ضمن کلام شریف خود فرمود:

منم برادر رسول الله و پسر عموی او، وارث علم و معدن اسرار و مخزن ذخایر او. آن چه پیغمبر عمل کرده و آن چه خواسته، همه آن را می‌دانم و از من هیچ چیز پنهان نشده. من به تمام جنبنده‌ها و به آن چه در زمین فرو می‌رود و آن چه بالا می‌آید، به آن ابرهایی که تاریک می‌کند و باران می‌ریزد و به این که چه وقت باز می‌شود و برکنار می‌گردد دانایم؛ و هرکس سؤال کند، به طور مشروح، (پاسخ را برای او بیان می‌کنم.

هلال بن نوفل کندی در فکر فرو رفت و از روی عناد، عرض کرد: یا امیرالمؤمنین، از حقیقت دور نشو و از ورود آفت‌ها و گرفتاری‌ها حذر کن (در دعوی خود، بلند پروازی نکن! امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: برو به سوی سقر (دوزخ). راوی می‌گوید: واللہ، کلام حضرت تمام نشده بود که به صورت کلاغ سیاه و سفید شد. (2)

أصبغ بن نباته نقل می‌کند: جمعی بودیم، در خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام که پشت سر او راه می‌رفتیم. مردی از قریش در مقام اعتراض به امیرالمؤمنین علیه السلام برآمد و عرض کرد: شما مردان ما را کشتید و اولاد آنان را یتیم گذاشتید و کردید آن چه کردید؟ حضرت توجهی به او کرد و فرمود:

دور شو، ای سگ! ناگهان وی به سگ سیاهی تبدیل شد. آن وقت، شروع کرد

به پوزش خواستن و به آن حضرت پناه برد و اشک از دیدگانش جاری شد. پس

ص: 145

---

1- الخرائج والجرائح، ج 1، ص 172، ح 3؛ بحار الأنوار، ج 41، ص 191، ح 1 (باب 110 از ابواب معجزاته علیه السلام کتاب تاریخ امیرالمؤمنین علیه السلام) در ص 207، ح 23 نیز نظیر این را نقل نموده است، لکن در آن جا نقل کرده سراو همانند سر خوک شد.

2- بحار الأنوار، ج 1، ص 208، ح 23 (باب 110 از ابواب معجزاته علیه السلام از کتاب تاریخ امیرالمؤمنین علیه السلام) به نقل از مناقب آل ابی طالب علیه السلام، ج 2، ص 281 (فصل من اجابة دعواته).

آن رحمتِ واسعة حق او را مورد رحمت خود قرار داد و لب خود را حرکت داد؛ گویا، کلامی فرمود. آن شخص به صورت اول برگشت. مردی عرض کرد: شما این همه قدرتمندید و معاویه به شما جسارت می کند؟! حضرت فرمود: ما بندگان گرامی خداوندیم و (فقط) به اذن پروردگار عمل می کنیم. (1)

واضح است که خداوند متعال به آنان این قدرت و توانایی کامل را داده که هرچه به اراده حتمی بخواهند، خواهد شد. اما، به وقت خواستن، تا خدا نخواهد، ایشان نیز نمی خواهند؛ و چون خداوند بخواهد، به قلب مقدس ایشان الهام می فرماید که قدرت نافذ خود را اعمال کنند.

امام حسن مجتبی علیه السلام فرمودند:

اگر از پروردگار خود درخواست کنم عراق را شام و شام را عراق و مرد را زن و زن را مرد کن، او می نماید. مردی از اهل شام گفت: کیست براین کار قدرت داشته باشد؟ امام مجتبی علیه السلام به او فرمود: برخیز آیا حیا نمی کنی که بین مردان نشسته ای، ناگهان متوجه خود شد، دید زن شده است. حضرت به او فرمود همسرتو در خانه تو مرد شده و با تو جماع خواهد کرد و توبه فرزند ختنی حامله خواهی شد. راوی گوید: همان طور که حضرت فرمود واقع شد و بعد از آن توبه کردند و پناهنده به حضرت شدند، حضرت دعا فرمود و به حالت اول برگشتند. (2)

ص: 146

---

1- بحار الأنوار، ج 41، ص 199، ح 12 (باب 110 از ابواب معجزاته از کتاب تاریخ امیرالمؤمنین علیه السلام)؛ إثبات الهداة، ج 3، ص 489، ح 193.

2- ر.ک: بحار الأنوار، ج 43، ص 327، ح 5 (باب 15 از ابواب ما یختص بالإمام الزکی... از کتاب تاریخ فاطمة والحسن والحسین علیهم السلام)؛ از کتاب شریف مونس الحزین تألیف عامل کامل محمد فتال نیشابوری صاحب کتاب روضة الواعظین، ج 1، ص 238، ح 2 به سند خود از امام صادق علیه السلام فرموده است و نظیر این قضیه را در جای دیگر از کتاب الخرائج والجرائح (للراوندی) (باب سوم از معجزات امام حسن مجتبی علیه السلام) نقل کرده چنان که در جلد 44، ص 89، ح 2 (باب 20 از ابواب ما یختص بالإمام الزکی علیه السلام... از کتاب تاریخ فاطمة والحسن والحسین علیه السلام) مذکور است و همچنین در اثبات الهداة، ج 4، ص 21، ح 10 این روایت را از کتاب دیگر نقل فرموده است.



علامه سید هاشم بحرانی، در کتاب مدینه معجز، نقل کرده است که طفل ناینمایی را خدمت امام سجاد علیه السلام آورده اند. امام دست مبارک خود را به چشم او کشیدند؛ بینا شد.

شخص لالی را آوردند. حضرت با او تکلم فرمود؛ گویا شد.

زمین گیری را آوردند. حضرت دست به پای او مالیدند؛ حرکت کرد و راه افتاد.

هم چنین، دست مبارک خود را به چشم ابوخالد کابلی کشیدند و بهشت را

به او نشان دادند. (1)

در روایت است که حبابه والیه خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید و از نشانی امامت و خلافت بر حق الهی سؤال کرد: حضرت به سنگ ریزه ای اشاره کرد و فرمود:

این را برای من بیاور. حبابه می گوید: آن سنگ را به حضرت دادم. حضرت خاتم مبارک را بر آن زد. خاتم حضرت در سنگ اثر گذاشت و نقشی ظاهر شد. پس فرمود: هر یک از مردمان که ادعای امامت کرد و مانند من خاتم را به این سنگ زد و اثر آن ظاهر شد، او امام حق است. حبابه می گوید: بعد از وفات امیرالمؤمنین، سنگ را خدمت امام حسن علیه السلام بردم و بعد از او نیز خدمت سید الشهداء علیه السلام رسیدم. خاتم خود را که به آن سنگ زدند، اثرش ظاهر گشت. (2)

ص: 147

---

1- مدینه المعجز، ج 4، ص 258، ح [1291]. نگارنده نیز در مستدرک سفینه البحار، ج 2، ص 116 «ماده: جنن»، مواردی را که ائمه هدی علیهم السلام بهشت را نشان داده اند نقل کرده است.

2- و بین او و مولای ما امام حسین علیه السلام قضیه ای پیش آمد که اجمال آن، چنین است: در پیشانی حبابه لکه ای سفید (برص یا بهق) ظاهر شد، حضرت آب دهان به آن موضع زد، به برکت حضرت به فوری خوب شد. چنان چه در مستدرک سفینه البحار، ج 2، ص 182 ماده: «حب» نوشته ام. و شبیه این قضیه بین حبابه و بین امام باقر علیه السلام نیز واقع شده است، بحار الأنوار، ج 4، ص 237، ح 16 (باب پنجم از ابواب تاریخ ابی جعفر علیه السلام از کتاب تاریخ علی بن الحسین علیه السلام و...).

همو می گوید: سپس خدمت سید الساجدین، علی بن الحسین علیه السلام، رسیدم؛ در حالی که پیرو خسته و ناتوان شده بودم و سن من به 113 سال رسیده بود. امام سجاد علیه السلام با انگشت سبابه به من اشاره ای فرمود؛ جوانی من برگشت. (1)

سپس فرمود:

آن سنگ را به من بده. من سنگ را دادم. پس آن حضرت نیز مانند جد و پدر خود خاتم به آن سنگ زدند، اثرش ظاهر شد. بعد از امام سجاد علیه السلام، خدمت امام باقر علیه السلام و بعد از او، خدمت امام صادق علیه السلام (2) و بعد، خدمت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام و پس از او نیز خدمت حضرت رضا علیه السلام رسیدم. هریک، مانند اجداد بزرگوارشان، خاتم را به سنگ زدند و اثرش ظاهر گشت. بعد از آن، حبابه نه ماه دیگر زنده بود. سپس، از دنیا رفت. (3)

علامه کامل سیدهاشم بحرانی به سند خود از رُشید هَجَری نقل کرده است که فرمود:

من و سلیمان و قیس بن ورقا و مالک بن تیهان و سهل بن حنیف، در مدینه، خدمت مولای متقیان و امیر مؤمنان علیه السلام بودیم. حبابه والیه، قرآنی به گردن انداخته

ص: 148

1- در روایت دیگر، وارد شده است که حبابه در همان ساعت حایض شد. بحار الأنوار، ج 25، ص 178، ح 2 (باب پنجم از ابواب علامات الإمام و صفاته ... از کتاب الإمامة).

2- حبابه، چون خدمت حضرت صادق علیه السلام رسید، باز در سینه و بدن او لکه های سفید پسی یا بیماری پوستی دیگری پیدا شده بود؛ پس نزد حضرت گریه کرد. حضرت نیز برای او دعایی کرد که شفا یافت.

3- الکافی، ج 1، ص 346، ح 3 (باب تمیز بین امام حق و باطل)؛ بحار الأنوار، ج 25، ص 175، ح 1 (باب پنجم از ابواب علامات الإمام و صفاته ... از کتاب الامامة)؛ اثبات الهداة، ج 3، ص 433، ح 6 (به نقل از الکافی)، کمال الدین (للصدوق)، ج 2، ص 537، ح 1؛ إعلام الوری، ص 210 - 209؛ الخرائج والجرائح (للراوندی)، ج 1، ص 273 و 191.

و تسبیحی از سنگ و دانه خرما در دست، وارد شد. پس سلام کرد و گریست و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین، نبودن شما در میان ما بسیار اسفناک و ناراحت کننده است. ما زنده باشیم و شما را نبینیم؟ شما که میدانی مقصود من چیست؟

حضرت دست راست خود را دراز کرد و سنگ سفیدی که در دست حبابه بود گرفت. آنگاه خاتم مبارک را بر آن سنگ زد، اثر آن در سنگ ظاهر شد. پس فرمود: مقصود تو این است!

عرض کرد: واللہ، مقصود من همین است. چون شنیدم شیعیان شما متفرق می شوند و اختلاف می کنند، من از شما برهان و نشانه امام حق را خواستم که اگر من بعد از شما در دنیا بودم، امام حق را بشناسم. ای کاش، خودم و خویشانم فدای تو می شدیم!

حضرت فرمود: این سنگ را نگهدار که بعد از من خدمت فرزندانم حسن، حسین، علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر و علی بن موسی علیهم السلام خواهی رسید و هر یک از آنان مانند من سنگ را از تو درخواست می کنند. پس این خاتم را بر آن می زنند و مانند خاتم زدن من، اثر آن ظاهر می شود. بدان که آنان امامان بر حق اند.

چون خدمت فرزندانم علی بن موسی الرضا علیه السلام رسیدی، برهان بزرگ دیگری از او خواهی دید و در آن زمان، مرگ خود را بر زندگانی اختیار خواهی کرد. به تجهیز و غسل و کفن و دفن تو نیز آن حضرت دستور خواهد داد و خود بر تو نماز خواهد خواند. من تو را بشارت می دهم که از جمله اشخاص با ایمان پسندیده ای و در زمان دوازدهمین فرزند من، حضرت مهدی قابل به دنیا برمیگردی.

حبابه از شوق گریه کرد و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین، برای من دعا کنید

که معرفت و ایمان من ثابت باشد و از فتنه ها در امان باشم. حضرت نیز برای او دعا فرمود.

حبابه می گوید: بعد از شهادت امیرالمؤمنین، خدمت حضرت مجتبی علیه السلام رسیدم. فرمود: سنگ را بیاور. پس دست راست خود را مانند امیرالمؤمنین علیه السلام دراز کرد و سنگ را از من گرفت. آنوقت، همان خاتم امیرالمؤمنین را بر آن زد و اثر آن ظاهر شد. بعد از آن حضرت، خدمت امام حسین علیه السلام رسیدم. او نیز مانند پدر و برادر، همان خاتم را بر آن سنگ زد و اثر آن ظاهر گشت. بعد از شهادت سید الشهداء علیه السلام، شیعه اختلاف کردند. جمعی از شیعیان حجاز به امامت محمد بن حنفیه قائل شدند. بنابراین، گروهی از بزرگان شیعیان نزد من آمدند و درخواست کردند که خدمت امام سجاد علی بن الحسین علیه السلام بروم تا حق آشکار گردد. من خدمت آن حضرت رسیدم و او مانند پدر و جد و عمویش سنگ را گرفت و همان خاتم را بر آن زد. پس اثر آن ظاهر شد و امامت حضرت آشکار گردید.

بعد از آن حضرت نیز خدمت ابوجعفر محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر و علی بن موسی - صلوات الله وسلامه علیهم أجمعین - رسیدم. آن بزرگواران هم مانند اجداد پاکیزه خود عمل کردند. چون خدمت حضرت رضا علیه السلام رسیدم، سن من زیاد و مویم سفید و بدنم ضعیف و ناتوان بود، ولی به برکت نظر به امامان، چشم و گوش و عقل و شعور من کامل بود. چون چشم من به جمال نورانی امام هشتم حضرت رضا علیه السلام افتاد، به صورت مبارک آن حضرت خندیدم. اطرافیان خنده مرا بر نادانی ام حمل کردند. حضرت فرمود:

ص: 150

چنین نیست، بر عقل و فهم حبابه نقصانی وارد نشده. جد من امیرالمؤمنین علیه السلام به او خبر داده است که مرگ او در این زمان واقع خواهد شد و در زمان ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به دنیا برمی گردد؛ (لذا) از خوشحالی خنده کرده است.

اطرافیان که شنیدند، استغفار و عذرخواهی کردند و گفتند: ما این را نمی دانستیم. پس امام هشتم علیه السلام روی مبارک را به حبابه نمود و فرمود: جد من، امیرالمؤمنین، فرمود که چه چیز از من خواهی دید؟ عرض کرد: جد شما فرمود که برهان بزرگی از شما خواهم دید.

حضرت فرمود: موی سفید سرت سیاه شد دیگر سفیدی آن را نخواهی دید! آیا این برهان تو را کفایت می کند، یا بیشترش کنم؟ عرض کرد: زیادترش کنید؛ چون عنایات و تفضلات پروردگار بر شما بسیار است.

حضرت فرمود: آیا دوست داری که اضافه بر سیاه شدن مویت، جوان هم بشوی؟ عرض کرد: بلی، آقای من، این است برهان بزرگ.

پس حضرت فرمود: و بزرگ تر آن است که من آن چه را در قلب خود درباره مقامات علمی من خیال می کنی می دانم.

حبابه می گوید که عرض کردم: آقا، مرا مورد تفضلات و عنایات و الطاف خود قرار دهید. آهسته، دعایی کردند و لبهای مبارک خود را حرکت دادند. حبابه می گوید: واللہ، من جوان تازه نوری شدم، با موهای سیاه. چون به جای خلوتی رفتم و بدنم را تفتیش کردم، خود را دختر باکره ای یافتم. پس خدمت حضرت رضا برگشتم و سجده شکر کردم. آن گاه عرض کردم: آقای من، انتقال به جوار رحمت الهی برای من بهتر است و من کاری به دنیا ندارم.

فرمود: حبابه، در اندرون منزل، نزد زنان و اهل بیت من برو که در آن جا تجهیزات تو (برای سفر آخرت) مهیا شده است. (1)

این روایت در کتاب اثبات الهداة به اختصار نقل گردیده است. (2)

در روایت دیگر، محمدبن زید می گوید:

من در خدمت آقای خودم حضرت رضا علیه السلام بودم و قضایای حبابه را مشاهده می کردم. حبابه به امر امام داخل اندرونی شد. بیشتر از آن اندازه که تجهیزات خود را معاینه کند، فاصله ای نشد. پس از آن، به وحدانیت و رسالت شهادت داد و از خانه فانی به خانه باقی منتقل شد. امام هشتم علیه السلام فرمود:

ای حبابه، خداوند تو را رحمت فرماید! عرض کردم: آقا، حبابه وفات کرد؟ حضرت فرمود: چون تجهیزات خود را دید، به جوار الهی منتقل شد.

راوی نقل می کند: امام دستور تجهیز او را دادند. پس، به دستور حضرت، او را غسل دادند و کفن کردند و از اندرونی بیرون آوردند. آن وقت، حضرت بر او نماز خواندند. ما و سایر شیعیان نیز بر جنازه او نماز خواندیم و او را دفن کردیم. حضرت به ما امر فرمودند که به زیارت قبر او برویم و آن جا قرآن بخوانیم و به دعا کردن در آن موضع تبرک جوئیم. (3)

ص: 152

---

1- مدینه المعاجز، ج 7، ص 245، ح 199 [2301]

2- ر.ک: اثبات الهداة، ج 3، ص 433، ح 6.

3- مدینه المعاجز، ج 7، ص 250 - 251، ح 2302 (باب 156 از معجزات امام رضا علیه السلام)؛ در نقل روایات قضایای حبابه، تنافی نیست؛ برای آنکه اجمال و تفصیل در نقل قضایا، یا نقل قسمتی در یکجا و قسمت دیگر در جای دیگر، یا فراموشی راوی در مورد بعضی جزئیات به هنگام نقل امری متعارف و معمول است. در قرآن کریم نیز در نقل قضایای پیغمبران چنین عمل شده است که گاهی گزارش ماجرا به اجمال، گاهی به تفصیل، مقداری از آن در موضعی و قسمت دیگر در جای دیگر نقل می شود. در بحار الأنوار، ج 46، ص 259، ح 60 (باب پنجم از ابواب تاریخ ابی جعفر علیه السلام از کتاب تاریخ علی بن الحسین علیه السلام و...) نیز روایتی از حبابه در مدح امام باقر علیه السلام نقل شده است.

صفوان بن مهران، که از اصحاب عالی مقام امام صادق علیه السلام و به گفته همگان ثقه و عادل و جلیل القدر است، نقل می کند: از مولای خود امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود:

در زمان ابی عبدالله الحسین علیه السلام، دو نفر درباره زنی و فرزند صغیری اختلاف کردند و هر یک می گفت: این همسر و فرزند از آن من است. امام حسین از آن جا می گذشت. به ایشان فرمود: نزاع شما در چیست؟ یکی عرض کرد: این همسر من است. حضرت به دیگری فرمود: بنشین. او نیز نشست.

حضرت روی مبارک را به آن زن نمود و فرمود: ای زن، راست بگو هنوز خداوند تو را رسوا نکرده است! زن عرض کرد: این مرد شوهر من است و این هم فرزند اوست. من آن دیگری را نمی شناسم.

در این هنگام، فرمان صاحب ولایت به آن پسر شیرخوار چنین صادر شد: ای پسر، به اذن پروردگار، سخن بگو تا گفتار این زن ثابت شود. آن پسر گویا شد و گفت: من فرزند هیچ یک از این دو نیستم. پدر من فلان چوپان است که با مادر من زنا کرده است. پس امام امر فرمود آن زن را سنگسار کردند.

امام صادق علیه السلام فرمود: دیگر آن پسر هیچ سخن نگفت. (1)

اصبغ بن نباته (2) می گوید: خدمت سیدالشهدا امام حسین علیه السلام رسیدم. عرض کردم: آقای من، مولای من، می خواهم یک راز پنهانی را از شما سؤال کنم؛ با این که خود به شما یقین کامل دارم و می دانم که شما صاحب اسرارید. هنوز

ص: 153

---

1- ر.ک: مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 51؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 183، ح 11 (باب 25 از ابواب ما یختص بتاریخ الحسین بن علی علیه السلام ... از کتاب تاریخ فاطمة والحسن والحسین علیه السلام): إثبات الهداة، ج 4، ص 56، ح 79.

2- اصبغ از بزرگان صاحب کمال و از اصحاب امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام به شمار رفته و وثاقت و جلال او مورد اتفاق است.

اصبغ، میل داری گفت وگویی پیغمبر را در مسجد قبا با ابي دؤن بشنوی؟ عرض کردم: بلی، همین اراده را داشتم. حضرت فرمود: برخیز. چون حرکت کردم، خودم را در خدمت حضرت نزد مسجد کوفه دیدم. ایشان به روی من تبسمی کرد و فرمود: ای اصبغ، باد برای سلیمان بن داوود مسخر شده بود و در صبح و شام، یک ماه را طی می کرد، ولی به ما بیشتر از آن چه به سلیمان داده اند، عنایت فرموده اند. عرض کردم: واللّه، راست فرمودی، ای پسر پیغمبر.

حضرت فرمود: ماییم که تمام علم کتاب و بیان آن چه در آن است نزد ماست. آن چه نزد ماست نزد هیچ کس نیست؛ چون ما مخزن اسرار خداییم و ما آل الله و وارثان رسول الله هستیم.

پس گفتیم: الحمد لله، براین نعمت و الطاف پروردگار! باز، ایشان تبسمی به صورت من کرد و فرمود: داخل شو. داخل مسجد شدم. نزد محراب، پیغمبر را دیدم که ردا به خود یچیده و نشسته و امیرالمؤمنین علیه السلام را دیدم که جلوی لباس های اعسر(1) گرفته بود. دیدم پیغمبر به او روی کرده و می فرماید: تو و اصحابت با من و (اهل بیت من) بدرفتاری کردید. لعنت خدا و لعنت من بر شما باد!(2)

زهری می گوید: عبدالملک مروان به والی مدینه دستور داد که امام سجاد علیه السلام را در غل و زنجیر قرار دهند و به سوی شام بفرستند. پس چنین کردند. چون هنگام حرکت حضرت شد، از جماعتی که نگهبان حضرت بودند اجازه

ص: 154

---

1- مقصود از «ابی دؤن» و «اعسره ابوبکر و عمر است.

2- ر.ک: مناقب ابن شهر آشوب، ج4، ص52 (باب معجزات امام حسین علیه السلام)؛ بحار الأنوار، ج44، ص184، ح11 (باب 25 از ابواب ما یختص بتاریخ الحسین بن علی علیه السلام... از کتاب تاریخ فاطمة والحسن والحسین علیه السلام).



خواستم و برای سلام و وداع، نزد حضرت رفتم. دیدم حضرت در غل و زنجیر است. با گریه، عرض کردم: دوست دارم من به جای شما در غل و زنجیر باشم و شما راحت و آزاد باشید.

حضرت فرمود: زهری، گمان می کنی این غل و زنجیر مرا اذیت می کند؟! اگر بخواهم، این غل و زنجیر دور می شود و بر (دست و پای من) نخواهد بود. ناگهان دیدم دست و پا را از غل و زنجیر بیرون کرد و فرمود: تا اندازه دو منزل راه از مدینه همراه ایشان خواهم بود، نه بیشتر.

زهری می گوید: بعد از حرکت حضرت سجاد علیه السلام، چهار شب فاصله شد. نگهبانان به مدینه برگشتند و هرچه کوشش کردند، حضرت را نیافتند. یکی از آنان به من گفت: ما در اطراف حضرت و نگهبان او بودیم و هیچ نمی خوابیدیم. یک شب که در اطراف او بودیم، چون صبح شد، در کجاوه حضرت غیر از آهن چیز دیگری ندیدیم.

زهری می گوید: بعد از زمانی، نزد عبدالملک رفتم؛ از من احوال امام سجاد علیه السلام را پرسید. من (قضیه را به او خبر دادم. گفت: در همان وقت که نگهبانان او را نیافتند، امام سجاد علیه السلام نزد من آمد و مرا عتاب کرد و فرمود: تو با من چه کار داری؟! چرا متعرض من می شوی؟! ترس بسیاری در دل من افتاده بود. عرض کردم. میل دارم که نزد من باشید. فرمود: من دوست ندارم (با تو باشم) سپس بیرون شد و رفت. (1)

ص: 155

---

1- رک: مناقب (ابن شهر آشوب)، ج 4، ص 132؛ بحار الأنوار، ج 46، ص 123، ح 15 (باب هشتم از ابواب تاریخ سید الساجدین علیه السلام از کتاب تاریخ علی بن الحسین علیه السلام و...); مدینه المعاجز، ج 4، ص 348 - 349، ح 98 [1350] (به نقل از علمای شیعه); حلیة الأولیاء، ج 3، ص 145، ح 3542 تألیف ابونعیم (از رجال عامه); إثبات الهداة، ج 4، ص 75 (به نقل از کتاب کشف الغمه، ج 2، ص 76). این قضیه شبیه است به قضیه بیرون آمدن آن حضرت از شهر کوفه به مقصد کربلا، برای دفن جسد مقدس پدر بزرگوار خود و سایر شهدا؛ آنهم به وقت اسارت و سه روز پس از عاشورا. این قضیه خود مشهور است و به جز این، روایات قطعی شیعه نیز حاکی است که بدن مقدس امام را باید امام غسل دهد و کفن و دفن کند.

ابوخالد کابلی در خدمت امام سجاد علیه السلام بود که مشتاق ملاقات پدر و مادر خود شد و دل تنگ آنان گشت. از امام رخصت خواست که به سوی آنان برود. امام فرمود: فردا، یک نفر از ثروتمندان شام خواهد آمد که دختری مبتلا به مرض (دیوانگی) دارد و درخواست می کند: آیا کسی هست که دختر مرا معالجه کند؟ چون این را شنیدی، نزد پدر و دختر برو و بگو: من او را معالجه می کنم، به شرط آن که ده هزار درهم به من بدهید. او به تو وعده می دهد و وفا نمی کند. چون روز بعد شد و قافله شام رسید، چنین مطلبی را اظهار می کردند.

ابوخالد می گوید: رفتم و به پدر دختر گفتم که من او را معالجه می کنم؛ به شرط آنکه ده هزار درهم به من بدهید. قبول کردند. نزد امام سجاد علیه السلام آمدم و جریان کار را به عرض رساندم. امام فرمود: من می دانم که ایشان وفا نمی کنند. نزد آن دختر دیوانه برو و گوش چپ او را بگیر و بگو: ای خبیث! علی بن الحسین تو را امر می فرماید که از بدن این دختر دور شوی و برنگردی.

ابوخالد رفت و به دستور امام عمل کرد، دختر خوب شد؛ پس مبلغ ده هزار درهمی که قرار گذاشته بودند درخواست کرد. قبول نکردند و ندادند. افسرده، خدمت امام برگشت و قضیه را به عرض مبارک امام رساند. حضرت فرمود: افسرده نباش که اینان دوباره خواهند آمد و از تو درخواست معالجه می کنند. در این مرتبه، بگو: اول باید ده هزار درهم را نزد علی بن الحسین ببرید و امانت بگذارید تا من او را معالجه کنم. چنین کردند. ابوخالد، به امر امام، گوش چپ دختر را گرفت و فرمان آن امام همام را رساند و گفت: اگر به بدن این برگردی، تو را به آتش سوزان خدایی خواهم سوزانید. پس

مريض خوب شد. ابوخالد هم پول ها را گرفت و به اجازه امام، به کابل برگشت. (1)

زهري می گوید: مردی خدمت امام سجاد عليه السلام اظهار حاجت نمود و عرض کرد، من چهارصد دینار بدهکار هستم و قدرت ادای آن را ندارم. امام سجاد عليه السلام به شدت گریست. کسی عرض کرد: ای پسر پیغمبر، چرا گریه می کنید؟ حضرت فرمود: مگر گریه برای وقت مصیبت و محنت نیست؟! عرض کردند: بلی. حضرت فرمود: کدام محنت از این مصیبت بزرگتر است که مؤمن، برادر دینی خود را محتاج ببیند و متمکن نباشد احتیاجش را رفع کند؟

چون مردم متفرق شدند، آن مرد محتاج برگشت و عرض کرد: به من خبر رسیده است که شخصی ما را سرزنش کرده و گفته: عجیب است که اینان (امامان شیعه) ادعا می کنند آسمان و زمین و همه چیز مطیع و فرمان بردار آنهاست و می گویند که هر چه از خدا بخواهند، خداوند آنان را اجابت می فرماید. آنگاه، در چنین موردی، اظهار عجز و ناتوانی می کنند؟! این کلام او بیشتر از محنت خودم مرا متأثر کرده است.

حضرت فرمود: حال، خداوند اجازه داد که فرج تو برسد. این دو قرص نان مرا بگیر و همراه خود ببر که خداوند فرج تو را در این قرار داده است. او نان ها را گرفت و به بازار رفت. یک قرص نان داد و یک ماهی گرفت، دیگری را نیز به مقداری نمک فروخت. سپس به خانه آمد و شکم ماهی را شکافت. دو لؤلؤگران بها در آن دید. آن را گرفت و بسیار خوشحال شد.

ص: 157

---

1- ر.ک: مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 145 (فصل في معجزاته عليه السلام) به نقل از امام محمد باقر عليه السلام؛ بحار الأنوار، ج 60، ص 85، ح 42 (باب دوم از کتاب السماء والعالم) به نقل از مناقب آل أبي طالب عليه السلام، ج 4، ص 145 و کتاب الخرائج والجرائح (للراوندي)، ج 1، ص 263 (باب پنجم)؛ مدينة المعاجز، ج 4، ص 390، ح 132 [1384] (به نقل از سه کتاب معتبر شیعه).

ناگهان در منزل را کوبیدند. دید که فروشنده ماهی و نمک آمده اند و می گویند: هرچه ما خواستیم با دندان از این نان ها استفاده کنیم، نتوانستیم! این نان های (خشک و سخت) را بگیر، برای خودت باشد؛ ماهی و نمک هم برای خودت! وقتی که رفتند غلام امام سجاد علیه السلام رسید و گفت که امام می فرماید: نان های ما را به ما برگردان. خداوند تو را فرج داد. نان های (مخصوص) ما را کسی غیر ما نمی خورد. پس نان ها را گرفت و به خدمت امام رساند. (1)

قضیه غلامی هم که نام او «رفید» بود مشهور است. ارباب رفید، علی بن هبیره شامی، بر او غضب کرده بود و قصد قتل او را داشت. رفید فرار کرد و به امام صادق علیه السلام پناهنده شد، حضرت به او فرمود:

نزد صاحبت برگرد و از جانب من، به او سلام برسان و بگو: من رفید را به تو سپردم، پس او را اذیت نکن و شری به او نرسان. وی عرض کرد: فدایت شوم! او مرد خبیثی است از اهل شام. حضرت فرمود: برو، همین کلام را به او بگو و نترس. پس رفید برگشت.

در بین راه، به عربی رسید. آن عرب به رفید گفت: کجا می روی؟ من دست و روی تو را دست و روی مقتول می بینم! سپس چون زبان او را دید، گفت: به خدا قسم، در زیانت پیغامی می بینم که اگر به کوه های دنیا برسانی، مُنقاد (فرمان بردار) تومی گردند.

رفید می گوید: چون بر آقای خود وارد شدم، اول، شانه های مرا بست و فرمان قتل مرا داد. گفتم: من به اختیار خود نزد شما آمدم و پیغامی برای شما دارم. بعد از ادای پیغام، هرچه می خواهی، انجام بده. پس امر کن که حاضران بروند تا آن

ص: 158

---

1- ر.ک: مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 146 (باب معجزات امام سجاد علیه السلام)؛ بحار الأنوار، ج 46، ص 20، ح 1 (باب سوم از ابواب تاریخ سید الساجدین علیه السلام از کتاب تاریخ علی بن الحسین علیه السلام و..); إثبات الهداة، ج 4، ص 66، ح 13؛ الأملی للصدوق، ص 453، ح 3.

پیغام را بگویم. دستور داد همه بیرون بروند. پس چون خلوت شد، کلام امام صادق علیه السلام را به او رساندم.

آن کلام به اندازه ای در او تأثیر نمود که امر کرد شانه های مرا باز کنند و گفت: من قانع نمی شوم، تا همچنان که من شانه های تو را بستم، تو نیز شانه های مرا ببندی! گفتم: چگونه می شود این کار را انجام دهم؟! گفت: والله، تا انجام ندهی، قلب من آرام نمی گیرد. من هم اطاعت کردم. پس انگشتر خود را به من داد و گفت: اختیار من با شما باشد. هر چه می خواهی، دستور بده. (1)

هم چنین در مناقب نقل کرده اند که چون امام حسن عسکری علیه السلام را به امر خلیفه عباسی حبس کردند، جمعی از بنی عباس نزد نگهبان زندان آمدند و گفتند: در حبس، بر این آقا سخت بگیر. وی در جواب گفت: من کار او را به دو نفر از بدترین خلق خدا واگذار کردم دیدم آنها زاهد و عابد شدند و صورت خود را برای او به زمین می گذارند. آنها را خواستم و اعتراض کردم که چرا این طور می کنند. جواب دادند: چه بگویم درباره کسی که شبانه روز مشغول عبادت است؟ هر وقت ما به او نظر می کنیم، اعضا و جوارح ما می لرزد و نمی توانیم خودمان را نگهداریم! (2)

نیز روایت کرده اند زنی را خدمت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام آورده بودند که صورت او، به طرف پشت سر برگشته بود. حضرت دست راست خود را بر پیشانی او گذاشتند و دست چپ را بر طرف دیگر و صورت او را به طرف جلو برگرداندند. (3)

ص: 159

---

1- ر.ک: مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 235؛ بحار الأنوار، ج 47، ص 179، ح 27 (باب ششم از ابواب تاریخ الإمام الصادق علیه السلام از کتاب تاریخ علی بن الحسین علیه السلام و...)؛ إثبات الهداة، ج 4، ص 137، ح 8؛ الکافی، ج 1، ص 473، ح 3 (باب مولد ابی عبدالله جعفر بن محمد).

2- ر.ک: مناقب آل ابی طالب علیه السلام، ج 4، ص 429.

3- ر.ک: بحار الأنوار، ج 48، ص 39، ح 15 (باب چهارم از ابواب تاریخ الإمام موسی بن جعفر علیهم السلام از کتاب تاریخ علی بن الحسین علیه السلام و...)؛ تفسیر العیاشی، ج 2، ص 205، ح 18.

احمد بن اسحاق قمی، وکیل حضرت امام حسن عسکری علیه السلام، نقل می کند که من به خدمت حضرتش رفتم و عرض کردم: فدایت گردم! برای موضوعی، افسرده ام. می خواستم از شما سؤالی کنم؛ اما تاکنون موفق نشده ام. حضرت فرمود: آن موضوع چیست؟

عرض کردم: برای ما نقل کرده اند که پدران بزرگوار شما فرموده اند: خوابیدن پیغمبران بر پشت، مؤمنان بر طرف راست، منافقان بر طرف چپ و شیاطین به روی است.

حضرت فرمود: حدیث صحیح است.

عرض کردم: مولای من، من نمی توانم به طرف راست بخوابم. باید به طرف چپ بخوابم. حضرت فرمود: نزدیک من بیا و دست خود را در زیر لباس هایت قرار بده.

احمد می گوید: من دست خود را به زیر لباس هایم بردم. امام نیز دست مبارک را به زیر لباس من آورد، دست راست خود را بر پهلوی چپ من و دست چپ را بر طرف راست گذاشت و سه مرتبه دست کشید. احمد می گوید: بعد از آن، نتوانستم به طرف چپ بخوابم. (1)

هم چنین، نقل کرده اند که شخصی تازیانه خود را بلند کرد که بر ران مقدس و مطهر امام صادق علیه السلام بزند؛ پس امام بر او غضب کرد. به اشاره حضرت، دست او خشک شد و تازیانه در کف دست او ماند و نتوانست در دست خود تصرف

ص: 160

---

1- ر.ک: بحار الأنوار، ج 73، ص 190، ح 21 (باب 43 از ابواب آداب السهر والنوم و... از کتاب الآداب والسنن و...)، ج 50، ص 287، ح 61 (باب سوم از ابواب تاریخ الإمام العسکری علیه السلام از کتاب تاریخ علی بن موسی الرضا علیه السلام و...؛ الکافی، ج 1، ص 513، ح 27 که این روایت صحیح می باشد با این تفاوت که در آن جا می گوید: می خواستم از پدرت سؤال کنم برای من اتفاق نیفتاد... اختلاف جهت این است که در نسخه اول کلمه «ایاک» به «یا» می باشد؛ یعنی از تو، و در نسخه دوم «اباک» به «با» می باشد؛ یعنی از پدرت و این اشتباه نویسنده حدیث می باشد و دیگران نیز نقل نموده اند

کند. حضرت را قسم داد که او را ببخشاید. حضرت او را بخشود و به اشاره حضرت، که اشاره رحمت بود، دست او خوب شد و آزاد گشت. (1)

ابوسلمه نیز می گوید: من مبتلا به ثقل سامعه شده بودم و گوش من هیچ نمی شنید. امام جواد علیه السلام دست مبارک خود را به گوش و سر من کشید و فرمود: بشنو و ضبط کن! ابوسلمه می گوید: به خدا قسم، بعد از آن، من صداهای آهسته را نیز می شنیدم. (2)

قطب راوندی، در کتاب شریف خرائج، از جعفر بن محمد بن مالک فزاری از ابوهاشم جعفری که از اصحاب بزرگوار پنج امام بوده - نقل کرده است:

من به پیشگاه امام دهم، حضرت هادی علیه السلام، وارد شدم. حضرت به زبان هندی با من سخن گفت. من نتوانستم جواب دهم. حضرت از ظرفی، که سنگ ریزه هایی در آن بود، یک سنگ ریزه برداشت و در دهن خود گذاشت و قدری آن را مکید؛ آن گاه آن را به طرف من انداخت. به امر حضرت، آن را در دهان خود گذاشتم و مکیدم. به خدا قسم، از جای خود حرکت نکردم تا آن که احساس کردم می توانم به 73 زبان سخن بگویم؛ پس، اول به زبان هندی سخن گفتم. (3)

ص: 161

- 
- 1- ر.ک: بحار الأنوار، ج 62، ص 229، ح 15 (باب پنجم از ابواب الصيد والذبائح... از کتاب السماءوالعالم).
  - 2- ر.ک: مدینه المعاجز، ج 7، ص 346، ح [2375]؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 390.
  - 3- الخرائج والجرائح، ج 2، ص 673، ح [2375] (فصل في اعلام الامام على بن محمد النقی علیه السلام).





## فصل هفتم 7: اطاعت حیوانات و تصاویر آنان از صاحبان ولایت

در این زمینه، قضایای بسیاری نقل کرده اند. از جمله، قضیه سوسمار آن اعرابی است که وی آن را در آستین خود پنهان کرده بود و به خدمت رسول الله صل الله و علیه وآله رسیده، عرض کرد: تا این سوسمار سخن نگوید، من ایمان نمی آورم!

پیغمبر فرمود: ای سوسمار! من کیستم؟ گفت: محمد بن عبدالله. خداوند تو را برگزید و حبیب خود قرار داد. تویی فرستاده رب العالمین و زینت آفریش، در روز قیامت. رستگار و سعادت‌مند است کسی که به تو ایمان بیاورد.

آن اعرابی ایمان آورد و چون به منزل خود برگشت، بستگان خود را جمع و قضیه را برای آنان نقل کرد. پس جمعی به برکت تکلم آن سوسمار ایمان آوردند. (1)

متوکل عباسی کاخی ساخته و شبکه‌هایی در آن قرار داده بود که آفتاب از چهار طرف به آن وارد می شد. پرنده‌های بسیاری هم در اطراف قرار داده بود که هر وقت در آن کاخ می نشست، پرندگان طوری می خواندند که هرکس سخن می گفت، کلام او شنیده نمی شد.

اما هر وقت امام هادی علیه السلام را به آن کاخ احضار می کرد، چون حضرت وارد می شد، پرندگان ساکت می شدند. تا زمانی هم که حضرت در آن جا بود، ساکت

ص: 163

---

1- ر.ک: بحار الأنوار، ج 17، ص 401، ح 17 و ص 406، ح 30 و ص 415، ح 45 و ص 418، ح 47 (باب پنجم از ابواب معجزاته از کتاب تاریخ نبینا صل الله و علیه وآله).

می ماندند و چون ایشان بیرون می آمد، پرندگان خواندن را آغاز می کردند.

چند کبک هم نزد متوکل بود که هرگاه حضرت تشریف داشتند، آرام بودند و حرکت نمی کردند؛ ولی چون حضرت هادی علیه السلام تشریف می برد، آنها با هم مشغول مقاتله می شدند. (1)

اخبار اطاعت و انقیاد حیوانات در برابر معصومین علیهم السلام بسیار است؛ برخی نزد پیغمبر و ائمه هدی علیهم السلام اظهار کوچکی و ذلت می نمودند؛ برخی نیز چون تکلم می کردند، به وحدانیت و رسالت شهادت می دادند و به ولایت و خلافت ایشان اقرار می کردند. (2)

صفار در بصائر الدرجات، در حدیث شکایت مار گزنده از ابراهیم بن وهب نقل کرده است که خدمت حضرت کاظم علیه السلام عرض کرد: آیا مارهای گزنده فرمان بردار شمايند؟! فرمود:

بلی، قسم به آن خدایی که محمد را به رسالت فرستاد و علی را به

ص: 164

---

1- ر.ک: بحار الأنوار، ج 5، ص 148، ح 34 (باب سوم از ابواب تاریخ الامام الهادي عليه السلام از کتاب تاریخ علی بن موسی الرضا عليه السلام ...) به نقل از کتاب الخرائج والجرائح (للراوندي)، ج 1، ص 404، ح 10؛ منتهی الآمال، ج 2، ص 661، ح 13 (فصل سوم از باب 12).

2- علامه مجلسی در بحار الأنوار، در ابواب بسیاری، این روایات را ذکر فرموده است: در ج 17، ص 390، ح 47 در باب اعجاز پیغمبر در مورد حیوانات شماره روایات را به 47 رسانده و نیز در ج 41، ص 230، باب آنچه از معجزات امیرالمؤمنین علیه السلام درباره استنطاق حیوانات و انقیاد آنها ظاهر شده، پانزده روایت ذکر فرموده است. حقیر هم در مستدرک سفینة البحار، ج 1، ص 35 «ماده: ابل» و ج 1، ص 374 «ماده: بعر» و ج 10، ص 185 «ماده: نوق» و ج 2، ص 97 «ماده: جمل» قضایای شتران: در ج 1، ص 384 «ماده: و ج 1، ص 537 «ماده: ثور» قضایای گاوها، ج 1، ص 128 «ماده: اسد» قضایای شیران؛ در ج 3، ص 419 «ماده: ذنب» قضایای گرگ ها در ج 2، ص 502 «ماده: حیی» و ج 10، ص 149 «ماده: نمل» قضایای مارو موران و همچنین در مورد هر حیوانی، در محل اسمش، روایات مربوط به آن را ذکر کرده ام.

وصایت و ولایت اعزاز فرموده، آن‌ها برای ما فرمان بردار ترند. (1)

سید ابن طاووس از قاسم بن علا از صافی، خادم امام علی النقی علیه السلام، نقل کرده است که گفت: از آن حضرت رخصت طلبیدم که به زیارت جدش امام رضا علیه السلام بروم. فرمود:

انگشتی که نگین آن عقیق زرد باشد بگیر و بر نگین آن، «مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ» و بر طرف دیگر، نام محمد و علی را نقش کن. اگر این انگشت را با خود داشته باشی، از شر دزدان و راه زنان ایمن خواهی بود؛ و این برای سلامت و حفظ دینت اثرش بیشتر است.

خادم می گوید: انگشت را تهیه کردم و آن حضرت را وداع گفتم. قدری که رفتم، آن حضرت امر فرمود که مرا برگردانند. چون خدمتش بازگشتم، به من فرمود:

انگشت فیروزه ای نیز تهیه کن و همراه خود داشته باش که میان طوس و نیشابور، شیری ظاهر می شود و مانع راه شما می گردد. تو پیش برو و این انگشت را به شیر نشان بده و بگو: مولای من می گوید که از راه دور شو! باید بر یک طرف نگین فیروزه «اللَّهُ الْمَلِكُ» و در طرف دیگر نیز «الْمَلِكُ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» را نقش کنی؛ زیرا که نقش نگین انگشت امیرالمؤمنین «اللَّهُ الْمَلِكُ» بود! پس، چون خلافت ظاهری به آن جناب برگشت، «الْمَلِكُ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» را نقش کرد و نگینش فیروزه بود. این مایه امان از حیوانات درنده است و باعث ظفر و غلبه می گردد.

خادم می گوید: به دستور حضرت عمل کردم و شیر برگشت. چون خدمت حضرت برگشتم و قضایا را عرض کردم، حضرت فرمود: یک

ص: 165

---

1- بصائر الدرجات، ص 103، ح 15 (باپ 18 از جزء دوم)؛ مستدرک سفینة البحار، ج 6، ص 588 «ماده: طلوع».

مطلب دیگر مانده است. می خواهی آن را نقل کنم؟ پس فرمود:

شبی، در طوس، نزدیک قبر شریف جدم بودی و گروهی از جنیان به زیارت آن حضرت آمده بودند که نگین و نقش آن را دیدند. پس آن را از دست تو بیرون کردند و به نزد بیماری که داشتند بردند. آن گاه، آن را در آبی شستند و به بیمار خود خوراندند، مریض خوب شد. سپس انگشتر را که تو در دست راست کرده بودی برگردانیدند؛ اما ایشان آن را در دست چپ تو کردند. تعجب بسیار کردی و سبب آن را ندانستی. پس، نزدیک سر خود، یاقوتی را یافتی که الآن همراه توست و آن را به هشتاد اشرفی خواهی فروخت. این یاقوت هدیه جنیان است که برای تو آورده اند.

خادم می گوید: یاقوت را به بازار بردم و به قیمت هشتاد اشرفی فروختم. (1)

علی بن یقظین، وزیر هارون الرشید، نقل می کند خلیفه از افسونگری خواست که عملیاتی انجام دهد تا حضرت موسی بن جعفر علیه السلام خجلت زده شود، از عظمت و جلال حضرت کاسته گردد و بدین ترتیب، از انظار مردم بیفتد. افسون گر جادویی کرد و نانی را در سفره حضرت گذاشت. چون حضرت خواست نان را بردارد، نان از میان سفره حرکت کرد و پرید. پس هارون و دیگران خنده مفصلی کردند. حضرت خشمگین شد و سر مقدس خود را بلند کرد. فرمان صاحب ولایت به نقش شیری که در پرده بود صادر شد و فرمود:

ای شیر، این دشمن خدا را بگیر! تصویر شیر به درنده ای تبدیل شد و آن جادوگر را گرفت، ریز ریز کرد و خورد. هارون و ندیمانش از ترس افتادند و غش کردند. چون به هوش آمدند، هارون به خدمت حضرت

ص: 166

---

1- الأمان من اخطار الأسفار والزمان، ص 48 (فصل الثالث من الباب الثانی)؛ وسائل الشیعه، ج 11، ص 428، ح 1 [15175] (باب 45 از أبواب آداب السفر... از کتاب الحج).

عرض کرد: تو را به حق خودم بر تو قسم می دهم که امرکنی این تصویر شیر آن مرد را برگرداند. حضرت فرمود: اگر عصای حضرت موسی آن چه را از ساخته های جادوگران بلعید برگردانده بود، این تصویر نیز آن مرد را برمی گرداند. (1)

به عبارت دیگر، چنان که عصای موسی واقعیت داشت و چشم بندی نبود، آن تصویر شیر نیز حقیقت پیدا کرد و جان گرفت؛ پس چشم بندی نبود.

هم چنین در حدیث مفصلی آمده است که حضرت رضا علیه السلام در خراسان از خداوند درخواست باران کرد و باها و ابرهایی با رعد و برق ظاهر شدند، چون مردم خواستند از میان صحرا به سوی خانه های خود حرکت کنند، حضرت فرمود: صبر کنید! این ابرها برای شما نیستند، مأمور جای دیگرند.

چون آن ابرها رفتند، ابر و باد و رعد و برق دیگری ظاهر شد. حضرت فرمود: این ابرها نیز مأمور شما نیستند و می روند.

باز، ابر و باد و رعد و برق دیگری ظاهر شد. مردم می خواستند حرکت کنند که حضرت فرمود: صبر کنید. این ابرها نیز مأمور اینجا نیستند.

این حالت همچنان ادامه یافت، تا آنکه ده مرتبه ابرها ظاهر شدند و رفتند.

ابر یازدهم که رسید، حضرت فرمود: این ابرها را خدا برای شما فرستاده؛ پس

ص: 167

---

1- این روایت را شیخ صدوق به سندی عالی، که علمای رجال همگی معتقدند صحیح است، در کتاب عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 96، ح 1 (باب هشتم: الأخبار التي رويت في صحة وفات موسى بن جعفر عليه السلام)؛ و نیز در الأمالی، ص 148، مجلس 29 خود نقل فرموده است. ابن شهر آشوب هم، در مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج 4، ص 299 داستان را از علی بن یقطين نقل کرده است. در بحار الأنوار، ج 48، ص 41، ح 17 (باب چهارم از أبواب تاریخ الإمام موسی بن جعفر علیه السلام... از کتاب تاریخ علی بن الحسین علیه السلام...) از کتاب عیون و الأمالی للصدوق)، با همان سند صحیح، نیز از مناقب از قول علی بن یقطين می توان این روایت را دید.

پروردگار را شکر کنید و به منازل خود برگردید. باران وقتی می آید که شما به منزل هایتان رسیده باشید و تا نرسید، بر شما نمی بارد.

چون به منزل ها رسیدند، باران رحمت نازل شد. مردم خوشحال شدند و برکت، به وسیله حضرت، در خراسان زیاد شد. از آن پس، مداحان و شعرا در مدح حضرت اشعار بسیاری می سرودند.

یکی از حسودان، به نام حمید بن مهران، جسارت بسیار کرد و نزد مأمون، کلمات کفرآمیز بر زبان خود جاری ساخت؛ از آن جمله، به مأمون گفت: آیا کسی مانند شما چنین جنایت بزرگی را مرتکب شده که خلافت را از خانواده خود بیرون و به دیگری واگذار کند؟!

مأمون گفت: این مرد (حضرت رضا علیه السلام) در پنهانی مردم را به خود دعوت می کرد. من خواستم او را ولیعهد خود قرار دهم تا هم مردم را به سوی ما دعوت کند، هم خود به خلافت ما اقرار کند. بدین ترتیب، کسانی که شیفته و دل باخته او شده اند، نیز بفهمند که دعای او درست نیست. ترسیدم که اگر او را ولیعهد خود قرار ندهم، رخنه و شکاف بزرگی در امر خلافت و ریاست ما انجام دهد و ما نتوانیم آن را اصلاح کنیم. حال که خیال ما راحت شده است، سزاوار نیست او را به حال خود گذاریم. پس تا می توانیم، در کوچک کردن او کوتاهی نخواهیم کرد.

حمید بن مهران گفت: این امر را به من واگذار کن. اگر ترس از تو نباشد، من او را از اعتبار و آبرو می اندازم. مأمون گفت: این کار در نظر من از هرکاری مهم تر است. گفت: بزرگان مملکت، قضات، دانشمندان و رجال دولت و ملت را جمع کن تا من نقایص او را ظاهر کنم.

پس محفلی بزرگ تشکیل دادند و مأمون بزرگان مملکت را جمع کرد؛ حضرت رضا علیه السلام را نیز در محل خود جای داد. حمید پلید به امام هشتم، ولی پروردگار و

حجت ایزد متعال، روی کرد و گفت: مردم درباره تو زیاده روی کردند و در مدح تو، گزافه گویی نمودند. بارانی که گاهی می آید و گاهی نمی آید، مردم خیال کردند به دعای تو آمده و این را معجزه ای برای تو قرار دادند. سزاوار است که شما از این دروغگویان جلوگیری کنید.

امام هشتم علیه السلام فرمود: من هرگز بندگان خدای متعال را از نقل نعمت ها و الطاف پروردگار نسبت به خود مانع نمی شوم و قصد فخر و مباهات هم ندارم.

آن خبیث گفت: اگر راست می گویی، تصویر این دو شیر را که در مسند مأمون است زنده کن و بر من مسلط فرما تا این معجزه ای برای تو باشد، نه بارانی که به دعای جمعی آمده و اثر دعای تو در آن هرگز از دعای دیگران بیشتر نبوده است.

ناگهان، آن خلیفه الله و ولی خداوند به غضب آمد و به تصویر آن دو شیر بانگی زدو فرمود: این فاجر را بگیرید، او را پاره پاره کنید و اثری از او باقی نگذارید!

ناگهان، آن دو تصویر از جای خود جستند و به دو شیر زنده تبدیل گشتند. پس حمید عنید و پلید را کشتند، استخوان های او را شکستند و گوشت و پوست و مو و استخوان های او را خوردند.

کوتاه سخن این که از او اثری باقی نگذاشتند؛ حتی خون او را نیز لیسیدند.

دیگران هم نگاه می کردند و مبهوت و ساکت مانده بودند. چون خوردن آن پلید را تمام کردند، آن دو شیر غران به زبان فصیح عرض کردند:

ای ولی پروردگار، منتظر فرمان شماییم. اگر اجازه می دهید، مأمون را به رفیقش ملحق کنیم! چون مأمون این کلام را از آن دو شیر درنده شنید، بیهوش شد.

اما حضرت رضا علیه السلام فرمود: متوقف شوید؛ و امر کرد که آب بر صورت مأمون ریختند و او را به هوش آوردند. پس از آن دو شیر عرض کردند: آقا، اجازه دهید تا این مرد را نیز به رفیقش ملحق کنیم؟ حضرت فرمود: نه، مقدراتی باقی مانده

است که باید واقع شود. عرض کردند: پس چه دستور می فرمایید؟ فرمود: به جایگاه خود برگردید و مثل اول شوید. برگشتند و به شکل دو تصویر درآمدند.

مأمون گفت: الحمدلله که خداوند شر حمید بن مهران را از ما دفع کرد؟ سپس عرض کرد: ای پسر پیغمبر، این امر خلافت حق جد شما حضرت رسول صل الله و علیه وآله و بعد از او نیز حق شماست. اگر بخواهی، من برای خاطر شما از امر خلافت بیرون می روم.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: اگر می خواستم، از تو درخواست نمی کردم (به واگذاری تو نیازمند نبودم)؛ چنان که خداوند تصویر این دو شیر را مطیع و فرمان بردار من کرده، سایر خلق را نیز در تحت فرمان من قرار داده است؛ جز آدمیان نادانی که در بهره خود زیان و ضرر کردند. (خدا خواسته که مردم به اختیار خود کار کنند و این اختیار از آنان گرفته نشود) مقدرات الهی جاری می شود و خداوند به من امر فرموده است که به تو اعتراض نکنم و به همان طریقه که هستم، باشم؛ چنان که یوسف را امر فرمود که در تحت اختیار فرعون مصر عمل کند. پس مأمون افسرده و حقیر شد. (1)

مردی به نام زرافه، ندیم متوکل عباسی، نقل می کند شعبده بازی هندی نزد متوکل بود که بازیگر عجیبی بود و مثل و مانند نداشت. متوکل به او گفت: اگر کاری کنی که علی بن محمد هادی خجالت زده شود، هزار دینار به تو می دهم. او گفت: دستور بده نان های نازک و سبک درست کنند و سفره ای بگسترانند و نان ها را آن جا بگذارند. چنین کردند و امام را فرا خواندند.

ص: 170

---

1- ر.ک: عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 168، ح 1 (باب 41)، به سند معتبر از امام حسن عسکری از پدر بزرگوارش از جدش علیهم السلام نقل شده؛ بحار الأنوار، ج 49، ص 181، ح 16 (باب 14 از ابواب تاریخ الإمام علی بن موسی الرضا علیه السلام از کتاب تاریخ علی بن موسی الرضا علیه السلام و...): دلایل الإمامة (طبری)، ص 376-382، ح 38 [340].



در آن جا، متکایی از جنس پوست بود که بر آن، تصویر شیری نقش بسته بود. شعبده باز نزدیک آن نشست، تا هنگامی که غذا را آوردند و در سفره گذاشتند و نان ها را نیز در مقابل آن امام همام نهادند. امام که دست مبارک خود را دراز کرد تا نان را بردارد، نان حرکت کرد و پرید! نان دوم را نیز که خواست بردارد، چنین کرد، جمعیتی اطراف سفره و متوکل بسیار خندیدند.

در این هنگام، امام دست مبارک را بر آن تصویر شیر زد و فرمود:

بگیر، این دشمن خدا را! ناگهان، آن تصویر به شیر درنده‌های تبدیل شد و از جای جست؛ پس آن شعبده باز را یک مرتبه بلعید و به جایگاه خود برگشت. همه مبهوت و متحیر و وحشت زده بودند. سپس امام حرکت کرد که تشریف ببرد.

متوکل گفت: از تو خواهش می کنم بنشینی و آن مرد شعبده باز را به ما برگردانی. امام فرمود: به خدا قسم، دیگر او را نخواهید دید. آیا دشمنان خدا را بر اولیای پروردگار مسلط می کنی؟! این را فرمود و بیرون رفت. پس دیگر آن مرد دیده نشد. (1)

سیدهاشم بحرانی، صاحب تفسیر برهان، نقل می کند که منصور دوانیقی هفتاد نفر کابلی را خواست و گفت: شما در سحر استادید و جعفر بن محمد نیز - معاذ الله - ساحری مانند شماست. اگر شما سحری کردید که بر او غالب شدید، پول زیادی از ناحیه من به شما خواهد رسید.

ایشان دست به کار شدند و هفتاد تصویر از شیرهای درنده در مجلس منصور

ص: 171

---

1- این روایت را قطب راوندی در کتاب الخرائج والجرائح، ج 1، ص 400، ح 6، در باب 11: معجزات امام دهم علیه السلام، نقل کرده و در آثار دیگران نیز آمده است. البته، در برخی از نقل های این روایت بیان گردیده است که تصویر شیر بر پرده ای آویخته نقش بسته بود.

کشیدند. هریک از آن هفتاد نفر هم نزد تصویری که خودش کشیده بود نشست. منصور نیز بر تخت سلطنت نشست، تاج بر سر خود گذاشت و به دربان خود فرمان داد که حجت حق، و مظهر قدرت ایزد متعال، جعفر بن محمد صادق علیه السلام، را حاضر کند.

چون نور یزدان مجلس تاریک آن نادان را روشن کرد و حضرت وارد شد، چشم مقدس «عَيْنُ اللَّهِ النَّاطِرَةِ فِي خَلْقِهِ» (1) بر آنان افتاد. پس دست مبارک خود را به سوی آسمان بلند کرد و کلماتی فرمود که قدری از آن آهسته و قدری آشکارا بود. آنگاه فرمود:

وای بر شما! سحر و جادویتان را باطل می کنم.

پس فرمان آن مظهر قدرت و جبروت حق صادر شد و فرمود: ای شیرها،

اینان را بگیرید! (2)

در روایت دیگر فرمود:

أَيُّهَا الصُّورِ الْمُتَمَثِّلَةُ . لِيَأْخُذَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْكُمْ صَاحِبَهُ؛ (3)

ای تصاویر نقش بسته! هر یک از شما صاحب خود را بگیرید. پس هر تصویری به شیر درنده‌های تبدیل شد و صاحب خود را گرفت و خورد. منصور از تخت به زمین افتاد و بیهوش شد. چون به هوش آمد، به امام پناهنده شد و عذرخواهی کرد و عرضه داشت: آقای من، مولای من، دستور دهید این شیرها آن چه را خوردند برگردانند. امام فرمود: اگر عصای موسی آن چه را خورده

ص: 172

---

1- ترجمه عبارت چنین است: چشم بینای خداوند در بین مردمان. (فرزند مؤلف)

2- در روایت دیگری آمده است که ایشان فرمود: ای تصاویر نقش بسته! هریک از شما صاحب خود را بگیرد؛ إثبات الهداة، ج 4، ص 204، ح 245.

3- مدينة المعاجز، ج 2، ص 43، ح 388 به نقل از الثاقب في المناقب.

بود برمی گردانید، اینها نیز برمی گرداندند؛ یعنی چنان که عصای حضرت موسی علیه السلام آن اسباب سحر را برنگردانید، این ها نیز طعمه های خود را برنمی گردانند. (1)

باید گفت این موضوع که نقل شیر بر پرده به شیر زنده درنده تبدیل شود، انسانی را بخورد و به جایگاه خود برگردد. چنان که به فرمان چهار امام همام محقق شده - برهانی قوی است بر مقام ولایت و سلطنت آن بزرگواران و به مراتب، از زنده کردن مردگان بالاتر و مهم تر است.

ص: 173

---

1- مدینه المعاجز، ج 5، ص 245-246، ح [1608] 38 (باب 23 از معجزات امام صادق علیه السلام) حقیر نیز این روایت را در کتاب الإختصاص (للمفید)، ص 267 دیده ام و اجمال آن در اثبات الهداة، ج 4، ص 204، ح 245 (فصل 34 از باب 21: معجزات امام صادق علیه السلام) هم مذکور است.



## فصل هشتم 8: توانایی پیغمبر و ائمه هدی علیهم السلام برزنده کردن مردگان

باید دانست که خداوند در آیات صریح قرآن معجزه احیای مردگان را - البته، به اذن پروردگار - به حضرت عیسی نسبت داده؛ چنان که در سوره آل عمران کلام عیسی را نقل می فرماید که به بنی اسرائیل فرمود:

من، از جانب پروردگار، نشانه ای آورده ام که بر حقانیتم دلالت کند: از گِل، مجسمه پرنده ای را درست می کنم و در آن می دمم، به اذن خدا پرنده ای (زنده) می شود؛ کور مادرزاد و پیس را (که پزشکان از معالجه امثال آنان عاجزند) از این مرض رهایی می بخشم؛ مردگان را به اذن خدا زنده می کنم؛ و به شما درباره آن چه می خورید و ذخیره می کنید هم خبر می دهم. (1)

نیز، در آخر سوره مائده، خداوند گفتار خود را در روز قیامت خطاب به حضرت عیسی چنین نقل می فرماید:

هنگامی که به اذن من، از گِل شکل مرغی می ساختی و در آن می دمیدی؛ پس به اذن من پرنده می شد. کور و پیس را نیز به اذن من شفا می دادی؛ و باز به اذن من، مردگان را (از گورستان) زنده می کردی و بیرون می آوردی. (2)

ص: 175

1- آل عمران (3)، آیه 44: «وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَابْرَأُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدْخُرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»

2- المائدة (5)، آیه 110: «وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي»

بیان صحیح روایت این است که عملیات خارق العاده حضرت عیسی علیه السلام، همه با استفاده از دو حرف اسم اعظم صورت می پذیرفت که خداوند به او تعلیم فرموده بود؛ و آن دو حرف، همراه با هفتاد حرف دیگر، نزد پیغمبر و ائمه هدی علیهم السلام موجود است. پس آن بزرگان می توانند، به اذن خدا، مرده انسان و حیوان را زنده کنند.

توجه داشته باشیم که خداوند در آیات مزبور به حضرت عیسی نفرمود: من مردگان را زنده می کردم، به دست تو؛ بلکه فرمود: تو زنده می کردی، به اذن من. پس در حقیقت، خود پیغمبر و امام مردگان را زنده می کنند؛ اما این به لطف قدرتی است که خداوند به ایشان داده است. اگر این قدرت را خداوند به ایشان نمی داد، از انجام چنین کاری عاجز بودند؛ و بدیهی است که خداوند نیز، به قدرتی که عین ذات مقدس اوست، مرده را زنده می کند.

پس خالق جهان مردگان را به قدرت خود زنده می کند؛ ولی مخلوق به قدرت خالق منان و اذن اوست که مرده را زنده می کند یا زنده را قبض روح می فرماید و آن چه را بخواهد، می تواند انجام دهد. در واقع، تمام این کرامت از لطف و احسان و قدرت الهی به او عنایت شده است.

آن چه گفتیم با آیات شریفه ای که خداوند در آنها می فرماید: ما آتش نمرود را برای ابراهیم خلیل سرد و سلامت کردیم (1) و کوه ها را به تسخیر داوود درآوردیم (2) و آهن را برای او نرم کردیم (3) منافات ندارد؛ زیرا از طرفی تمام اینها فعل خداوند است و از طرف دیگر، قضایای پیغمبران پیشین است که فعلا موضوع بحث ما نیست.

ص: 176

---

1- الأنبياء (21)، آیه 69: «قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ».

2- الأنبياء (21)، آیه 79: «وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُودَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ».

3- سبأ (36)، آیه 10: «وَأَلْتَمِسْ لَهُ الْحَدِيدَ».

کلام ما در قدرت و توانایی پیغمبر آخرالزمان و اوصیای آن حضرت است که همه آن از لطف و عنایت و احسان خدایی است. خداوند این قدرت و توانایی را به ایشان مرحمت فرموده است؛ و اگر چنین نمی کرد، چیزی از خود نداشتند.

چون خداوند این علم و قدرت را به آن بزرگواران مرحمت فرموده، پس ایشان به اذن پروردگار گاهی این قدرت را اعمال می فرمایند و در کائنات خارجیه اعمال نفوذ اراده خود را نشان می دهند. اما از آن جا که این بزرگواران بندگان خاص و خالص پروردگارند و هیچگاه کاری انجام نمی دهند که از روی هوی و هوس باشد و تابع امر پروردگار و اذن ایزد متعال اند، پس صحیح است که فعل آنان را به خداوند نسبت دهیم. (1)

ابوحزمه ثمالی از امام سجاد علیه السلام سؤال کرد: آیا ائمه هدی علیه السلام می توانند مردگان را زنده، کور مادرزاد را بینا و پسر را علاج کنند و بر روی آب راه بروند؟

امام سجاد علیه السلام فرمود:

خداوند چیزی را به پیغمبری نداده مگر آن که آن را به محمد صل الله و علیه وآله داده؛ و به محمد چیزهایی عنایت فرموده که به پیغمبران سابق نداده است. همه آن چه به محمد صل الله و علیه وآله داده شده نیز به امیرالمؤمنین علیه السلام رسیده و بعد از او، به حضرت امام حسن علیه السلام و بعد از او، به امام حسین علیه السلام و پس از او، به امامان از فرزندان امام حسین علیه السلام هر یک بعد از دیگری، تا روز قیامت؛ با اضافات بسیار در هر سال و هر ماه و هر روز.

سپس امام سجاد علیه السلام قصه گوسفند آن مرد انصاری را شرح داد که آن را کشتند و بریان کردند و پیغمبری، همراه با اهل بیت خود و هرکس که آن حضرت می خواست، از آن خوردند و سیر شدند. اما استخوان های آن را

ص: 177

---

1- این مطلب از روایت احتجاج واضح خواهد شد.

ثقه جلیل، صفار، در بصائر از ابوبصیر نقل کرده است که گفت: نزد امام باقر علیه السلام و صادق علیه السلام رفتم و عرض کردم: وارثان حضرت رسول صل الله و علیه وآله شماست؟ فرمودند: بلی. ابوبصیر می گوید که عرض کردم: آیا رسول الله صل الله و علیه وآله وارث تمام پیغمبران است و تمام علوم و کمالات آنان را دارد؟ فرمودند: «بلی». پس عرض کردم: شما می توانید مردگان را زنده کنید و کور و پیس مادرزاد را شفا دهید؟ فرمودند: «بلی، به اذن پروردگار». پس (یکی از آن دو) امام فرمودند: «نزدیک من بیا». نزدیک آن حضرت رفتم. دست مبارک خود را بر چشم و صورت من کشیدند، بینا شدم و خورشید، آسمان و زمین، خانه و هرچه در خانه بود را تماماً دیدم. پس فرمود: آیا دوست داری بینا باشی و حساب با خودت باشد؛ اگر عمل خوب کردی، از ثواب آن بهره مند شوی؛ اگر هم عمل بد کردی، مجازات گردی، یا آن که می خواهی به حالت نابینایی اول برگردی و ثواب تو بهشت باشد؟ ابوبصیر می گوید که عرض کردم: حاضرم به حالت اول برگردم. باز، امام دست مبارک خود را بر چشم هایم کشیدند و من مثل اول شدم.

علی بن حکم می گوید: من این حدیث را برای ابن ابی عمیر نقل کردم. فرمود: شهادت می دهم که این، مانند روز روشن، حق است و شبهه ای در آن نیست. (2)

ص: 178

---

1- ر.ک: بحار الانوار، ج 18، ص 7، ح 7 (باب ششم از ابواب معجزاته از کتاب تاریخ نبی صلی الله و علیه وآله) به نقل از کتاب شریف الخرائج والجرائح، ج 2، ص 583، ح 1؛ ابن شهر آشوب نیز اجمال این قضیه را، همراه با قضیه احیای گوسفند ابو ایوب انصاری، توسط پیغمبر، که به طرق متعدد نقل شده، در کتاب مناقب آل ابی طالب علیه السلام، ج 1، ص 131 نقل فرموده است؛ چنان که در بحار الانوار، ج 18، ص 19، ح 46 هم آمده است. این جانب نیز این ماجرا را در مستدرک سفینه البحار، ج 1، ص 159 ماده: اوب» (چاپ قدیم) نقل کرده ام؛ ر.ک: مستدرکات علم رجال الحدیث، ج 8، ص 332، ش 16660.

2- ر.ک: بصائر الدرجات، ص 269، ح 1 (باب سوم از جزء ششم)؛ اعلام الوری، ص 267 (فصل سوم از باب چهارم)؛ مناقب آل ابی طالب علیه السلام، ج 4، ص 184؛ الخرائج والجرائح، ج 2، ص 711، ح 8؛ رجال الکشی، ص 174، ح 298 (به سند دیگر از علی بن حکم)؛ بحار الانوار، ج 46، ص 237، ح 13 باب پنجم از ابواب تاریخ الإمام الصادق علیه السلام از کتاب تاریخ علی بن الحسین علیه السلام و...).



در مقدمه این حدیث صحیح، که محدثان در صحت آن هم داستان اند، دو نکته از قطعیات مذهب شیعه بیان شده است که نتیجه آن دو این است:

امام می تواند مردگان را زنده کند، کور و پیس مادرزاد را شفا بخشد و هرچه را - از هر جای دنیا که بخواهند - حاضر کند و به تمام کارهای انبیا و مرسلین دانا و تواناست.

اما آن دو نکته این است که اولاً- حضرت رسول وارث تمام پیغمبران و مرسلین است و همه کمالات آنان به پیغمبر ما رسیده. ثانیاً ائمه هدی علیهم السلام وارث کمالات حضرت رسول صل الله و علیه وآله است و از انبیای گذشته اعلم و افضل اند.

پس، از این روایات شریف و معتبر استفاده می شود که تمام علوم و کمالات و قدرت انبیا و مرسلین نزد پیغمبر و اوصیای آن سرور است؛ با اضافات بسیار.

سخن دیگر این که در روایات متواتر عامه و خاصه به وضوح آمده است که هرچه در امت های پیشین واقع شده در این امت نیز واقع می شود و احیای اموات در آن امت ها چنان که در قرآن کریم نقل گردیده، بسیار واقع شده است؛<sup>(1)</sup> پس باید احیای مردگان در این امت هم اتفاق بیفتد و در واقع نیز چنین شده است.

روایت کرده اند که بعضی از منافقان گوسفند بریان شده ای را مسموم کرده بودند. پیغمبر و امیرالمؤمنین علیه السلام و جمع بسیاری از اصحاب نیز به امر پیغمبر از آن خوردند؛ ولی زهر در آنان هیچ تأثیر نکرد. پیغمبر صل الله و علیه وآله فرمود:

من و علی یک نور بودیم. خداوند ما را به اهل آسمان ها و زمین ها و سایر حجاب ها و بهشت ها و فضاها نشان داد و برایمان از آن ها عهد و پیمان گرفت که ما و دوستانمان را دوست بدارند و با دشمنان ما دشمن باشند؛ دوست دوستان ما و دشمن دشمنان ما باشند.<sup>(2)</sup>

ص: 179

---

1- این جانب مواردی از آن را در کتاب مستدرک سفینه البحار، ج 2، ص 492 ماده: حی، و کتاب مقام قرآن و عترت، ص 153 ذکر کرده ام.

2- بحار الأنوار، ج 17، ص 332، ح 15 (باب دوم از ابواب معجزاته از کتاب تاریخ نبینا صل الله و علیه وآله).

در آخر این حدیث مفصل آمده است که، به درخواست اصحاب، حضرت رسول آن گوسفند را زنده کرد. گوسفند شیر داد و همه از شیر او خوردند و سیر شدند؛ پس باز، به صورت استخوان برگشت.

در مورد دیگر، پیغمبر اکرم به درباره شش نفر از منافقان و حضرت امیر علیه السلام درباره چهار نفر دعا کردند و خداوند آنان را زنده کرد. (1)

پیغمبر و امام علیه السلام، در وقت احیای مرده، گاهی فقط دعا می کردند یا نخست نماز می خواندند و بعد دعا می کردند؛ گاهی نیز پای مبارک خود را به آن مرده می زدند و می فرمودند: پای من، نزد خدا، از آن عضو گاو بنی اسرائیل که به آن کشته زدند و زنده شد بهتر و عزیزتر است. آنگاه، مرده زنده می شد.

نقل کرده اند که امام هشتم، حضرت رضا علیه السلام، به شخصی فرمود: نشانه امامت نزد تو چیست؟ عرض کرد: اینکه شخص از امور پنهانی خبر دهد، زنده کند و

ص: 180

---

1- ر.ک: بحار الأنوار، ج 17، ص 261، ح 5 (باب دوم از ابواب معجزاته از کتاب تاریخ نبینا صل الله و علیه وآله). هم چنین سیدهاشم بحرانی در کتاب شریف مدینه المعاجز، ج 1، ص 234 - 232، ح 146 147 و ص 243 - 238، ح 154 - 150 و ص 258، 247، ح 157 - 164 و ج 2، ص 38 - 36، ح 378 - 377 و ج 3، ص 244، ح 30 [868] و ص 508 - 507، ح 77 [1024] و ج 4، ص 419 - 418، ح 150 [1402] و ج 5، ص 127، ح 96 [1512] و ص 138 - 132، ح 104 - 102 [1520-1518] و ص 407 - 369، ح 147 - 169 [1717-1739] و ص 417 - 418، ح 185 [1755] و ص 449 447، ح 212 [1782] و ج 6، ص 79 - 78، ح 290 [1860] و ص 171 - 170، ح 353 [1923] و ص 288، ح 87 [2017] و ص 391 - 389، ح 133 [2069] از جمله مواردی که امیرالمؤمنین و ائمه هدی علیهم السلام مردگان را زنده کردند بیشتر از پنجاه مورد را نقل فرموده اند. و نیز شیخ حر عاملی در کتاب شریف اثبات الهداة، آن روایات را در ابواب معجزات نقل فرموده است؛ از آن جمله، در ج 4، ص 207، ح 263، از کتاب بصائر الدرجات از سعد قمی حدیث احیای مرده ای را به دست امام صادق علیه السلام نقل کرده که ایشان نام میت را صدا زد و فرمود: «احمد! قم یاذن الله و یاذن جعفر بن محمد»؛ برخیز، به اذن خدا و اذن جعفر بن محمد! پس آن میت زنده شد.

بمیراند. امام فرمود: پس من چنین می‌کنم. اما آن چه پنهان کردی پنج دینار است. همسرت نیز یک سال است که مرده؛ در همین ساعت، او را زنده کردم و یک سال با تو خواهد بود. معلوم شد قضیه از همان قرار است و سرنوشت آن نیز همان طور شد که امام فرموده بود. (1)

در حدیث مفصل؛ مناظره و مباحثه حضرت رضا علیه السلام با علمای یهود و نصارا و دیگران، حضرت فرمود: جمعی از قریش خدمت حضرت رسول آمدند و درخواست کردند که پیغمبر، مردگان آنان را زنده فرماید. حضرت رسول امیرالمؤمنین را امر فرمود که همراه آن جمعیت برود و فرمود:

یا علی، همراه اینان به گورستان برو و اسامی افرادی را که به درخواست اینان قرار است زنده شوند به صدای بلند بخوان و بگو: ای فلان و ای فلان وای فلان! محمد رسول الله به شما می‌فرماید: برخیزید و زنده شوید؛ به اذن پروردگار.

پس رفتند و حضرت چنین فرمود و ایشان، درحالی که خاک را از سر خود می‌تکانیدند، زنده شدند. آنگاه، قریش سؤالات خود را از مردگان که زنده شده بودند مطرح کردند.

نیز، آن حضرت فرمود: پیغمبر کسانی را که کور مادر زاد و پسر و دیوانه بودند معالجه می‌کرد و حیوانات و پرندگان و جن و شیاطین با او تکلم می‌کردند. (2)

در مورد دیگر، شخصی که در زمان جاهلیت دختر پنج ساله خود را زنده به

ص: 181

---

1- ر.ک: إثبات الهداة، ج 4، ص 371، ح 180؛ دلائل الإمامة، ج 1، ص 364، ح [314].

2- ر.ک: التوحید، ص 423، ح 1 (باب 65)؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 160، ح (باب 12)؛ احتجاج، ج 2، ص 419؛ بحار الأنوار، ح 10، ص 304، ح 1 (باب 19 از ابواب احتجاجات امیرالمؤمنین علیه السلام از کتاب الاحتجاج).

گور کرده بود خدمت پیغمبر صل الله و علیه وآله رسید و درخواست کرد که ایشان دختر را زنده کند. حضرت به محل دفن او رفتند و فرمودند:

ای طفل، زنده شو؛ به اذن پرورگار! پس آن دختر از قبر بیرون شد و عرض کرد: لبیک، یا رسول الله. حضرت فرمود: پدر و مادر تو مسلمان شدند. اگر میل داری، تو را به سوی آنان برگردانم. عرض کرد: نه، یا رسول الله، من به ایشان احتیاج ندارم. [\(1\)](#)

ص: 182

---

1- بحار الأنوار، ج 18، ص 8، ح 11 (باب ششم از ابواب معجزاته از کتاب تاریخ نبینا صل الله و علیه وآله) به نقل از کتاب الخرائج والجرائح (للراوندی)، ج 1، ص 37، ح 42. حقیر نیز در کتاب مقام قرآن و عترت، ص 142 - 145 موارد احیای مردگان را به دست آن بزرگواران مشروحا ذکر کرده ام. و در مستدرک سفینة البحار، ج 2، ص 464 «ماده: حیی» موارد احیای پیامبران و مرسلین و پیامبر ما و ائمه هدی علیهم السلام به طور مشروح بیان نمودند. (مؤلف)

## فصل نهم 9 : اطاعت درختان و گیاهان از مقام ولایت

روایات مربوط به اطاعت درختان و گیاهان از صاحبان امر ولایت را می توان به دو قسم تفکیک نمود: قسمت نخست قضایای اطاعت درختان از رسول اکرم صل الله و علیه وآله است و قسمت دوم روایات اطاعت درختان از ائمه هدی علیهم السلام . از آنجا که روایات هر دو قسمت بسیار فراوان است ، از هر کدام به ذکر چند روایت تبرک می جوئیم:

قسمت اول: برخی از قضایای اطاعت درختان از رسول اکرم صل الله و علیه وآله.

روایت کرده اند که روزی ، ابوطالب در مقابل جمعی از قریش ، برای آنکه مقام ارجمند فرزند برادر خود را به دیگران معرفی کند، عرض کرد: برادرزاده، آیا خداوند تو را به پیغمبری فرستاده؟ پیامبر صل الله و علیه وآله فرمود: بلی. وی عرض کرد: پیغمبران معجزه داشتند، شما نیز به ما آیت و معجزه ای نشان دهید.

پیغمبر فرمود: برو و به این درخت بگو که محمد بن عبد الله می گوید: ای درخت! به جانب ما بیا. پس ابوطالب رفت و این کلام را گفت. دیدند که درخت آمد و در مقابل پیغمبر صل الله و علیه وآله خضوع و تواضع کرد. آنگاه، حضرت امر فرمود: ای درخت! به جای خود برگرد. دیدند برگشت.

ابوطالب عرض کرد: من به راستگویی تو شهادت می دهم؛ و فرمود: یا علی ملازم خدمت پسر عمویت باش. (1)

ص: 183

---

1- ر.ک: بحار الأنوار، ج 35، ص 110، ح 53 (باب سوم از ابواب ولادته و... از کتاب تاریخ امیرالمؤمنین علیه السلام) به سندی بسیار معتبر و ج 35، ص 71، ح 5 به نقل از الأملی للصدوق، ص 614، ح 10 (مجلس 89)؛ مناقب آل ابی طالب علیه السلام، ج 1، ص 129 (فصل فی اعجازه).

روزی، پیغمبر (در صحرايي) اراده تخليه کردند؛ درحالي که شخصي هم در آن جا حاضر بود. حضرت به دو درختي که در آن جا بود فرمان داد: ای درختان! نزديک یکدیگر جمع شوید. ناگهان جمع شدند. پیغمبر در پشت درختان تخليه کرد و برگشت. آن مرد رفت و در آن جا چیزی ندید چون هرچه بود، زمین آن را در خود پنهان کرده بود). (1)

هم چنین علامه مجلسي از کتاب خرائج، (2) در قصه جنگ خندق و فتح قلعه بنی قریظه، چون مسلمین به نزديک قلعه رسیدند، دیدند که درختان خرماي بسياري اطراف آن را گرفته و به سبب آن، جمعیت مسلمین نمی توانند با تشکیلات جنگي خود نزديک شوند. خبر را به حضرت رسول رساندند حضرت نزديک درختان آمدند و با دست مبارک به طرف راست و چپ اشاره کردند. درختان در طرفین جمع شدند، راه باز شد و لشکر اسلام وارد گشت. (3)

شیخ طبرسي از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده است که فرمود:

روزی، رسول الله و در مکه معظمه، درختي را به سوی خود خواند.

ص: 184

---

1- ر.ک: بصائر الدرجات، ج 1، ص 256، ح 9 (باب 13 از جزء پنجم) به نقل از امام صادق علیه السلام؛ بحار الأنوار، ج 16، ص 223، ح 23 (باب نهم از کتاب تاریخ نبیناصل الله و علیه وآله)؛ و ج 17، ص 367، ح 15 (باب چهارم از ابواب معجزاته صل الله و علیه وآله از کتاب تاریخ نبیناصل الله و علیه وآله) به نقل از حضرت عسکری علیه السلام از امام هادی علیه السلام. در موضع مزبور، نقل شده است که پیغمبری به زید بن ثابت فرمود: نزديک درختان برو و فریاد کن: محمد رسول الله شما را امر می کند که نزد یکدیگر جمع شوید. او نیز چنین کرد و درختان جمع شدند. شاید این قضیه در موقع دیگری بوده است. شبیه این داستان را در بحار الأنوار، ج 17، ص 364، ح 3 (باب چهارم از ابواب معجزاته صل الله و علیه وآله از کتاب تاریخ نبیناصل الله و علیه وآله) نیز از عمار یاسر نقل کرده اند.

2- الخرائج والجرائح، ج 1، ص 156، ح 245.

3- ر.ک: بحار الأنوار، ج 20، ص 249، ح 17 (باب 17 از ابواب أحواله صل الله و علیه وآله... از کتاب تاریخ نبیناصل الله و علیه وآله).

پس درخت آمد؛ در حالی که هر شاخه ای از آن تسبیح و تحلیل می گفت. پیغمبر به آن درخت فرمود: دو قسمت شو! دیدند دو قسمت گردید. بعد، به آن دو قسمت جدا شده فرمود: جمع شوید و به یکدیگر بیونید! ناظران دیدند که آن دو قسمت به هم پیوستند. سپس فرمود: ای درخت! به نبوت و رسالت من شهادت بده. شهادت داد. سپس فرمود: با ذکر تسبیح و تهلیل، به جای خود برگرد. چنین کرد. (1)

موارد فرمان برداری درختان از آن سرور، بسیار است و گفتار مختصر ماگنجایش بیش از این را ندارد. (2)

قسمت دوم: برخی از قضایای اطاعت درختان از امیر مؤمنان، مولای متقیان و امامان از فرزندان آن حضرت علیه السلام.

روایت کرده اند، هنگامی که امیر مؤمنان علیه السلام از جنگ صفین مراجعت می فرمود، بین راه، اراده تخلیه کرد. بعضی از منافقان گفتند: ما می رویم که عورت حضرت را ببینیم. در این هنگام، امیرالمؤمنین قنبر را خواست و فرمان داد که نزد دو درخت، با فاصله بسیار از هم، برود و فریاد کند: وصی محمد،

ص: 185

---

1- این موضوع جزء روایت مفصلی است که شیخ طبرسی در الاحتجاج، ج 1، ص 210 از حضرت موسی بن جعفر از پدرانش از امام حسین از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده و در آن، حضرت امیر برای عالم یهودی نمونه تمام معجزات را برای خاتم انبیاء با افضلیت آن حضرت بر تمام انبیاء شرح داده است. روایت مذکور در بحار الأنوار، ج 10، ص 48، ح 1 (باب دوم از أبواب احتجاجات از کتاب الاحتجاج) و ج 17، ص 296، ح 7 (باب دوم از أبواب معجزاته از کتاب تاریخ نبیناصل الله و علیه وآله) بیان شده است.

2- این جانب شرح مواضع آن را در مستدرک سفینه البحار، ج 5، ص 366 «ماده: شجرة» بیان کرده ام. در بحار الأنوار، ج 17، ص 363 (باب چهارم از ابواب معجزاته از کتاب تاریخ نبیناصل الله و علیه وآله) و ج 41، ص 248 (باب 112 از ابواب معجزاته از کتاب تاریخ امیرالمؤمنین صل الله و علیه وآله) بابتی در این موضوع دیده می شود که روایات بسیاری در آن هست.

رسول الله صل الله و عليه وآله به شما امر می فرماید که جمع شوید و به یکدیگر متصل گردید.

قنبر عرض کرد: یا امیرالمؤمنین، آیا صوت من به این دو درخت می رسد؟ مولی فرمودند: آن خدایی که چشم تو را بینا کرده، که آسمان را می بینی، صوت تو را به آن دو درخت می رساند. پس قنبر رفت و چنان که حضرت فرموده بود، فرمان حضرت را ابلاغ کرد. ناگهان مشاهده کرد که آن دو درخت به سوی یکدیگر شتافتند و مانند دو نفر دوست، به یکدیگر متصل شدند.

بعضی از منافقان گفتند: علی بن ابی طالب مانند پسر عمویش محمد ساحر است. ما اطراف او می چرخیم تا عورت او را ببینیم.

امیرمؤمنان علیه السلام به قنبر فرمود: این منافقان اراده مکر و خدعه دارند و خیال می کنند که من بدون این دو درخت نمی توانم از چشم ایشان پنهان شوم. ای قنبر، برو نزد درختان و بگو: وصی رسول گرامی، شما را امر می کند که هریک به جای خود برگردید. وی رفت و همین را گفت. دید آن دو درخت از جای خود حرکت کردند و با شتاب، به جای اول برگشتند. حضرت نیز برای تخلیه رفتند.

اما منافقان، هرچه خواستند ببینند، چشمانشان نابینا شد. چون چشمانشان را به طرف دیگر می انداختند، بینا می شدند؛ و باز، وقتی چشم ها را به طرف حضرت می گردانیدند، ایشان را نمی دیدند. این عمل چند بار تکرار شد، تا آنکه حضرت حرکت کرد و به جایگاه خود آمد. منافقان به محل تخلیه رفتند، ولی چیزی ندیدند. (1)

در روایت ملاقات طیب یونانی با مولای متقیان علیه السلام، آمده است که طیب به حضرت عرض کرد: رنگ شما زرد و ساق هایتان نازک است. چیزسنگین

ص: 186

---

1- ر.ک: بحار الأنوار، ج 42، ص 29، ح 8 (باب 116 از ابواب معجزاته از کتاب تاریخ امیرالمؤمنین علیه السلام)؛ اثبات الهداة، ج 3، ص 513، ح 286.



برندارید که خطر شکستن پاها در آن هست. در ضمن، من دوابی دارم که به اندازه حبی از آن برای رفع زردی سودمند است، ولی نخست چهل روز تب می کنید، بعد بهبود می یابید.

دارویی هم دارم که سمی است و اگر کسی که رنگ او زرد نیست به اندازه نخودی از آن بخورد، می میرد. حضرت فرمود:

دوابی را که سمی است به من بده. پس آن را گرفت، تمامش را خورد و رنگش به بهترین رنگی که ممکن بود مبدل شد. آن گاه فرمود: اما گفتمی که چیزسنگین برندار، پس نگاه کن چه می بینی نگاه کرد، دید حضرت دست مبارک را به چوب های بزرگی که دو حجره فوقانی بر آن بود گرفت و همه را بلند کرد. از این منظره عجیب، طبیب یونانی افتاد و بیهوش شد. به دستور حضرت، آب بر او پاشیدند و او را به هوش آوردند.

طبیب عرض کرد: آیا محمد صل الله و علیه وآله نیز مانند شما بود؟ حضرت فرمود: تمام علم و عقل و قوت من از اوست.

سپس، حضرتش فرمود: مردی از طایفه ثقیف خدمت حضرت رسول آمد و عرض کرد: من برای معالجه شما آمده ام. اگر دیوانه اید، من شما را علاج کنم! حضرت فرمود: اگر میل داری، من آیت و نشانه ای (از قدرت خدا) به تو نشان دهم، که بفهمی من هرگز به تو محتاج نیستم و تویی که به من نیازمندی، عرض کرد: بلی. حضرت فرمود: هرچه می خواهی، بگو. عرض کرد: امر فرما درخت خرمایی را که اینجا می بینم نزد شما بیاید. پس حضرت به آن درخت امر

فرمود که نزد ایشان بیاید. ناگهان (تقفی) دید که آن درخت از جای خود حرکت کرد، زمین را شکافت و نزد حضرت آمد و ایستاد.

حضرت فرمود: آیا تو را کفایت می‌کند؟ عرض کرد: امر فرمایید که این درخت به جای خود برگردد. پیغمبر امر فرمود: ای درخت! به جای خود برگرد. پس دید که برگشت.

طیب یونانی عرض کرد: یا امیرالمؤمنین، آن چه فرمودی شنیدنی بود و من ندیده‌ام؛ ولی خود کمتر از آن را از شما درخواست می‌کنم. من در یک جانب می‌ایستم؛ شما امر فرمایید که به طرفتان بیایم، پس من با تمام قوا کوشش می‌کنم که نیایم. اگر مرا بی اختیار به سوی خود آوردی، می‌فهمم که دین شما حق است.

حضرت فرمود: این موضوع فقط برای شخص تو معجزه است؛ زیرا فقط خودت می‌فهمی که بدون اختیار به سوی من آمده‌ای و من اختیار را از تو گرفته‌ام، چنان که بی اراده به سوی من آمده‌ای. ممکن است بعداً خودت یا دیگری ادعا کند که تو به اختیار خود نزد من آمده‌ای. از من چیزی را بخواه که برای خودت و دیگران آیت و نشانی حق باشد.

وی عرض کرد: چون به من واگذار می‌کنی، درخواست می‌کنم که به این درخت خرما امر فرمائی اجزای آن پراکنده شود؛ و باز، دو مرتبه امر فرمایی که گرد هم آید.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: تو از جانب من نزد درخت برو و بگو: ای درخت! وصی محمد صل الله و علیه و آله امر می‌فرماید که اجزای تو پراکنده گردد. رفت و فرمان امام را ابلاغ کرد. ناگهان، دید که آن درخت ریز ریز شده و پراکنده گشت و اثری از آن باقی نماند؛ گویا، آن جا درختی نبوده.

طیب عرض کرد: درخواست اول من اجابت شد؛ پس درخواست دوم را

نیز عطا فرماید.

حضرت فرمود: تو از جانب من به مکان درخت برو و بگو: ای اجزای پراکنده شده درخت! امیرالمؤمنین امر می فرماید که شما جمع شوید و مانند اولتان گردید. رفت و امر حضرت را ابلاغ کرد. پس دید که اجزای پراکنده جمع شد، تا آن که مثل اول گشت.

طیب عرض کرد: میل دارم سبز شود و برگ و میوه دهد و من و حاضرین از آن بخوریم.

حضرت فرمود: به جای درخت برگرد و آن چه گفתי، از جانب من، به درخت فرمان بده.

رفت و گفت. دیدند درخت سبز شد و سیر عادی خود را به فوریت انجام داد و میوه هایی داد که از آن خوردند. پس طیب یونانی ایمان آورد. (1)

این روایت کاملاً معتبر و متین است و با آیات محکمت کتاب خدا و روایات دیگر در این زمینه موافقت دارد؛ به طوری که ما هیچ آیه و روایتی را مخالف آن نیافتیم.

این که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: علم و عقل و قوت من از محمد است، صحیح است و مراد این است که در ابتدا کمالات و نعمات از جانب حق متعال به محمد یا افاضه شده و اوست واسطه فیوضات، بین خالق و مخلوق. پس علم و کمال به وساطت پیغمبر به امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه هدی علیهم السلام رسیده

ص: 189

---

1- این روایت مفصل است و ما فقط مورد استدلال را نقل کردیم. تمام آن را شیخ طبرسی در کتاب شریف الاحتجاج، ج 1، ص 235 و علامه مجلسی در بحار الأنوار، ج 42، ص 47، ح 18 (باب 116 از ابواب معجزاته از کتاب تاریخ امیرالمؤمنین علیه السلام) نیز از کتاب الإحتجاج و تفسیر امام عسکری علیه السلام، ج 1، ص 170، ح 84 و إثبات الهداة، ج 3، ص 480، ح 155 نقل کرده است.

و خداوند خود چنین خواسته است؛ چنان که خواسته، نعمات ظاهری دنیوی از طریق اسباب ظاهری جاری شود و در روایت است که:

أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجْرِيَ الْأَشْيَاءَ إِلَّا بِالْأَسْبَابِ (1).

پس مانعی ندارد، بلکه ثابت شده است که پیغمبر اکرم به وسیله و واسطه و سبب افاضات و نعمات است. در عین حال - چنان که قبلاً گفتیم - همه مخلوقات و نعمات ملک حقیقی پروردگار است؛ پس پیداست که این کلام با کلمه شریفه «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» منافات ندارد.

در ضمن، از این روایت شریف، نفوذ اراده و فرمان امام به خوبی روشن می شود و معلوم می گردد که پیغمبر و امام می توانند قدرت و اختیار را از هر فردی که بخواهند، بگیرند؛ ولی چون خلقت دنیا برای امتحان و اختیار است و خداوند خواسته مردم بتوانند طریق بهشت یا جهنم را اختیار کنند، پیغمبر و امام نیز هیچگاه نمی خواهند دستگاه امتحان و اختیار را برهم زنند، مگر در موقع یا شخص مخصوصی که خداوند به ایشان اجازه و اذن دهد. این است که، با عنایت به آیات قرآن، باید ایشان را چنین شناخت:

«عِبَادٌ مُكْرَمُونَ\* لَا يَسْأَلُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» (2)

بندگان گرامی اند که پیش از خداوند چیزی نمی گویند و به فرمان او کار می کنند.

«وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (3)

هیچ چیزی هم نمی خواهند مگر آنکه خداوند و پروردگار جهانیان آن را بخواهد.

ص: 190

---

1- بحار الأنوار، ج 2، ص 90، ح 14 (باب 14 از أبواب العلم از کتاب العقل والعلم والجهل).

2- الأنبياء (21)، آیات 26-27.

3- التکویر (81)، آیه 29.

«فَإِذَا شَاءَ اللَّهُ وَآذِنَ لَهُمْ ، يَعْمَلُونَ مَا يُرِيدُونَ» (1)

پس وقتی مشیت الهی تعلق گیرد و به آنها دستوری دهد، آن چه اراده کرده اند عملی می کنند.

سیدهاشم بحرانی روایتی نقل کرده ، که خلاصه آن چنین است:

هر وقت امام هادی علیه السلام وارد مجلس متوکل می شد، همه اهل مجلس برای ورود حضرت از جای خود حرکت می کردند و احترام می نمودند. آن گاه، چون حضرت تشریف می برد، یکدیگر را ملامت می کردند که چرا برای حضرت قیام کردید. پس فرار می گذاشتند که دیگر حرکت نکنند. اما چون حضرت وارد می شد، باز حرکت می کردند.

روزی، ابوهاشم جعفری به ایشان گفت: قرار شما بر این بود که حرکت نکنید. گفتند: والله، ما نتوانستیم حرکت نکنیم و بی اختیار حرکت کردیم. (2)

نظیر این روایت درباره حضرت رضا علیه السلام نیز نقل شده است. (3)

حارث همدانی نقل می کند که ما، در خدمت مولای متقیان، به درخت خشکی که پوست آن ریخته بود رسیدیم. دیدیم حضرت دست مبارک را به آن درخت زد و فرمود:

ای درخت! سبز شو و میوه بده. ناگهان دیدیم، به امر حضرت، آن درخت سبز گردید و شاخه ها مملو از گلابی شد. پس ما از آن میوه خوردیم و مقداری نیز همراه خود برداشتیم. باز، فردای آن روز، نزد

ص: 191

---

1- این فقره برداشت مرحوم مؤلف از آیات قرآن است.

2- ر.ک: اثبات الهداة، ج 6، ص 233.

3- کشف الغمة، ج 2، ص 260؛ ر.ک: بحار الأنوار، ج 49، ص 61، ح 79 (باب سوم از ابواب تاریخ الإمام علی بن موسی الرضا علیه السلام از کتاب تاریخ الإمام علی بن موسی الرضا علیه السلام و...).

درخت رفتیم و دیدیم سبز و میوه دار است. (1)

قطب راوندی از امام باقر، از امام سجاد، از امام حسین علیهم السلام نقل کرده است که فرمود:

ما نزد مولای متقیان و امیرمؤمنان علیه السلام نشسته بودیم. نزدیک ما، درخت انار خشکی بود. در این هنگام، جمعی از منافقان رسیدند، درحالی که جمعی از مؤمنین و دوستان هم نزد حضرت بودند.

حضرت امیر فرمود: من امروز آیت و نمونه مائده (خوان) بنی اسرائیل را - که حضرت عیسی از خداوند درخواست کرده بود - به شما نشان می دهم.

آن گاه فرمودند: به این درخت خشک نظر کنید. چون نظر کردیم، دیدیم رطوبت آب به امر حضرت در چوب خشک جاری شد و سبز و تازه گشت و انار رسیده بر آن پدیدار شد. پس ایشان به دوستان خود فرمود: دست دراز کنید و بخورید.

امام حسین علیه السلام می گوید: ما بسم الله الرحمن الرحیم گفتیم و خوردیم. اناری به آن شیرینی و خوبی نخورده بودم.

آن گاه، حضرت به دشمنان ما فرمود: دست دراز کنید و بخورید. دست خود را دراز کردند که انار بچینند و بخورند، دیدند شاخه انار بالا رفت و نتوانستند بردارند. عرض کردند: یا امیرالمؤمنین، چرا این جمعیت خوردند و ما نتوانستیم بخوریم؟ فرمود: در بهشت نیز چنین است. به نعمت های بهشتی نمی رسند و نمی خورند مگر دوستان ما و دورنمی شوند مگر دشمنان ما.

ص: 192

---

1- ر.ک: بحار الانوار، ج 1، ص 248، ح 1 (باب 112 از ابواب معجزاته از کتاب تاریخ امیرالمؤمنین علیه السلام)؛ نیز مراجعه کنید به: بصائر الدرجات، ص 254، ح 3 (باب 13 از جزء پنجم): الخرائج والجرائح للراوندی، ج 2، ص 718، ح 21.

چون منافقان بیرون رفتند، گفتند: این سحر علی بن ابی طالب است. سلمان به ایشان فرمود: چه می گوئید؟ این سحر است؟ مگر نمی بینید؟! (1)

امام صادق علیه السلام فرمود:

که حضرت باقر علیه السلام به صحرائی وارد شد و غلامان خیمه حضرت را نصب کردند. حضرت باقر علیه السلام نزد درختی تشریف برد و حمد و ثنای الهی را به جای آورد.

سپس فرمود: ای درخت! از آن چه خداوند در تو قرار داده است به ما اطعام کن.

امام می گوید: دیدیم خرماي تازه قرمز و زرد از آن ریخت. پس، همه از آن خوردند و ابوأمیه انصاری نیز، که با حضرت بود، خورد. سپس ایشان فرمود: این آیه و معجزه شبیه قضیه مریم است. (2)

حقیر می گوید: شاید این تشبیه برای رفع استبعاد از ضعفای شیعه باشد؛ یعنی می خواهند بگویند که وقتی برای مریم مثلاً چنین چیزی میسر گشته، انجام دادن آن برای امام که هزاران درجه بالاتر از اوست عجیب نیست.

ص: 193

---

1- بحار الأنوار، ج 1، ص 249، ح 4 (باب 112 از ابواب معجزاته از کتاب تاریخ امیرالمؤمنین علیه السلام) به نقل از کتاب الخرائج والجرائح، ج 1، ص 219، ح 64.

2- اشاره است به آن هنگام که حضرت عیسی متولد شد و به محل زاده شدن او که در آنجا درخت خرماي خشکی بود. خداوند در قرآن مجید (مریم 19)، آیه 25 می فرماید که به مریم خطاب رسید: ای مریم، شاخه (خشکیده) این درخت خرما را حرکت ده تا برای تو رطوبت تازه بریزد. پس چون خرما ریخت، وی از آن خورد. این روایت را صفار در بصائر الدرجات، ص 253، ح 2 (باب 13 از جزء پنجم) و ابن شهر آشوب در مناقب آل ابی طالب علیه السلام، ج 4، ص 188 نقل فرموده اند؛ چنان که در بحار الأنوار، ج 46، ص 236، ح 10 (باب پنجم از ابواب تاریخ ابی جعفر علیه السلام از کتاب تاریخ علی بن الحسین علیه السلام و...) مذکور است. نظیر این قضیه از جابر نیز نقل شده است.

جناب صفار در بصائر، به سند خود، از سلیمان بن خالد نقل کرده است که گفت:

من و ابوعبدالله بلخی در خدمت امام جعفر صادق علیه السلام بودیم. حضرت به درخت خشک خرمایی که بر روی زمین رسیده بود فرمود: ای درخت مطیع اوامر پروردگارا! از آن چه خداوند در تو قرار داده ما را اطعام کن. سلیمان می گوید: ناگهان، خرماهای تازه به رنگ های مختلف از آن درخت خشک ریخت و ما خوردیم و سیر شدیم. بلخی عرض کرد:

فدایت شوم! این موضوع شبیه قضیه مریم است. (1)

ابن شهر آشوب از داوود نیلی نقل کرده است که گفت:

در خدمت امام جعفر صادق علیه السلام، به حج می رفتیم. بین راه، وقت نماز ظهر رسید. فرمود: داوود، از میان راه منحرف شو تا مہیای نماز شویم. عرض کردم: فدایت شوم! در این بیابان بی آب، چگونه مہیای نماز شویم؟ فرمود: خاموش باش و در این موضوع، مداخله نکن. پس، از راه منحرف شدیم و به زمین خشکی رسیدیم. حضرت پای مبارک را بر زمین زد؛ آبی جوشید. من و آن حضرت وضو گرفتیم و نماز خواندیم.

در آن جا، درخت خرمای پوسیده ای روی زمین افتاده بود. هنگام حرکت، ایشان فرمود: داوود، آیا میل به رطب داری؟ عرض کردم: بلی. پس دیدم دست مبارک را بر درخت زد و آن را حرکت داد و از آن، رطب بیرون آورد و به ما داد که بخوریم. سپس دست مبارک را بر آن زد و

ص: 194

---

1- بحار الأنوار، ج 47، ص 76، ح 45 (باب پنجم از ابواب تاریخ الإمام الصادق علیه السلام از کتاب تاریخ علی بن الحسین علیه السلام و...)؛ مناقب آل ابی طالب علیه السلام، ج 4، ص 240؛ و ج 47، ص 102، ح 126 از کتاب الخرائج والجرائح (از ابومریم)، ج 2، ص 625، ح 26 و در ج 47، ص 110، ح 147 و 149 از کتاب الخرائج والجرائح، ج 1، ص 296، ح 3 از علی بن ابی حمزه و داوود بن کثیررقی، نظیر این روایت را از امام صادق علیه السلام نقل فرموده اند.



فرمود: به حالت اول برگرد. پس درخت مانند اولش شد. (1)

نقل کرده اند که روزی، حضرت موسی بن جعفر علیه السلام برای شخصی زاهد و عابد، شرح مقام ولایت و خلافت امیرالمؤمنین و فرزندان پاکیزه او را بیان می فرمود، تا آنکه ذکر اسامی آنان به خود حضرت رسید و آن جناب ساکت شد. آن مرد زاهد عرض کرد: فدایت شوم! امروز، حجت خدا و امام بر خلق کیست؟ فرمود:

اگر بگویم، قبول می کنی؟ عرض کرد: البته، قبول خواهم کرد. حضرت فرمود: منم حجت خدا و امام برحق.

عرض کرد: فدایت شوم! به من دلیل و حجتی نمایش بده. حضرت فرمود: نزد این درخت برو و بگو: موسی بن جعفر تو را امر می فرماید که نزد من بیایی.

وی رفت و این کلام را گفت. دید که درخت آمد و ایستاد. آن گاه، حضرت به درخت اشاره فرمود که به جای خود برگرد. پس برگشت. آن شخص زاهد نیز به امامت حضرت قائل شد. (2)

امام صادق علیه السلام می فرمود:

رسول اکرم صل الله و علیه وآله دانه را می مکید و در زمین می کاشت؛ همان ساعت، سبز

ص: 195

---

1- بحار الأنوار، ج 47، ص 139، ح 188 (باب پنجم از ابواب تاریخ ابي جعفر عليه السلام از كتاب تاريخ علي بن الحسين عليه السلام و...) به نقل از مناقب آل ابي طالب عليه السلام، ج 4، ص 241.

2- بحار الأنوار، ج 48، ص 52، ح 48 (باب چهارم از ابواب تاريخ الإمام موسى بن جعفر عليه السلام از كتاب تاريخ علي بن الحسين عليه السلام و...) و ج 61، ص 188، ح 54 (باب 44 از ابواب الإنسان و... از كتاب السماء والعالم). تفصيل اين روايت شريف را جناب صفار در كتاب بصائر الدرجات، ص 254، ح 6 (باب 13 از جزء پنجم)؛ و راوندي در كتاب الخرائج والجرائح، ج 2، ص 50، ح 2؛ و شيخ مفيد در كتاب الإرشاد، ج 2، ص 223 و طبرسي در كتاب اعلام الوری، ص 301 از شيخ كليني الكافي، ج 1، ص 352، ح 8 نقل کرده اند.

می گشت و درخت می شد. (1)

در روایتی که چگونگی اسلام آوردن جناب سلمان را بازگو می کند، چنین می خوانیم که فروشنده سلمان گفت: سلمان را نمی فروشم، مگر در برابر چهارصد خرما که دویست تایی آن خرمای زرد و دویست تا خرمای قرمز بدهد.

حضرت رسول صل الله و علیه وآله فرمود:

یا علی، دانه های خرما را جمع کن. پس دانه ها را از او گرفت و در زمین کاشت و فرمود: یا علی، این ها را آب بده. پس امیرالمؤمنین علیه السلام آب داد. چون آب دادن تمام شد، درختان از زمین بیرون آمدند. چون فروشنده آمد و دید، گفت: نمی فروشم، مگر آن که تمام چهارصد درخت زرد شود. چنین شد. پس قبول کرد و او را به پیغمبر فروخت؛ و پیغمبر صل الله و علیه وآله بود که نام او را «سلمان» گذاشت. (2)

ص: 196

1- بحار الأنوار، ج 17، ص 388، ح 56 (باب چهارم از ابواب معجزاته از کتاب تاریخ نبینا صل الله و علیه وآله) به نقل از الکافی، ج 5، ص 76، ح 2.

2- بحار الأنوار، ج 22، ص 359، ح 2 (باب 11 از ابواب ما يتعلق به صل الله و علیه وآله من أولاده و... از کتاب تاریخ نبینا صل الله و علیه وآله) و ج 7، ص 102، ح 125 (باب پنجم از ابواب تاریخ الإمام الصادق علیه السلام از کتاب تاریخ علی بن الحسین علیه السلام و...). حقیر نیز در مستدرک سفینه البحار، ج 5، ص 115 «ماده: سلم» مواضع روایاتی را که بر سلام کردن کوه ها و سنگ ها و درخت ها بر پیغمبر دلالت دارد، ذکر کرده ام. علامه مجلسی نیز در بحار الأنوار، ج 17، ص 363-390 (باب چهارم از ابواب معجزاته از کتاب تاریخ نبینا صل الله و علیه وآله) درباره اطاعت کردن موجودات زمینی مانند جمادات و نباتات از ایشان و سخن گفتن آنها با حضرت، تعداد 59 حدیث و در باب اقرار جمادات و نباتات به ولایت ائمه معصومین علی در جلد 27، ص 280 (باب 17 از ابواب ولایتهم... از کتاب الإمامة) تعداد هشت روایت در این خصوص نقل فرموده است. در بصائر الدرجات، ص 253 (باب 13 از جزء پنجم) نیز روایاتی برای این موضوع نقل شده است.

## فصل دهم 10: اطاعت جمادات از پیغمبر و ائمه هدی علیهم السلام

موارد فرمان برداری زمین و عوارض طبیعی آن مانند کوه ها و صخره ها و دیگر جمادات از پیغمبر و امام بسیار است. برای نمونه، به چند روایت زیر توجه کنید:

سید مظلومان، امام حسین علیه السلام، فرمودند:

یک نفر یهودی آمد و به مسلمین اعتراض کرد که شما قائلید پیغمبر خودتان تمام فضایل انبیا را داراست و او را افضل از همه آنان می دانید. حضرت امیر در میان مسلمین تشریف داشتند. فرمودند: نزد من بیا و هرچه خواهی سؤال کن. از آن جمله، مولای متقیان فرمودند: ملکی که مأمور کوه ها بود به خدمت رسول الله صل الله و علیه وآله آمد و عرض کرد: من از جانب پروردگار مأمورم که هرچه بفرمایی، اطاعت کنم. اگر اجازه دهی، من دشمنانت را با (ریزش) کوه ها هلاک خواهم کرد. پیغمبر اجازه ندادند و فرمودند: من پیغمبر رحمتم. پروردگار! قوم مرا هدایت فرما.

کوه ها با حضرت داوود تسبیح می گفتند؛ ولی محمد صل الله و علیه وآله بهتر از این را انجام داد. من، در خدمت پیغمبر، روی کوه حراء بودم که ناگهان کوه به حرکت درآمد. پیغمبر فرمودند: ای کوه! آرام و قرار بگیر که نیست بر روی تو مگر پیغمبر و صدیق شهید «امیرالمؤمنین علیه السلام». دیدم فرمان

نیز، روایت کرده اند که جمعی از یهود خدمت حضرت رسول آمدند و عرض کردند:

یا محمد، این کوه مقابل را امر فرما که به مقام رسالت تو شهادت دهد؛ اگر شهادت داد، مانیز شهادت می دهیم و ایمان می آوریم. پیغمبر فرمود: نزد هر کوه که می خواهید، برویم تا من استشهاد کنم و آن نیز گواهی دهد. پس نزد کوهی رفتند و عرض کردند: از این کوه درخواست گواهی فرما. پس حضرت آن کوه را فرمان داد که به رسالت ایشان شهادت دهد. ناگهان کوه به جنبش افتاد و به آواز بلند، طوری که همه شنیدند، به رسالت شهادت داد، و نیز به آن که این رسول گرامی افضل و اشرف همه مخلوقات است. سپس، کوه عرض کرد: یا محمد! اگر از پروردگار خود درخواست کنی که مردمان دنیا را به صورت بوزینه و خوک درآورد، قبول می فرماید؛ و اگر درخواست کنی که آسمان را به زمین و زمین را به آسمان برساند، اجابت می فرماید. خداوند زمین و آسمان و کوه ها و دریاها و بادها و صاعقه ها و حیوانات و باقی خلق را مطیع و فرمان بردار تو قرار داده است. هر امری بفرمایی، مورد قبول خواهد بود. (2)

ص: 198

- 
- 1- این روایت مفصل است. آن یهودی مردی دانشمند بود که معجزات و فضایل پیغمبران مشهور را شرح می داد؛ حضرت امیر نیز مثل آن و بهتر از آن را برای حضرت محمد صل الله و علیه وآله بیان می فرمود. تمام این روایت را طبرسی در کتاب الاحتجاج، ج 1، ص 210 از موسی بن جعفر علیه السلام از پدران بزرگوارش از امام حسین ملا، نقل کرده است و در بحار الأنوار ج 10، ص 28، ح 1 (باب دوم از ابواب احتجاجات أمیر المؤمنین علیه السلام از کتاب الاحتجاج) و ج 17، ص 273، ح 7 (باب دوم از ابواب معجزاته صل الله و علیه وآله از کتاب تاریخ نبینا علیه السلام) نیز مذکور است.
- 2- این روایت جزء روایت مفصلی است که در تفسیر آیه شریفه 47 سوره بقره وارد شده، و در بحار الأنوار، ج 17، ص 335، ح 16 (باب دوم از ابواب معجزاته صل الله و علیه وآله از کتاب تاریخ نبینا صل الله و علیه وآله) مذکور است.

عبدالرحمان بن حجاج می گوید: من، بین مکه و مدینه، تنها در خدمت امام

صادق علیه السلام بودم. عرض کردم: علامت امام چیست؟ فرمودند:

اگر به این کوه بگوید بیا، می آید. عبدالرحمان می گوید: به خدا قسم، دیدم که کوه می آید. (1)

سنگی بود که در روز جنگ حنین، پیغمبر صل الله و علیه وآله آن را گرفت و آن تسبیح گفت؛ و به آن امر فرمود که سه قسمت شود، پس سه قسمت شد و هر قسمتی یک طور تسبیح گفت. نیز، سنگ هایی بودند که بر پیغمبر صل الله و علیه وآله اسلام می کردند و با ایشان سخن می گفتند.

سنگی هم بود که امیرالمؤمنین علیه السلام عصای پیغمبر را بر آن زد و تعداد صد شتر از آن بیرون آورد و بدین ترتیب، وعده پیغمبر را به آن عرب ادا کرد. این خود مانند معجزه صالح پیغمبر است که برای او، به اذن خدا، یک شتر از کوه بیرون آمد. «صالح المؤمنین»، یعنی امیرالمؤمنین صل الله و علیه وآله نیز چنین کرد و به جای یک شتر، صد شتر بیرون آورد. (2)

هم چنین نقل است که سنگ ریزه ای در دستان مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام گفت:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، رَضِيتُ بِاللَّهِ رَبًّا وَبِمُحَمَّدٍ نَبِيًّا وَبِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَلِيًّا. (3)

ص: 199

---

1- بحار الأنوار، ج 47، ص 101، ح 123 (باب پنجم از ابواب تاریخ ابي جعفر عليه السلام ... از کتاب تاریخ علی بن الحسین علیه السلام و...) به نقل از کتاب الخرائج والجرائح (للراوندي)، ج 2، ص 621، ح 20؛ حقیر نیز در مستدرک سفينة البحار، ج 2، ص 28 ذیل «ماده: جبل» موارد اطاعت کوه ها و در ج 2، ص 223 «ماده: حجر» مواضع فرمان برداری سنگ ها را از حضرات معصومین بیان کرده ام.

2- الخرائج والجرائح، ج 2، ص 908؛ ر.ک: بحار الأنوار، ج 17، ص 252، ح 4 (باب دوم از ابواب معجزاته صل الله و علیه وآله از کتاب تاریخ نبینا صل الله و علیه وآله).

3- الأمالي (للطوسي)، ص 283، ح [549]87؛ ر.ک: بحار الأنوار، ج 17، ص 372، ح 27 (باب چهارم از ابواب معجزاته صل الله و علیه وآله از کتاب تاریخ نبینا صل الله و علیه وآله).

نیز داستان آن سنگ ریزه‌هایی که به اراده حضرت امیر علیه السلام جواهر شد(1) و سنگ ریزه‌ای که امام زمان عجل الله و تعالی فرجه الشریف آن را به کسی داد و به اراده حضرت، طلا شد(2) و قصه آن کسی که مدیون بود و چون حضرت امیر علیه السلام او را امر فرمود که در حضورش سنگی و کلوخی را بردارد، به اراده حضرت، آن سنگ و کلوخ طلائی ناب شد و او دین خود را ادا کرد؛ همه در جای خود مذکور است.(3)

باز، از نمونه این موارد می‌توان به داستان آن سنگی اشاره کرد که در دست امیرالمؤمنین علیه السلام نخست گلابی و بعد سیب شد و پس از آن که ایشان از هر دو خوردند، قطعه آخر دوباره سنگ شد.(4)

سیدهاشم بحرانی صاحب تفسیر برهان - در مدینه المعاجز از طبری امامی و شیخ حر عاملی صاحب وسائل - در اثبات الهداة نقل کرده اند که فقیری خدمت امام سجاد علیه السلام از فقر شکایت کرد. حضرت یک درهم و یک گرده نان به آن فقیر عنایت فرمودند. به برکت حضرت، به مدت چهل سال از آن عطیه می‌خورد و زندگی می‌کرد.(5)

ابوصامت حلوانی می‌گوید: من خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم که آیه و معجزه‌ای به من نشان دهید تا شک و شبهه از قلب من زایل گردد. حضرت فرمودند:

کلیدی را که در آستین خود داری به من بده. من آن را تقدیم کردم.

ص: 200

---

1- الخرائج والجرائح، ج 2، ص 706، ح 1؛ ر.ک: بحار الأنوار، ج 41، ص 254، ح 15 و ص 260، ح 20 (باب 112 از ابواب معجزاته صل الله و علیه وآله از کتاب تاریخ امیرالمؤمنین علیه السلام).

2- الخرائج والجرائح، ج 2، ص 784، ح 110؛ ر.ک: بحار الأنوار، ج 52، ص 2، ح 1 و ص 59، ح 43 (باب 18 از ابواب النصوص من الله تعالی و... از کتاب تاریخ الامام الثانی عشر عجل الله و تعالی فرجه الشریف).

3- ر.ک: مستدرک سفینه البحار، ج 2، ص 315 «ماده: حصی» و ج 6، ص 209 «ماده: صخره».

4- ر.ک: مستدرک سفینه البحار، ج 8، ص 339 ماده: فهر

5- ر.ک: مدینه المعاجز، ج 4، ص 259، ح 40 [1292]؛ إثبات الهداة، ج 4، ص 83، ح 59 (فصل 23).

ناگهان دیدم که آن کلید شیر درنده ای شد. ترسیدم. حضرت فرمود: بگیرش، نترس! چون آن را گرفتم، باز، مانند اول شد. (1)

محمد بن ابی علا از یحیی بن اکثم درباره علوم آل محمد صل الله و علیه وآله سؤال کرد. وی در جواب، گفت: من به طواف قبر مقدس پیغمبر اکرم صل الله و علیه وآله مشغول بودم که امام جواد صل الله و علیه وآله نیز آمد و مشغول طواف شد. پس، از حضرت سؤال هایی کردم که ایشان جواب داد. آن گاه، عرض کردم: می خواهم از شما چیزی بپرسم؛ ولی حیا می کنم.

حضرت فرمودند:

سؤال نکرده، جوابت را می دهم. می خواهی از من سؤال کنی که امام کیست؟ عرض کردم: به خدا قسم، مقصودم همین بود. حضرت فرمود: امام منم. عرض کردم: علامت و نشانه آن چیست؟ ناگهان، شنیدم که عصای دست حضرت به زبان فصیح گفت: مولای من امام و حجت خداست! (2)

داوود رقی می گوید: ما، در خدمت امام صادق علیه السلام، به چاه عمیقی رسیدیم که هیچ آب نداشت. امام نزدیک چاه آمد و فرمود:

ای چاه شنوای که فرمان بردار پروردگار هستی! ما را آب بده. داوود می گوید: به خدا قسم، دیدم آب (از ته چاه جوشید تا به روی زمین رسید و امام هم با ما از آن آب آشامید. مفضل و داوود می گویند که ما عرض کردم: این موضوع به کار موسی بن عمران شبیه است. بعد به درخت خرمایی خشک رسیدیم. فرمودند: ای درخت! ما را اطعام کن!

ص: 201

---

1- ر.ک: بحار الأنوار، ج 7، ص 117، ح 154 (باب پنجم از ابواب تاریخ ابی جعفر علیه السلام ... از کتاب تاریخ علی بن الحسین علیه السلام و...) به نقل از کتاب الخرائج والجرائح (للراوندی)، ج 1، ص 306، ح 10.

2- بحار الأنوار، ج 5، ص 68، ح 50 (باب سوم از ابواب تاریخ الإمام الجواد علیه السلام از کتاب تاریخ علی بن موسی الرضا علیه السلام و...) به نقل از الکافی، ج 1، ص 353، ح 9 و مناقب آل ابی طالب علیه السلام، ج 4، ص 393.

پس، از آن درخت خشک، خرماي تازه بيرون آمد و خورديم. (1)

أصبغ نقل می کند که در خدمت اميرالمؤمنين عليه السلام بوديم، به جايی رسيديم . حضرت پای مبارک را بر زمين زد؛ پس، زلزله شد.

در روايت ديگري آمده است که، چون زلزله شد، ايشان فرمود: ساکت شو و آرام بگير! پس زمين آرام شد.

در مورد ديگر، در زمان ابوبکر، زلزله ای واقع شد. حضرت دست مبارک را بر زمين زد و فرمود: آرام بگير! پس آرام و قرار گرفت.

حضرت فرمود: منم آن انسانی که خداوند می فرماید:

«وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا\*يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا». (2)

آری، چون زلزله قيامت شود، ايشان با زمين سخن می گوید و زمين قضایا و اخبار خود را برای حضرت نقل می کند.

در زمان عمر هم زلزله ای واقع شد. حضرت، با جمعی بسيار، به سوی بقیع رفتند. دیدند که ايشان پای مبارک را بر زمين زد و فرمود: آرام بگير! پس زمين آرام شد. در اين روايت، آمده است که ايشان فرمود: منم آن انسانی که در زلزله قيامت با زمين تکلم می کنم و او اخبار خود را به من گزارش خواهد داد. (3)

ص: 202

---

1- مدينة المعاجز، ج 5، ص 356، ح 133 [1703] وج 6، ص 57، ح 273 [1843]؛ الثاقب في المناقب، ص 423.

2- الزلزلة (99)، آیات 3-4: (در زمان زلزله قيامت) انسان می پرسد (زمين) را چه شده است؟ آن روز است که (زمين) خبرهای خود را بازگو می کند.

3- ر.ک: بحار الأنوار، ج 7، ص 111، ح 44 (باب پنجم از ابواب المعاد و... از كتاب العدل والمعاد) وج 41، ص 253، ح 13 و ص 271، ح 25 و ص 272، ح 27 (باب 112 از ابواب معجزاته صل الله و عليه وآله از كتاب تاريخ أمير المؤمنين عليه السلام) وج 42، ص 17، ح 2 (باب 116 از ابواب معجزاته عليه السلام از كتاب تاريخ أمير المؤمنين عليه السلام)، البرهان في تفسير القرآن، ج 5، ص 729-727، تفسير نورالثقلين، ج 8، ص 286 (در تفسير سوره شريفه زلزله)؛ مستدرک سفينة البحار، ج 1، ص 232 ماده: انس» (در تأويل انسان در اين سوره به اميرالمؤمنين عليه السلام) و در كتاب اثبات الهداة، ج 5، ص 12-13، ح 313 (فصل 35).



جابر بن یزید جُعیفی نقل می کند که نزد امام محمد باقر علیه السلام رفتم و از حاجتمندی خود به حضرتش شکایت کردم. فرمودند: نزد ما درهمی نیست. زمانی نگذشت که کمیت شاعر وارد شد و به امام عرض کرد: فدایت شوم! اگر اجازه بفرمایید، قصیده ای را که سروده ام به عرض مبارکتان برسانم. حضرت فرمودند: بخوان. کمیت شعر خود را خواند.

پس حضرت به غلام فرمان داد: از آن اتاق، یک بدره (کیسه) پول بیاور و به کمیت بده. غلام چنین کرد. باز، کمیت عرض کرد: اگر اجازه دهید، قصیده دیگر بخوانم. اجازه فرمودند. پس خواند و باز، حضرت فرمان داد: غلام! بدره دیگری از اتاق بیاور و به کمیت بده. غلام چنین کرد، باز کمیت اجازه خواست که قصیده دیگری بخواند. امام اجازه فرمودند و کمیت خواند. باز، حضرت فرمود که بدره دیگری دهند، غلام آورد و به کمیت تقدیم کرد.

کمیت عرض کرد: به خدا قسم، این قصاید را برای طمع مال نخواندم و غیر عرض ارادت و ادای حق شما، منظور دیگری نداشتم. حضرت برای او دعا کردند و فرمودند: غلام! این بدره ها را به جای خودش برگردان. جابر می گوید: چون کمیت رفت و من این حال را مشاهده کردم، در خاطرم چیزی خطور کرد و با خود گفتم: امام به من فرمود که درهمی نزد ما نیست و فرمان داد به کمیت سی هزار درهم بدهند! چون به فکر فرو رفتم، امام فرمود: جابر، برخیز و به آن اتاق برو. جابر می گوید: من به اتاقی که از آن پول آورده بودند رفتم، چیزی نیافتم و برگشتم.

امام فرمود: آن چه ما پنهان می کنیم، بیشتر است از آن چه آشکار می کنیم. آنگاه، دست مرا گرفت و درون آن اتاق برد و پای مبارکش را بر زمین زد. ناگهان، چیزی مانند گردن شتر از طلای سرخ از زمین بیرون آمد. پس فرمود: به این بنگر و با کسی غیر از برادران مؤمن خود، که مورد اطمینان تواند، این راز را در میان نگذار. خداوند ما را بر

هر چه بخواهیم توانا فرموده و اگر بخواهیم، زمین را به هر سو می کشانیم. (1)

در چند مورد، به اراده حضرت رسول صل الله و علیه وآله، چوب خشک شده افتاده بر روی زمین به شمشیر بران تبدیل شد و بعضی از مؤمنان به وسیله آن قتال کردند.

برای نمونه، چون عکاشه شمشیرش در جنگ بدر شکست. پیغمبر صل الله و علیه وآله چوبی به او داد و فرمود: با کفار جنگ کن. پس آن چوب به شمشیر بران تبدیل شد. عکاشه با آن جنگ می کرد و طلحه را نیز در جنگ جمل با آن کشت. قضیه زبیر هم که قبلاً مذکور گشت (2).

در جای دیگر، حضرت چوبی به کسی داد و به اراده حضرت، به چراغ روشن تبدیل شد؛ و حقیر آن را در کتاب ابواب رحمت آورده ام (3).

در روایتی هم آمده است که ام سلیم خدمت پیغمبر رسید و علامت خلافت بر حق الهی را خواست. حضرت سنگ ریزه ای گرفتند و در کف با کفایت خود نرم و خمیر کردند؛ پس به اراده حضرت رسول، یاقوت قرمز شد. حضرت خاتم خود را بر آن زد، اثرش ظاهر شد و نقش بست. سپس فرمود: هرکس مثل من کند، او وصی من است. بعد، او خدمت حضرت امیر و سپس خدمت امام حسن و امام حسین و امام سجاد علیهم السلام، یکی بعد از دیگری، رسید و امامان نیز مانند پیغمبر اکرم صل الله و علیه وآله چنین کردند. (4)

ص: 204

---

1- ر.ک: الإختصاص، ص 272؛ بصائر الدرجات، ص 375، ح 5 (باب دوم از جزء هشتم)؛ بحار الأنوار، ج 46، ص 239، ح 23 (باب پنجم از ابواب تاریخ ابی جعفر علیه السلام از کتاب تاریخ علی بن الحسین علیه السلام و...); منتهی الآمال، ج 2، ص 197 (فصل سوم از باب هفتم).

2- ر.ک: بحار الأنوار، ج 17، ص 382، ح 50 (باب چهارم از ابواب معجزاته از کتاب تاریخ نبینا صل الله و علیه وآله) و ص 254، ح 4 (باب دوم از ابواب معجزاته از کتاب تاریخ نبینا صل الله و علیه وآله) و ج 19، ص 340، ح 83 (باب دهم از ابواب أحواله صل الله و علیه وآله ... از تاریخ نبینا صل الله و علیه وآله).

3- ر.ک: ابواب رحمت، ص 34.

4- ر.ک: مقتضب الأثر، ص 18؛ بحار الأنوار، ج 25، ص 186، ح 6 (باب پنجم از ابواب علامات الإمام وصفاته ... از کتاب الإمامة).

جمعی در خدمت امام صادق علیه السلام بودند. یکی از آنان عرض کرد: به من یک آیه (نشانه قدرت و حقانیت) از زمین نشان دهید. دیگری هم آیه آسمانی خواست. حضرت درخواست هر دو را اجابت کرد. امر امامت به زمین و آسمان صادر شد و چگونگی اطاعت زمین و آسمان را از امام مشاهده کردند. پس امام فرمود: اگر بخواهم، آسمان را به زمین می کشانم. (1)

ص: 205

---

1- ر.ک: مدینه المعجز، ج6، ص124، ح 331 [1901]: الثاقب في المناقب، ص6421، ح 5 [355].



## فصل یازدهم 11: فرمان برداری ابرو باد از ولی

شخصی یهودی خدمت مولای متقیان عرض کرد: از جمله فضایل حضرت موسی آن است که ابر بر سر او سایه می افکند. امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

چنین است؛ ولی این موضوع فقط به موقع حضور ایشان در صحرای تیه مربوط بود. (1) ولی به محمد صل الله و علیه وآله بهتر از این داده بودند: ابر بر سر او سایه می افکند؛ از اول ولادت تا آخر وفات، در سفر و حضر. (2)

در روایات بسیاری آمده که خداوند به امام قدرتی داده که می تواند در مختصر زمانی از مشرق به مغرب و از مغرب به مشرق سیر کند؛ ابرها را نیز مسخر فرموده و

ص: 207

1- الإحتجاج، ج 1، ص 259.

2- این گفت وگو جزء روایت مفصلی است که در فصل دهم به آن اشاره شد. بحار الأنوار، ج 10، ص 39، باب دوم از ابواب احتجاجات امیرالمؤمنین علیه السلام از کتاب الإحتجاج) موارد سایه افکندن ابر در هوای آفتابی بر سر معصومین علیهم السلام در روایات بسیاری آمده است؛ از آن جمله، در بحار الأنوار، ج 15، ص 194، ح 14 و ص 201، ح 17 و ص 215، ح 28 (باب دوم از کتاب تاریخ نبینا صل الله و علیه وآله) و ص 349، ح 12 (باب چهارم از کتاب تاریخ نبینا صل الله و علیه وآله) و ج 16، ص 3، ح 8 و ص 30، ح 19 (باب پنجم از کتاب تاریخ نبینا صل الله و علیه وآله) و ص 176، ح 19 (باب هشتم از کتاب تاریخ نبینا صل الله و علیه وآله) و ج 17، ص 231، ح 1 (باب دوم از ابواب معجزاته از کتاب تاریخ نبینا صل الله و علیه وآله) و ص 355، ح 9 (باب سوم از ابواب معجزاته از کتاب تاریخ نبینا صل الله و علیه وآله) و غیره. این جانب بسیاری از آن مواضع را در مستدرک سفینة البحار، ج 4، ص 496 «ماده: سحب» و ج 8، ص 20 «ماده: غمم» ذکر کرده ام.

اسباب سیر او را، به هرجا که بخواهد، مهیا کرده است.

مشهور است که امیرالمؤمنین علیه السلام و ابوبکر و عمر و جمعی دیگر بر بساطی نشستند و به امر پیغمبر صل الله و علیه وآله، باد آنان را حرکت داد و نزد اصحاب کهف رساند. هرکدام که سلام کردند، جواب نشنیدند؛ مگر مولا امیرالمؤمنین علیه السلام که سلام کرد و جواب شنید. اصحاب کهف گفتند:

ما با کسی غیر پیغمبر و وصی پیغمبر سخن نمی گوئیم. (1)

نقل کرده اند که علی بن صالح طالقانی به مسافرت چین رفته بود. در میان دریا، کشتی شکست و او خود را روی تخته شکسته کشتی دید. از شدت ناراحتی، قصد کرده بود خود را به دریا اندازد که موج دریا او را به جزیره ای انداخت. در میان جزیره، گرسنه و تشنه و مضطرب و ترسان راه می رفت. ناگهان، نظر او به غار کوهی افتاد، نزدیک آن رفت آواز تسیح و تهلیل و تکبیر و تلاوت قرآن به گوش او رسید و شنید که از داخل، گوینده ای ندا می کند: علی بن صالح

ص: 208

---

1- بخشی از روایات این موضوع را مجلسی در بحار الأنوار، ج 39، ص 136، باب 80 از ابواب فضائله و... از کتاب تاریخ امیرالمؤمنین علیه السلام) و ج 27، ص 32 (باب 14 از ابواب سائر فضائلهم و... از کتاب الإمامة) نقل فرموده و قضیه بساط را نیز از علمای عامه و خاصه روایت کرده است. این جانب در مستدرک سفینه البحار، ج 1، ص 355 «ماده: بسط» مدارک قضیه بساط را آورده ام. جناب صفار در کتاب شریف بصائر الدرجات، ص 401 - 397 (باب 12 از جزء هشتم) در بیان و شرح آنکه به ائمه هدی قدرتی داده شده که به هرجای زمین بخواهند می توانند سیر کنند، پانزده روایت معتبر و صحیح نقل فرموده است. در همان کتاب، ص 407 - 402 (باب 13 از جزء هشتم)، یازده روایت نقل فرموده که ائمه هدی می توانند هرکسی را، به هرجا بخواهند، در کمترین زمانی سیر دهند. و در ص 408 (باب 14 از جزء هشتم) آن، در شرح قدرت ائمه هدی علیهم السلام که از جانب پروردگار به آنان بخشیده شده است و در ص 409 - 408 (باب 15 از جزء هشتم)، ص 408 در آنکه امام علیه السلام برابر سوار می شود و بر وسایل سیر در آسمانها و زمین ها مسلط و آگاه است روایاتی نقل کرده است.

طالقانی، خدا تو را رحمت فرماید! داخل غار شو.

وی می گوید: من داخل شدم و سلام کردم و جواب شنیدم. دیدم مرد بزرگواری آن جا نشسته؛ به من فرمود: تو مشمول لطف و عنایت پروردگار واقع شدی که از دریا نجات داد و به این جا رسانید. اگر بخواهم، به تو خبر می دهم که در چه وقت از منزل خود بیرون شدی و چند روز در سفر و در روی آب بودی. همه سرگذشت تو را می دانم. نزدیک بیا و بنشین؛ خدا تو را رحمت کند.

چون کلام او را شنیدم، گفتم: تو را به حق خداوند قسم می دهم، از کجا احوال مرا دانستی؟ فرمود: خدای دانای توانا مرا آگاه فرموده؛ تو گرسنه ای.

کلامی فرمود، غذا و آب برایم آماده شد و من خوردم. از آن لذیذتر و خوشگوارتر نخورده بودم. فرمود: آیا میل داری به وطن خود برگردی؟ عرض کردم: کیست که بتواند مرا به آن جا رساند؟ حضرت فرمود: برای کرامت و مقام دوستان ما، این برای ما امکان دارد که شما را به وطن برگردانیم. سپس دعایی خواند دست به سوی آسمان بلند کرد و فرمود: همین ساعت، همین ساعت! دیدم ابری حاضر شد و عرض کرد: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ وَ حُجَّتَهُ.

حضرت جواب سلام دادند و فرمودند: به کجا می روی؟ آیا برای رحمت فرمان یافته ای، یا برای عذاب؟ آن ابر مرخص شد و ابر دیگر آمد. بعد از عرض سلام و خبر دادن از مقصدش، عرض کرد: برای رحمت، مأمور طالقانم. حضرت فرمود: من امانتی به تو می سپارم؛ آن را به سلامت به زمین طالقان برسان. عرض کرد: مطیع و فرمان بردارم.

حضرت فرمود: روی زمین قرار بگیر. ابر، به امر حضرت، روی زمین قرار گرفت. پس حضرت بازوی مرا گرفت و روی ابر نشانید.

در این هنگام، عرض کردم: تو را قسم می دهم به حق خداوند عظیم، به حق

محمد خاتم النبیین، به حق علی سیدالوصیین و به حق ائمه طاهرین علیهم السلام که خود را به من معرفی کنی تا حضرتت را بشناسم؛ زیرا مقام بزرگی به شما داده شده .

حضرت فرمود: علی بن صالح، خداوند زمین خود را از حجت خالی نمی گذارد؛ هرچند (به مدت یک چشم بر هم زدن باشد. ظاهر باشد یا باطن و مخفی. منم حجت خدا در ظاهر و باطن، منم رساننده و گوینده از جانب رسول اکرم صل الله و علیه وآله، منم موسی بن جعفر.

سپس فرمان پرواز صادر شد و ابر حرکت کرد. به خدا قسم، هیچ ناراحتی و ترسی در خود نیافتم. زمان زیادی نگذشت که مرا به سلامت به زمین طالقان رسانید. (1)

سزاوار است که در این جا داستان آن مرد همدانی را، که به داستان علی بن صالح شبیه است به طور اختصار نقل کنیم.

در کتاب شریف کمال الدین - تألیف شیخ صدوق - آمده است که مردی از اهل همدان گفت: من از سفر حج برمی گشتم. چند منزل راه که پیمودم، بسیار خسته شدم و قدری خوابیدم، چون از خواب بیدار شدم، اثری از قافله نیافتم. با حالت اضطراب و سرگردانی، به امام زمان عجل الله و تعالی فرجه الشریف متوسل شدم. ناگهان، قصری افراشته را مشاهده کردم. نزدیک رفتم. خادم مرا وارد قصر کرد. آقای نورانی مانند ماه تابان دیدم.

حضرت فرمودند:

می دانی من کیستم؟ عرض کردم: نه، به خدا قسم. فرمودند: منم قائم آل محمد عجل الله و تعالی فرجه الشریف که در آخرالزمان ظهور می کنم و زمین را پر از عدل خواهم کرد.

ص: 210

---

1- ر.ک: بحار الأنوار، ج 48، ص 39، ح 16 (باب چهارم از ابواب تاریخ الإمام موسی بن جعفر علیه السلام از کتاب تاریخ علی بن الحسین علیه السلام و...)؛ مناقب آل ابی طالب علیه السلام، ج 4، ص 301.



آن گاه، فرمود: شما فلان کس، اهل همدان نیستی؟ عرض کردم: بلی، فرمودند: می خواهی به شهر و دیار خود برگردی؟ باز عرض کردم: بلی. حضرت به خادم اشاره فرمود. خادم دست مرا گرفت و کیسه پولی به من داد و چند قدم همراه من آمد. چشمم به آبادی افتاد. فرمود: می دانی اینجا کجاست؟ عرض کردم: به اسد آباد همدان شبیه است. فرمود: این جا اسدآباد است، برو به سلامت! نگاه کردم، دیگر او را ندیدم. وارد اسدآباد شدم و پول های کیسه را شمردم؛ چهل یا پنجاه دینار بود. سپس از آن جا به همدان رفتم. تا آن دینارها نزد ما بود، خیر و برکت داشتیم. (1)

راوندی نیز در کتابش این قضیه را نقل کرده است. (2)

حضرت سلیمان بن داوود یک حرف از اسم اعظم می دانست؛ باد ممسخر او شده بود و بساط او را، با هرکه و هرچه بر آن بود، حرکت می داد و به هر جا که می خواست، می برد و کلمات انسان و اصوات حیوان را نیز به گوش او می رسانید. (3)

خداوند به پیغمبر و اوصیای آن سرور بهتر و بیشتر از آن چه به سلیمان و دیگران داده، عنایت فرموده؛ و غیر از یک حرف، تمام حروف اسم اعظم (72 حرف) را به آنان تعلیم داده است. تمام آن چه پروردگار مهربان به پیغمبران و مرسلین احسان فرموده برای پیغمبر خاتم جمع کرده است و آن عطیات از ایشان به اوصیایش به ارث رسیده؛ بلکه، تمام علوم و کمالاتی که خداوند به مخلوقات

ص: 211

- 
- 1- کمال الدین، ج 2، ص 453، ح 20 (باب 43): اثبات الهداة، ج 5، ص 298، ح 40 (در باب معجزات امام زمان عجل الله و تعالی فرجه الشریف و ص 325، ح 129 (به طریق دیگر).
  - 2- الخرائج والجرائح، ج 2، ص 788، ح 112.
  - 3- ر. ک: تفسیر القمی، ج 2، ص 234؛ بحار الأنوار، ج 14، ص 98، ح 1 (باب هشتم از ابواب قصص سلیمان بن داود علیه السلام از کتاب النبوة).

خود بذل فرموده، برای محمد و عترت پاکیزه اش جمع کرده است؛ چنان که به طور مشروح در فصول گذشته بیان شد.

بنابراین، مُسخر بودن باد و ابر برای پیغمبر و خلفای آن سرور، ائمه اثناعشر علیهم السلام، از موضوعات روشن روایات و منکر آن خود جاهل به معارف قرآن است؛ حَسْبُهُ جَهْلُهُ.

ص: 212

## فصل دوازدهم 12: اطاعت آب از پیغمبر و ائمه هدی علیهم السلام

پیغمبر و امام، هرگاه اراده کنند، آب به هر ماده (جوهری) به دلخواه ایشان منقلب می شود. در این باب نخست مشروح قضیه کرامت امام سجاد علیه السلام را در تبدیل آب به جواهرات را برای مردی بلخی می آوریم و سپس به چند روایت دیگر هم به اختصار اشاره می کنیم.

مؤمنی از بزرگان بلخ سال های متمادی موفق به زیارت خانه خدا و مدینه می شد. هر سال هم تحفه ها و هدایایی را برای امام سجاد علیه السلام می برد و مسائل حلال و حرام را از آن حضرت می آموخت و به وطن خود برمی گشت.

یک سال که از سفر برگشت، همسر او اظهار کرد: شما هر سال برای امام تحفه ها و هدایایی می بری، اما او در عوض، چیزی به شما نمی دهد. آن مؤمن در جواب گفت: این مرد بزرگوار، که ما برای او تحفه و هدیه می بریم، مالک دنیا و آخرت است. همه آن چه در دست مردم است، در اختیار ایشان نیز قرار دارد؛ زیرا او خلیفه پروردگار، حجت حق بر بندگان، پسر پیغمبر و پیشوای همگان است. زن که این حرف را شنید، ساکت شد.

سال دیگر، آن مؤمن مہیای حج گردید و به سفر حج و زیارت مدینه موفق شد. پس خدمت امام سجاد زین العابدین علیه السلام رسید. اجازه خواست، وارد شد و

دست مبارک امام را بوسید. غذا حاضر بود. امام او را امر فرمود که غذا بخورد. چون غذا صرف شد، تشت و ابریق (1) برای شستن دست ها حاضر کردند.

مؤمن بلخی حرکت کرد که آب به دست مبارک امام بریزد، حضرت فرمود: تو مهمان مایی، می خواهی آب به دست من بریزی؟! عرض کرد: من دوست دارم خدمت کنم. امام فرمود: حال که این کار را دوست داری، والله، من نیز آن چه را دوست داری و بدان خشنود می شوی به تو نشان می دهم که چشم تو روشن گردد.

مرد بلخی چندان بر دست مبارک امام آب ریخت که یک سوم تشت پر از آب شد. امام فرمود: در میان تشت، چه می بینی؟! عرض کرد: آب است. حضرت فرمود: یاقوت سرخ است. چون خوب نگاه کرد، دید آب یاقوت سرخ شده است. باز، امام به وی فرمود: آب بریز. او چندان آب ریخت که یک سوم دیگر تشت را آب گرفت، حضرت فرمود: چیست؟ وی عرض کرد: آب است. این بار، به اراده حضرت، زمرد سبز شد. بار دیگر، حضرت فرمود: آب بریز. وی نیز آن قدر آب ریخت که تمام تشت پر از آب شد. بار آخر، آب به اراده حضرت، دُر سفید تبدیل گشت. تشت مملو از یاقوت، زمرد و دُر سفید شد.

مرد بسیار تعجب کرده بود و دست های حضرت را می بوسید. حضرت فرمود: این جواهرات را عوض آن تحفه ها و هدایا برای همسر خود ببرید و از جانب ما، معذرت بخواهید.

چون مرد بلخی از خدمت امام مرخص شد و جواهرات را به همسر خود رسانید و قضیه را نقل کرد، آن زن سجده شکر کرد و شوهر خود را قسم داد که سال بعد او را نیز همراه خود به سفر ببرد. چون مراسم حج رسید، زن همراه شوهر

ص: 214

---

1- ابریق: آب دستان، ظرفی لوله دار که در زمان های قدیم برای شستن دست ها پس از صرف غذا به کار می رفت.

خود حرکت کرد، اما در بین راه بیمار شد و نزدیک مدینه از دنیا رفت.

مرد بلخی جنازه را در خیمه خود گذاشت و با چشم گریان، خدمت امام سجاد علیه السلام رسید و جریان را به عرض مبارک امام رسانید. حضرت دو رکعت نماز خواند و دعایی کرد. سپس به آن مرد توجهی کرد و فرمود: برگرد نزد همسرت که خداوند او را به قدرت و حکمت بالغه خود زنده فرموده است؟

آن مرد به راه افتاد و خود را با شتاب به خیمه همسرش رسانید. دید همسرش، با صحت و سلامت، در خیمه نشسته است. به او گفت: چگونه خداوند تو را زنده کرد؟ زن در جواب گفت: ملک الموت آمد و روح مرا قبض کرد. ناگهان شخصی با این خصوصیات آمد، هر صفت و خصوصیتی را که برمی شمرد، شوهرش می گفت که این صفت مولای من علی بن الحسین علیه السلام است.

زن ادامه داد: چون چشم ملک الموت به آقا افتاد، پاهای امام را بوسید و عرض کرد: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَبَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا زَيْنَ الْعَابِدِينَ و جواب سلام شنید.

امام به او فرمود: روح این زن را به سوی جسدش برگردان. قصد زیارت ما را داشته و من از پروردگرم تقاضا کردم که سی سال او را با زندگانی خوب در دنیا نگاه دارد. ملک الموت عرض کرد: ای ولی پروردگار، من مطیع و فرمانبردار شمایم. آنگاه، روح مرا به جسدم برگردانید و رفت.

پس مرد بلخی و همسرش به سوی مدینه روان گشتند. چون به پیشگاه امام وارد شدند، زن گفت: به خدا قسم، این همان آقایی است که ملک الموت را فرمان داد که روح مرا برگرداند. این زن و شوهر، پس از آن، چندان در خدمت امام بودند، تا آن که از دنیا رفتند. (1)

ص: 215

---

1- ر.ک: بحار الانوار، ج 46، ص 47 (باب سوم از ابواب تاریخ سید الساجدین علیه السلام از کتاب تاریخ علی بن الحسین علیه السلام و...؛ مدینه المعاجز، ج 4، ص 312.

در روایت دیگری نیز نقل کرده اند که، به اراده حضرت موسی بن جعفر علیه السلام آبی که دست مبارک امام را به آن شست و شو دادند، طلا و دُر گران بها شد. (1)

هم چنین روایت کرده اند که شخصی برای حضرت رضا علیه السلام پول بسیاری آورد، ولی دید حضرت از رسیدن پول مسرور نشد، از این جهت ملول گشت و در دل گفت: من این مال بسیار را نزد حضرت آوردم، اما ندیدم آثار سرور و شادمانی در او ظاهر گردد!

حضرت به غلام خود دستور داد که تشت و آب حاضر کند و خود روی تختی نشست و فرمود:

غلام! بردست من آب بریز. چون آب می ریخت، آن مرد دید که از میان انگشت های حضرت طلا- در میان تشت می ریزد. آن گاه حضرت به او توجهی کرد و فرمود: کسی که این طور است، این مال ها در نظر او مهم نیست. (2)

در روایت دیگری آمده است که محمد بن اسحاق خدمت امام سجاد علیه السلام رسید و از طغیان آب نهري در دیار خود شکایت کرد و گفت طغیان این نهر هر سال، پانصد هزار درهم به اموال ما خسارت وارد می کند. امام انگشتی به او عنایت فرمود که در آن نهر بیندازد.

راوی می گوید: چنین کردم، آب کیفیت ثابتی یافت و دیگر در زمستان و تابستان تغییر نمی کرد. (3)

ص: 216

---

1- ر.ک: بحار الأنوار، ج 48، ص 42، ح 19 (باب چهارم از ابواب تاریخ الإمام موسی بن جعفر علیه السلام از کتاب تاریخ علی بن الحسین علیه السلام...). این روایت را عبدالله بن جعفر حمیری نیز در قرب الإسناد، ص 270، ح 1074 از جناب علی بن جعفر، از برادرش موسی بن جعفر علیه السلام نقل فرموده است.

2- کشف الغمة، ج 2، ص 303؛ بحار الأنوار، ج 49، ص 63، ح 80 (باب سوم از ابواب تاریخ الإمام علی بن موسی الرضا علیه السلام از کتاب تاریخ الإمام علی بن موسی الرضا علیه السلام و...); مدینة المعاجز، ج 7، ص 21، ح 14 [2116]; إثبات الهداة، ج 4، ص 312، ح 20؛ الکافی، ج 1، ص 491، ح 10.

3- ر.ک: اثبات الهداة، ج 4، ص 83، ح 60؛ دلائل الإمامة، ج 1، ص 200، ح 8 [118].

### فصل سیزدهم 13 : اطاعت ملائکه از پیغمبر و ائمه هدی علیه السلام

از آن چه در فصل چهارم گذشت، به طور کامل روشن شد که تمام موجودات آسمانی و زمینی مطیع و فرمانبردار پیغمبر و امام اند. در قضیه مؤمن بلخی هم گزارش اطاعت ملک الموت از حضرت امام سجاده علیه السلام بیان شد. در این فصل به روایات دیگری در باب اطاعت ملائکه از صاحبان امر ولایت، اشاره می شود.

صفوان بن یحیی نقل کرده است که عبدی به من گفت: همسرم به من اظهار کرد مدتی است خدمت امام صادق علیه السلام نرسیده ایم. سزاوار است که امسال به زیارت حج برویم و به خدمت حضرت برسیم. من گفتم: به خدا قسم، چیزی ندارم که بتوانیم به سفر حج برویم. همسرم گفت: لباس ها و زر و زیور مرا بفروش تا اسباب مسافرت حج را فراهم کنی. من نیز چنین کردم و روانه سفر شدیم.

نزدیک مدینه که رسیدیم، همسرم سخت بیمار شد، به طوری که در آستانه مرگ قرار گرفت و من از او ناامید شدم. چون وارد مدینه شدیم، من او را تنها گذاشتم و ناامید از این که زنده بماند، خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم. حضرت دو پارچه رنگین در برداشت. سلام کردم و قضیه را به عرض مبارک رساندم.

امام فرمود: تو به این جهت افسرده ای؟ عرض کردم: بلی. حضرت فرمود: من دعا کردم و صحت یافت. برگرد، او را نشسته خواهی یافت، درحالی که کنیزت

شکر طبرزد(1) به او می دهد.

فوراً برگشتم و صورت واقعه را، چنان که امام فرموده بود، مشاهده کردم. از او درباره حالش سؤال کردم. گفت: خداوند مرا عافیت داد. من به نقل ماجرای ملاقاتم مبادرت کردم و جریان بین خود و امام صادق علیه السلام را شرح دادم.

گفت: شما که رفتید، خودم را در آستانه مرگ دیدم. مردی که دو پارچه رنگین در برداشت تشریف آورد و از حال من سؤال فرمود. گفتم: در آستانه مرگم و ملک الموت برای قبض روحم آمده است.

فرمود: ای ملک الموت! جواب داد: لیبک، ای امام به حق ناطق. فرمود: آیا تو مأمور نیستی که مطیع و فرمان بردار من باشی؟ عرض کرد: بلی. پس فرمود: من تو را امر می کنم که قبض روح او را تا بیست سال به عقب اندازی. عرض کرد: اطاعت می کنم. پس آن آقا با ملک الموت بیرون رفتند و من صحت یافتم.(2)

در روایت مفصلی هم مذکور است که امیرالمؤمنین علیه السلام ملائکه را امر فرمودند که ابلیس الأبالسه (سرکرده ابلیسان) و فرعون این امت را حاضر کنند. ملائکه نیز زُفَر(3) را حاضر کردند.(4)

ص: 218

1- طبرزد شکری است که آن را می جوشانند و به اندازه یک دهم آن، شیر در آن مخلوط می کنند و باز می جوشانند تا خوب ببندد. در عرف، به شکر قرمز معروف است.

2- ر.ک: بحار الأنوار، ج 47، ص 115، ح 152 (باب پنجم از ابواب تاریخ الإمام الصادق علیه السلام از کتاب تاریخ علی بن الحسین علیه السلام و...) به نقل از کتاب الخرائج والجرائح (للراوندی)، ج 1، ص 294، ح 2؛ نظیر این روایت در اثبات الهداة، ج 4، ص 173، ح 132 نیز مذکور است.

3- مراد از زُفَر، خلیفه ثانی است؛ ر.ک: بحار الأنوار، ج 22، ص 223، ح 3 (باب سوم از ابواب مایتعلق به صل الله و علیه وآله... از کتاب تاریخ نبینا صل الله و علیه وآله).

4- ر.ک: اثبات الهداة، ج 3، ص 560، ح 504؛ بحار الأنوار، ج 42، ص 55، ح 1 (باب 117 از ابواب معجزاته علیه السلام از کتاب تاریخ امیرالمؤمنین علیه السلام). این جانب هم در مستدرک سفینه البحار، ج 1، ص 415 «ماده: بلس» اجمال آن را بیان کرده ام.



در روایات بسیاری، در کتاب های علمای عامه و خاصه، آورده اند که ملائکه به پیشگاه امیرالمؤمنین علیه السلام وارد می شدند، هم عرض سلام می کردند، هم برای دوستان و شیعیان ایشان طلب آمرزش می کردند. آنان هنوز نیز چنین می کنند و به سوی پروردگار به دوستی آن حضرت تقرب می جویند و به خدمت ایشان افتخار می کنند.

چون خداوند ملائکه را از نور مقدس ایشان خلق فرموده و آن ها تسبیح و تهلیل و تکبیر و تحمید را از ارواح مقدس محمد و آل محمد صل الله و علیه وآله آموخته اند، از این جهت، خداوند ولایت ایشان را بر ملائکه مقرب خود واجب فرموده است. (1)

هم چنین، خداوند اسامی مقدس آنان را بر عرش و کرسی و لوح و بر پیشانی ملائکه و درهای بهشت و غیره نوشته است. (2)

نقل است که جبرئیل، چون اسامی مقدس خمسه طیبه را در ساق عرش مشاهده کرد، عرض کرد:

ص: 219

---

1- تعدادی از این روایات در بحار الأنوار، ج 39، ص 92 - 114 (باب 76 از ابواب فضائله و... از کتاب تاریخ امیرالمؤمنین علیه السلام) با عنوان: حب ملائکه نسبت به امیرالمؤمنین و افتخار آنان به خدمت آن سرور نقل شده است که شمار آنها به 22 روایت می رسد. در همان کتاب، ج 26، ص 267 (باب ششم از ابواب سائر فضائلهم و... از کتاب الإمامة) با عنوان تفضیل محمد و عترت پاکیزه او بر تمام پیغمبران و مرسلین و بر جمیع خلائق و آن که از آنان و تمام ملائکه و سایر خلق عهد و میثاق گرفته اند به ربوبیت و رسالت و ولایت آن بزرگواران اقرار کنند؛ و این که پیغمبران اولوالعزم نیز برای کثرت محبت به آن بزرگواران به این مقام شامخ رسیده اند. نیز در ج 26، ص 335 (باب هشتم: فضیلت پیغمبر اکرم و اهل بیت آن حضرت بر ملائکه و شهادت ملائکه به ولایت آنان)، روایاتی نقل گردیده است که شماره آنها به 24 روایت می رسد. و در ج 26، ص 351 (باب نهم: این که ملائکه به خدمت پیغمبر و ائمه اثنا عشر علیه السلام می آیند و بر روی فرش های آنان قرار می گیرند و امامان هم ملائکه را می بینند) 26 روایات نقل شده است.

2- ر.ک: بحار الأنوار، ج 27، ص 1 (باب دهم از ابواب سائر فضائلهم و... از کتاب الإمامة).

پروردگارا! تو را به حق این بزرگواران قسم می‌دهم که مرا خادم آنان

قرار دهی. (1)

در حدیث حضرت جواد علیه السلام است که حضرت رضا علیه السلام به عیادت مریضی که در حال سكرات مرگ بود، تشریف بردند. بعد از چند کلام، آن مریض عرض کرد: این جمع از ملائکه در مقابل شما ایستاده‌اند، اجازه فرمایید بنشینند. به امر حضرت، نشستند. سپس حضرت به مریض فرمود:

از آنان بپرس که آیا مأمورند در پیشگاه من بایستند. مریض گفت: از آنان پرسیدم و گفتند که اگر تمام ملائکه در اینجا حاضر باشند، باید برای شما بایستند و تا شما اجازه ندهی، نخواهند نشست، این طور از جانب خدا فرمان دارند. (2)

ص: 220

---

1- این روایت در مستدرک سفینه البحار، ج 2، ص 22 «ماده: جبر» موجود است و بحار الأنوار، ج 16، ص 365، ح 68 (باب 11 از کتاب تاریخ نبینا صل الله و علیه وآله). در بحار الأنوار، ج 24، ص 208 (باب 55 از ابواب الآيات النازلة ... از کتاب الإمامة) آن چه نازل شده و گویای آن است که ملائکه آنان را دوست دارند و برای شیعیان استغفار می‌کنند روایاتی ذکر شده است.

2- ر.ک: معانی الأخبار، ص 289، ح 7؛ بحار الأنوار، ج 6، ص 195، ح 45 (باب هفتم از ابواب الموت وما يلحق ... از کتاب العدل والمعاد).

## فصل چهاردهم 14 : اطاعت جنیان و شیاطین از صاحبان ولایت

پیش از این بیان شد که حضرت سلیمان از پروردگار نعمت ملک را درخواست کرد. خداوند اجابت فرمود، تا آنجا که باد را مسخر او قرار داد. آن گاه، جنیان و شیاطین مطیع و فرمانبردار او شدند.

در مباحث گذشته نیز آشکار شد که صاحب ملک عظیم، پیغمبر اکرم صل الله و علیه وآله و ائمه هدایت که 72 حرف از اسم اعظم نزدشان است. ایشان وارث تمام کمالات و علوم انبیا و مرسلین اند؛ چنان که علم آصف و سلیمان، نزد علم آنان، مانند قطره است نسبت به دریای اخضر. هم چنین تمام موجودات به فرمان ایشان اند. موارد فرمان برداری جنیان از پیغمبر و ائمه هدی علیهم السلام فراوان است که به برخی از آنها اشاره می شود.

در کتاب شریف کافی روایاتی نقل شده است که نشان می دهد جنیان به خدمت ائمه می آمدند و مسائل حلال و حرام خود را طرح می کردند. ائمه علیهم السلام نیز به جنیان وظایفی ارجاع می دادند که آنان اطاعت کرده، آن را به انجام می رساندند؛ از جمله، آمده است که نامه شریف امام باقر علیه السلام را یکی از جنیان به سُدیر صِیرفی رساند و نامه دیگری هم برای جابر جَعفی آورد. چون سُدیر به خدمت امام رسید و

قضیه را نقل کرد، امام فرمود:

ما خدمت گزارانی از جنیان داریم که تابع ما‌یند و هر وقت به ایشان کاری ارجاع کنیم، اطاعت می کنند. (1)

در بحار، باب اینکه جنیان خادمان ائمه هدا‌یند و برای ایشان ظاهر می شوند و درباره مطالب دینی خود از ایشان سؤال می کنند، بالغ بر بیست روایت نقل گردیده است. (2)

هم چنین، روایات بسیاری نقل شده است که جمعی از جنیان خدمت پیغمبر اکرم صل الله و علیه وآله رسیدند و ایمان آوردند و تسلیم و مطیع گشتند. گاهی نیز، بدون اینکه دیده شوند، مردم را به آواز بلند به سوی پیغمبر دعوت می کردند.

در باب بیانات شیطان و جنیان درباره مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام و شرح استیلا‌ی حضرت بر آن‌ها و جهاد آن بزرگوار با جنیان هم روایاتی نقل گردیده که دلیل بر این مدعاست.

اینجانب در مستدرک سفینه موارد اطاعت و فرمان برداری جنیان از پیغمبر و امامان را مشروحا بیان کرده ام. (3)

ص: 222

---

1- الکافی، ج 1، ص 395، ح (باب أن الجن یأتیهم فیسألونهم عن معالم ..)؛ بحار الأنوار، ج 27، ص 17، ح 5 (باب 11 از ابواب سائر فضائلهم و... از کتاب الإمامة).

2- ر.ک: بحار الأنوار، ج 27، ص 25 - 13 (باب 11 از ابواب سائر فضائلهم و... از کتاب الإمامة) و ج 18، ص 76 - 104 (باب نهم و دهم از ابواب معجزاته از کتاب تاریخ نبینا صل الله و علیه وآله) و ج 39، ص 162 - 192 (باب 83 از ابواب فضائله و... از کتاب تاریخ امیرالمؤمنین علیه السلام).

3- ر.ک: مستدرک سفینه البحار، ج 2، ص 117، ذیل «ماده: جنن».

بخش سوم 3 : بررسی دلایل عقلی و نقلی در نفی ولایت تکوینی

اشاره

ص: 223



چنان که در مقدمه یادآور شدیم، به طور کلی، کشف مراد پروردگار از آیات کریمه قرآن در غیر نصوص (مفاد واضح و قطعی آن) باید با تفسیر و بیان عترت پاکیزه پیغمبر صورت پذیرد و بدون آن، بنابر اتفاق نظر علمای شیعه احتجاج به آنها جایز نیست.

بنابراین در آیاتی که حمل معانی متعدد بر آن امکان دارد، نمی توان معنایی را بدون تفسیر و بیان عترت انتخاب کرد و بر آن، اساسی را بنا نهاد.

از این قبیح تر آنکه عترت پاکیزه یکی از آن معانی را تأیید بفرماید، ولی باز کسی به خیال خود، معنای دیگری را بگیرد و عقیده ای را بر آن بنیان گذاری کند.

در این فصل به بررسی آیات متشابهی می پردازیم که برخی، آنها را به رأی خود معنا کرده اند و به وسیله آن ولایت تکوینی پیغمبر و عترت پاکیزه او را نفی نموده اند. (1)

### 1. «لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ»

شبهه کننده ای برای نفی ولایت تکوینی پیامبر و ائمه هدی علیهم السلام به این آیه احتجاج کرده است:

«لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ» (2)

ص: 225

---

1- شبهات مطرح شده در این بخش از کتاب درسی از ولایت نقل شده است که نویسنده مغرض آن سعی داشته با تفسیر نابجای خود، ولایت تکوینی ائمه هدی را نفی کنند.

2- آل عمران (3)، آیه 128: اختیار این کار (امر مخصوص) با تو نیست، چه خداوند از آنان در گذرد. چه عذابشان کند؛ چرا که ستمکارند.

این شخص آیه را به رأی خود چنین ترجمه کرده است: «هیچ امری از امور برای تو و بر عهده تو نیست؛ چه خداوند توبه ایشان را بپذیرد، چه عذابشان کند». از نظر این شخص کلمه «شیء» در این آیه نکره است و در سیاق نفی واقع شده و مفید عموم است؛ یعنی هیچ کاری از امور تکوینی بر عهده رسول خدا نیست.

این شخص در ادامه می نویسد: اگر کسی سؤال کند که چرا در تفسیر این آیه، امام فرمود: بلی والله امور حلال و حرام که شیء و شیء است (1) به دست اوست؟ در جواب می گویم بلی، حدیث صحیح است. حلال و حرام از امور تشریحی است و این کار به عهده پیغمبر است و از عموم استثنا شده است. مدعای ما همین است که رسول خدا در امور تشریحی ولایت دارد، اما امور تکوینی از او سلب شده؛ به عموم «شیء».

در پاسخ به این شخص و این نحو تفسیر آیه قرآن به چند نکته باید توجه کرد: اول آنکه، در این آیه، کلمه «لک» (برای تو موجود است، نه کلمه «علیک» (بر عهده تو). پس عبارت «بر عهده تو» که در ترجمه آیه آمده، بیجاست و معنای «بر عهده تو چیزی نیست» هم باطل است؛ برای آن که مستلزم نفی تمام تکالیف از پیغمبر صل الله و علیه وآله می شود.

اشتباه دوم آنکه، لفظ «شیء» هر چند نکره و در سیاق نفی است، لکن به دو کلمه «مِنَ الامر» مقید است؛ یعنی «شیءٌ مِنَ الامر» برای تو نیست. الف و لام کلمه «الامر» الف و لام عهد است. چنان که شیخ طبرسی نیز فرموده است (2) - پس به موضوع

ص: 226

- 
- 1- مقصود از این عبارت آن است که حضرتش اختیار امور فراوانی را دارا بوده که به یک چیز و دو چیز محدود نمی شود. بحار الأنوار، ج 17، ص 10، ح 18 (باب 13 از کتاب تاریخ نبیصل الله و علیه وآله)؛ بصائر الدرجات، ص 382، ح 15 (باب چهارم از جزء هشتم).
  - 2- ر.ک: مجمع البیان، ج 2، ص 386.



معهود معینی اشاره دارد؛ یعنی از آن امر مخصوص، هیچ چیز برای تو نیست.

به عبارت دیگر و مطابق ظاهر کلام شریف قرآن: برای تو، از آن امر مخصوص و معهود، هیچ چیز نیست؛ یعنی اختیار آن امر مخصوص با خداست و با تو نیست.

اما مراد از امر مخصوص و معهود، به حسب روایت، ولایت مولی امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ چنان که حضرت باقر علیه السلام فرموده اند.

یعنی اختیار جعل ولایت و خلافت با خداست و با تو نیست. خداوند خلیفه تو را معین و اتمام حجت می فرماید. او دستگاه اختیار را بر هم نمی زند و نظام این دنیا را چنین قرار داده است.

بلی، اگر آیه چنین بود: «لَيْسَ لَكَ وَلَا عَلَيْكَ شَيْءٌ مِنَ الْأُمُورِ». ترجمه ایشان

صحیح بود، ولی چه کنیم که هنوز چنین آیه ای نازل نشده است!

اما روایتی که مورد اشاره قرار گرفته چنین است:

ثقه جلیل القدر جناب عیاشی، که وثاقت و جلالت او مورد اتفاق تمام علماست، در تفسیر خود از جابر جعفی(1) نقل کرده، که گفت:

خدمت حضرت باقر علیه السلام، این آیه را تلاوت کردم. حضرت فرمود: بلی، والله که او امر اشیاپی را دارا بوده و آن گونه که خیال کردی نیست. من مراد از امر را - که در آیه از اختیار پیغمبر خارج گردیده - برای تو می گویم:

ص: 227

---

1- جابر بسیار جلیل القدر و عظیم الشان، از شاگردان برازنده و ارجمند امام باقر و امام صادق علیه السلام و موضع اسرار حضرت است؛ چنان که اینجانب در مستدرکات علم رجال الحدیث، ج 2، ص 105، ش 2410 در ترجمه جابر، مشروحاً بیان کرده ام. علامه مامقانی، در رجال تنقیح المقال، ج 14، ص 97 ش 33 [3585]، محدث قمی، سفینه البحار، ج 1، ص 357 و جمعی از متأخران نیز، در کتاب های خود، وثاقت و جلالت و کمال او را اثبات فرموده اند و نوشته اند که وی هیجده سال در خدمت امام باقر علیه السلام بوده و استفاده می کرده است.

چون پیغمبر اسلام به ابلاغ ولایت علی بن ابی طالب مأمور شد، می دانست که بسیاری از افراد امت با آن حضرت دشمن اند و به فضایی که خداوند بهاو مرحمت و عنایت فرموده، حسد می ورزند. از این جهت، قلب مقدس پیغمبر ناراحت شد. این آیه نازل شد که این امر (نصب خلیفه) در اختیار تو نیست، آن را تبلیغ کن و به تأخیر نینداز. این است مراد پروردگار از امری که آن را از اختیار پیغمبر خارج فرموده (نه امور دیگر و نه آن چه تو پنداشته ای) چگونه پیغمبر امری را دارا نباشد، حال آن که خداوند (امر دین خود را) به او تفویض فرموده و قرار گذاشته که هر چه او حلال کند، حلال و آن چه حرام فرماید حرام است؟! این کلام پروردگار است: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (1). (2)

مفسران نیز کلمه «الأمر» را تعمیم نداده و الف و لام آن را نشانه عهد و اشاره به مطالب مذکور در سیاق آیات کریمه پیش دانسته اند.

از آن جمله، شیخ طبرسی - طاب ثراه - در تفسیر خود، از سیاق این آیه شریفه با آیات پیش از آن، چنین استفاده فرموده و الف و لام کلمه «الأمر» را نشان از عهد و اشاره به ماسبق گرفته و فرموده است:

ظفر و غلبه مؤمنان بر کفار، که در آیات قبل ذکر شده، نبوده مگر از جانب پروردگار. این یاری مؤمنان برای آن بوده است که خداوند خواسته جمعی از کفار را نابود فرماید، گروهی را اسیر و دسته ای را نیز خوار کند که با حالت ذلت و نومیدی از میدان مبارزه به جایگاه خود برگردند.

ص: 228

---

1- الحشر (59)، آیه 7: هر چه پیامبر برایتان آورده بگیرید، و از هر چه نهی تان کرد، دست بردارید.

2- ر.ک: بحار الأنوار، ج 17، ص 11، ح 21 (باب 13 از کتاب تاریخ نبینا صل الله و علیه وآله)؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج 2، ص 338، ح 11 [10619].

پس اختیار این یاری، یا به هلاک رساندن و ذلیل کردن، یا آنان را به لطف خویش هدایت کردن و پذیرفتن، یا عذاب کردن، همه با خداست.

آنگاه، طبرسی فرموده:

این آیه دلالت دارد که امور مربوط به یاری و ظفر و قبول توبه ایشان، یا عذاب کردن، فقط در اختیار پروردگار است. (1)

کلمه «امر» در قرآن مجید و روایات به شش معنا آمده است. چنان که این جانب هم در مستدرک سفینه، ذیل لغت «امر»، (2) شرح داده ام و هم صاحب کتاب شریف مفتاح الکتب الأربعة ذیل لغت «امر» (3) بیان فرموده است. از جمله، در بسیاری از آیات کریمه و روایات شریفه، لفظ «امر» به معنای ولایت و امامت آمده است. (4)

نمی دانم این جناب نویسنده چه جوابی در مقابل خداوند دارد، اگر در روز قیامت به او بفرماید: مراد من از کلمه «امر» در آیه «لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ» نصب مقام ولایت و امامت و خلافت بوده است؟ چرا در این آیه متشابه (دارای معانی متعدد) به رأی خود سخن گفتمی و به تفسیر عترت پیغمبر خود مراجعه نکردی؟! اگر هم مراجعه کردی و دیدی که حجت بالغه حق، امام باقر علیه السلام، مراد از امر را ولایت دانسته، چرا به تعمیم قائل شدی؟!

ص: 229

---

1- مجمع البیان، ج 2، ص 831 - 832.

2- مستدرک سفینه البحار، ج 1، ص 182.

3- مفتاح الکتب الأربعة، ج 3، ص 292.

4- ر.ک: بحار الأنوار، ج 25، ص 172 - 173 ح 39 (باب چهارم از ابواب علامات الإمام وصفاته ... از کتاب الإمامة). وفي کمال الدین، ج 2، ص 469، ح 22 عن ابن مهزیار عن قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف: أنه قال في قوله تعالی: «أَتَاهَا أَمْرًا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا» ... نحن أمر الله عزوجل و جنوده.

پس قول به «تعمیم» خلاف ظاهر قرآن، خلافت روایت و خلاف گفتار مفسران است

عجیب آن است که آقای برقعی (1) در ذیل استدلال به آیه شریفه «لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ» به روایت جابر جعفی استدلال کرده و گفته: روایت صحیح است، ولی اسم جابر را نبرده و عمداً غفلت نموده و بعد به ما اشکال کرده است که چرا به روایت جابر استدلال کرده ایم و با کمال بی پروایی، به نجاست جابر حکم کرده است حال آن که اگر به کتاب رجال علامه مامقانی و کتاب سفینه البحار محدث قمی و غیره مراجعه می کرد، عظمت، وثاقت و جلالت او را درک میکرد.

باری، هرکه عربی نمی داند، می تواند به کتاب منتهی الآمال محدث قمی، فصل معجزات امام محمد باقر علیه السلام مراجعه کند تا عظمت و جلالت جابر جعفی برای او ظاهر گردد؛ به طوری که حق برای او روشن شود، به شرطی که عناد و لجاجت را از خود دور فرماید. (2)

دیگر آنکه شاید لام در آیه شریفه «لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ» نشانه ملکیت باشد و مقصود آن باشد که تو، به ذات خود، مالک هیچ چیز نیستی، مگر آن چه خداوند به تو تملیک فرماید، نظیر آیه کریمه «قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ» (3)

هم چنین حضرت عسکری علیه السلام در روایتی - چنان که در بحث معانی غلو خواهد آمد - فرمود:

مالک چیزی نیستند، مگر آن چه خداوند به آنان تملیک فرماید. مالک موت و حیات و نشور و قبض و بسط و حرکت و سکونی نیستند، مگر آن چه خداوند به آنان تملیک فرماید... و هر چه خداوند به آنان تملیک فرماید، خود مالک تر است. (4)

ص: 230

1- مؤلف کتاب درسی از ولایت.

2- ر.ک: منتهی الآمال، ج 2، ص 193، ح 3 (فصل سوم از باب هفتم در معجزات امام باقر علیه السلام).

3- الأعراف (7)، آیه 188: بگو من مالک هیچ سود و زیانی برای خویشتم نیستم، مگر آن چه خدا بخواهد.

4- اثبات الهداة، ج 7، ص 470.

بالجمله، این آیه شریفه از آیات متشابه است و برای اثبات مدعای ایشان، به آن نمی توان استدلال کرد.

هم چنین قائلین به جبر، با استدلال به این آیه، اثبات جبر کرده اند؛ چنان که صاحب نهج البلاغه، سید رضی، در حقائق التأویل (1) نقل فرموده و خود نیز سخن ایشان را به بهترین وجهی جواب داده است. اگر غرضی در کار نیست، به آنجا مراجعه کنند تا اختلاف نظر در این آیه شریفه و متشابه بودن آن روشن شود؛ شاید این لجاجت پایان یابد و از ترویج باطیل مخالفان اهل بیت دست بردارند.

چگونه می شود پیغمبر خاتم و ائمه هدی علیهم السلام اختیار ولایت و حق فرمان فرمایی در امور تکوینی را نداشته باشند، حال آنکه حضرت سلیمان دارای این اختیار بود؟!

خداوند باد و حیوانات را مسخر و مطیع او قرار داد و وصی سلیمان (آصف) را توانایی بخشید که تخت بلقیس را، در مدتی کمتر از یک چشم برهم زدن، نزد سلیمان حاضر کند. (2) آیا پیغمبر ما و خلیفه اش علی بن ابی طالب علیه السلام از او افضل و اشرف نیستند؟! آیا آنان وارث تمام پیغمبران و مرسلین نیستند؟! (3)

## 2. «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ»

از دیگر آیاتی که به نادرستی برای نفی ولایت تکوینی استفاده شده، این آیه است:

«وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ» (4)

ص: 231

- 
- 1- حقائق التأویل، ج 5، ص 229 (مسئله 25).
  - 2- ر.ک: البرهان فی تفسیر القرآن، ج 4، ص 207، ح [7985] بحار الأنوار، ج 14، ص 111، ح 3 (باب نهم از ابواب قصص سلیمان بن داود علیه السلام از کتاب النبوة).
  - 3- البرهان فی تفسیر القرآن، ج 3، ص 679، ح [6789]؛ ر.ک: بحار الأنوار، ج 26، ص 221، ح 47 (باب 16 از ابواب علومهم علیهم السلام از کتاب الإمامة).
  - 4- آل عمران (3)، آیه 144.

نویسنده مذکور این آیه را نیز به رأی خود تفسیر کرده و می نویسد:

محمد هیچ عنوانی جز رسالت ندارد؛ مانند رسولان گذشته. محمد مأمور شرع است و فقط دارای همین عنوان است؛ نه عنوان دیگر. او مانند موسی بن عمران است و چنان که حضرت موسی ولایت تکوینی نداشت، همه جا حاضر و ناظر نبود، این پیغمبر نیز چنین است.

در جواب می گوئیم: مدعی به تفاسیر و ذیل آیه توجه نکرده که این آیه شریفه در جنگ احد نازل شده است.

هنگامی که شیطان ندا کرد: محمد کشته شده، جمعی از مسلمانان گفتند: اگر محمد نبی و رسول بود، نمیبرد و کشته نمی شد. بعضی از مؤمنان گفتند: شما از دین خود دفاع کنید و قتال را ادامه دهید تا به او ملحق شوید. برخی هم گفتند: حال که محمد کشته شده، به دین سابق خود برمی گردیم و کسی را نزد ابوسفیان بفرستیم که برای ما از او امان بگیرد. آن موقع، از این قبیل کلمات بر زبان مسلمانان جاری شد، ولی بعد، چون چشم آنان به پیغمبر افتاد، عذرخواهی کردند. این آیه نازل شد که محمد مانند رسولان پیش از دنیا می رود. آیا اگر بمیرد یا کشته شود، شما می خواهید به زمان جاهلیت خود برگردید؟! او چه کشته شود و چه بمیرد، شما باید از دین خود دفاع کنید. (1)

خلاصه، خدای متعال می فرماید که محمد نیز مانند رسولان گذشته یا می میرد، یا کشته می شود. آیه در این مقام نیست که بگوید محمد هیچ عنوانی جز رسالت ندارد. بنابراین با آیاتی که عناوین دیگری برای آن حضرت ثابت می کند، منافات ندارد؛ مانند:

«وَلِكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ» (2) که هم عنوان رسالت و همه عنوان

ص: 232

1- تنبيه الخواطر ونزهة النواظر، ج2، ص270.

2- الأحزاب (33)، آیه 40.

« أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ » (1) که عنوان عبدالله در آن آمده است و لذا مسلمانان در تشهد نماز می گویند: « وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ ».

« يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا \* وَدَاعِيَا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا » (2) و « شَهِيدًا » (3) که در این آیات، عنوان شاهد و شهید و مبشر و نذیر و سراج منیر به ایشان داده شده است؛

« رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ » (4) و « لِيَكُونَ لِّلْعَالَمِينَ نَذِيرًا » (5) که حاکی است آن حضرت عنوان نذیر و رحمت برای عالمیان و جهانیان نیز دارد.

در آیات کریمه دیگر، ایشان عنوان ذکر، (6) برهان، (7) نعمت، (8) نور، (9) مشکاة (10) یافته است. غیر این عناوین هم زیاد است که صاحب کتاب مناقب تعداد آنها را به چهارصد عنوان رسانده است. (11)

مثلا، عنوان « شَفِيعُ الْمُذْنِبِينَ » (12) که حاکی است ایشان (طبق آیات و روایات

ص: 233

- 
- 1- الإسراء (17)، آیه 1.
  - 2- الأحزاب (33)، آیات 45 - 46: ای پیامبر ما تو را گواه و مژده رسان و هشدار دهنده فرستاده ایم . و نیز دعوتگر به سوی خداوند به اذن او، و همچون چراغی تابان.
  - 3- النساء (4)، آیه 61.
  - 4- الأنبياء (21)، آیه 107.
  - 5- الفرقان (35)، آیه 1.
  - 6- الأعراف (7)، آیه 63: «أَوْعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ».
  - 7- يوسف (12)، آیه 24: «وَلَقَدْ هَمَمْتُ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ».
  - 8- ابراهيم (14)، آیه 28: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا».
  - 9- المائدة (5)، آیه 15: «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ».
  - 10- النور (26)، آیه 35: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ».
  - 11- ر.ک: مناقب آل ابی طالب علیه السلام، ج 1، ص 280 - 285 (فصل في الآيات المنزلة فيهم...)
  - 12- ر.ک: یونس (10)، آیه 3: «مَّا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ».

متواتر(1) دارای مقام شفاعت است.(2)

عنوان «مَثَلِ أَعْلَى» در آیه کریمه «وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى» (3) و آیه «وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى» (4) نیز یکی دیگر از آن عناوین است که اندکی درباره آن توضیح می دهیم.

در مستدرک سفینه، لغت «مثل»، (5) متجاوز از پانزده روایت معتبر و صحیح از پیغمبر و امیرالمؤمنین و امام سجاد علیه السلام و امام صادق علیه السلام نقل شده که ایشان فرمودند: ماییم مَثَلِ أَعْلَى الهی.

سزاوار است در اینجا نیز چند روایت در این زمینه نقل شود:

در تفسیر صافی(6) و نورالثقلین(7) برای اثبات این که پیغمبر و ائمه هدی علیهم السلام مَثَلِ أَعْلَى الهی اند، سه روایت نقل فرموده اند.

در خطبه شریف و مفصلی که در کتاب خصال صدوق(8) و در تفسیر فوات(9) از پیغمبر اکرم صل الله و علیه وآله نقل کرده اند، آن حضرت فرمود:

نَحْنُ كَلِمَةُ التَّقْوَى وَ سَبِيلَ الْهُدَى وَ الْمَثَلِ الْأَعْلَى وَ الْحُجَّةُ الْعُظْمَى.

در بحار(10) نیز این روایت از طریق دیگر نقل گردیده است. این تعبیر در فقره دوم

ص: 234

1- ر.ک: بحار الأنوار، ج 8، ص 29 64 (باب 21 از ابواب المعاد و... از کتاب العدل والمعاد).

2- الفضائل، ص 33؛ بحار الأنوار، ج 15، ص 351، ح 13 (باب چهارم از کتاب تاریخ نبینا صل الله و علیه وآله).

3- النحل (16)، آیه 60.

4- الروم (30)، آیه 27.

5- مستدرک سفینه البحار، ج 9، ص 317؛ بحار الأنوار، ج 116، ص 374، ح 85 (باب 11 از کتاب تاریخ نبینا صل الله و علیه وآله).

6- ر.ک: تفسیر الصافی، ج 4، ص 130 در ذیل آیه 27 سوره روم.

7- ر.ک: تفسیر نورالثقلین، ج 4، ص 180، ح 45 - 47.

8- الخصال، ج 2، ص 432، ح 14 (باب دهم).

9- تفسیر فوات الکوفی، ص 307، ح 412 در ذیل آیه آخر از سوره الشعراء

10- ر.ک: بحار الأنوار، ج 26، ص 244، ح 6 (باب پنجم از ابواب سائر فضائلهم و... از کتاب الإمامة).



زیارت جامعه نیز آمده است. (1)

شیخ صدوق به سند صحیح، از یاسر خادم از حضرت رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش، نقل کرده است که حضرت رسول صل الله و علیه وآله فرمود:

یا علی، تویی حجة الله، باب الله، طریق إلى الله، نبأ عظیم و صراط مستقیم. تویی مثل أعلى. (2)

این روایت را بحار و غیره نیز نقل کرده اند. (3)

صدوق در امالی به سند خود از اصبع بن نباته نقل کرده است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

منم خلیفه رسول الله وزیر و وارث او... منم حجت عظمی و آیت کبری و مثل اعلی. (4)

در خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام در مناقب خود، آمده است که حضرتش فرمود:

أَنَا أَسْمَاءُ اللَّهِ الْحُسْنَى وَ أَمْثَالُهُ الْعُلْيَا وَ آيَاتِهِ الْكُبْرَى. (5)

از کتاب نجوم سید بن طاووس نقل کرده اند که منجمی خدمت امام سجاد علیه السلام رسید. حضرت به او فرمود:

می خواهی کسی را به تو بشناسانم که از وقتی به مجلس ما وارد شدی بر

ص: 235

---

1- رک: المزار الكبير، ص 525؛ بحار الأنوار، ج 99، ص 128، ح 4 (باب هشتم از ابواب زیارات الأئمة و رسول الله صل الله و علیه وآله از کتاب المزار).

2- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 6، ح 13 (باب 30).

3- بحار الأنوار، ج 38، ص 111، ح 46 (باب 61 از ابواب النصوص الدالة علی... از کتاب تاریخ امیرالمؤمنین علیه السلام)، البرهان فی تفسیر القرآن، ج 5، ص 65، ح 7 [11320].

4- الأمالی للصدوق، ص 38، ح 6 (مجلس دهم).

5- البرهان فی تفسیر القرآن، ج 4، ص 95، ح 9 [7702]؛ بحار الأنوار، ج 53، ص 47، ح 20 (باب 29 از ابواب النصوص من الله تعالی و... از کتاب تاریخ الامام الثانی عشر عجل الله تعالی فرجه الشریف).

چهار هزار عالم مرور کرده است؟ عرض کرد: کیست؟ حضرت فرمود: اسم او را به تو نمی گویم، ولی به آن چه خوردی و ذخیره کردی تو را خبر می دهم. چون او را خبر داد، عرض کرد: شهادت می دهم تویی حجت عظمی و مثل اعلی و کلمة التقوی.

حضرت فرمود: تو راست می گویی و قلب تو مورد امتحان الهی واقع شده، پس به این عقیده ثابت باش. (1)

در چند زیارت وارده از معصومین به ائمه هدی علیه السلام خطاب می شود:

شما یید مثل اعلی و آیت کبرای الهی. (2)

2 سایر روایات این موضوع را در مستدرک سفینه (3) ذکر کرده ام و می توان گفت شمار آن ها به حد تواتر می رسد.

مراد از «مثل اعلی» نور مقدس چهارده معصوم: است که گاهی از آن به نور ولایت، گاهی به نور علم و گاهی به نور عرش تعبیر کرده اند.

پیغمبر و امام به برکت این نور علم و نور عرش - که اسم علم و قدرت و رحمت و وسعه است و ایشان حامل آن اند - تمام گذشته و آینده را، افزون بر آن چه در عالم خلقت موجود است، می دانند. هم چنین به وسیله این قدرت، که خداوند به آنان عنایت فرموده، همه خواسته هایشان عملی می شود.

نه شریک خدایند، نه وزیر و مانند و دبیر او، بلکه بندگانی مخلوق و مربوب و

ص: 236

---

1- بحار الأنوار، ج 46، ص 42، ح 40 (باب سوم از أبواب تاریخ سید الساجدین علیه السلام از کتاب تاریخ علی بن الحسین علیهم السلام و...)؛ به سند دیگر، در مدینه المعاجز، ج 4، ص 296-297، ح 73 [1325]؛ فرج المهموم، ص 111.

2- الأمالی (للصدوق)، ص 39، ح 6؛ بحار الأنوار، ج 100، ص 348، ح 35 (باب چهارم از أبواب زیارة أمير المؤمنين علیه السلام از کتاب المزار).

3- ر.ک: مستدرک سفینه البحار، ج 7، ص 157 «ماده: عرش» و ج 9، ص 317-320 «ماده: مثل».

محدودند که اگر خداوند به آنان چیزی ندهد، از خود هیچ ندارند.

خداوند آنان را مثل اعلائی خود قرار داده که علم آنان نمونه علم پروردگار و قدرت آنان نمونه قدرت ایزد متعال باشد. از این علم و قدرت به «عرش» تعبیر می شود که پیغمبر و امام حامل آن اند. پس چون علم و قدرت ایشان از علم و قدرت پروردگار است، به هرکاری دانا و توانایند.

پیغمبر و امام علیه السلام چون خلقت جسمانی دارند، در مکانی محدود و معین هستند، ولی به نور مقدس علم و قدرت که حامل آن اند، همه را می بینند و مشاهده می کنند و حجابی در برابر چشم بینای ایشان نیست. (1)

اما در مورد تشبیه رسالت حضرت رسول صل الله و علیه وآله به رسالت حضرت موسی بن عمران باید گفت که این تشبیه از جهت اصل رسالت صحیح است، نه در خصوص درجات و حدود رسالت؛ زیرا واضح است که حضرت موسی در درجه حضرت رسول صل الله و علیه وآله نبودند و کمالات حضرت موسی نسبت به علوم و کمالات حضرت رسول صل الله و علیه وآله مانند قطره ای است نسبت به دریا؛ چنانکه قبلاً گذشت.

### 3. «قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا»

از دیگر آیاتی که برای نفی ولایت تکوینی به آن ها استدلال کرده اند، آیاتی از سوره جن است که در آنها پروردگار می فرماید:

«قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا... \*وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحِدًا\* إِلَّا بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ» (2).

ص: 237

---

1- این جانب تفصیل تمام این مطالب را در مستدرک سفینه البحار، ذیل لغات «نور»، ج 10، ص 163 و «علم»، ج 7، ص 330 و «عرش»، ج 7، ص 156، بیان کرده و مقداری از آن را نیز در تاریخ فلسفه و تصوّف، ص 191 - 178 آورده ام و در رساله علم غیب، مقام دوم، ص 95-148 نیز آمده است.

2- الجن (72)، آیات 21-23.

شخص مزبور برای نفی ولایت تکوینی پیغمبر و ائمه هدی علیهم السلام این آیات را چنین معنا کرده است: «بگو: من مالک ضرر و نفعی برای شما نیستم و من جز خدا پناهی نخواهم یافت، جز این که من مبلغ پیغام های خدایم؛ یعنی من عهده دار تبلیغ، نه تکوین».

در صورتی که این آیات متشابه را باید با برخی آیات دیگر از سوره های اعراف و یونس و نیز با برخی از روایات شریف، جمع کرد و معنا نمود. در این صورت، روشن می شود که مراد این آیات چنین است:

من، به ذات خود و از نزد خود، مالک ضرر و رشد شما نیستم، مگر آن چه خدا بخواهد؛ زیرا پیغمبر و دیگران به تملیک پروردگار و به اندازه ای که خداوند خواسته، دارای قوت و قدرتی شده اند که به سبب آن، مالک نفع و ضرر برای خود و دیگران اند.

برای همین جهت است که در آیات و روایات از ضرر رساندن به دیگران، نیز از آن که کسی به بدن خود ضرر رساند، نهی شده و حکمی را که موجب ضرر باشد برداشته اند.

مثلاً اگر استعمال آب برای بدن ضرر داشته باشد، شخص باید تیمم کند. روزه نیز، اگر برای بدن ضرر داشته باشد، حرام است.

پس می توان گفت که مردمان مالک ضرر رساندن به خود هستند و از این جهت است که آنان را از این کار نهی کرده اند. اگر ضرر رساندن ممکن نباشد، نهی معنا ندارد.

در آیات و روایات فراوان دیگری، مدح نفع رساندن به بندگان خدا بیان شده؛ چنان که فرموده اند:

خَيْرُ النَّاسِ أَنْفَعُهُمْ بِالنَّاسِ؛<sup>(1)</sup>

هرکس نفعش برای مردم بیشتر باشد، از دیگران بهتر است.

ص: 238

---

1- مستدرک الوسائل، ج 12، ص 391، ح [14382] (باب 22 از ابواب فعل المعروف از کتاب الأمر بالمعروف).

پس مردم و پیغمبران، به تملیک پروردگار و احسان ایزد متعال، مالک نفع و ضرر خود و دیگران هستند، ولی به آن اندازه که خداوند متعال بخواهد. از این جهت، نفع رساندن گاهی واجب می شود و گاهی نیز مستحب، ولی ضرر رساندن به خود و دیگران را حرام اعلام کرده اند.

نکته دیگر آن که نویسنده مورد نظر، از بین آیه، عبارت «قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ»<sup>(1)</sup> را اسقاط کرده است. واضح است که احدی نمی تواند به کسی از سختی، گرفتاری و عذاب خداوند پناه دهد و اگر خدا بخواهد کسی را مبتلا فرماید، کسی نمی تواند مانع او شود.

پیغمبر صل الله و علیه وآله نیز هرگز پناهی غیر خدا ندارد؛ هرچه دارد از جانب خدا دارد و هر نعمت و لطفی هم که از جانب ایشان و با توسل به حضرتش به کسی برسد، همه از ناحیه لطف پروردگار است.

در تفاسیر از کتاب کافی نقل کرده اند که حضرت کاظم علیه السلام در تفسیر این آیه فرمودند: چون حضرت رسول صل الله و علیه وآله مردم را به ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام دعوت فرمود، قریش جمع شدند و عرض کردند: ای محمد، ما را از قبول ولایت معاف دار. پیغمبر فرمود:

امر نصب ولایت به اختیار خداست و در اختیار من نیست. آنان در باطن قبول نکردند که از جانب خدا باشد و (از نزد حضرت) بیرون رفتند؛ پس این آیه شریفه نازل شد.<sup>(2)</sup>

ص: 239

---

1- الجن (72)، آیه 22: و بگو هرگز کسی مرا از قهر خدا در پناه خود نتواند گرفت و به جز او پناهگاهی نخواهم یافت.  
2- الکافی، ج 1، ص 434، ح 91، بحار الأنوار، ج 24، ص 338، ح 59 (باب 67 از ابواب الآيات النازلة فيهم از کتاب الإمامة).

در تفسیر قمی، در توضیح این آیه شریفه فرموده اند:

بگو: من برای شما هیچ ضرر و منفعتی را مالک نیستم، اگر شما از امر ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام؛ اعراض کنید. نیز بگو: احدی مرا از (عذاب) خدا پناه نمی دهد، اگر ولایت آن حضرت را کتمان کنم؛ و غیر پروردگار پناهی برای خود نمی یابم. من جز آن چه خداوند درباره ولایت علی بن ابی طالب امر فرموده، نمی گویم و ابلاغ نمی کنم. کسی که درباره ولایت با فرمان خدا و رسول مخالفت نماید، سزای او جهنم خواهد بود. (1)

از آن چه گذشت، مراد پروردگار در دو آیه دیگر که نظیر این آیه است - و صاحب شبهه به آن ها استدلال کرده و یک عبارت از آن ها را از قلم انداخته - معلوم می شود؛ آن دو آیه این است:

«قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ» (2)

«قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ» (3)

در هر دو مورد، جناب نویسنده عبارت «إلا ما شاء الله» را، چون به ضرر او

بوده، ذکر نکرده است.

این دو آیه کلام ما را تأیید می کند که گفتیم پیغمبران صل الله و علیه وآله دیگران به ذات خود مالک نفع و ضرر خود و سایرین نیستند، مگر آن چه خداوند بخواهد؛ یعنی آن چه از قوت و قدرت که خداوند بخواهد به ایشان تملیک فرماید. پس به اندازه ای که خداوند به آنان تملیک فرموده، مالک نفع و ضرر خود و دیگران اند.

ص: 240

---

1- تفسیر قمی، ج 2، ص 389؛ بحار الأنوار، ج 36، ص 90، ح 16 (باب 39 از ابواب الآيات النازلة في شأنه عليه السلام ... از کتاب تاریخ امیرالمؤمنین علیه السلام).

2- الأعراف (7)، آیه 188: ای پیغمبر! به آنها بگو: من جز خواست خدا هیچ قدرتی برای نفع و ضرر خود ندارم.

3- یونس (10)، آیه 49.

#### 4. «قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَا مِنَ الرُّسُلِ»

یکی دیگر از آیاتی که برای نفی ولایت تکوینی به آنها استدلال کرده اند، این آیه است:

«قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَا مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفَعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ» (1)

در ترجمه این آیه کریمه، صاحب شبهه با رشته خیال خود چنین بافته است: بگو: من پیغمبر تازه در آمدی نیستم و مانند سایر رسولانم ونمی دانم با من و با شما چه خواهد شد.

سپس در مقام تفسیر آن گفته:

این آیه واضح می گوید که خاتم الانبیا، مانند سایر رسولان از امور تکوینی خود و دیگران بی اطلاع است.

باید گفت که در این آیه نیز عبارت شریفه «إِنْ أَتَّبِعْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ» (2) را که بعد از کلمه «بِكُمْ» آمده، با غرض ورزی، ذکر نکرده اند.

این آیه بایستی همراه با ذیل آن و آیات دیگر، مانند آیات سوره قدر - که حاکی است تمام مقدرات سال را در شب قدر به خدمت پیغمبر صل الله و علیه وآله عرضه می دارند - و با ملاحظه روایات متواتر معنا گردد. در این صورت، می توان گفت مراد این است که بگو: من به ذات خود و از پیش خود، بدون تعلیم پروردگار، چیزی نمی دانم.

در ذیل آیه نیز همین معنا مورد نظر است که فرموده: من متابعت نمی کنم، مگر آن چه را به من وحی می شود؛ یعنی من، به ذات خود، چیزی نمی دانم و همه از وحی پروردگار و تعلیم ایزد متعال است.

پس آن حضرت به وحی و تعلیم پروردگار است که همه گذشته و آینده را

ص: 241

1- الأحقاف (46)، آیه 9.

2- الأنعام (6)، آیه 50.

می‌داند و می‌بیند؛ زیرا وحی به احکام شرعی و معالم دینی منحصر نیست، بلکه به پیغمبر خاتم یا دایرة المعارفی به نام قرآن وحی شده که همه علوم در آن جمع است؛ چنانکه قبلاً گذشت.

به تصریح قرآن، «رُوحٌ مِنَ الْأَمْرِ» به پیامبر صل الله و علیه وآله وحی شده که مقداری از آثار و فواید آن در گفتارهای پیشین ذکر گردید و درباره آن باز سخن خواهیم گفت.

هم چنین ایشان پسندیده تر از سایر رسولان برای علم غیب است. خداوند می‌فرماید:

«عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا\* إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ» (1)

خداوند عالم غیب است و احدی را بر غیب خود آگاه نفرماید، مگر آن رسولی که پسندیده باشد.

پس حضرت رسول پسندیده خداست برای علم غیب.

البته احتمال دارد که مراد از این آیه علی مرتضی، که نفس او از رسول است، باشد؛ چنان که در بسیاری از روایات نقل شده است که جبرئیل به حضرت رسول عرض کرد: «علی مرتضی از توست» و پیغمبر صل الله و علیه وآله هم فرمود: «علی از من است». آیه «أَنْفُسَنَا» (2) در قضیه مباحله نیز دلیل آن است.

از این جهت، هزاران خبر غیبی از پیغمبر و اوصیای آن سرور راجع به قضایای بعد از دوران حیاتشان صادر شده است که شیعه و سنی بسیاری از آن‌ها را نقل و تا امروز، وقوعشان را مشاهده کرده‌اند.

در روایات شیعه، موارد بسیاری از اخبار پیغمبر صل الله و علیه وآله درباره آن چه بر اهل بیت وائمه هدی علیهم السلام روا خواهند داشت، یافت می‌شود و بسیاری از قضایای افراد امت را در قالب آنها و دیگر اخبار شرح داده‌اند.

ص: 242

1- الجن (72)، آیات 26-27.

2- آل عمران (3)، آیه 11.



این جانب تفصیل جهات علم پیغمبر و ائمه هدی علیهم السلام را در کتاب مقام قرآن و عترت آورده ام که در حدود صد صفحه آن به علم غیب ائمه علیهم السلام مربوط است. (1)

علامه بزرگ شیعه، سیدهاشم بحرانی، در کتاب شریف مدینه المعجز بیش از دو هزار نمونه از معجزات دوازده امام را نقل کرده و در حدود 650 خبر نیز از موارد اخبار غیبی ائمه هدی علیهم السلام را متذکر گردیده است؛ جَزَاهُ اللَّهُ عَنْ أَجْدَادِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ خَيْرَ الْجَزَاءِ.

پس چگونه می شود شخص عاقل به این عبارت از آیه قرآن: «وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ» (2) ایمان بیاورد، ولی بی توجه به آیات دیگر و روایات متواتری که در دست است، بگوید که پیغمبر از سرنوشت و آینده خود و دیگران بی اطلاع است؟!

این استدلال مانند استدلال جمعی از مدعیان اسلام است که می گویند خداوند - جل جلاله - جسم است، اعضا و جوارح دارد و در آخرت دیده می شود و ادعا می کنند که از انبیا و رسولان - معاذالله - معصیت صادر می گردد.

### 5. «إِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ»

گروهی از آیاتی که برای نفی ولایت تکوینی به آنها استدلال کرده اند، آیات مربوط به ابلاغ پیامبر و حفیظ نبودن ایشان است که برخی از آنها عبارت اند از:

«إِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ» (3)

«وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ» (4)

«فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا إِلَّا عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ» (5)

ص: 243

1- مقام قرآن و عترت، ص 77 (فصل دهم از مبحث دوم).

2- الأحقاف (46)، آیه 9.

3- الرعد (13)، آیه 40.

4- المائدة (5)، آیه 99.

5- الشوری (42)، آیه 48.

که نویسنده مذکور این آیات را چنین ترجمه کرده است:

ای پیغمبر، توفیق مبلغ دینی و کار دیگری بر عهده تو نیست. تو نگهبان مردم نیستی؛ چه برسد به این که نگهبان و سرپرست جهان باشی! رسولی که حفیظ مردم نیست، چگونه حافظ زمین و آسمان است؟!

این آیات حاکی است که کاری جز بلاغ بر عهده رسول نیست، ولی نمی گوید که بلاغ چه چیز. شاید فقط مراد بلاغ و ابلاغ دین باشد. شاید هم مراد عام باشد؛ یعنی ابلاغ دین و ابلاغ هر آن چه از جانب خدا به پیامبر افاضه می شود و او نقش واسطه فیض بین خالق و مخلوق را در رساندن آن به دیگران ایفا می کند. در این صورت معنا چنین می شود:

تو مأمور وصول و ایصال فیوضات به غیر هستی، نه مسئول مصارف آن.

حساب نعمات و اعمال، در روز قیامت، بر ماست.

پس می توان گفت مراد آن است که در خصوص احکام الهی فقط ابلاغ بر عهده توست، نه الزام و اجبار مردم در عمل کردن به وظایف دینی. توفیق ابلاغ فرما؛ حساب آنان بر عهده تو نیست و باکی هم بر تو نیست که ایمان نیاورند و کافر شوند. از این رو خدای متعال در قرآن کریم فرموده است:

«وَمَا عَلَيْكَ أَلَا يَزْكِي» (1)

«مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ» (2)

اما موضوع حفیظ و حافظ بودن، واضح است. این که پروردگار حفیظ و حافظ تمام موجودات است با این که ملائکه به امر پروردگار حفیظ و حافظ افراد انسان باشند، منافات ندارد. آیات قرآن، مثل آیه «وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً» (3) و آیه «وَإِنَّ

ص: 244

1- عبس (80)، آیه 7: به زیان تو نیست که اشخاص بی نیاز به پاک کردن جان و مالشان تن ندهند.

2- الأنعام (6)، آیه 52: چیزی از حساب آنها بر عهده تو نیست.

3- الأنعام (6)، آیه 60: (خداوند) حافظانی بر شما می فرستد.

عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ» (1) در این باره صراحت دارد. حافظ و حفیظ بودن پروردگار به ذات مقدس خود، نسبت به تمام اشیاست و خداوند «خَيْرُ الْحَافِظِينَ» (2) است.

از همین نکته می توان دریافت که در میان مردم نیز باید حافظانی باشند که خداوند خود را بهترین حفظ کنندگان دانسته است. هم چنین آشکار است که حافظ و حفیظ بودن مخلوق به اندازه ای که خداوند به او قدرت و توانایی داده محدود است.

عبارت «فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا» مانند آیه شریفه «وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ» (3) و آیه «وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ» (4) است و مراد از همه این آیات این است که تو وکیل، حافظ، نگهدار و قیوم آنان نیستی. اگر تو و دیگران چیزی را حفظ کنید، به قوت و قدرتی است که خدا به شما عنایت فرموده است، پس باز هم قیوم و نگهدار همگان با تمام قوایشان خود خداست.

به همین ترتیب، آیات مالکیت پروردگار متعال با آیات و ادله مالکیت محدود مخلوقات، که فقیر بالذات اند، منافاتی ندارد.

نیز، آیه شریفه «وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا» (5) با آیات کریمه ای که می فرماید خداوند متعال، در میان خلق خود، شهید و شهدا و آشهدای قرار داده است، منافاتی ندارد.

در قرآن مجید می خوانیم:

«فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَؤُلَاءِ شَهِيدًا» (6)

ص: 245

---

1- الإنفطار(82)، آیه 10: بر شما حافظانی گمارده اند.

2- اشاره است به آیه 64 از سوره یوسف (12): «فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»

3- هود (11)، آیه 86.

4- الأنعام (6)، آیه 107.

5- النساء (4)، آیه 79: خدا برای شاهد بودن کافی است.

6- النساء (4)، آیه 41: چگونه باشد حال مردمان در روز قیامت، هنگامی که بر آن ها گواه بگیریم و شما را بر آنها گواه بگیریم.

در روایات آمده است که پیغمبران بر امت های خود شاهدند، حضرت محمد صل الله و علیه وآله بر انبیا شاهد است و علی علیه السلام نیز شاهد پیغمبر ماست؛ و خداوند در این باره فرمود:

« قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ » (1)

نیز، می فرماید:

« لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا » (2)

این آیه درباره ائمه هدی علیهم السلام نازل شده است. آنان شهدای بر خلق اند و رسول هم شاهد و شهید آنان است. (3)

نیز، می فرماید: « لَكِنَّ اللَّهَ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ <sup>صَلَّى</sup> أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ <sup>ع</sup> وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا » (4)

نیز، می فرماید:

« أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ » (5)

مراد از « مَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنَةٍ » رسول خدا و شاهدی که از او و تالی اوست، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است؛ چنان که در روایات متواتر خاصه و عامه آمده است. (6)

ص: 246

---

1- الرعد(13)، آیه 43: بگو بین من و شما خداوند گواه است و کسی که نزد اوست علم قرآن.

2- البقرة(2)، آیه 143: تا شما گواه بر مردم باشید و پیامبر بر شما گواه باشد.

3- مناقب آل ابی طالب علیه السلام، ج 3، ص 87؛ بحار الأنوار، ج 35، ص 389، ح 8 (باب 19 از ابواب الآیات النازلة في شأنه عليه السلام... از کتاب تاریخ امیرالمؤمنین علیه السلام).

4- النساء(4)، آیه 166: خداوند گواهی می دهد به آن چه بر تو نازل نموده، به دانشش. فرشتگان هم گواهی می دهند و شهادت خدا برای تو کافی است.

5- هود(11)، آیه 17: آیا کسی که از طرف پروردگار دلیل روشنی دارد و شاهد راستگویی دارد.

6- فضائل الخمسة، ج 1، ص 270، مستدرک سفينة البحار، ج 6، ص 71 «ماده: شهد».

نیز، می فرماید:

«وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ» (1)

مراد از «آشهاد» ائمه هدی علیهم السلام هستند؛ چنان که امام باقر علیه السلام فرموده است. (2)

شاهدانی که در اعلی درجات عدالت و کمال اند و بناست که در روز قیامت برای خلق شهادت دهند، آیا می شود که احوال و افعال خلق را نبینند و ندانند؟! معلوم است که پاسخ منفی است؛ زیرا باید احوال و افعال خلق را ببینند و بدانند تا بتوانند شهادت دهند و بدون دیدن و دانستن، کسی نمی تواند شهادتی بدهد.

## 6. «لَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا»

یکی دیگر از آیاتی که صاحب شبهات برای نفی ولایت تکوینی به آنها استدلال کرده این آیه است:

«وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكَفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» (3)

وی در معنای آن می نویسد:

خدا شما را امر نمی کند که فرشتگان و پیغمبران را ارباب و مربی خود

بگیرید. آیا خدا به چنین کفری امر می فرماید؟!.

ص: 247

---

1- هود(11)، آیه 18: گواهان محشر خواهند گفت.

2- بحار الأنوار، ج 23، ص 351، ح 64؛ برای ملاحظه مدارک این روایات، مراجعه کنید به بحار الأنوار، ج 23، ص 353-333، ح 64 (باب 20: باب آن که ائمه شهدای خلق اند، از ابواب الآيات النازلة فيهم از کتاب الإمامة) و ج 35، ص 386 (باب 19: باب اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام شهید و شاهد و مشهود است، از ابواب الآيات النازلة في شأنه ای از کتاب تاریخ امیرالمؤمنین علیه السلام) و ج 7، ص 325-306 (باب 16: بابی که در آن شهدای روز قیامت یاد می شود از ابواب المعاد و... از کتاب العدل والمعاد).

3- آل عمران (3)، آیه 80.

باید گفت که معنای آیه شریفه، با ملاحظه سیاق این آیه و آیه پیش از آن، چنین است:

هیچ بشری که خداوند او را به رسالت برگزیده و به او کتاب و حکمت و نبوت بخشیده است، به مردم نمی گوید: شما بندگان من باشید، نه بندگان خدا. بلکه پیغمبران، بر حسب وظیفه خود، به مردم می گویند: شما ربانی باشید، به واسطه تعلیم و درس کتاب (به فراگیری قرآن و علوم آن پردازید و دستورهای آن را انجام دهید تا ربانی گردید. این بشر که خداوند به او کتاب و حکمت و نبوت داده، شما را امر نمی کند که فرشتگان و پیغمبران را خدایان خود بگیرید. چگونه این بشر شما را به کفر امر کند، بعد از آن که به خداوند دعوتتان کرده و شما اسلام آورده اید؟! [\(1\)](#)

به عبارت دیگر، اگر کسی ملائکه و پیغمبران و ائمه هدی: را خدا و رب خود بداند، کافر است. مفاد این آیه کریمه چنان است که مقام ربوبیت را از ملائکه و انبیا نفی می فرماید و به ولایت تکوینی ربطی ندارد.

شیخ بزرگوار قمی - که از اساتید شیخ کلینی است. در تفسیر خود، در بیان این دو آیه شریفه، فرموده:

یعنی حضرت عیسی به مردم نفرموده که من شما را خلق کردم، پس بندگان من باشید، نه بندگان خدا. عیسی به آنان فرموده است که شما ربانی (دانشمند) باشید.

ایشان درباره آیه «وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا» می فرماید:

جمعی از مردم ملائکه را عبادت می کردند؛ گروهی از نصارا عیسی را پروردگار می دانستند و یهود می گفتند زیر پسر خداست. پس خداوند آنان را تکذیب و این آیه را نازل فرموده است. [\(2\)](#)

ص: 248

---

1- آل عمران (3)، آیات 79-80.

2- تفسیر القمی، ج 1، ص 106؛ بحار الأنوار، ج 9، ص 191، ح 28 (باب اول از کتاب الإحتجاج).

خداوند در آیه دیگری نیز می فرماید:

بگو: ای اهل کتاب! بیایید از آن کلمه ای که ما و شما آن را حق می دانیم، پیروی کنیم. آن کلمه این است که غیر خدا را عبادت و پرستش نکنیم و چیزی را شریک او قرار ندهیم «وَلَا يَتَّخِذْ بَعْضُنَا بَعْضًا أُولِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» (1) و برخی از ما برخی دیگر را پروردگار خود نگیرند. پس اگر از حق روی گردانند، بگویید: شما گواه باشید که ما تسلیم فرمان خداوندیم.

از این آیه و آیه مورد بحث استفاده می شود که کسانی که برای ملائکه و انبیا و مرسلین و ائمه چه، مقام ربوبیت و الوهیت قائل شوند، کافرنند. همه ما باید خداوند را عبادت کنیم، چیزی را شریک او قرار ندهیم و پروردگاری غیر پروردگار جهان و جهانیان نگیریم.

اکنون برای روشن تر شدن مطلب، معانی مختلف کلمه «رب» را که جمع آن

(ارباب) در آیه مورد بحث به کار رفته، یادآور می شویم:

معنای اول رب، پروردگار جهان و جهانیان است و از اسمای مقدسه الهی به شمار می آید.

معنای دوم آن «پادشاه» است؛ چنان که در قرآن کریم، در سه مورد، به این معنا آمده است:

«أَمَّا أَحَدُكُمْ فَسَيَقِي رَبَّهُ خَمْرًا» (2)

«اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ» (3)

«ارْجِعْ إِلَيَّ رَبِّكَ» (4)

ص: 249

---

1- آل عمران (3)، آیه 64.

2- یوسف (12)، آیه 41: یکی از شماها ساقی شراب شاه شدید.

3- یوسف (12)، آیه 42: در محضر شاه مرا به یاد بیاور.

4- یوسف (12)، آیه 50: نزد پادشاه برگرد.

معنای سوم رب «مالک» است که در لغت، به این معنا، بسیار آمده است؛ از آن جمله است سخن حضرت عبدالمطلب در قضیه مشهور اصحاب فیل که فرمود:

أَنَا رَبُّهُ وَ لِلْبَيْتِ رَبُّ (1).

من مالک و صاحب شترانم و خانه کعبه، خود مالک دارم.

هم چنین حضرت امام موسی کاظم علیه السلام، در روایت آداب سفره و شستن دست، فرمودند: «ابتدا می شود به رب البيت»، (2) یعنی، به صاحب خانه.

معنای چهارم رب، «مطاع» (پیروی شده) است. خداوند در مذمت اهل کتاب می فرماید:

«اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ» (3)

آنان، بدون امر پروردگار، دانشمندان و رهبانان خود را مطاع خود قرار داده اند.

این معنا از فرموده های امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نیز استفاده می شود. (4)

این مذمت هم برای آن است که آنان مطیع کسانی می شدند که برخلاف حق و حقیقت سیر می کردند و حلال و حرام خداوند را تغییر می دادند.

گذشته از این ها، رب به معنای «سائس، مدبر، مصلح و سید» نیز آمده؛ چنانکه در لغت نامه ها و کتب دیگر مذکور است. (5) نمونه ای از کاربرد کلمه

ص: 250

---

1- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 339، ح [11036] (باب 12 از ابواب مقدمات الطواف و... از کتاب الحج)؛ بحار الأنوار، ج 15، ص 131، ح 70 (باب اول از کتاب تاریخ نبینا صل الله و علیه وآله).

2- ر.ک: الکافی، ج 6، ص 290، ح 1 (باب صفة الوضوء قبل الطعام) بحار الأنوار، ج 63، ص 354، ح 10 و ص 358، ح 25 (باب دهم از ابواب آداب الأكل ولو احقها از کتاب السماء والعالم).

3- التوبة (9)، آیه 31.

4- ر.ک: الکافی، ج 1، ص 53، ح 1 و 3؛ بحار الأنوار، ج 2، ص 18، ح 50 (باب 14 از ابواب العلم از کتاب العقل والعلم).

5- ر.ک: لسان العرب، ج 1، ص 339؛ معجم مقاییس اللغة، ج 2، ص 381؛ اقرب الموارد، ج 1، ص 381؛ مناهج البیان، الجزء الأول، ص 109.



«رب» به این معانی - نه به معنای نخست - کلام امیرالمؤمنین علیه السلام است، هنگامی که از او درباره «دَابَّةُ الْأَرْضِ»<sup>(1)</sup> سؤال کردند و فرمود:

اورب زمین است که آرامش زمین به وجود اوست. راوی عرض کرد:

کیست؟ حضرت فرمود: صدیق و فاروق این امت است.<sup>(2)</sup>

که منظور حضرت خودش بود.

کلمه «رب» در تأویل کلام پروردگار: «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا»<sup>(3)</sup> نیز به همین معانی آمده است؛ چنان که قمی در تفسیر خود نقل کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

رب الأرض، امام ارض است که به نور او، در وقت ظهور، زمین درخشان می شود.<sup>(4)</sup>

از آن چه گفتیم، تأویل این کلام پروردگار هم ظاهر می شود:

«وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ\*إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ»<sup>(5)</sup>

مراد از «رب» در این آیه کریمه می تواند پیغمبر و امام باشد، که مؤمنین ایشان را

ص: 251

---

1- اصطلاح «دابة الأرض» در آیه 82 سورة النمل (27) آمده است: «)» که خروج او از علامات قیامت است. در کتاب های تفسیر مانند البرهان فی تفسیر القرآن، ج 4، ص 227، ح [8041] و تفسیر نورالثقلین، ج 4، ص 445، ح 17 و کتاب های اخبار بصائر الدرجات، ج 1، ص 199، ح 1؛ بحار الأنوار، ج 25، ص 353، ح 3 (باب 12 از ابواب علامات الإمام وصفاته ... از کتاب الإمامة)، روایات بسیاری وارد شده که مراد از این «دابة الأرض» که از قبر بیرون خواهد آمد و با مردم تکلم می فرماید: مولی الموحدين امیرالمؤمنین علیه السلام است.

2- مختصر البصائر، ص 145، ح [112]؛ بحار الأنوار، ج 53، ص 69، ح 66 (باب 29 از ابواب النصوص من الله تعالی... از کتاب تاریخ الإمام الثاني عشر عجل الله و تعالی فرجه الشریف).

3- الزمر (39)، آیه 99.

4- تفسیر القمی، ج 2، ص 253؛ بحار الأنوار، ج 7، ص 326، ح 1 (باب 17 از ابواب المعاد و... از کتاب العدل والمعاد).

5- القيامة (75)، آیات 22-23.

در قیامت می بینند. در این صورت، معنای آیه چنین می شود:

صورت های مؤمنین در قیامت، از شادی، درخشان و برافروخته و نورانی است و به سوی بزرگ و آقای خود نظر می کنند.

شاید هم مراد از «ناظره» منتظره باشد، چنان که در چند روایت به معنای اخیر گرفته شده است.

در قرآن کریم هم ناظره به معنای منتظره آمده است، آن جا که خداوند می فرماید:

«فَنَظِرَةٌ بِهِمْ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ» (1)

(بلقیس گفت): من هدیه ای برای سلیمان می فرستم و منتظر می مانم که چه جوابی می آورند.

پس کسی که به این آیه استدلال کرده و مدعی شده است که خداوند در

آخرت دیده می شود، در هر حال، به غلط رفته است.

## 7. «فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ»

از جمله آیاتی که نویسندگان مزبور، برای نفی ولایت تکوینی، به آن ها استدلال کرده، این آیات شریفه است:

«فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ \* لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ» (2)

وی در توضیح این آیات می فرماید:

پس تذکر دهنده؛ توفیق مذکری. تو برایشان تسلط نداری. پس رسول که تسلط بر مردم ندارد، چگونه مسلط بر تمام جهان و زمامدار آن می باشد؟! «مُصَيِّرٌ» به سین و صاد، هردو، قرائت شده و یک معنا دارد، علی بن ابراهیم

ص: 252

---

1- النمل (27)، آیه 35.

2- الغاشية (88)، آیات 21 - 22.

قمی در تفسیر آیه دوم فرموده:

یعنی تو حافظ و نگهبان و نویسنده اعمال آنان نیستی. (1)

صاحب مجمع البحرین نیز فرموده است:

مصیطر آن است که از مکانی عالی بر کسی مُشْرِف و مسلط باشد و به احوال او رسیدگی کند و اعمالش را بنویسد. (2)

پس معنای آیه این است که تو مأمور ضبط اعمال آنان و مسلط بر ایشان نیستی که آنان را، به اکراه و اجبار، به دین اسلام وارد کنی.

خداوند در آیات دیگری نیز می فرماید:

«وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ» (3)

تو اجبار کننده آنان نیستی (برای ورود به دین) و مردم مختارند.

«فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ»؛ (4)

إِذْ يَخْتَصِمُونَ»

8. «مَا كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَأِ الْأَعْلَى

آیه دیگری که ایشان برای نفی ولایت تکوینی به آن استدلال کرده، این آیه است:

«مَا كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَأِ الْأَعْلَى إِذْ يَخْتَصِمُونَ» (5)

که آن را چنین ترجمه کرده است:

بگو: مرا علمی به ملاء اعلی نیست، هنگام گفت و گوی ایشان .

ص: 253

---

1- تفسیر القمی، ج2، ص419؛ بحار الأنوار، ج9، ص251، ح156 (باب اول از کتاب الإحتجاج).

2- مجمع البحرین، ج3، ص330.

3- ق (50)، آیه 45.

4- الکهف (18)، آیه 29: پس هرکس که خواهد ایمان بیاورد هرکس بخواهد کافر می شود .

5- ص (38)، آیه 69.

سپس در توضیح و تفسیر این آیه می نویسد:

پس کسی که علمی به ملاً اعلی ندارد چگونه سرپرست و زمامدار ایشان است؟! وی آیات دیگری که می گوید پیغمبر علمی به منافقین ندارد و جز وحی، چیزی نمی داند را نیز شاهد ادعای خود می گیرد.

در پاسخ باید گفت که به قرینه روایت معراج (1) که در ذیل این آیه وارد شده، نیز بنا به روایات متواتر دیگر، معنای آیه چنین است: من به ذات خود و از پیش خود، بدون وحی و تعلیم پروردگار، چیزی نمی دانم؛ هرچه می دانم به تعلیم حق متعال است.

چگونه می شود که حضرتش، به واسطه تعلیم پروردگار، دانا نگشته باشد؛ حال آن که به بیان صریح قرآن ملکوت و آسمان ها و زمین را به حضرت ابراهیم خلیل نمایش داده اند؟! (2)

آیا آن چه را ایشان دیده به پیغمبر ما نشان نداده اند؟! آیا پیغمبر ما، محمد صل الله و علیه وآله، افضل و اشرف و اعلم از انبیا نیست؟! آیا نویسنده مورد نظر ما منکر معراج است؟ آیا این که می گوید آن حضرت به معراج رفته و فراموش کرده است؟!

معنای آیه ای که حاکی است پیغمبر علمی به احوال منافقان ندارد این است که حضرت، بدون وحی و تعلیم پروردگار، علمی ندارد. چگونه حُدَیْفَه به تعلیم پیغمبر و طبق آن روایت مشهور (3) اخبار منافقان را دریافته، ولی خود پیغمبر بدان آگاه نبوده است؟!

ص: 254

---

1- ر.ک: تفسیر القمی، ج 2، ص 243؛ بحار الأنوار، ج 18، ص 282 (باب سوم از ابواب أحواله صل الله و علیه وآله از کتاب تاریخ نبینا صل الله و علیه وآله).

2- ر.ک: الأنعام (6)، آیه 75: «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ»؛ و همچنین ما به ابراهیم، ملکوت و باطن آسمانها و زمین را ارائه دادیم، تا به مقام اهل یقین رسد.

3- ر.ک: تفسیر فرات کوفی، ص 94، ح 34 [78] در ذیل آیه 144 سورة آل عمران؛ بحار الأنوار، ج 20، ص 103، ح 30 (باب 12 از ابواب أحواله صل الله و علیه وآله از کتاب تاریخ نبینا صل الله و علیه وآله) و ج 10، ص 123، ح 2.

بنده جواب این آیات را، به طور مشروح، در رساله علم غیب امام (1) بیان کرده ام و در اینجا تنها اشاره می کنم که این آیه را باید با آیه شریفه دیگری جمع کرد که می فرماید:

به منافقان بگو: خداوند ما را به اخبار شما آگاه فرموده است. (2)

و نیز این آیه که می فرماید:

«وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ» (3)

اگر هر سه آیه را در نظر می آوردند و بین آیات جمع می کردند، در می یافتند که در قرآن کریم هیچ اختلافی نیست. پس، در هر مورد که دیدیم از پیغمبر به نفی علم شده، بدانیم که مراد از آن آیه، نفی علم ذاتی از آن حضرت است.

إِلَيْهِ

9. «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ

از جمله آیاتی که صاحب شبهات برای نفی ولایت تکوینی به آن ها استدلال کرده، این آیه است:

«قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ»؛ (4)

وی آیه را چنین معنا می کند:

بگو همانا من بشری مانند شما میم که به من وحی می شود. و از این معنا نتیجه می گیرد که فرق پیغمبر با افراد بشر، چیزی نیست، جز وحی و چون وحی هم راجع به امور تشریحی است؛ پس وحی بر بشری، موجب ولایت تکوینی او نمی شود.

ص: 255

1- ر.ک: علم غیب، ص 1159 - 183.

2- التوبة (9)، آیه 94: «قَدْ تَبَيَّنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ».

3- محمد (47)، آیه 30: آنان را از لحن گفتارشان می شناسی.

4- الكهف (18)، آیه 110.

باید از ایشان پرسید: مراد از «بَشَرٌ مِثْلُكُمْ» چیست؟ آیا معنایش این است که من به صورت، بشری مانند شمایم؟ یا آن که من بشری مانند شمایم، به صورت و سیرت و جنس و ذات و بدن و حقیقت؛ یعنی آثار و خصوصیات بدنی شما و من یکی است؟

احتمال دوم نادرست است؛ زیرا صدها روایت، از جمله: اخبار طینت پیغمبر و ائمه هدی علیهم السلام،<sup>(1)</sup> کیفیت خلقت ابدان آنان از طینت طیب و خالص علیین، کیفیت ولادت و ایام رضاع (شیرخوارگی) و سایر احوال ایشان (مانند سایه نداشتن)<sup>(2)</sup> و از دو طرف جلو و پشت سر دیدن)<sup>(3)</sup> و روایات خلقت ارواح و قلوب شیعه از اضافه طینت ابدان آنان علاوه بر عنوان ویژه رسالت که در ممتاز نمودن آن حضرت از دیگران اهمیتی فوق العاده دارد- احتمال دوم را تکذیب می کند.

پس پیامبر، فقط در صورت، مثل بشر است و وحی به سوی او منحصر در تشریح نیست، بلکه علاوه بر آن، علم احوال کائنات و مغیبات (اخبار غیبی) و آن چه خداوند بخواهد به او وحی می شود.

واضح است که هرچه پیامبر دارد از جانب خدا به او افزوده شده است. پس

ص: 256

---

1- شمار این اخبار از حد تواتر بیشتر است و نمونه هایی از آن در کتاب شریف الکافی، ج 1، ص 390-389 (باب خلق ابدان الأئمة...) و بصائر الدرجات، ص 20-14 (باب نهم و دهم از جزء اول) و غیره آورده اند؛ از جمله، در بحار الأنوار، ج 25، ص 36-1 (باب اول از ابواب خلقهم و طینتہم و... از کتاب الإمامة) و ج 5، ص 225 (باب دهم از ابواب العدل از کتاب العدل والمعاد) و ج 70، ص 76 (باب 122 از ابواب الکفر و مساوی الأخلاق از کتاب الایمان والکفر) و دیگر مواضع که در سفینة البحار، ج 5، ص 367 و مستدرک سفینة البحار، ج 6، ص 623 «ماده: طین» به طور مشروح ذکر شده است؛ بحار الأنوار، ج 25، ص 152، ح 26 (باب چهارم از ابواب علامات الإمام و صفاته .. از کتاب الإمامة).

2- ر.ک: الکافی، ج 1، ص 204، ح 2 (باب نادر جامع فی فضل الإمام و...).

3- ر.ک: الکافی، ج 1، ص 388، ح 8 (باب موالید الأئمة علیه السلام) بحار الأنوار، ج 25، ص 168، ح 38 (باب چهارم از ابواب علامات الإمام و صفاته ... از کتاب الإمامة).

اگر به ولایت تکوینی؛ یعنی حق فرمان فرمایی در کائنات برای او قائل باشیم، با این آیه منافات ندارد.

## 10. «قُلْ أَعْبُدُوا اللَّهَ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ»

آیه دیگری که برای نفی ولایت تکوینی مورد استفاده قرار گرفته، این آیه است:

«قُلْ أَعْبُدُوا اللَّهَ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ... قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (1)

بگو که آیا غیر خدا را ولی بگیرم؟!... بگو: من مأمورم اولین مسلمان باشم؛ و از مشرکان مباش.

منکرین ولایت تکوینی می گویند از این آیه معلوم می شود که هرکس غیر خدا را ولایت بر خود دهد، تکویناً، مشرک است.

به عقیده ما، نتیجه ای که به خیال خود از این آیه گرفته اند، صحیح نیست؛ زیرا ممکن است این آیه بیان وظیفه شخصی پیغمبر باشد. پیغمبری که افضل و اشرف کل موجودات و واسطه فیض بین خالق و مخلوق است، آقا و ولی و مالکی غیر خداوند ندارد. او، که نخستین مسلمان و اول عابد است، چگونه ممکن است که مادون خود را ولی و صاحب اختیار بگیرد؟! گویا می خواهد بگوید: آیا کسی مثل من غیر خدا را ولی خود می گیرد؟! نکته دیگر آنکه، در این آیه، صحبت از قید تکوینی یا تشریحی در میان نیست و به موضوع ولایت به طور مطلق اشاره شده است؛ یعنی جناب نویسنده این قید تکوینی را از خود اضافه کرده اند؛ پیغمبر، نه تکوین و نه تشریحاً، ولی دیگری غیر خدا ندارد.

پس آیه شریفه دلیل قطعی بر مدعای آن جناب نیست و دلالت احتمالی کافی نیست.

ص: 257

اما حکایت مؤمنین غیر این است و آنان از خداوند درخواست می کنند که کسی را ولی ایشان قرار دهد؛ خداوند در این آیه از قول مؤمنین نقل می فرماید:

« وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا » (1)

خدایا! برای ما از جانب خودت ولی و یاوری قرار بده.

اگر این که کس دیگری را غیر از خدا ولی خود بگیرند، ممنوع بوده، پس چرا مؤمنین چنین درخواستی کرده اند و خداوند نیز آن را امضا و اجابت فرموده است؟

حال آن که خداوند، علاوه بر آنکه نافرموده پذیرش ولایت مخلوق شرک است،

آیه شریفه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...» (2) را نازل کرده و به رسول و امام حق ولایت بخشیده است.

پس مراد از آیه اول (بگو: آیا غیر خدا را ولی و مالک و مولای خود بگیرم)، اگر بیان وظیفه خصوصی پیغمبر نباشد، آن است که من مالک و مولای حقیقی و مستقلی غیر خدا ندارم. احدی مالک و ولی و مولایی ندارد، مگر آن کس که خدا او را ولی و مولا و اولی قرار داده است؛ مانند اولی بودن پیغمبر بر مؤمنان از خود آنان به نص آیه قرآن.

نیز، مانند امیرالمؤمنین و ائمه هدی علیهم السلام که خداوند ایشان را ولی و مولا و اولی قرار داده و چنان که در روایات فرموده اند (3) مراد این آیه شریفه اند:

«نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ» (4)؛

ما ایم اولیای شما، در دنیا و آخرت.

ص: 258

1- النساء (4)، آیه 75.

2- المائدة (2)، آیه 55.

3- تفسیر القمی، ج 2، ص 266؛ بحار الانوار، ج 24، ص 26، ح 3 (باب 25 از ابواب الآیات النازلة فیهم.. از کتاب الإمامة).

4- فصلت (41)، آیه 31.



هم چنین، مانند ولایت پدر و جد پدری که خدا برای آنها جعل ولایت فرموده است.

بنابراین هیچ کسی بر دیگری ولی و مولا نیست، مگر آن کس که خداوند متعال برای او جعل ولایت فرموده؛ و به همان اندازه که جعل ولایت شده است، نه بیشتر.

در باب آیاتی که نظیر و شبیه این است، نیز کلام همین است؛ مثل آیه:

«قُلْ أَفَاتَخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا» (1).

در این آیه توییح و سرزنش متوجه مردمانی است که از پیش خود، بدون فرمان و اذن پروردگار، اولیایی برای خود می گیرند. مراد این آیه مردمانی نیست که به امر پروردگار، اولیایی را که خداوند معین فرموده، برای خود انتخاب می کنند و قبول دارند، و می دانند که آن اولیا نیز، به ذات خود و از پیش خود، مالک سود و زیانی نیستند، مگر آن چه خداوند اختیارش را به آنان تملیک فرماید.

همین طور است کلام در آیه:

«أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ» (2).

آیا کفار گمان دارند که (مجازند) بندگان مرا، به جای من، اولیای خود بگیرند؟!

این ترجمه بنا به قرائت مشهور، که «حَسِبَ» را به صيغة فعل ماضی می خوانند، درست است.

اما بنا بر قرائت امیرالمؤمنین علیه السلام و برخی دیگر، که «حَسِبُ» را به سکون سین و ضم باء خوانده اند، (3) معنای آیه چنین می شود:

آیا برای نجات کفار کافی است که بندگان مرا، به جای من، اولیای خود بگیرند؟!

ص: 259

---

1- الرعد(13)، آیه 16: (پیامبر به آن ها) بگو: چگونه شما به غیر از خدا چیزهای دیگری را به دوستی و یاری خود برگزیده اید که برای خودشان هم هیچ گونه سود و زیانی ندارد.

2- الکهف (18)، آیه 102.

3- التبیان فی تفسیر القرآن، ج 7، ص 96؛ زاد المسیر فی علم التفسیر، ج 3، ص 112.

قمی، در تفسیر خود، نقل کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

مراد، در این آیه، جِبْت و طاغوت است.

ایشان در ادامه می نویسد:

یعنی پیروان آن دو، که آن ها را بدون امر خدا و تعیین و جعل پروردگار اولیای خود گرفتند، خیال می کنند که این دو نفر آنها را از عذاب خدایی نجات می دهند؛ (نه تنها این طور نیست، بلکه اینان، به سبب محبت آن دونفر، کافر شدند و ما برای کنار آتش را مهیا کرده ایم. (1))

الغرض، مراد ما از ولایت تکوینی - که آن را برای پیغمبر و ائمه هدی علیهم السلام، از جانب پروردگار، ثابت می دانیم - آن است که ایشان بر تمام موجودات و کائنات و ممکنات، دانا و بینا و توانا و نافذ الإراده اند؛ چنان که مکرراً در این کتاب تصریح کرده ایم.

اما باید دانست که این بزرگواران چیزی را از عدم صیرف، خلق نمی کنند و چنانکه بعد از این خواهیم گفت، (2) خلق از عدم صیرف (که خلق ابداع و اختراع است)، مخصوص خداوند متعال است.

پس کار پیغمبر و امام خلق از هیچ صیرف نیست، بلکه برای خلق هر پدیده ای از چیزی و از ماده ای استفاده می کنند، چه آن ماده و چیز از محسوسات ما باشد، چه آن قدر کوچک باشد که با حواس ظاهری و عادی درک نشود.

اسم این کار، در آیات قرآن و روایات و کتب لغت، «خلق» است و خداوند خود «أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» (3) است.

ص: 260

---

1- تفسیر القمی، ج2، ص47: قال علیه السلام: یغنیهما و أشدّ یاعهما، الذین اتخذوهما من دون الله أولیاء، و كانوا یرون أنّهم یحییهم إیّاهما، أنّهما ینجیانهم من عذاب الله و كانوا یحییهما کافرین.

2- ر.ک: فصل دوم از همین بخش، شرح فراز سوم از دعای جوشن.

3- ر.ک: المؤمنون (23)، آیه 14؛ الصافات (37)، آیه 125 و....

عده ای ناآگاه از لفظ «خلق» می پرهیزند و اسم این کار را «صنعت» می گذارند؛ با آنکه هردو صحیح است و لفظ صانع نیز مانند خالق از اسمای الهی است.

پس آیاتی که در آن آمده است: خداوند ولی و مولای شماست، (1) خدا برای ولایت و یاری کافی است (2) و شما ولی و یاورى ندارید، مگر پروردگار، (3) با آیات جعل ولایت برای پیغمبر و ائمه هدی علیهم السلام منافات ندارد؛ از جمله این آیه:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُتِمُّونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»؛ (4)

ولی و صاحب اختیار شما فقط خداست و رسول او و افراد با ایمانی که در حال نماز و رکوع، زکات می دهند.

به نظر همگی علمای شیعه و اهل سنت، این آیه شریفه در شأن مولی الموحدين امیرالمؤمنین علی علیه السلام نازل شده است که در حال رکوع، انگشتر خود را به سائل دادند. (5)

این آیه حاکی است که خدا و پیغمبر و امیرالمؤمنین علیه السلام ولی و صاحب اختیار مایند؛ پس ما نیز، به امر خدا، پیغمبر و امام را ولی و مولای خود می دانیم. آیا، به قول این نویسنده، ما مشرک خواهیم بود؟! قطعاً چنین نیست.

نویسنده مورد نظر می نویسد:

این آیه به دلیل ضمیر «کم» در کلمه «ولیکم» مخصوص مخاطبان موجود است.

پس بنابر خیال خام او، ولایت امیرالمؤمنین مخصوص افرادی است که در

ص: 261

1- البقرة (2)، آیه 257: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا».

2- النساء (4)، آیه 45: «وَكَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَكَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا».

3- الأنعام (6)، آیه 51: «لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ»

4- المائدة (5)، آیه 55.

5- ر. ک: الکافی، ج 1، ص 288، ح 3؛ شواهد التنزیل، ج 1، ص 209، ح 0216

زمان نزول آیه موجود بوده و مخاطب قرار گرفته اند و افرادی که در زمان های بعد به وجود آمده اند مخاطب آیه ولایت نیستند.

این آیات نظیر آیات مالکیت است که مالک آسمان ها، زمین ها و کل مخلوقات را خدا می داند، اما در آیات دیگر، خداوند خود برای مخلوق اثبات مالکیت می فرماید؛ افزون بر آنکه مالکیت مخلوق از جمله واضحات شرع و عرف و عقل نیز هست. پس بدیهی است که این آیات با یکدیگر تنافی ندارند؛ خداوند مالک بالذات است و مالکیت مخلوق بالعرض و محدود و از جانب خداست.

هم چنین، آیاتی که حاکی است خداوند برای شهادت و حفظ اعمال کافی است، منافی آیاتی نیست که صراحت دارد خداوند، در میان خلق، گواهان و حافظانی قرار داده است.

همین طور است کلام در آیات ولایت؛ خداوند ولی و مولای بالذات است و ولایت پیغمبر و امام و دیگران مجعول و محدود است.

در آخر سوره اسراء، خداوند می فرماید:

«وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ» (1)

خدا در ملک و پادشاهی شریکی ندارد و کسی هم، از جهت ذلت و خواری، ولی او نیست.

قید کلمه «مِنَ الذُّلِّ» شاهد است که تعیین ولی از جانب آن توانای بی نیاز به علت احتیاج نیست، اما مطلق ولی و اولیا نفی نشده؛ بلکه خداوند در جای دیگر فرموده است:

«أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (2)

آگاه باشید که اولیاء الله (بندگان برگزیده پروردگار) ترس و حزنی ندارند.

ص: 262

---

1- الإسراء (17)، آیه 111.

2- یونس (10)، آیه 62.

## 11. آیات مربوط به وکیل نبودن رسول

آیات دیگری که نویسنده مورد نظر برای نفی ولایت تکوینی به آن ها استدلال کرده، این آیات است:

« قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ »؛ (1)

بگو (ای پیغمبر) من وکیل شما نیستم.

« وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ »؛ (2)

تو وکیل ایشان نیستی .

« وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلاً »؛ (3)

تو را نفرستادیم که وکیل آنان باشی .

« أَلَا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكِيلاً »؛ (4)

وکیلی غیر من نگیرید.

که ایشان وکیل را نگهبان و کارگزار معنا کرده است.

بنابر استدلال این نویسنده، که به اطلاق آیات احتجاج می کند و مراجعه به بیان عترت را لازم نمی داند، باید گفت: پیغمبر وکیل مردم نیست و سایر مردم نیز نباید غیر خدا را وکیل بگیرند؛ چون می فرماید: «()»؛ غیر مرا وکیل نگیرید! پس باید همه اخبار باب وکالت و کلمات علمای اعلام در کتب فقهیه و رسائل عملیه را خلاف قرآن دانست!

ص: 263

---

1- الأنعام (6)، آیه 66.

2- الأنعام (6)، آیه 107.

3- الإسراء (17)، آیه 54.

4- الإسراء (17)، آیه 2.

این سخن نتیجه آن قبیل استدلال است که هرکسی آیه را به خیال خود ترجمه کند و بر آن، اساسی بنا نهد و از آیات دیگر و روایات متواتر کلام چشم پوشد. معلوم است که این کار روا نیست، بلکه باید با دقت در متن این آیات و ملاحظه آیات و روایات دیگر، کلام الهی را تفسیر کرد.

اما اصل کلام؛ علما فرموده اند: لفظ «وکیل» که بر خداوند اطلاق می شود، چهار معنا دارد:

اول: کفایت کننده امور خلق؛

دوم: کسی که تمام امور جهان موکول به اوست؛

سوم: کفیل ارزاق بندگان و قائم به مصالح آنان؛

چهارم: پناهگاه و ملجأ بندگان و بیچارگان.

خلاصه، کسی که به ذات خود در نگهداری و نگهداری خلق و کفایت امور و کفالت ارزاق مستقل است و به یاری و خواست دیگری محتاج نیست، خداوند متعال است که شریک ندارد. به این معنا، پیغمبر و دیگران وکیل نیستند و این قبیل وکالت را خداوند از پیغمبر خود نفی فرموده، اما این موضوع به سخن ما درباره ولایت تکوینی هیچ ربطی ندارد.

خداوند در قرآن مجید وکالت خود را این گونه معرفی می فرماید:

«وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ»؛<sup>(1)</sup>

خداست که بر همه چیزها وکیل است.

پس کسی غیر خدا نیست که بر همه چیزها وکیل باشد؛ البته، مخلوق بر بعضی چیزها، بدون استقلال، وکیل می شود.

در تفسیر آیه شریفه «وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ»،<sup>(2)</sup> شیخ طبرسی می فرماید:

ص: 264

---

1- هود (11)، آیه 12.

2- الأنعام (6)، آیه 102.

یعنی خداحافظ و تدبیر کننده و نگهدار خلق است، پس او وکیل است بر خلق و گفته نمی شود که خدا برای خلق وکیل است. (1)

ولی خلق، برای خلق، وکیل می شود. گاهی هم بعضی از خلق بر بعضی دیگر، بدون استقلال و بامحدودیت، وکیل و نگهبان می گردد؛ مانند ملک الموت که به تصریح قرآن، خداوند او را موکل بر قبض روح کرده و فرموده است:

«قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ». (2)

هم چنین، در تفسیر آیه شریفه «قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ»، (3) شیخ طبرسی فرموده است:

یعنی بگو، یا محمد، من مأمور نیستم که از تکذیب و کفر به قرآن کریم شما را (تکویناً) مانع شوم و شما را از کفر نگهدارم و حایل شوم؛ برای آن که معنای «وکیل بر چیزی» قیام کننده به نگهداری و دفع ضرر از آن است. بعضی گفته اند که معنای این آیه چنین است: من حافظ اعمال شما نیستم و مأموریت مجازات شما به ثواب و عقاب را ندارم. من فقط راهنما و بشارت دهنده و ترساننده ام؛ «فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِرْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفِرْ» (4). (5)

پس دلالت آیاتی که از پیغمبر نفی وکالت می کند، بیشتر از آن چه گفتیم نیست.

ص: 265

1- مجمع البیان، ج 4، ص 127.

2- السجدة (32)، آیه 1: ای پیغمبر بگو به آن ها فرشته مرگ که سپرده بودیم، جان شما را می گیرد. البته این بدان معنا نیست که (مطابق برخی نظریات نامستند به دلایل شرعی) ملائکه مقهور و مسخر و فاعلانی بی اراده اند که خداوند از آنان فقط استفاده ابزاری می کند. برای رد این نظریه و پی بردن به کیفیت خلقت ملائکه، علاقه مندان می توانند به سخنان علامه مجلسی در بحار الأنوار مراجعه کنند که آن بزرگوار آیات و روایات مربوط به این مطلب را در باب حقیقت ملائکه، ج 56، ص 144 ( باب 23 از ابواب الملائکه از کتاب السماء والعالم) جمع بندی کرده است.

3- الأنعام (6)، آیه 66: (پیامبر) بگو من بر شما نگهبان نیستم.

4- الکهف (18)، آیه 29.

5- مجمع البیان، ج 4، ص 79.

آیه دیگری که صاحب شبهات، برای نفی ولایت تکوینی، به آن استدلال کرده، این آیه است:

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّ لَهُمْ تَخْلُفَهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ» (1)

در ذیل آیه، ایشان از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: این آیه راجع به ائمه هداست (2) که خدا وعده داده ایشان را خلفای زمین گرداند. چنان که سایر انبیا و اوصیا را خلافت بخشیده - و ایشان را برای استقرار دینی که خدا پسندیده - تمکن دهد. سپس می نویسد:

این آیه صریحا چند چیز را بیان کرده: اول آن که خلافت ائمه مانند خلافت گذشتگان است و چنان که از سایر انبیا و اوصیا برای زمامداری و نشر احکام بوده، از ائمه نیز چنین است؛ پس تشریحی است، نه تکوینی. دوم آن که خدا ایشان را تمکن خواهد داد، برای نشر دین و فعلاً تمکن ندارند. سوم آن که خلافت ایشان در زمین است، نه در تمام جهان.

نخست باید گفت: این که آیه راجع به ائمه هدی علیهم السلام است، صحیح است؛ اما اینکه مراد از کلام پروردگار، یعنی: «كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ»، جمع انبیا و اوصیا باشد، درست نیست. واضح است که ظاهر آیه عام است و به

ص: 266

---

1- النور (26)، آیه 55: خداوند به کسانی از شما بندگان، که ایمان آورده و نیکوکاری پیشه خود نموده اند، وعده فرموده که در روی زمین به ایشان خلافت دهد، همان طور که امت های پیشین جانشین پیشینیان خود شدند. آنها را به دینی که برایشان پسندیده تسلط می دهد.

2- ر.ک: البرهان فی تفسیر القرآن، ج 4، ص 89، ح [7695]: تفسیر نورالثقلین، ج 3، ص 616، ح 217.



انبیاء و اوصیا اختصاص ندارد. در روایت ضعیفی هم که در تفسیر صافی (1) و تفسیر نورالثقلین (2) موجود است، فقط ذکر اوصیا به میان آمده و در هیچ یک از روایات وارده در تفسیر این آیه شریفه، اسمی از انبیا نیست. پس ایشان کلمه انبیا را از پیش خود اضافه کرده و بر آن، بنیادی نو بنا کرده است.

بر فرض آن که انبیا هم در جمع مصادیق آیه داخل باشند، مراد پیامبرانی هستند که خلافت ظاهری داشتند؛ مانند هارون که خلیفه حضرت موسی بود و داوود و سلیمان.

دوم اینکه تشبیه خلافت ائمه به خلافت اوصیای پیغمبران گذشته، از جهت اصل خلافت، صحیح است؛ یعنی چنان که خداوند متعال به گذشتگان خلافت بخشید، به ائمه نیز خلافت ظاهری خواهد بخشید، اما آیه متکفل بیان مقدار خلافت و کیفیت و درجات آن نیست. پس تشبیه به خلافت اوصیا، از جهت کیفیت و درجات خلافت، صحیح نیست.

تشبیه خلافت در این آیه مثل تشبیه رسالت حضرت رسول صل الله و علیه وآله به رسالت موسی بن عمران علیه السلام در آیه شریفه دیگر (3) است که در آن اصل رسالت مقصود است، نه کیفیت و درجات و حدود رسالت؛ چنان که واضح است.

چگونه می شود خلافت ائمه، از هر جهت، مانند خلافت اوصیای پیغمبران گذشته باشد؛ حال آنکه به ائمه هدی «مُلک عظیم» داده اند و به دیگران نه؟!

علم و قدرت آصف وصی سلیمان و دیگران نسبت به علم و قدرت ائمه هدی علیهم السلام، مانند قطره است نسبت به دریاها؛ چنان که قبلا گذشت.

ص: 267

---

1- ر.ک: تفسیر صافی، ج 3، ص 444.

2- ر.ک: تفسیر نورالثقلین، ج 5، ص 170، ح 318.

3- آل عمران (3)، آیه 144.

اما وقت ظهور این خلافت بر حق الهی، مثل تمکن آنان در زمین، هنوز نرسیده و به وقت ظهور حضرت ولی عصر عجل الله و تعالی فرجه الشریف موكول شده است. پس آن سلطنت و ولایت و خلافت و امارت هنوز ظاهر نشده است؛ چنان که صریح روایات وارده در تفسیر این آیه شریفه است.

همین طور است کلام درباره ذیل آیه شریفه که نویسنده مورد نظر آن را ذکر نکرده؛ یعنی تبدیل خوف ائمه علیهم السلام به امنیت، که هنوز میسر نشده و در زمان ظهور و رجعت واقع خواهد شد.

دایره توسعه این خلافت منحصر نیز در زمین نیست و اثبات یک چیز نفی چیز دیگر نمی کند. ذکر «زمین» در این آیه کریمه، شاید از آن جهت باشد که هم خلافت پیشینیان، هم عدم تمکن و ترس آنان از دشمن در روی زمین مجال بروز داشته است؛ لذا به اهل زمین بشارت داده که عاقبت، خلافت ظاهری و بر حق الهی، از آن مؤمنان خواهد بود.

مؤمنانی هم که خلفای زمین می شوند، ائمه هدایت که با امنیت کامل، در زمین، متمکن خواهند شد؛ و چون ایشان در غیر زمین مخالفی ندارند، غیر اهل زمین در زمره مصادیق آیه کریمه قرار نمی گیرند و سیاق آیه شریفه به آنها ناظر نیست.

نظیر این آیه، در آن چه گفتیم که «فِي الْأَرْضِ» قید نیست، این آیه شریفه است:

«وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ قُلُوبًا سَمَوْهُمْ ۖ أَمْ تُبْسَوْنَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ». (1)

واضح است که کلمه «فِي الْأَرْضِ» در این آیه قید نیست، بلکه چون اهل «زمین» برای خدای متعال شریک قرار دادند، وجود شریک را برای خداوند در «زمین» نفی می کند؛ در حالیکه، نه در آسمان ها و نه در زمین و نه در هیچ جای

ص: 268

---

1- الرعد(13)، آیه 33: برای خداوند، شریکانی قرار دادند. بگو: آنان را نام ببرید؛ یا به او از کسانی خبر می دهید که در زمین نمی شناسند!

دیگر، چیزی یا کسی وجود ندارد که شریک خداوند باشد.

در هر حال، آن چه در این آیه برای آینده وعده داده شده، رسیدن به حکومت ظاهری در دنیا و بسط ید در اجرای احکام الهی و مواردی از این قبیل است و روشن است که این منافاتی ندارد با حاصل بودن مقام خلیفة اللہی، به معنای ولایت تکوینی و تشریحی برای پیغمبر و ائمه علیهم السلام در همه ادوار (که ادله بی شمار از قرآن و حدیث آن را اثبات می کند).

در این جا، به پاسخ گویی شبهاتی که بر اثر کوته فکری و ترجمه نادرست آیات الهی پدید آمده پایان می دهیم؛ و این بنای متزلزل را، که بر اساس طرح و نقشه ای از بافته های خیالی بنیان نهاده اند، به حال خود وامی گذاریم تا فرو ریزد.

ص: 269



در فصل پیش روشن شد که آیات کریمه بیان شده، هیچ دلالت بر نفی ولایت تکوینی نمی کند. در این فصل نیز به بررسی روایاتی می پردازیم که آن نویسندگان برای نفی ولایت تکوینی به آنها احتجاج کرده است. بدین وسیله، آشکار خواهد شد که روایات آتی نیز، مانند آیات پیشین هرگز دلیل بر نفی ولایت تکوینی نخواهد بود و ولایت تکوینی - به آن معنا که گفتیم - حقیقتی انکار ناپذیر است و منکرش فردی ناآگاه و فریب خورده دیگران است.

### 1. فرازهای از فصل نودم دعای جوشن کبیر

عبارت اول:

يَا مَنْ يَعْلَمُ الْغَيْبَ إِلَّا هُوَ.

ای خدایی که نمی داند غیب را، مگر او.

معنای این عبارت آن است که کسی غیر از خدا، به ذات خود، غیب را نمی داند. پس منافات ندارد با این عقیده که پیغمبر و امام اسرار عالم غیب را به تعلیم پروردگار می دانند، چنان که در قرآن کریم می خوانیم:

«عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا\* إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ» (1).

و شرح آن در صفحات پیشین گذشت.

ص: 271

---

1- الجن (72)، آیات 26-27: دانای غیب خداست و کسی را بر علم غیب خود آگاه نکرده، مگر آن کس را که از رسولان برگزیده است.

هم چنین ممکن است مراد از «غیب»، وقت قیامت باشد؛ چنان که در خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است (1) و این جانب نیز به طور مشروح، در کتاب مقام قرآن و عترت (2) و رساله علم غیب (3) بیان کرده ام.

عبارت دوم:

يَا مَنْ لَا يَصْرِفُ السُّوءَ إِلَّا هُوَ؛

ای کسی که بدی و سختی را دفع نمی کند، مگر او.

معنای این عبارت آن است که هیچ کس به ذات خود و مستقلاً و بدون اعانت پروردگار بدی را دفع نمی کند، مگر پروردگار. مخلوق نیز به وسیله قدرت و توانی که خداوند به او داده می تواند بدی و سختی را از مخلوق دیگر دور کند؛ نان که مشهود است.

از آن جا که خداوند مقداری از توان و قدرت را در اختیار بشر قرار داده است، در آیات و روایات بسیاری او را از بدی کردن نهی و به خوبی کردن و دفع بدی و سختی و گرفتاری و صدمات گوناگون از برادران دینی ترغیب کرده است؛ چنان که گاهی این امر واجب نیز می شود و این از واضحات است.

عبارت سوم:

يَا مَنْ لَا يَخْلُقُ الْخُلُقَ إِلَّا هُوَ؛

ای کسی که موجودات را خلق نمی کند مگر او.

ممکن است مراد از کلمه «الْخُلُق» تمام خلائق در مقابل خالق باشد که تمام مخلوقات را در بر می گیرد و خلق کردن تمام ما سوی الله منحصر است به پروردگار.

ص: 272

---

1- ر.ک: نهج البلاغه، خطبه 128، ص 186.

2- ر.ک: مقام قرآن و عترت، ص 159.

3- ر.ک: علم غیب، ص 185.

احتمال دیگر این است که مراد از این عبارت خلق کردن از هیچ و بدون استفاده از ماده اولیه باشد که به آن «خلق ابداعی و اختراعی» می گویند. هر خالق غیر خدا مخلوق خود را از چیزی دیگر خلق می کند؛ در حالی که خداوند خلق را از چیزی نیافریده است.

امام صادق علیه السلام در این مورد می فرماید:

لَا يَكُونُ الشَّيْءُ إِلَّا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا اللَّهُ: (1)

از هیچ چیز، چیزی را هستی ندهد، مگر پروردگار.

بنابراین، خلق کردن، اگر از چیزی باشد که قبلاً به وجود آمده، منحصر به پروردگار نیست. به این معنا، لفظ «خالق» بر «مخلوق» نیز اطلاق می شود؛ چنان که در قرآن مجید آمده است.

«تَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» (2)

مبارک است خدایی که نیکوترین خلق کنندگان است.

حضرت رضا علیه السلام در تفسیر این آیه کریمه می فرماید:

خداوند خبر داده که در میان بندگان، هم خالق هست و هم غیر خالق .

از آن جمله، حضرت عیسی علیه السلام است که (مجسمه ای از گِل به هیئت پرنده خلق می کرد و در آن می دمید؛ به اذن پروردگار، پرنده می شد.

سامری هم گوساله را برای قوم موسی خلق کرد..... (3)

در قرآن کریم نیز خداوند متعال کلام خود را که در قیامت به حضرت عیسی

ص: 273

---

1- التوحید، ص 68، ح 22 (باب دوم)؛ بحار الأنوار، ج 4، ص 148، ح 2 (باب پنجم از ابواب الصفات از کتاب التوحید).

2- المؤمنون (23)، آیه 14.

3- التوحید، ص 63، ح 18، (باب دوم)؛ بحار الأنوار، ج 4، ص 147، ح 1 (باب پنجم از ابواب الصفات از کتاب التوحید)؛ مستدرک سفینه البحار، ج 3، ص 170-190 «ماده: خلق».

می فرماید، نقل کرده و فرموده است:

«وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِأَذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِأَذْنِي وَتَبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِأَذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِأَذْنٍ» (1).

(به یاد بیاور) هنگامی که به اذن من، تو از گِل (مجسمه ای) به شکل مرغ خلق می کردی و در آن می دمیدی، پس پرنده ای می شد به اذن من؛ و آن گاه که کور مادرزاد و پیس را به اذن من شفا می دادی و مردگان را (از قبر) به اذن من بیرون می آوردی.

در هیچ یک از سه مورد، حق تعالی نفرموده: من بودم که خلق می کردم و شفا می دادم و زنده می کردم و این کارها را به دست تو انجام می دادم؛ بلکه فعل را به خود حضرت عیسی نسبت داده است.

در جای دیگر حضرت عیسی می فرماید:

من از گِل به صورت پرنده خلق می کنم و در آن می دمم، پس پرنده ای می شود به اذن خداوند؛ کور مادرزاد و پیس را شفا می دهم و مردگان را به اذن پروردگار زنده می کنم. (2)

در این جا نیز نفرموده: خدا خلق می کند و شفا می دهد و زنده می کند به دست من. معنای اذن پروردگار به وقوع فعل، این نیست که پروردگار فاعل آن باشد؛ بلکه به پیغمبر و امام اجازه داده است که این عمل را انجام دهند؛ مانند اجازه خداوند به پیغمبر که هفت رکعت نماز را بعداً واجب فرماید و برده رکعت نماز یومیه که در ابتدا واجب خدایی بوده است اضافه کند. (3)

ص: 274

1- المائدة (2)، آیه 110.

2- آل عمران (3)، آیه 49: «أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِأَذْنِ اللَّهِ».

3- این جانب فرق این دو واجب را در کتاب ارکان دین، ص 102 آورده ام.



در جای دیگر، خداوند می فرماید:

«وَتَخْلُقُونَ إِفْكَاءً» (1)

شما خلق می کنید (بت ها را به دروغ (یا آن که دروغ را خلق می کنید).

از این آیه، استفاده می شود که خداوند افعال و اعمال اختیاری بندگان را خلق نکرده؛ که اگر خلق می کرد، از آن بیزاری نمی جست، چنان که فرموده:

«أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (2)

این که خدا از مشرکان بیزار است.

مقصود در این جا ذات مشرکان نیست، بلکه بیزاری از افعال و اعمال ایشان است؛ چنان که امام هادی علیه السلام فرموده است. (3)

در جای دیگر، کلام لوط پیغمبر را نقل می فرماید که به قوم خود فرمود:

«إِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِنَ الْقَالِينَ» (4)

من دشمن اعمال شما میم.

بدیهی است که اگر اعمال آنان افعال خداوند بود، حضرت لوط دشمن آن اعمال نمی بود؛ برای آن که اولیای پروردگار دشمن افعال پروردگار نیستند.

در جای دیگر، خداوند می فرماید:

«فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ» (5)

ای پیغمبر، اگر تو را نافرمانی کردند، پس بگو: من از آن چه می کنید بیزارم.

ص: 275

---

1- العنكبوت (29)، آیه 17.

2- التوبة (9)، آیه 3.

3- ر. ک: تصحيح اعتقادات الإمامية، ص 44؛ بحار الأنوار، ج 5، ص 20، ح 29 (باب اول از ابواب العدل از كتاب العدل والمعاد).

4- الشعراء (26)، آیه 168.

5- الشعراء (26)، آیه 216.

حقیر در مستدرک سفینه (1)، لغت «خلق»، آیات شریفه و روایات کریمه را در این مورد شرح داده ام و در کتاب تاریخ فلسفه و تصوف (2) نیز موضوع را بیان کرده ام.

عبارت چهارم:

يَا مَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ إِلَّا هُوَ.

ای خدایی که امر را تدبیر نمی کند، مگر او.

عبارت فوق نیز به این معناست که او یگانه کسی است که امور خلق را به ذات خود تدبیر می فرماید، در رأی خویش مستقل است و تابع فرمان کسی نیست؛ و منافات ندارد با اینکه عده ای هم تحت فرمان و به اذن او در تدبیر امور دخیل باشند.

پس این عبارت دعا و آیاتی که تدبیر امور را به خداوند نسبت می دهد، با آیه شریفه «فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا» (3) منافات ندارد؛ و از آنجا که این مدبرات (تدبیر کنندگان) مطیع اوامر پروردگارند و به امر خدا تدبیر امور می کنند، صحیح است که این تدبیر را به خداوند نیز نسبت دهیم.

شیخ طبرسی نیز در تفسیرش، اقوال مختلف در تفسیر این آیه شریفه را چنین برمی شمارد:

اول آنکه، این «مدبرات» فرشتگانی اند که امور بندگان را از هر سال تا سال بعد تدبیر می کنند (و شاید این به معنای تدبیر از یک شب قدر تا شب قدر بعد باشد). شیخ فرموده این قول از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است.

دوم آنکه، مراد جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و عزرائیل است. (4) شیخ طبرسی فرموده

ص: 276

---

1- مستدرک سفینه البحار، ج 3، ص 170-190.

2- تاریخ فلسفه و تصوف، ص 97.

3- المنازعات (79)، آیه 5.

4- این قول در البرهان فی تفسیر القرآن، ج 5، ص 575، ح 1 [11359] و تفسیر نورالتقلین، ج 5، ص 498، ح 11 از کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 2، ح 2 (باب 30) از امام صادق علیه السلام نقل شده است.

است: اینان فرشتگانی اند که امور دنیا را تدبیر می کنند. جبرئیل موکل بر بادهای و جنود (لشکریان حق)، میکائیل موکل بر قطرات باران و برف و گیاه و اشجار، عزرائیل موکل بر قبض ارواح و اسرافیل مأمور آوردن دستور از جانب پروردگار است. (1)

سوم آنکه، مراد از «مدبرات» افلاک است که مورد نزول امر حق است و به سبب آن، قضا و قدر پروردگار در دنیا واقع می شود.

این معنا را از علی بن ابراهیم (2) روایت فرموده است. (3)

و شاید دعای امام سجاد علیه السلام در وقت رؤیت هلال، در صحیفه، که عبارت

«الْمُتَّصِرْفُ فِي فَلَكِ التَّدْبِيرِ» (4) در آن آمده است، مؤید قول سوم شود.

از این گذشته، از روایاتی که بر ترغیب به حسن تدبیر در امور (5) دلالت دارد، استفاده می شود که تدبیر در امور تا حدی در اختیار بشر است.

پس بین آیات تدبیر حق و آیه «فَالْمُدْبِرَاتِ أَمْرًا» (6) و این روایات منافاتی نیست؛ چنان که بین آیاتی که حاکی است خداوند حافظ و حفیظ است و آیاتی که نشان می دهد برخی از ملائکه حافظ بندگان اند، منافات نیست.

نیز، همچنان که بین آیه شریفه «وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا» (7) و آیاتی که حاکی است خداوند در بین خلق نیز شهید و شهدا و آشهدای قرار داده است، منافاتی وجود

ص: 277

---

1- این مفاد را علامه مجلسی نیز در بحار الأنوار، ج 59، ص 245 (باب 24: وصف ملائکه مقربین از أبواب الملائكة از کتاب السماء والعالم) در ضمن روایاتی بیان فرموده است.

2- این آیه در تفسیر علی بن ابراهیم پیدا نشد گرچه علامه مجلسی هم از علی بن ابراهیم نقل می فرماید.

3- ر.ک: مجمع البیان، ج 10، ص 254.

4- الصحیفة السجادية، ص 182، الدعاء 43.

5- ر.ک: مستدرک سفینة البحار، ج 3، ص 254 «ماده: دبر».

6- النازعات (79)، آیه 5.

7- النساء (4)، آیه 79: خداوند برای شاهد بودن کافی است.

ندارد؛ چنان که قبلاً گذشت،

در کتاب شریف کافی، باب تاریخ پیغمبر صل الله و علیه وآله این عبارت، به سند صحیح از امام صادق علیه السلام نقل شده:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ صَفِيكَ وَخَلِيلِكَ وَنَجِيِّكَ الْمُدَبِّرِ لِأَمْرِكَ؛ (1)

خدایا، بر محمد، که برگزیده و خلیل و تدبیر کننده امر توست، درود فرست.

مجلسی در شرح این روایت می فرماید:

دلالت دارد بر این که برای پیغمبر در تدبیر امور عالم مدخلیتی دارد و ملائکه موکل به این امور مأمور انجام فرامین اویند. (2)

بنابر روایات، این شأن برای ائمه هدی علیهم السلام نیز ثابت شده است. (3)

فیض کاشانی در منهاج و نیز دیگران از امام صادق علیه السلام نقل کرده اند که ایشان در روایتی چنین فرمود:

كُلُّ مَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ فَلَنَا مِثْلُهُ، إِلَّا النَّبُوَّةَ وَالزَّوْجَ؛ (4)

هر چه برای پیغمبر بوده برای ما نیز هست، مگر نبوت و ازدواج. صاحب کتاب شریف کافی، باب تفسیر «إنا أنزلناه» به سند معتبر از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که در ضمن حدیثی فرمود:

لَا يَسْتَخْلِفُ رَسُولُ اللَّهِ إِلَّا مَنْ يَحْكُمُ بِحُكْمِهِ وَإِلَّا مَنْ يَكُونُ مِثْلَهُ إِلَّا النَّبُوَّةَ؛ (5)

پیغمبر اکرم خلیفه ای برای خود نمی گیرد و قرار نمی دهد، مگر کسی

ص: 278

- 
- 1- الکافی، ج 1، ص 451، ح 40 (باب مولد النبی...); بحار الأنوار، ج 16، ص 371 (باب 11 از کتاب تاریخ نبینا صل الله و علیه وآله).
  - 2- مرآة العقول، ج 2، ص 272
  - 3- ر.ک: بحار الأنوار، ج 25، ص 170، ح 39 (باب چهارم از ابواب علامات الإمام وصفاته ... از کتاب الإمامة).
  - 4- بحار الأنوار، ج 26، ص 317، ح 83 (باب ششم از ابواب سائر فضائلهم و... از کتاب الامامة) که به جای «رسول الله»، «محمد» دارد؛ منهاج النجاة، ص 39 (عصمة الإمام).
  - 5- الکافی، ج 1، ص 245، ح 1؛ بحار الأنوار، ج 25، ص 76، ح 64 (باب سوم از ابواب خلقهم و طینتهم و... از کتاب الإمامة).

باشد که به حکم پیغمبر و امر او حکم فرماید و نیز کسی که مثل و مانند پیغمبر باشد (در همه کمالات)، مگر مقام نبوت و رسالت (که خلیفه پیغمبر مقام نبوت و رسالت ندارد).

همین مفاد در روایت محمد بن مسلم نیز مشهود است که در کافی، از امام صادق علیه السلام نقل می کند:

ائمه هدی به منزله رسول الله اند، جز آن که مقام نبوت و رسالت ندارند و مختصات پیغمبر هم، در امر ازدواج، برای ائمه هدی نیست؛ در غیر این دو، به منزله رسول الله اند. (1)

عبارت پنجم:

يَا مَنْ لَا يُحْيِي الْمَوْتَى إِلَّا هُوَ؛

ای کسی که زنده نمی کند مردگان را، مگر او.

در این عبارت نیز مراد آن است که آن کسی که به اراده و خواست و اذن خود، مستقلا و بدون احتیاج به اذن دیگری زنده می کند، خداست و بس. پیغمبر و ائمه هدی علیهم السلام هم، که گاهی مرده ای را زنده می کردند، به اذن و قدرتی بوده که خداوند به ایشان داده که اگر نمی داد، مطلقا عاجز بودند.

برای آن که بهتر روشن شود این جملات دعای جوشن با آیات و روایات متواتر دیگر منافات ندارد؛ چند جمله دیگر از همین دعا را بیان می کنیم:

یکی از جملات دعای شریف جوشن، در فصل 38، چنین است:

يَا مَنْ لَا يُسْتَعَانَ إِلَّا بِهِ؛

ای خدایی که به غیر او استعانت نمی کنند.

ص: 279

---

1- الکافی، ج 1، ص 270، ح 7: بحار الانوار، ج 27، ص 50، ح 2 (باب 18 از ابواب سائر فضائلهم و.. از کتاب الإمامة).

این عبارت با کلام شریف حق در سوره حمد موافق است:

«وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»<sup>(1)</sup>

خدایا، فقط از تو استعانت می‌کنیم.

این موضوع با آیه شریفه ذیل نیز منافات ندارد:

«وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ»<sup>(2)</sup>

استعانت کنید به صبر و صلاة. به درستی که «صلاة» بزرگ است، مگر بر خاشعان.

روشن است که «صبر و صلاة»، به معنای ظاهر و باطن، غیر از پروردگار است، ولی استعانت به این دو، چون به امر خداوند است و خداوند این دورا وسیله نجات و گشایش کارها قرار داده است، مانعی ندارد.

هم چنین، خداوند می‌فرماید:

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، استعانت بجوید به صبر و صلاة. به درستی که خداوند با صبرکنندگان است.<sup>(3)</sup>

معنای ظاهر «صبر» واضح است و در باطن، از روایات صحیح و معتبر چنین استفاده می‌شود که دو معنای دیگر نیز دارد: یکی روزه<sup>(4)</sup> و دیگری، وجود مقدس رسول الله صل الله و علیه وآله.<sup>(5)</sup>

اما «صلاة» معنای ظاهری اش نماز است و دو معنای دیگر در باطن دارد:

ص: 280

1- الفاتحة (1)، آیه 5.

2- البقرة (2)، آیه 45.

3- البقرة (2)، آیه 153: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ».

4- ر.ک: تفسیر العیاشی، ج 1، ص 43، ح 41؛ بحار الأنوار، ج 93، ص 254، ح 30 (باب 30 از ابواب الصوم از کتاب الصوم).

5- بحار الأنوار، ج 26، ص 2، ح 41 (باب 14 از ابواب علامات الإمام وصفاته ... از کتاب الإمامة)؛ المناقب (للعلوی)، ص 69.

یکی صلوات بر محمد و آل محمد و دیگری، ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام. در روایات، هرسه معنا را فرموده اند و امر به استعانت در مورد تمام معانی «صبر و صلاة» صادر شده است. (1)

هم چنین، اگر استعانت از غیر خداوند حرام بود، ذوالقرنین - که داستانش در سوره کهف نقل شده - نمی فرمود:

«فَاعِينُونِي بِقُوَّةٍ»؛ (2)

به قوت خود مرا اعانت کنید.

وی این کلام را وقتی فرمود که به محل سد یاجوج رسیدند و از مردم برای بستن راه یاجوج و مأجوج درخواست کردند؛ پس فرمود: مرا به قوت خود اعانت کنید تا سدی برایتان بسازم. (3)

اگر استعانت؛ یعنی طلب اعانت و یاری از غیر پروردگار جایز نبود، خداوند نمی فرمود:

«تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ» (4)

ای مؤمنان، یکدیگر را در امور خیریه اعانت کنید، نه در معصیت و تعدی.

پس اعانت مؤمنان و استعانت ایشان از یکدیگر در امور خیر جایز است و گاهی نیز واجب می شود، ولی در امور شر حرام است.

هم چنین، در چند آیه از قرآن کریم، خداوند متعال خود را به صفت خیر «خَيْرُ الرَّازِقِينَ» (5)

ص: 281

---

1- ر.ک: مستدرک سفینة البحار، ج 6، ص 371 «ماده: صلی».

2- الکهف (18)، آیه 95.

3- برای مشاهده تفصیل داستان ذوالقرنین رجوع شود به بحار الأنوار، ج 12، ص 172 (باب 8 از ابواب قصص ابراهیم علیه السلام از کتاب النبوة).

4- المائدة (2)، آیه 2.

5- المائدة (5)، آیه 114.

توصیف فرموده؛ چنان که در دعای جوشن و غیر آن هم وارد شده است:

يَا خَيْرَ الرَّازِقِينَ؛

ای بهترین روزی دهندگان .

این توصیف مثل «أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» (1) است و استدلال امام هشتم حضرت رضا علیه السلام در مورد آن نیز جاری است. (2)

هر دو کلام دلالت دارد که ممکن است به مخلوق نیز خالق و رازق بگویند، ولی فقط خداوند متعال است که به قدرت ذات مقدس خود، خلق می فرماید و روزی می دهد.

خداوند «أَوْسَعُ الْمُعْطِينَ» (3) است و مخلوق، به قدرتی که پروردگار به او بخشیده، چیزی را از چیزی دیگر خلق می کند، یا از نعمت و الطافی که حق متعال به او تملیک فرموده، استفاده میکند و به دیگران روزی می دهد.

پس درست است که صفاتی مانند خالق و رازق - به معنایی که گفتیم - بر مخلوق هم اطلاق شود و آیه ای مانند «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ» (4) یا آیاتی که صفت «خیر الرازقین» در آن به کار رفته، منافاتی ندارد.

شاهد دیگر بر صحت اطلاق صفت «رازق» بر مخلوق امر پروردگار است که می فرماید:

«وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» (5)

بر عهده صاحب این مولود است که مادر او را روزی دهد و بپوشاند.

ص: 282

1- ر.ک: المؤمنون (23)، آیه 14، الصافات (37)، آیه 125.

2- التوحيد، ج 1، ص 63، ح 18 (باب دوم)؛ بحار الأنوار، ج 4، ص 147، ح 1 (باب پنجم از ابواب الصفات از کتاب التوحيد).

3- البلد الأمين، ص 421؛ بحار الأنوار، ج 90، ص 267، ح 1 (باب 13 از ابواب الأذکار... از کتاب الذكر والدعاء).

4- الذاریات (51)، آیه 58.

5- البقرة (2)، آیه 233.



در جای دیگر، به اولیای افرادی که رشد عقلانی لازم برای نگهداری مال خود را ندارند، می فرماید:

اموال آنان را به ایشان ندهید؛ «وَأَرْزُقُوهُمْ فِيهَا» لیکن، آنان را روزی دهید و بپوشانید. (1)

پس، صفات «أحسن الخالقین» و «خیر الرازقین»، مانند «خیر الناصرین» و «خیر الراحمین» و «خیر الحافظین»، هیچ منافاتی با درجات توحید ندارد؛ زیرا یگانه کسی که به ذات پاک خود، دانا و توانا و دارا و مالک کل نعمات است، پروردگار است و بس. او حی و قیوم کل مخلوقات است. مخلوق، در ذات و صفات و کمالات، استقلال ندارد؛ هرچه دارد ملک خداست که به او تملیک کرده و می کند و واضح است که مالکیت حقیقی پروردگار با مالکیت مخلوقات منافات ندارد.

امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه دوم نهج البلاغه، در وصف آل محمد عالم، می فرماید:

هُم مَوْضِعُ سِرِّهِ وَ لَجَأُ أَمْرِهِ وَ عِيَّةُ عِلْمِهِ وَ مَوْئِلُ حُكْمِهِ وَ كُهُوفُ كُتُبِهِ وَ جِبَالُ دِينِهِ بِهِمْ أَقَامَ أَنْجِنَاءَ ظَهْرِهِ وَ أَذْهَبَ اِزْتِعَادَ فَرَائِصِهِ... لَا يُقَاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ، وَلَا يُسَوَّى بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ أَبَدًا. هُمْ أَسَاسُ الدِّينِ، وَ عِمَادُ الْيَقِينِ. إِلَيْهِمْ يَفِيءُ الْعَالِي، وَ بِهِمْ يَلْحَقُ التَّالِي، وَ لَهُمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوِلَايَةِ، وَ فِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَ الْوَرَاثَةُ. (2)

آنان اند جایگاه اسرار الهی، پناهگاه (نگهدار و نگهبان) امر ربوبی (در خصوص خلق) مخزن علم پروردگار منان، موضع حکم ایزد حنان (در امور دین یا امور همه جهان و جهانیان). مرکز کتاب های آسمانی و کوه های دین (ایشان مانند کوه در دین ثابت اند، یا آن که ایشان معادن

ص: 283

1- النساء (4)، آیه 5.

2- نهج البلاغه، خطبه دوم، ص 47.

حکمت و مواد مصالح امور دین و دیانت اند). خداوند به وسیله آنان دین خود را محکم و استوار فرموده و لغزش اهل دین را به برکت آنان دفع و رفع نموده است.....

هیچ فردی از افراد امت به آل محمد صل الله و علیه وآله سنجیده نشود و کسی که نعمت آنان براو همیشه ریزان باشد، مساوی ایشان نباشد.

آنان (آل محمد) اساس دین اند (قوام و دوام دین به آنان است؛ چنان که قوام و دوام بنا، به اساس و پایه های آن است) و عماد یقین اند (ثبات و بقای یقینی متدینین به برکت وجود آنان است؛ چون رفع شبهات و دفع شکایات به برکت آنان و کلمات ایشان ممکن می شود).

ایشان میزان حق و حقیقت اند و طریقه ایشان در کمال اعتدال و استقامت است. اگر کسی از حد اعتدال تجاوز کرد، باید به طریقه ایشان برگردد؛ و عقب مانده باید خود را به ایشان رساند و از ایشان نگذرد. آل محمد دارای خصیصه های حقوق ولایت عظمی و تمام شئون خلافت کبراینند.

ریاست کلی الهی و سلطنت بر حق ربانی مخصوص آنان است و هیچ فردی با آنان در این امر شریک نیست؛ زیرا جمیع شرایط ریاست و سلطنت و خلافت بر حق الهی در آنان گرد آمده است و در غیر آنان، چون جامع شرایط نیستند، وجود ندارد). آنان وارثان علوم و کمالات پیغمبرند؛ پس اوصیای آن سرورند.

وعلامه خوئی این خطبه شریف را مفصل شرح داده و اخبار بسیاری در تأیید مضامین عالی هرکدام از جمله های آن نقل کرده است. ایشان در شرح جملات نخست آن می فرماید:

در این جمله شریف، اشاره به مطالب نفیسی است که هر یک از دنیا و

آن چه در دنیا هست بهتر است:

اول: آن که، ایشان در همه جنبه های ظاهری و باطنی و مادی و معنوی ولی نعمت همه خلق اند.

دوم: آن که، نعمت آنان بر بندگان همیشه جاری است و مخصوص به زمانی (محدود) نیست؛ بلکه نعمت و فیوضات آنان بر تمام افراد در همیشه آزمان بوده و خواهد بود و انقطاع و زوال نخواهد داشت.

نتیجه این دو مطلب آن است که هیچگاه آل محمد علیهم السلام با دیگران مساوی و همانند نگردند؛ چون منعم (نعمت دهنده) افضل است از گیرنده نعمت، چنان که واضح و روشن است. (1)

سپس آن بزرگوار، برای تشریح و تفصیل این مطالب، از آیات شریفه قرآن و اخبار وارده از معصومین که حاملین علوم قرآن اند، استفاده کرده و مطلب را به طور کامل روشن فرموده است؛ جَزَاهُ اللَّهُ عَنِ الْإِسْلَامِ وَ أَهْلِهِ خَيْرًا!

## 2. فرازی از خطبه 100 نهج البلاغه در مورد وظایف امام

إِنَّهُ لَيْسَ عَلَى الْإِمَامِ إِلَّا مَا حُمِّلَ مِنْ أَمْرِ رَبِّهِ، الْإِبْلَاحُ فِي الْمَوْعِظَةِ وَالْإِجْتِهَادُ فِي النَّصِيحَةِ وَالْإِحْيَاءُ لِلسُّنَّةِ وَإِقَامَةُ الْحُدُودِ عَلَى مُسْتَحَقِّيهَا وَ إِصْدَارُ السُّهُمَانِ عَلَى أَهْلِهَا.

بر امام نیست، مگر آن چه که پروردگار امر کرده باشد :

رساندن موعظه، کوشش برای خیرخواهی (نصیحت) زنده نگه داشتن شنن، اجرای حدود بر کسی که سزاوار است و نصیب هر شخصی را به اورساندن (تقسیم بیت المال).

این کلام امیرالمؤمنین علیه السلام با مقامات و فضائل و مناقب عالی آن بزرگواران -

ص: 285

که تا این جا به قطره ای از آن اشاره شد - منافات ندارد و تحدید وظایف و مناصب امام نیست؛ برای آن که:

اولاً: این مقامات و فضایل الطاف و نعمات پروردگار است به ایشان و این حساب بین خود ایشان و پروردگارشان جاری است. چه در خانه دنیا باشند، چه در خانه آخرت. و در ظاهر، به جامعه مسلمین ارتباطی ندارد. در حالیکه این پنج موضوع راجع به وظیفه امام نسبت به افراد رعیت است و اینکه با جامعه مسلمین چگونه رفتار کند؛ هنگامی که امر ریاست و سلطنت ظاهری در دست او باشد.

پس این امور به مقامات و فضایل آنان مربوط نیست؛ چنان که به وظیفه خودشان در برابر پروردگار هم ارتباطی ندارد، اما هنگامی که ریاست در دست دیگران باشد، امام چگونه می تواند اقامه حدود کند؟ و چگونه می تواند بیت المالی که دستش نیست را بین اهلس تقسیم فرماید؟

ثانیاً: اگر با دقت و چشم بینا به جمله شریفه «مَا حُمِّلَ مِنْ أَمْرِ رَبِّهِ»<sup>(1)</sup> نظر افکنیم، هرگز آن را مخصوص ابلاغ احکام شرعی نخواهیم کرد؛ زیرا می بینیم که عمومیت دارد.

تمام مقامات ظاهری و معنوی ائمه علیهم السلام و هرچه دارند از جانب پروردگار متحمل و همه را به امر خدا دارا شده اند و خدا برایشان حمل فرموده است. پس این لفظ شامل تمام نعمات و الطاف خدایی است که ایشان متحمل شده اند و تعیین مقدار و حدود و تحدید وظایف و مناصب در این لفظ نیست که هرکس بر آن بیفزاید، غالی باشد؛ چنان که مایه توهم برخی افراد شده است.

عبارت «الإِبْلَغُ فِي الْمَوْعِظَةِ...»، به اصطلاح ادبای عرب، بدلِ بعضِ مِنَ الكَلِّ است؛ یعنی امام در مقام بیان بعضی از آثار حمل کردن پروردگار امر

ص: 286

---

1- آن چه از امر پروردگارش متحمل شده است.

خود را بر آنان، از باب مثال، این پنج وظیفه را ذکر فرموده: ابلاغ در موعظه، کوشش در نصیحت بندگان خدا، احیای سنت، اقامه حدود و تقسیم بیت المال به موارد شرعی آن.

ثالثاً: واضح است که ابلاغ در موعظه و کوشش در نصیحت و احیای سنت، گاهی به صرف گفتن صورت می پذیرد و گاهی به معجزه و اعمال قدرت مقام رسالت و امامت محتاج است، مانند خود پیغمبر که این پنج موضوع را در جامعه مسلمین اجرا می فرمود؛ به هر کیفیت که لازم بود.

به عبارت دیگر، چنانکه ابلاغ موعظه و اجتهاد در نصیحت و احیای سنت و سایر وظایف مقام نبوت و رسالت کیفیات و أنحاء مختلف داشته و پیغمبر در موارد مقتضی هرطور که صلاح می دانستند این وظایف را انجام دادند، امام نیز چنین خواهد بود و اعمال این پنج وظیفه بین جامعه مسلمین به تحدید مناصب و وظایف مقام رسالت و نبوت و امامت ربطی ندارد.

جناب برقی از یونس بن ظبیان(1) نقل کرده که گفت: من خدمت امام صادق علیه السلام بودم. وقت غذا خوردن رسید. من می خواستم حرکت کنم که امام فرمود: بنشین. اطاعت کردم. غذا حاضر کردند. ایشان بسم الله فرمودند و غذا خوردن را شروع کردند. بعد از صرف غذا، فرمودند:

اللَّهُمَّ هَذَا مِنْكَ وَ مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: (2)

خدایا، این غذا از جانب تو و از جانب محمد صل الله و علیه وآله است.

ص: 287

---

1- این جانب وثاقت و جلالت ایشان را در مستدرکات علم رجال الحدیث، ج 8، ص 301 ثابت کرده ام. هم چنین ر.ک: مستدرک سفینة البحار، ج 1، ص 14.

2- الکافی، ج 6، ص 296، ح 22؛ بحار الأنوار، ج 63، ص 378، ح 38 (باب 11 از ابواب آداب الأكل ولو احقها از کتاب السماء والعالم).

علامه کراچکی هم در کتاب شریف کنزالفوائد نقل کرده است که روزی ، ابوحنیفه با امام صادق علیه السلام غذا می خورد. چون امام از غذا خوردن فارغ شد، فرمود:

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ . اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا مِنْكَ وَ مِنْ رَسُولِكَ؛

ستایش خدای را که پروردگار عالمیان است. خدایا، این غذا از جانب تو و از جانب رسول توست.

ابوحنیفه عرض کرد: آیا برای خدا شریکی قرار دادی؟!

حضرت فرمود: وای بر تو! خداوند در قرآن کریم می فرماید: «وَمَا تَقْمُوا إِلَّا أَنْ أَعْنَاهُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ» (1) و در جای دیگر می فرماید: «وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ» (2).

ابوحنیفه عرض کرد: گویا من این آیات را نخوانده بودم! (3)

نظیر این دو آیه، آیات بسیار دیگری هست که از کثرت لطف و احسان و تفضل پروردگار به پیامبرش، احمد مختار، حاکی است و او را قرین خود قرار داده و حضرتش را در کنار خود و در کلام مبارکش ذکر کرده است.

از جمله، فرموده است:

«وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ»؛ (4)

از خداوند و پیامبرش فرمانبری کنید.

ص: 288

- 
- 1- التوبة (9)، آیه 74: یگانه چیزی که موجب شد به انتقام دست بزنند این بود که خداوند و پیامبرش آنان را از فضل خود بهره مند کردند!
  - 2- التوبة (9)، آیه 59: ای کاش بدانچه خداوند و پیامبرش به ایشان دادند رضا می دادند و می گفتند: خدا برای ما بس است و به زودی، از فضل الهی و بخشش پیامبر بهره مند می شویم.
  - 3- کنزالفوائد، ج2، ص36؛ بحارالأنوار، ج 47، ص240، ح25(باب هفتم از ابواب تاریخ الإمام الصادق علیه السلام از کتاب تاریخ علی بن الحسین علیه السلام...).
  - 4- آل عمران (3)، آیه 132.

« وَمَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ صِلًا مَبِينًا » (1)

کسی که خداوند و پیامبرش را نافرمانی کند، به گمراهی آشکاری دچار شده است.

«إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» (2)

کسانی که خداوند و پیامبرش را می آزارند، خداوند در دنیا و آخرت نفرینشان می کند.

«ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» (3)

ایشان با خدا و پیامبرش به مخالفت پرداختند و هرکه چنین کند، خداوند سخت کیفرش می دهد.

«اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ» (4)

(دعوت) خداوند و پیامبرش را اجابت کنید.

«وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ» (5)

کسانی که خداوند و پیامبرش را یاری می کنند، راستگو و درست گردارند.

«لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يَنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ» (6)

بر ناتوانان و بیماران و کسانی که مالی برای انفاق ندارند باکی نیست،

ص: 289

1- الأحزاب (33)، آیه 36.

2- الأحزاب (33)، آیه 57.

3- الأنفال (8)، آیه 13.

4- الأنفال (8)، آیه 24.

5- الحشر (59)، آیه 8.

6- التوبة (9)، آیه 91.

به شرط آن که نسبت به خدا و پیامبرش خیراندیش باشند.

«فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» (1)

اگر چنین نکردید (از ربا دست برداشتید) به جنگ خدا و پیامبرش برخاسته اید.

«فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ» (2)

به خدا و پیامبرش ایمان بیاورید.

«قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ» (3)

بگو انفال از آن خداوند و پیامبر است.

«قَاتِلُوا الَّذِينَ... لَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ»؛ (4)

بجنگید با کسانی که ... حرام نمی دانند آن چه را خدا و پیامبرش حرام کرده اند.

«وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضُوهُ» (5)

به کسانی که خدا و پیامبرش را آزرده اند، سزاوارتر است که در پی کسب رضای ایشان برآیند.

«وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ» (6)

هیچ مرد و زن با ایمانی را نرسد که چون خدا و پیامبرش امری را امضا

کردند، حق انتخاب داشته باشند.

ص: 290

1- البقرة (2)، آیه 279.

2- الأعراف (7)، آیه 158.

3- الأنفال (8)، آیه 1.

4- التوبة (9)، آیه 29.

5- التوبة (9)، آیه 12.

6- الأحزاب (33)، آیه 36.



« مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ » (1)

(با کسانی پیکار کنید که آن چه را خدا و رسولش تحریم کرده حرام می شمردند.

« إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا » (2)

هنگامی که خدا و پیامبرش امری را لازم بدانند (اختیاری داشته باشد).

« إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ » (3)

کسانی که با تو بیعت می کنند (در حقیقت) تنها با خدا بیعت می کنند.

« وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى » (4)

و این تو نبودی (ای پیامبر که خاک و سنگ به صورت آن ها) انداختی؛ بلکه خدا انداخت.

گاهی ائمه هدی علیه السلام را نیز با خود و رسولش ذکر کرده؛ از جمله فرموده:

« أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ » (5)

خداوند و پیامبرش و اولی الامر را فرمانبری کنید.

« إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا » (6)

سرپرست شما خدا و پیامبرش و مؤمنان (ائمه) هستند.

« فَسَبِّحْ لِلَّهِ عَمَلَكُمْ وَرَسُولَهُ وَالْمُؤْمِنُونَ » (7)

به زودی ، خداوند و پیامبرش و مؤمنان اعمال شما را می بینند.

ص: 291

1- التوبة (9)، آیه 29.

2- الأحزاب (33)، آیه 36.

3- الفتح (48)، آیه 10.

4- الأنفال (8)، آیه 17.

5- النساء (4)، آیه 59.

6- المائدة (5)، آیه 55.

7- التوبة (9)، آیه 105.

«وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ» (1)

عزت از آن خدا و پیامبر او و مؤمنان است.

«وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ» (2)

کسانی که با خداوند و پیامبرش و مؤمنان دوستی می کنند (بدانندافراد) حزب خدایند که چیره خواهند شد.

و نظیر این زیاد است.

کشف الغمّة از دلائل الحمیری از فتح بن یزید جرجانی از ابی الحسن علیه السلام در حدیثی می فرماید:

«أَمْ كَيْفَ يُوصَفُ بِكُنْهِهِ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَقَدْ قَرَنَهُ... أَوْلَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ» (3)

نکته دیگر آنکه آیه مباحله (4) تمام کمالات و فضایل حضرت رسول ارا برای حضرت علی علیه السلام ثابت می کند، مگر آن چه به دلیل روشنی استثنا شود؛ مانند نبوت و همسری. دلیل این امر قبلاً ذکر گردید و باز هم در روایت احتجاج مورد بحث قرار خواهد گرفت.

ص: 292

1- المنافقون (63)، آیه 8.

2- المائدة (5)، آیه 56.

3- کشف الغمّة في معرفة الأئمة، ج 2، ص 386؛ بحار الأنوار، ج 75، ص 366، ح 2 (باب 28 از ابواب المواعظ والحکم از کتاب الروضة): چگونه می توان به حقیقت پیامبر رسید در حالی که صاحب جلال (خداوند) نام او را همراه نام خود قرار داده و حضرتش را در عطای خویش شریک کرده و واجب فرموده پاداش اطاعت خود را برای کسی که او را اطاعت کند؛ چنانچه می فرماید: «و به عیب جوئی برنخواستند، مگر بعد از آن که خدا و پیامبرش از فضل خود آنان را بی نیاز گردانید و یا خداوند بیان فرموده که میان طبقات نیران (طبقات جهنم) و سراپیل قطران (تنیوش آتشین) عذاب خواهد کرد، کسی را که ترک کند اطاعت او را: «ای کاش ما اطاعت می کردیم خدا و رسولش را» و یا چگونه می توان او را ستود، در حالی که (خداوند) جلیل اطاعت او را همراه طاعت خود می خواند: «اطاعت کنید خدا و رسولش و صاحبان امر از ایشان را».

4- آل عمران (3)، آیه 61: «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ»

از این آیات شریفه استفاده می شود که نعمات هم از ناحیه پروردگار است، هم از طرف رسول الله صل الله و علیه وآله ؛ لیکن، واضح است که مالک اصلی آنها خداست و هرچه پیغمبر می دهد از ناحیه خداوند می دهد.

کلام امام سجاده علیه السلام نیز بر همین اساس است که فرمود:

خداوند روزی ها را قسمت و به دست ما آن را جاری می فرماید. (1)

پس بخشنده نعمات، در اصل خداست، و محمد صل الله و علیه وآله و آل محمد علیهم السلام واسطه فیض بین خالق و مخلوق اند؛ چه در خانه دنیا باشند و چه در خانه آخرت. ابوحنیفه و پیروان او این مطلب را نفهمیده اند که می گویند شرک است .

نیز پناه بردن به خدا و رسول و ائمه هدی علیهم السلام از شر بلیات و صدمات از این قبیل است؛ چنان که در عبارات صریح ادعیه معصومین موجود است.

رئیس الموحدین امیرالمؤمنین علیه السلام به کمال وصیت فرمود:

به خدا توکل کن. ما را نیز یاد کن، نام های ما را بر زبان جاری ساز و بر ما صلوات بفرست. به خدا و به ما پناه ببر تا شر آن روز از تو دور شود. (2)

در خطبه شریف و مفصلی که حضرت رسول صل الله و علیه وآله در روز غدیر انشا کردند، فرمودند:

منم خاتم انبیا و مرسلین و حجت بر جمیع مخلوقات، از اهل آسمان ها و زمین. هرکسی که در این شک کند کافر است، مانند کفر زمان جاهلیت. کسی که در یکی از گفتارهای من شک کند، گویا درباره (رسالت) من شک کرده و کسی که در یکی از ائمه (اوصیای اثنا عشر) شک کند، چنان است که در تمام

ص: 293

---

1- الصحیفة السجادية ، ص30، دعای اول: « الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَخْتَارَ لَنَا مَحَاسِنَ الْخَلْقِ وَ أَجْرَى عَلَيْنَا طَيِّبَاتِ الرَّزْقِ ».

2- بشارة المصطفى لشيعة المرتضى، ج2، ص25؛ بحار الأنوار، ج74، ص266، ح1 (باب 11 از ابواب المواعظ والحكم از كتاب الروضة).

ایشان شک کرده است...

ای گروه مردمان! علی بن ابی طالب را بر همه فضیلت و شرافت دهید (و او را افضل و اشرف تمام خلق بعد از من بدانید) به واسطه و وسیله ما، خداوند روزی را بر خلق نازل می کند و خلق را باقی می گذارد. ملعون است، ملعون، مغضوب است مغضوب، کسی که قول مراد کند و یا با آن موافقت نکند. (1)

هم چنین، در زیارات وارده از معصومین، بسیار است مواردی که خطاب به ائمه هدی علیهم السلام عرض می شود:

بِكُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَبِكُمْ يَخْتِمُ ، وَبِكُمْ يُنَزِّلُ الْغَيْثَ ، وَبِكُمْ يُمْسِكُ السَّمَاءَ. (2)

در روایات بسیاری هم آمده است که خودشان می فرمایند: «بنا کذا و بنا کذا»! از آن جمله، در روایت اربعمائه، امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

ذِكْرُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ شِفَاءٌ مِنَ الْعِلَلِ وَالْأَسْقَامِ وَوَسْوَاسِ الرَّئِبِ ، وَجَهْتَنَا رِضَى الرَّبِّ - عَزَّوَجَلَّ - ... بِنَا يَفْتَحُ اللَّهُ ، وَبِنَا يَخْتِمُ اللَّهُ ، وَبِنَا يَمْحُو مَا يَشَاءُ ، وَبِنَا يَثْبِتُ ، وَبِنَا يَدْفَعُ اللَّهُ الزَّمَانَ الْكَلْبِ ، وَبِنَا يَنْزِلُ الْغَيْثِ : (3)

یاد ما اهل بیت درمان بیماری ها، دردها و وسوسه دلدلی است. روی ما به سوی خشنودی پروردگار گرامی و شکوهمند است. خداوند به دست ما آغاز می کند و پایان می بخشد. هرچه بخواهد، به وسیله ما محو و اثبات می فرماید. به برکت

ص: 294

- 
- 1- بحار الأنوار، ج 37، ص 208، ح 86 (باب 52 از ابواب نصوص الدالة على الخصوص... از کتاب تاریخ امیرالمؤمنین علیه السلام)؛ الاحتجاج، ج 1، ص 60.
  - 2- خداوند به واسطه شما، به سبب شما، گشوده و پایان داده و باران نازل می کند و آسمان را محفوظ نگاه داشته است. کتاب من لایحضره الفقیه، ج 2، ص 615، ح 3213؛ بحار الأنوار، ج 99، ص 131، ح 4 (باب هشتم از ابواب زیارات الأئمة ورسول الله صل الله و علیه وآله از کتاب المزار).
  - 3- الخصال، ج 2، ص 626 - 625، ح 10؛ بحار الأنوار، ج 10، ص 104، ح 1 (باب هفتم از ابواب احتجاجات امیرالمؤمنین علیه السلام از کتاب الاحتجاج).

وجود ما، روزگار سخت را دور می کند و باران را فرو می ریزد.

در صلوات ایام شعبان، مروی از امام سجاد علیه السلام، می خوانیم:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ الْكَهْفِ الْحَصِينِ وَغِيَابِ الْمُضْطَرِّ الْمُسْتَكِينِ وَمَلْجَأِ الْهَارِبِينَ... وَعِصْمَةَ الْمُعْتَصِمِينَ؛(1)

بار خدایا، بر محمد و آل محمد درود بفرست که پناهگاه استوار، فریادرس شخص بیچاره و درمانده، گریزگاه فراریان (از بیم شیطان و حوادث دوران)... و دستاویز پناهندگان اند.

در زیارت مفصل امیرالمؤمنین علیه السلام، این عبارت در وصف ایشان آمده است:

وَحَلِيفَتِكَ الَّتِي بِهِ تَأْخُذُ وَتُعْطِي، وَبِهِ تُثَيِّبُ وَتُعَاقِبُ؛(2)

ایشان خلیفه ای است که به سبب ولایت یا عداوت حضرتش، خداوند می بخشد یا می ستاند و پاداش یا کیفر می دهد.

پیغمبر صل الله و علیه وآله فرمود:

من ابوالقاسم هستم؛ خداوند عطا و بخشش می فرماید و من قسمت می کنم.(3)

در حدیث معراج هم خداوند به پیغمبرش فرمود:

من تو را ابوالقاسم کنیه دادم؛ برای آن که تو رحمت مرا بین بندگان قسمت می کنی.(4)

ص: 295

1- فلاح السائل ونجاح المسائل، ص 142؛ بحار الأنوار، ج 84، ص 68 - 67 (باب دوم از ابواب النوافل اليومية و... از کتاب الصلاة).

2- المزار في كيفية زیارات النبي صل الله و علیه وآله والأئمة عليهم السلام، ص 42؛ بحار الأنوار، ج 97، ص 286، ح 16 (باب چهارم از ابواب زیارة أمير المؤمنين علیه السلام از کتاب المزار).

3- مناقب آل ابی طالب علیه السلام (لابن شهر آشوب)، ج 2، ص 227 بحار الأنوار، ج 16، ص 114، ح 42 (باب ششم از کتاب تاریخ نبینا صل الله و علیه وآله).

4- بحار الأنوار، ج 18، ص 315، ح 26 (باب سوم از کتاب تاریخ نبینا صل الله و علیه وآله).

### 3. فرازی از دعای روز دوشنبه امام سجاده علیه السلام

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يُشْهَدْ أَحَدًا حِينَ فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا اتَّخَذَ مُعَيَّنًا حِينَ بَرَأَ السَّمَاتِ؛ (1)

حمد خدایی را سزااست که هنگام خلقت آسمان ها و زمین، شاهدی نداشت و در ایجاد جان ها، یآوری نگرفت.

در این مورد باید گفت که: اولاً، سند ضعیف است. ثانیاً، به قرینه آیه: «مَا أَشْهَدُ تَهُمْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (2) مراد افراد عادی مردم است؛ یعنی حمد برای آن خدایی سزااست که احدی از افراد مردم عادی را شاهد خلق خود قرار نداد.

پس عبارت دعا منافات ندارد با اینکه خدا برگزیدگان خود را - که در کیفیت اصل خلقت و طینت و کمالات و صفات، از همه خلایق ممتاز و اشرف و افضل اند و هیچ مخلوقی مانند ایشان نیست - شاهد خلق خود قرار بدهد؛ آن هم فقط برای تشریف و تکریم آنان، نه به جهت احتیاج و نه برای استعانت از ایشان با شرکت دادن آنان در خلقت.

نظیر این جمله - که در ابتدای نظر، عمومیت دارد، ولی مراد اصلی افراد عادی و متعارف و رعایاست - کلام پیغمبر است در وصف ابوذری که فرمود:

آسمان سبز سایه نیفکنده و زمین در بر نگرفته است، مردی را که راستگوتر از ابوذری باشد. (3)

ص: 296

- 
- 1- المصباح الكفعمی، ج 1، ص 113؛ بحار الأنوار، ج 87، ص 176، ح 21 (باب نهم از ابواب فضل يوم الجمعة و... از کتاب الصلاة).
  - 2- الكهف (18)، آیه 51: برای آفرینش آسمانها و زمین، آنان را گواه نگرفتم.
  - 3- الإحتجاج، ج 1، ص 260؛ بحار الأنوار، ج 10، ص 123، ح 2 (باب هشتم از ابواب احتجاجات أمير المؤمنين عليه السلام از کتاب الإحتجاج).

واضح است که در این جا نظر به افراد رعیت بوده؛ نه به خود پیغمبر و

اهل بیت آن سرور .

#### 4. روایتی به سند ضعیف و مجهول از امام صادق علیه السلام

لَا يَكُونُ الشَّيْءُ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا اللَّهُ ، وَلَا يُنْقَلُ الشَّيْءُ مِنْ جَوْهَرِيَّتِهِ إِلَى جَوْهَرٍ آخَرَ إِلَّا اللَّهُ ، وَلَا يُنْقَلُ الشَّيْءُ مِنَ الْوُجُودِ إِلَى الْعَدَمِ إِلَّا اللَّهُ (1).

در ترجمه این روایت گفته اند: ایجاد کننده از هیچ نباشد، مگر خداوند. متصرف در هستی نباشد، جز خدا. هستی را معدوم نکند، جز خدا؛ یعنی این کارها از غیر خدا محال است.

این روایت از جهت سند، مورد اعتماد علمای علم رجال نیست. (2) اما بر فرض صدور از امام علیه السلام، فقط مضمون جمله اول صحیح است؛ چنان که قبلا به عرض رسید.

اما در مورد جمله دوم، مترجم به اشتباه این طور معنا کرده است: « متصرف در هستی نباشد، جز خدا »؛ برای آنکه مردم در هستی هایی که تحت اختیار ایشان است، تصرف می کنند؛ چنانکه واضح است.

توضیح صحیح جمله دوم این است که هیچ کس چیزی را از حقیقت خود به حقیقت دیگر نقل ندهد، مگر خداوند که به ذات خود و خواست خود، هر چه را بخواهد به هر چیز دیگر تغییر ماهیت می دهد. اما برگزیده پروردگار، فقط به تملیک و بخشش و اذن او، می تواند سنگ را به طلا و تصویر شیر را به شیری زنده و درنده مبدل گرداند و امثال این کرامات را که ذکرش مفصلا گذشت به ظهور برساند.

ص: 297

1- رک: بحار الأنوار، ج 4، ص 148، ح 2 (باب پنجم از ابواب الصفات از کتاب التوحید، التوحید، ص 68، ح 22).

2- النجاشی، ج 1، ص 337، ش 901؛ احمد بن بشیر البرقی و محمد بن جمهور العمی که ایشان را با تضعیف و یا مجهول معرفی نموده اند. رک: رجال الطوسی، ص 412، ش 5974.

جمله سوم - که شبیه به کلمات فلاسفه است. چنین است: وجود (هستی) را به سوی عدم (نیستی) نقل ندهد مگر خداوند. اگر مراد به این «وجود» حقیقت وجود است که نقیض عدم است. باید گفت اصل وجود پذیرای معدوم شدن نیست. اما اگر مراد از «وجود» موجود باشد، ممکن است موجود مثل انسان به قدرتی که خداوند به او داده موجودی دیگر را فانی کند؛ چنان که واضح است و شب و روز به دست مردم انجام می گیرد.

وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَبِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ وَمَا لِكَيْتُ الْعِبَادِ لِلْقُوَّةِ وَ الْقُدْرَةِ وَالْإِسْتِطَاعَةِ بِاللَّهِ تَعَالَى لَا مَعَ اللَّهِ وَ لَا مَنْ دُونَ اللَّهِ تَعَالَى. (1)

## 5. روایتی در نکوهش غلو از امام صادق علیه السلام

الْغُلَا سَدَّرَ خَلْقَ اللَّهِ؛ يُصَدِّغُونَ عَظَمَةَ اللَّهِ وَ يَدْعُونَ الرُّبُوبِيَّةَ لِعِبَادِ اللَّهِ وَ اللَّهُ إِنَّ الْغُلَا لَسَدَّرٌ مِنَ الْيَهُودِ وَ النَّصَارَى وَ الْمَجُوسِ وَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا. (2)

آن مقصر در معرفت، روایت را چنین ترجمه کرده است: محققا غالیان بدترین خلق اند؛ عظمت خدا را کوچک کنند و برای بندگان او صفات ربوبی ادعا نمایند. به خدا قسم، غالیان بدترند از یهود و نصارا و آتش پرستان و مشرکین.

باید گفت، در این روایت شریف، امام ششم علیه السلام غلات را به طور کلی مذمت فرموده، اما در تبیین موارد غلو که به چه چیز محقق می شود. تنها دو صفت از صفات غالیان را بیان فرموده: یکی آنکه، عظمت خدا را کوچک نمایند و دیگر آنکه، مقام ربوبیت را برای بندگان خدا ادعا کنند؛ معنای لفظ امام در این

ص: 298

---

1- خداوند بر هر چیزی توانا و نسبت به آن، داناست. هر توان و امکانی هم که بندگان دارند، به بخشش اوست؛ نه اینکه در برابر او و بدون وابستگی به او دارای قدرتی باشند.

2- الأُمالي (للطوسي)، ص 650، ح 12 [1349] (مجلس 33)؛ بحار الأنوار، ج 25، ص 265، ح 6 و ص 284، ح 33 (باب دهم از ابواب علامات الإمام وصفاته ... از کتاب الامامة).



روایت چنین است و این کفر صریح است؛ چنان که خواهیم گفت. اما ادعای صفات ربوبی برای مخلوق - که در عبارت نویسنده آمده - در صورتی کفر است که آن صفت را ذاتی مخلوق بدانند و ثبوت صفت را برای مخلوق شبیه ثبوت آن برای خالق بپندارد؛ مثلاً، خالقیت و رازقیت مخلوق را مانند خالقیت و رازقیت پروردگار جهان بدانند.

اما اطلاق اسماء و صفات پروردگار بر مخلوق، به نحو اشتراک لفظی، جایز معانی اسماء پروردگار(1)، از حضرت امام رضا علیه السلام نقل شده است. در آن روایت، حضرت شرح داده اند که مثلاً وقتی می گویند: خدا «واحد» است؛ و در عین حال می گویند: انسان «واحد» است، لفظ «واحد» بر خالق و مخلوق، هر دو، اطلاق شده، اما معنای واحدیت خالق چیزی غیر از معنای واحدیت مخلوق است.

هم چنین، صفاتی مانند هادی، سمیع، بصیر، لطیف، حکیم، خبیر، ظاهر، متکلم و مرید هم بر خالق اطلاق می شود، هم بر مخلوق؛ چنان که در ابتدای سوره دهر، خداوند درباره انسان می فرماید:

« فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا »(2)

ما انسان را سمیع و بصیر قرار دادیم.

خداوند، به ذات قدوس خود، هدایت می فرماید، ولی مخلوق به برکت نعمت های الهی که نزد اوست هدایت می کند.

خداوند به ذات قدوس خود، بدون آلت، شنونده و بیناست، ولی انسان به احسان پروردگار و با استفاده از آلت گوش و چشم است که شنونده و بیناست.

ص: 299

---

1- ر.ک: الکافی، ج 1، ص 118، ح 1.

2- الإنسان (76)، آیه 2.

کلام در سایر اسماء و صفاتی نیز که عیناً بر خالق و مخلوق اطلاق می شود، همین طور است و فقط تشابه لفظی دارد.

تشبیه صفت پروردگار به صفت مخلوق از جهت معنی کفر است، نه از جهت لفظی؛ چنان که عبارت صریح کلام امام نیز حاکی از این مطلب است. (1)

معنی «تشبیه صفت از جهت معنی» هم این است که مثلاً صفت علم و قدرت مخلوق را ذاتی مخلوق بدانند؛ مثل ذاتی بودن صفت علم و قدرت پروردگار نه در اطلاق لفظ اسم، چنان که گفتیم. (2)

رحمان و رحیم و راحم از اسماء پروردگار است و این منافات ندارد با آن که در بین خلق نیز کسی راحم و رحیم باشد؛ لیکن، واضح است که صفت رحم در خلق از آثار لطف و احسان خدایی است و در خالق چنین نیست.

هم چنین، عالم و علیم و علام و قادر و قدیر از اسماء پروردگار است و این نفی نمی کند که مخلوق نیز عالم و قادر باشد؛ لیکن، علم و قدرت پروردگار ذاتی است و علم و قدرت مخلوق از بخشش و احسان خدایی است.

عزیز و مُعِز از اسماء پروردگار است و این منافات ندارد با آن که مخلوق نیز

ص: 300

---

1- ر.ک: التوحید، ص 185، ح 1؛ بحار الأنوار، ج 4، ص 173، ح 2 (باب دوم از ابواب أسماؤه تعالی و... از کتاب التوحید).

2- البته، چنانکه در روایات اهل بیت علیهم السلام وارد شده، غرض از اثبات برخی صفات برای خدای سبحان نفی نقص و جهل و عجز و امثال آن از ذات اقدس حق است، نه اینکه خواسته باشیم بگوییم مثلاً همانگونه که مخلوق علم دارد، خالق هم عالم است. اختلاف تنها در ذاتی نبودن علم مخلوقات است. در بیانات بالا مقصود رفع شبهه آن نویسنده است که پنداشته، در حدیث مورد بحث، «ادعای ربوبیت برای بندگان» همان عقیده به اعطای ولایت تکوینی از طرف خدای متعال به بندگان برگزیده اوست و مثلاً نسبت دادن فعل آفرینش به ولی خدا با خالق بودن خدا منافات دارد. لذا در تفصیلی که آمده، بر جنبه ذاتی بودن صفات کمالات خالق و صفات مخلوق تأکید شده است که برای عموم نیز فهمیدنی باشد.

عزیز باشد؛ لیکن، عزت مخلوق از بخشش خداست و عزت خالق ذاتی است و دیگری به او نداده است.

خالق و خلاق و صانع، رازق و رزاق، غنی و مَغنی و مُغنی از اسماء پروردگار است. مخلوق نیز چنین صفاتی را دارد؛ لیکن، همه آن از آثار لطف و احسان خدایی است. خالق به قدرت و ذاتی و غنای ذاتی خلق می فرماید، روزی می دهد و بی نیاز می کند، ولی مخلوق به قدرت و مالی که خداوند به او داده چیزی را از چیز دیگر خلق می کند و لطف و بخشش می نماید.

از اسماء دیگر پروردگار حی، محیی، جامع، عادل، حلیم، مالک، ناصر، مؤمن، مدبر، صادق، حافظ، حفیظ، شهید، شاهد، واهب و وهاب است و این منافات ندارد که در خلق نیز حی، جامع، عادل، حلیم، مؤمن، مالک، ناصر، مدبر، حافظ، صادق، شاهد، شهید و واهب باشد.

في الجملة، همه کمالات و نعمات خلق از ناحیه بخشش و احسان خالق است، ولی صفات ذاتی پروردگار عین ذات قدوس حق است و صفات فعل نیز از آثار کمالات ذاتی حق است.

پس اگر کسی بگوید: خداوند خالق است و عیسی علیه السلام هم خالق است، درست گفته؛ لیکن، خداوند به ذات قدوس خود، بدون احتیاج به اذن دیگری و بدون ماده، خلق می کند و خلق کردن او نیز همچون ذات مقدسش کیفیت ندارد، اما حضرت عیسی به اذن پروردگار و از ماده طین (گل) پرنده خلق می کرد.

خداوند، به ذات مقدس خود، سلطان و فرمانده و ولی مخلوقات خود است، اما سلطنت و ولایت پیغمبر و امام - که بندگانی مخلوق و محدودند. بر مخلوقات به جعل و احسان و اعطای پروردگار است و به آن اندازه که خداخواسته، چنان که اگر خداوند به آنان مرحمت نفرماید، به ذات خود هیچ ندارند.

پس اگر کسی این صفات را ذاتی مخلوق دانست، برای مخلوق، صفات ربوبی قائل شده است. الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ مَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ؛ لَا مَعُ اللَّهَ وَلَا مِنْ دُونِ اللَّهِ، بَلْ بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

معنای غلو

چنان که از روایات شریفه و کلمات علمای اعلام استفاده می شود، معنای غلو ادعای الوهیت و ربوبیت برای پیغمبر و امام است؛ چنان که نقل است شخصی خدمت پیغمبر می رسید و عرض کرد: أَسَلَامُ عَلَيْكَ، يَا رَبِّي! حضرت فرمود:

خداوند تو را لعنت کند! پروردگار من و تو خداست. (1)

نیز، آورده اند که عبدالله بن سبا با جمعی خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدند و ضمن ادعای مقام ربوبیت و الوهیت برای آن حضرت، عرض کردند: أَسَلَامُ عَلَيْكَ، يَا رَبَّنَا! حضرت نیز ایشان را به توبه امر فرمودند، ولی آنها قبول نکردند. پس، حضرت ایشان را به آتش تلف کردند. (2)

در مورد دیگر، ده نفر بر آن حضرت وارد شدند و عرض کردند: إِنَّكَ رَبُّنَا وَأَنْتَ الَّذِي خَلَقْتَنَا (أَو: أَنْتَ الَّذِي رَزَقْتَنَا)؛ تویی پروردگار ما و تویی که ما را آفریدی (یا آنکه گفتند: تویی که ما را روزی می دهی). آن حضرت آنان را منع و به توبه امر فرمود و گفت:

من مخلوقی مانند شمایم و پروردگار من و شما خداست.

چون قبول نکردند، حضرت ایشان را به آتش سوزانید. (3)

ص: 302

---

1- رجال الکشی، ص 299، ح 534؛ بحار الأنوار، ج 25، ص 297، ح 61 (باب دهم از ابواب علامات الإمام وصفاته ... از کتاب الإمامة).

2- ر.ک: الکافی، ج 7، ص 257، ح 8؛ وسائل الشیعة، ج 28، ص 334، ح 1 [34891] (باب ششم از ابواب حد المرتد از کتاب الحدود والتعزیرات).

3- رجال الکشی، ص 307، ح 556؛ بحار الأنوار، ج 25، ص 299، ح 63 (باب دهم از ابواب علامات الإمام وصفاته ... از کتاب الإمامة).

ابوبصیر، از کسی که ما را خدا بداند بیزاری بجو. وی عرض کرد: خداوند از او بیزار باشد! پس حضرت فرمود: از کسی هم که ما را پیغمبر بداند

بیزاری بجو. دیگر بار، ابوبصیر عرض کرد: خداوند از او بیزار باشد. (1)

در توقیع مقدس حضرت صاحب الزمان وانی آمده است که فرمود:

ما در علم و قدرت پروردگار شریک نیستیم، بلکه علم غیب را غیر خدا ندارد، چنان که در قرآن مجید فرموده: «قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ» (2) من و جمیع پدرانم، از اولین و آخرین، همه بندگان پروردگاریم. ما بیزاریم از کسی که بگوید ما علم غیب داریم، یا بگوید که ما در پادشاهی خدا شریکیم، یا ما را در غیر مقام و مرتبه ای که خداوند به ما مرحمت فرموده جای بدهد، یا درباره ما از حد بگذرد؛ و شما را گواه می گیرم هرکس که ما از او بیزاریم، خداوند و ملائکه و پیغمبران و اولیای پروردگار از او بیزارند. (3)

شریک نبودن پیغمبر و ائمه هدی علیهم السلام با پروردگار در علم و قدرت منافات ندارد که به لطف و احسان پروردگار، عالم و قادر به هر چه و هر چیز که خدا بخواهد، باشند؛ چنان که خداوند در قرآن فرمود:

«وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ» (4)

ص: 303

---

1- رجال الکشی، ص 298، ح 529؛ بحار الأنوار، ج 25، ص 297، ح 60 (باب دهم از ابواب علامات الإمام و صفاته ... از کتاب الإمامة).

2- النمل (27)، آیه 65: بگو در آسمان و زمین کسی غیر خدا غیب را نداند.

3- الاحتجاج، ج 2، ص 474؛ بحار الأنوار، ج 25، ص 266، ح 9 (باب دهم از ابواب علامات الإمام و صفاته ... از کتاب الإمامة).

4- الإسراء (17)، آیه 111.

در ملک و پادشاهی شریکی برای خدا نیست.

این آیه با آیاتی که می فرماید ما به آل ابراهیم و داوود و سلیمان ملک دادیم، منافات ندارد؛ همان گونه که آیات نفی علم غیب از غیر پروردگار با آیاتی که می فرماید به پیغمبر و امام علم غیب دادیم، منافات ندارد.

علامه مجلسی در ذیل این حدیث فرموده:

مراد از نفی علم غیب از آن بزرگواران آن است که بدون وحی و الهام و تعلیم پروردگار، ندانند؛ اما به تعلیم پروردگار، می دانند. در غیر این صورت، نفی علم غیب از آن بزرگواران امکان ندارد؛ زیرا که عمده معجزات پیغمبران و اوصیای آنان خبر دادن از مغیبات بوده است. خداوند هم، در قرآن مجید، آن بزرگواران را استثنا کرده؛ چنان که فرموده

است: «إِلَّا مَنْ أَوْتِنَا مِنْ رُسُولٍ» (1). (2)

کلام علامه مجلسی در نهایت متانت است. ما از کسی که پیغمبر و امام را شریک در علم و قدرت خدا می داند بیزاریم.

مراد از شرک نیز آن است که پیغمبر و امام، به ذات خود و بدون تعلیم پروردگار، دانا و توانا باشند؛ چنان که خداوند، به ذات قدوس خود، دانا و تواناست و علم و قدرت عین ذات سبحان اوست. اگر پیغمبر و امام را نیز چنین بیندازیم، شرک خواهد شد؛ و خداوند و پیغمبران از این شرک و صاحب آن بیزارند.

چگونه آن بزرگواران در پادشاهی پروردگار شریک باشند، حال آنکه بنده و مخلوق اویند و قیوم آنان و تمام مخلوقات ذات پروردگار عالمیان است؟!

ص: 304

1- الجن (72)، آیه 27.

2- بحار الأنوار، ج 25، ص 268، ذیل ح 9 (باب دهم از ابواب علامات الإمام وصفاته ... از کتاب الإمامة). ترجمه آیه این است: خداوند عالم غیب است، کسی را بر غیب خود آگاه نفرماید، مگر آن را که برای این مقام بپسندد. (مؤلف)

پس، وای بر کسی که آنان را در مقام و مرتبه ای که خداوند به آنان مرحمت فرموده، جای ندهد! چه بالاتر رود و غلو نماید و آنان را از حد مخلوقیت و محدودیت و عبودیت خارج کند و برتر بداند، چه پایین تر رود و منکر فضایل و مناقب والای آنان گردد. نویسنده این کتاب خداوند را شاهد می گیرد که ما شیعیان از آنان بیزاریم.

روایت شریفی از امام حسن عسکری علیه السلام نقل کرده اند، به این ترتیب که آن حضرت فرمود:

علی بن ابی طالب و فرزندان معصوم آن حضرت بندگانی اند که مورد اکرام و الطاف و عنایات خداوند متعال واقع شده اند و مخلوق پروردگارند. قدرت و توانی ندارند، مگر آن چه پروردگار جهانیان به آنان عنایت و احسان فرموده؛ و مالک چیزی نیستند، مگر آن چه خداوند به آنان تملیک فرماید. مالک موت و حیات و نشور و قبض و بسط و حرکت و سکونی هم نیستند، مگر آن که خداوند به آنان تملیک فرماید. پروردگار و خالق از صفات آفریدگان منزّه است. کسی که همه آنان یایکی از آنان را پروردگار و خدای خود بداند، از جمله کافران است. (1)

پس همه کمالات و علوم محمد و عترت پاکیزه او، تماماً به تملیک و احسان پروردگار جهان و جهانیان است و آنان، به ذات خود و از نزد خود، چیزی ندارند. این التزام است به مخلوقیت و محدودیت آنان.

اما اگر کسی این علوم و کمالات را ذاتی آن بزرگواران بداند، آنان را مستغنی از پروردگار دانسته و مشرک شده و منکر مخلوقیت و عبودیت آنان گشته است.

ص: 305

---

1- اثبات الهداة، ج 5، ص 390، ح 26؛ الاحتجاج، ج 2، ص 438؛ بحار الأنوار، ج 25، ص 278، ح 20 باب دهم از ابواب علامات الإمام وصفاته ... از کتاب الإمامة).

شیخ صدوق نقل کرده که مأمون خدمت حضرت رضا علیه السلام عرض کرد: به من خبر رسیده که گروهی درباره شما غلو می کنند و درباره شما، از حد حق و حقیقت تجاوز می نمایند. امام هشتم حضرت رضا علیه آلاف التحية والثناء- فرمود:

پدرم موسی بن جعفر از پدر بزرگوارش نقل فرموده که پیغمبر اکرم صل الله و علیه وآله فرمود: مرا از مرتبه ای که حق من است بالاتر نبرید؛ چون خداوند مرا بنده خود گرفته، پیش از آن که مرا پیغمبر خود بگیرد. خداوند تبارک و تعالی می فرماید: هیچ بشری که خداوند به او کتاب و حکمت و نبوت لطف فرموده، حق ندارد به مردم بگوید که شما بندگان من باشید، نه بندگان خدا... نیز، شما را امر نمی کند که ملائکه و پیغمبران را پروردگاران خود بگیرید. آیا شما را بعد از اسلام به کفر امر می فرماید؟! (1)

ما بیزاریم از کسی که درباره ما غلو می کند و مرتبه ما را بالاتر از اندازه ای که خداوند برای ما قرار داده می داند، مانند بیزاری حضرت عیسی از نصارا؛ چنانکه خداوند (کلام خود را به حضرت عیسی در روز قیامت) نقل می فرماید: ای عیسی، آیا تو به مردم گفتی: من و مادرم را خدای خود بگیرید؟ عرض می کند: منزهی تو، پروردگارا! حق نداشته ام چیزی را که حق من نیست بگویم. اگر گفته باشم، تو می دانی (تو می دانی که نگفتم). (2)

... پس کسی که برای پیغمبران مقام ربوبیت ادعا کند، یا برای ائمه هدی علیهم السلام مقام ربوبیت یا نبوت ادعا کند، یا برای غیر ائمه هدی مقام

امامت دعوی کند، ما در دنیا و آخرت از او بیزاریم. (3)

ص: 306

1- آل عمران (3)، آیات 79-80.

2- المائدة (5)، آیات 116: «وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالِ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ».

3- عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج 2، ص 201، ح 1 (باب 46)؛ بحار الأنوار، ج 25، ص 134، ح 6 (باب چهارم از ابواب علامات الإمام وصفاته ... از کتاب الامامة).



از این حدیث شریف، استفاده می‌شود که غلو و تجاوز از حد حق و حقیقت، به آن است که شخص منکر عبودیت و مخلوقیت آنان شود و برای ایشان مقام ربوبیت و الوهیت قائل گردد، یا آن که برای ائمه و مقام نبوت ادعا کند.

در روایت دیگر، حضرت رضا علیه السلام فرمود:

کسی که درباره امیرالمؤمنین از حد بگذرد و او را از مقام عبودیت و بندگی خارج نماید، از گمراهان و مغضوبان خواهد بود. (1)

هم چنین، کسی که مقام خالقیت و رازقیت بالذات پروردگار عالم را برای پیغمبر و ائمه علیه السلام قرار دهد، غلو کرده و ملعون است و پیغمبر و ائمه هدی علیه السلام از او بیزارند.

نظر برخی از فقها درباره غلو

علامه مجلسی در این باره، کلماتی فرموده که محصول آن چنین است: (2)

غلو درباره پیغمبر و ائمه آن است که انسان به الوهیت و ربوبیت آنان قائل شود، یا ایشان را شریک خداوند در معبودیت و خالقیت و رازقیت بدانند، یا آن که بگویند خداوند در آنان محلول کرده یا متحد شده، یا آن که مدعی شود آنان بدون تعلیم پروردگار (به ذات خود) علم غیب دارند، یا آن که مقام نبوت برای ائمه قرار دهد، یا آن که بگویند با حصول معرفتی آنان احتیاجی به عبادت و طاعت و ترک معصیت نیست. تمام اینها کفر است و صاحب آن از دین خارج است و ائمه از آنان که چنین عقایدی دارند - بیزارند.

لیکن بعضی از کوتاه‌فکران، چون از معرفت ائمه قاصرند و از ادراک غرایب احوال ایشان و عجایب شئون آن بزرگواران عاجزند، به همین جهت، بسیاری از ثقات و راویان بزرگوار این احادیث را - که غرایب معجزات را نقل کرده اند -

ص: 307

---

1- اثبات الهداة، ج 5، ص 391، ح 63: الإحتجاج، ج 2، ص 438.

2- ر.ک: بحار الأنوار، ج 25، ص 346-347 (باب دهم از ابواب علامات الإمام وصفاته ... از کتاب الإمامة).

ضعیف می شمزند و به غلو نسبت می دهند. کار به جایی رسیده که اعتقاد به دانایی پیغمبر و امام نسبت به گذشته و آینده را جزء غلو می دانند؛ با این که این مفاد از روایات متواتر به دست می آید و در اخبار بسیاری وارد شده که فرمودند:

ما را پروردگار ندانید و دیگر هر چه خواهید، بگویید؛ هرگز به کنه معرفت ما نخواهید رسید. (1)

فقها و مجتهدین در کتب فقهی، در باب نجاست اقسام کفار - که اهل غلو هم از آن جمله اند - در معنای «غالی» می فرمایند: «غالی» کسی است که برای پیغمبر و امام مقام الوهیت و ربوبیت قائل شود.

از جمله، استاذ الكل في الكل، علامه انصاری می فرماید:

غالیان کسانی اند که برای امیرالمؤمنین یا یکی از ائمه دعوی ربوبیت کنند. اینان، اگر وجود صانعی غیر امام را انکار کنند، کافرند؛ و اگر ادعا کنند که پروردگار در آنان حلول کرده، منکر ضروری اند (و باز کافرند)... (2)

علامه همدانی در کتاب طهارت خود، در نجاست غالیان، کلماتی می فرماید که محصول آن چنین است:

غالی کسی است که به ربوبیت امیرالمؤمنین یا غیر او قائل شود، یا مخلوقی را مثل و مانند پروردگار عالم بداند، یا آن که بگوید خداوند در مخلوق حلول کرده یا با او متحد شده است؛ اینان کافرند.

اما کسانی که می گویند پیغمبر و امام مظاهر اوصاف خالق اند و زمام امور

ص: 308

---

1- نیز به باب نفی غلو رجوع کنید به این روایات و دیگر روایات با همین مفاد در آنجا مذکور است بحار الأنوار، ج 25، ص 279، ح 22 و ص 289، ح 45 (باب دهم از ابواب علامات الإمام وصفاته... از کتاب الإمامة)؛ بصائر الدرجات، ص 241، ح 22 (باب دهم از جزء پنجم).

2- ر.ک: کتاب الطهارة، ج 5، ص 149.

خلایق، از حیث تکوین و تشریح، در دست پیغمبر و امام است و اینان خالق و رازق اند و علم آنان حضوری است و امثال این کلمات را بر زبان آورند که بعضی از اهل معرفت ادعا می کنند، کافر نیستند و آخرین سخنی که کسی درباره اینان بگوید آن است که بگوید این ادعاها دروغ است، مثل آن که به این دعاوی درباره شخص خاصی از مردم عادی قائل شود. لیکن می توان گفت که برای این دعاوی، در حق پیغمبر و امام، شواهد نقلی و عقلی موجود است؛ زیرا از مسلمات مذهب شیعه بلکه از ضروریات است که پیغمبر اشرف تمام موجودات است؛ هر چند که ما، به طور تحقیق و تفصیل، در این شواهد وارد نیستیم و علم آن را به اهل بیت واگذار می کنیم.

به طور اجمال، هر چه پیغمبر صل الله و علیه وآله و امام علیه السلام درباره خودشان فرموده اند، ما قبول داریم و در تحقیق و تفصیل آن وارد نمی شویم.

بالجمله، اثبات بعضی از صفات پروردگار برای بعضی از آفریدگان موجب نمی شود که شخص مثبت، بعد از اقرار و اعتراف به مخلوق بودن این بعض، از اسلام خارج شود.

بلی، اگر این صفات ثابت برای خالق مانند خالقیت و رازقیت را برای مخلوقی اثبات و از خالق متعال که پروردگار جهان است سلب نماید، کافر است.

لیکن، باید دانست که صرف اثبات صفتی برای مخلوق موجب نمی شود که این صفت را از خالق متعال سلب نمایند، برای آن که می بینی درست است که بگوییم: عزرائیل می میراند و میکائیل تقسیم ارزاق می کند و فلان شخص عطا و بخشش می نماید، با آن که این صفات را به خداوند نیز نسبت می دهیم و می گوئیم: خداست که زنده کننده و میراننده و خلق کننده و

روزی دهنده است. پس، بین این دو نسبت، تنافی نیست. (1)

علامه حائری خراسانی، در کتاب مدارک العروة الوثقی، در معنای «غالی» فرموده:

غالی آن کسی است که به ربوبیت امیرالمؤمنین یا یکی از ائمه هدی قائل شود. پس اگر آن حضرت را پروردگار قدیم ازلی بدانند، کافر و نجس است؛ اگر به صانع باری تعالی مثل او معتقد باشد، مشرک است؛ و اگر به حلول و اتحاد قائل گردد، باز هم کافر است. اما اعتقاد به آن که ائمه هدی مظاهر اوصاف حق متعال اند و زمام همه امور به دست آن هاست و امردین و خلق و رزق به آنان تفویض شده و امثال این کلمات موجب کفر نمی شود؛ هرچند، فرض شود که این کلمات و اعتقادات خلاف واقع باشد.

وانگهی، می شود گفت که برای این اعتقادات شواهد عقلی و نقلی هست و ما آنان را اشرف خلائق می دانیم.

پس این اعتقادات نه موجب کفر می شود و نه موجب فسق؛ زیرا غلو نیست و تمام اینها را بخشش و لطف و احسان خدایی می دانند

(1)(2). (3)

علامه آملی نیز در شرح عروة، بعد از حکم به نجاست غالی و بیان آنکه قائل به ربوبیت امام مثل شخصی که قائل به حلول است، کافر و نجس است، فرموده:

و اما اعتقاد به این که امام علیه السلام مظهر قدرت و کمال خدایی و اسم اعظم اوست، اعتقادی به حق و سزاوار تصدیق است و شک و تردیدی در آن

ص: 310

---

1- ر.ک: مصباح الفقیه، ج 7، ص 290 (منهم: الغلاة).

2- الجمعة (62)، آیه 4.

3- مدارک العروة، ج 2، ص 137 - 138؛ المائدة (5)، آیه 54.

عالم بزرگوار شیخ طبرسی در کتاب شریف احتجاج، در روایت مفصل سؤالات زندیقی که ادعای تناقض در قرآن داشت، آورده است که وی درباره آیه شریفه «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا» (2) و آیه «قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ» (3) و آیه «تَوَفَّيْتَهُ رُسُلُنَا» (4) و اینکه چگونه خداوند در یک آیه قبض روح را به خود نسبت می دهد و در آیه دیگر به ملک الموت و در آیه دیگر به فرستادگان از ملائکه، از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال کرد. حضرت امیر در جواب او فرمود:

ذات مقدس پروردگار آجل و اعظم است از آن که خودش امر قبض روح مردم را مباشرت بفرماید. چون ملائکه و مرسَلین به امر پروردگار عمل می کنند، فعل آنان فعل خداست. ایشان برگزیدگان و سفیران بین خدا و خلق اند؛ چنان که در قرآن کریم فرموده: «اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ» (5)

پس کسی که مطیع حق باشد، ملائکه رحمت روح او را قبض فرمایند؛ و کسی که اهل معصیت باشد، ملائکه عذاب روح او را قبض کنند. ملک الموت هم ملائکه رحمت و غضبی دارد که مأمور انجام فرامین و اوامر اویند و به امر او کار می کنند. فعل آنان فعل ملک الموت است و صحیح است که هرچه آنان انجام دهند، به ملک الموت نسبت دهند. هم چنین فعل ملک الموت فعل خداوند متعال است و اوست که هرکه را به دست هریک بخواهد، می میراند و عطا و بخشش می کند و ثواب می دهد و یا عذاب و منع فیض

ص: 311

- 
- 1- مصباح الهدی، ج 1، ص 408.
  - 2- الزمر (39)، آیه 42: خدا مردم را در وقت مرگ می میراند.
  - 3- السجدة (32)، آیه 11: بگو که ملک الموت (عزرائیل) شما را قبض روح می فراید.
  - 4- الأنعام (6)، آیه 61: فرستادگان ما شما را قبض روح می کنند.
  - 5- الحج (32)، آیه 75: خدا، از میان ملائکه و مردم، فرستادگانی را انتخاب می فرماید.

می فرماید، بر دست هر که بخواهد.

فعل اُمنّا و اصفیای پروردگار فعل حضرت حق است؛ چنان که در قرآن مجید (خطاب به آنان) می فرماید: «وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ»<sup>ع</sup> (1) نیز راجع به خاتم انبیا) می فرماید: «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى»<sup>ع</sup> (2) پس فعل پیغمبر خود را فعل خود نامیده است.

خداوند خواسته که استیلا و اقتدار برگزیدگان و اُمنای خود را بر جمیع مخلوقات، به آن قدرت و توانایی که خداوند به آنان مرحمت فرموده، بفهماند؛ نیز به خلق خود بفهماند که فعل آنان فعل خداست.

اما آن چه گفتی که خداوند در قرآن مجید گاهی از خویش تعبیر انفرادی فرموده (مثل اَنَا و هُوَ؛ یعنی: من و او) و گاهی به جمع تعبیر فرموده (مثل اِنَّا و نَحْنُ و اِنَّا عَرَضْنَا و خَلَقْنَا)؛ بدان، تعبیر انفرادی برای آن است که به خلق خود، وحدانیت و یگانگی خود را بفهماند. اما چون خداوند از افراد خلق خود برگزیدگانی دارد که آنان را انتخاب فرموده و به امر و اراده او کار می کنند، فعل آنان را فعل خود قرار داده؛ اطاعت آنان را مانند اطاعت خود بر تمام خلق واجب فرموده؛ افعال ایشان را در انجام مأموریت های پروردگار، افعال خود محسوب کرده و به خلق خود فهمانیده که این برگزیدگان دانای به غیب اند؛ چنان که در قرآن کریم فرموده: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا\* إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ» (3)

ص: 312

---

1- الإنسان (76)، آیه 30: نمی خواهید، مگر آن چه را خداوند بخواهد.

2- الأنفال (8)، آیه 17: تو (تیر یا سنگ ریزه) نیفکندی، هنگامی که افکندی، ولیکن خدا افکند.

3- الجن (72)، آیات 26-27: خداوند عالم غیب است، احدی را بر غیب خود آگاه نسازد، مگر آن را که از میان رسولان خود برای این مقام بیسندد.

اما «وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (1) خداوند متعال منزه است از آن که مظلوم واقع شود؛ لیکن برگزیدگان خلق را قرین خود قرار داده و به این کلام، عظمت و جلال آنان را به خلق خود معرفی فرموده و ظلم بر آنان را ظلم بر خودش مقرر کرده است. (2)

همین طور است کلام در این آیه شریفه:

«فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ» (3)

چون فرعون و فرعونیان ما را افسرده و خشمگین کردند، ما از آنان انتقام کشیدیم و آنان را در دریا غرق کردیم.

صاحب کتاب شریف کافی به سند صحیح از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که در تفسیر آیه شریفه اخیر فرمود:

خداوند مانند ما اسفناک نمی شود؛ لیکن، اولیایی برای خود خلق فرموده که آنان را برگزیده است. آنان اسفناک و راضی می شوند و مربوط پروردگارانند. پس خداوند (برای اکرام آنان) خشنودی و خشم آنان را رضا و غضب خود قرار داده؛ چون آنان دعوت کنندگان و راهنمایان به سوی خدایند... (برای این جهت است که خداوند کریم در قرآن می فرماید: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» (4) نیز فرموده است: «إِنَّ الَّذِينَ

ص: 313

---

1- البقرة (2)، آیه 57: آنان به ما ظلم نکردند، بلکه به خودشان ظلم می کردند.

2- الاحتجاج، ج 1، ص 240 (احتجاجه علی زندقه جاء الیه...) این عبارات فقراتی از حدیث مفصلی است که علامه مجلسی در بحار الأنوار، ج 90، ص 98-127 (باب 129 از ابواب فضائل سور القرآن و... از کتاب القرآن) نقل کرده اند و عبارات نقل شده در صفحات 109، 115، 117 و 121 یافت می شود.

3- الزخرف (43)، آیه 55.

4- النساء (4)، آیه 80: کسی که رسول را اطاعت کند، خداوند را اطاعت کرده.

يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» (1). پس اسف و غضب و رضای آنان، اسف و غضب و رضای خداوند است. (2).

این روایت را صدوق هم در کتاب توحید نقل فرموده و در کتاب های تفسیر نیز موجود است. (3).

پس خداوند ظلم بر اولیای خود را ظلم به خود قرار داده و اسف و رضای آنان را اسف و رضای خود دانسته است. کلام در سایر صفاتی که نظیر و شبیه این است نیز همین طور است؛ چنان که امام صادق علیه السلام این را تعمیم داده اند.

پس می توان گفت صفات و حوادثی که مخلوق به آنها متصف می شود و خداوند از آنها منزّه است، اگر در آیه یا روایتی به خدا نسبت داده شود، مراد اولیای اویند.

در کافی، نقل کرده اند که زراره از امام باقر علیه السلام درباره تفسیر آیه شریفه «وَمَا ظَلَمْنَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (4) سؤال کرد. حضرت فرمود:

خداوند منزّه است از آن که ظلم بر او واقع شود، ولیکن، ما را (برگزیده و) با خودش قرار داده است. پس ظلم هایی که بر ما واقع می شود، ظلم بر خودش محسوب فرموده و ولایت ما را ولایت خدا مقرر داشته است.... (5).

آیات بسیاری هست که خداوند در آن ها قضایای آمدن ملائکه مقرب خود را (جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و کروییل) برای به هلاک رساندن و عذاب نمودن

ص: 314

1- الفتح (48)، آیه 10: کسانی که با تو (رسول الله) بیعت می کنند، با خداوند بیعت می کنند.

2- الکافی، ج 1، ص 144، ح 6؛ بحار الأنوار، ج 4، ص 65، ح 6 (باب اول از ابواب الصفات از کتاب التوحید).

3- ر. ک: التوحید، ص 168، ج 2؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج 4، ص 875، ح 1 [4647]؛ تفسیر نورالثقلین، ج 4، ص 608، ح 67.

4- البقرة (2)، آیه 57؛ الأعراف (7)، آیه 160.

5- الکافی، ج 1، ص 146، ح 11؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج 2، ص 316، ح 2 [3163].



در عده ای از آنها، خدای متعال نجات دادن حضرت لوط و مؤمنان، نابود کردن همسر لوط، زیر و رو گشتن زمین بر آنها و ریزش سنگ بر زمین آنها را تماما به ملائکه نسبت داده؛ مانند آیات سوره حجر و ذاریات و عنکبوت (2) و در بخشی دیگر از آیات، خداوند متعال نجات و هلاک وزیر و رو کردن زمین و ریزش سنگ را به خود نسبت داده و به صیغه جمع آورده است؛ مانند آیات سوره هود، اعراف، شعراء، نمل و قمر. (3)

## 6. فرازی از فصل 94 دعای جوشن کبیر

روایت دیگری که نویسنده مورد نظر، برای نفی ولایت تکوینی، به آن استدلال کرده، این عبارت از دعای جوشن است:

يَا مُكُونُ كُلِّ شَيْءٍ وَمُحَوِّلُهُ، يَا رَبَّ كُلِّ شَيْءٍ وَصَانِعُهُ.

وی در ترجمه عبارت گفته است: ای هستی ده هر چیز و تغییردهنده آن، ای پروردگار هر چیز و صانع آن.

البته، واضح است که پروردگار و تربیت کننده همه چیزها و سازنده آنها خداست؛

ص: 315

1- برای تمام آیات و روایات مربوط به قضایای حضرت لوط عالیة، ر.ک: بحار الأنوار، ج 12، ص 140 (باب هفتم از ابواب قصص ابراهیم علیه السلام از کتاب النبوة).

2- الحجر (15)، آیات 58 - 60: «قَالُوا إِنَّا أَزْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ \* إِيَّا آلَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنْجُوهُمْ أَجْمَعِينَ \* إِيَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَا لِإِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ»؛ الذاریات (51)، آیات 31 - 33: «قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ \* قَالُوا إِنَّا أَزْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ \* لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ طِينٍ»؛ العنکبوت (29)، آیات 31 - 34: «وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبَشْرَى قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ \* قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنَنْجِيَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ \* وَلَمَّا أَنْ جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالُوا لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنْجِيُونَ \* إِيَّا امْرَأَتَكَ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ \* إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَى أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ»

3- هود (11)، آیه 82: «فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنْضُودٍ»؛ الأعراف (7)، آیه 4: «وَكَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيَاتًا أَوْ هُمْ قَائِلُونَ»؛ الشعراء (26)، آیات 170 - 171: «فَتَجِدْنَاهَا وَأَهْلُهَا أَجْمَعِينَ \* إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ»؛ النمل (27)، آیه 58: «وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ»؛ القمر (54)، آیه 37: «وَلَقَدْ رَاوَدُوهُ عَنْ ضَيْفِهِ فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذْرِي»

اما جمله اول را که با کلام امام صادق علیه السلام «لَا يَكُونُ الشَّيْءُ إِلَّا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا اللَّهُ» ضمیمه کنیم، معنا چنین می شود: ای آنکه بدون ماده، هر چیزی را که بخواهی، هستی می دهی؛ یعنی ای کسی که اشیا را از چیزی نیافریدی. پس آفریدن از «هیچ» فقط فعل خداست. اما آفریدن از چیزی که قبلاً موجود گشته فعل خالق و مخلوق، هردوست.

حضرت رضا علیه السلام در خطبه خود فرمودند:

وَكُلُّ صَانِعٍ فَمِنْ شَيْءٍ صَنَعَ، وَصَانِعُ الْأَشْيَاءِ لَا مِنْ شَيْءٍ صَنَعَ؛ (1)

هر صنعت گری از چیزی می سازد و سازنده کائنات، موجودات را از چیزی نساخته است.

به همین جهت، می شود گفت: وَكُلُّ خَالِقٍ فَمِنْ شَيْءٍ خَلَقَ، وَخَالِقِ الْأَشْيَاءِ لَا مِنْ شَيْءٍ خَلَقَ.

فرق دیگر آنکه پروردگار عالم، که خالق و صانع است، خودش مخلوق و مصنوع نیست؛ اما بندگان که آن چه خلق می کنند از چیزی می سازند، مخلوق نیز هستند. به همین نکته، در دعای جوشن، با این عبارت اشاره شده است:

يَا خَالِقًا غَيْرَ مَخْلُوقٍ وَيَا صَانِعًا غَيْرَ مَصْنُوعٍ. (2)

هم چنین، قدرت خالق متعال ذاتی و غیر محدود، و قدرت مخلوق مجعول است. نیز، آن کسی که به ذات خود مستقل است و اشیا را تغییر می دهد، خداست و بس؛ و مخلوق فقط می تواند با توسل به قوت و قدرتی که خداوند به او داده اشیا را تغییر دهد.

ص: 316

---

1- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 129، ح 23: «إِنَّ كُلَّ صَانِعٍ شَيْءٍ فَمِنْ شَيْءٍ صَنَعَهُ وَاللَّهُ الْخَالِقُ اللَّطِيفُ الْجَلِيلُ خَلَقَ وَصَنَعَ لَا نَ شَيْءٌ»: بحار الأنوار، ج 4، ص 174، ح 2 (باب دوم از ابواب أسمائه تعالی و... از کتاب التوحید). این مضمون در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام هم هست؛ الکافی، ج 1، ص 130، ح 1؛ بحار الأنوار، ج 4، ص 270، ح 15 (باب چهارم از ابواب أسمائه تعالی و... از کتاب التوحید).

2- ای خلق کننده ای که غیر خلق شده هستی و ای سازنده ای که غیرسازنده شده هست

امام حسین علیه السلام در دعای عرفه به پیشگاه آفریدگار یکتا عرض می کند:

لَمْ تُشَوِّهْنِي بِخَلْقِي وَلَمْ تَجْعَلْ إِلَيَّ شَيْئاً مِنْ أَمْرِي؛<sup>(1)</sup>

خدایا، مرا زشت نیافریدی و چیزی از امر مرا به خودم واگذار نکردی .

به این جمله استدلال کرده و گفته اند: جایی که امر خودشان به ایشان واگذار نشده، چگونه ممکن است امر دیگران به ایشان واگذار شود؟!

حقیر چند جمله از دعای امام حسین علیه السلام در روز عرفه را از جملات قبل و بعد این فقره ترجمه می کنم تا خواننده عزیز از روی انصاف حکم کند.

امام حسین علیه السلام به خلقت ابدان مؤمنان نظر دارد و می خواهد حقیقت مخلوقیت و عبودیت را برای مؤمنان معرفی فرماید؛ و آن که حقیقت مخلوقیت و عبودیت عجز و احتیاج است. کمالات و فضائل و مناقب، هیچ یک ذاتی مخلوق نیست و همه از لطف و عنایات حق است.

نیز، می خواهد نعمت ها را بشمرد و تذکر دهد تا محبت به صاحب نعمت بیشتر شود و نزد صاحب نعمت به نعمت های او اقرار و اعتراف نماید تا ادای شکر کرده باشد؛ چون ذکر نعمت ها یک نوع شکر است.

سید مظلومان، امام حسین علیل می گوید:

مرا از خاک خلق فرمودی، در اصلاص پدران جای دادی و از صلب پدر به رحم مادر منتقل کردی و به رأفت و لطف و احسان خود، در زمان جاهلیت و دولت پیشوایان کافر و مشرک بیرون نیاوردی. سرانجام، مرا از

ص: 317

---

1- إقبال الأعمال، ج 1، ص 340؛ بحار الأنوار، ج 95، ص 217، ح 3 (باب دوم از ابواب ما يتعلق بشهر ذي الحجة ... از کتاب أعمال السنین والشهور) در سایر نسخه ها عبارتی نظیر «لم تشهرنی، تشبهنی» آمده است.

آب منی آفریدی و در تاریکی های سه گانه (شکم و رحم و مشیمه)، بین گوشت و خون و پوست، جای دادی. مرا زشت نیافریدی و چیزی از امر مرا به خودم واگذار نکردی. سپس مرا به سوی دنیا آوردی، تام و تمام قرار دادی و ناقص نیافریدی.

مرا در گهواره نگهداری فرمودی و از شیر گوارا به من روزی دادی. قلب دایه ها را با من مهربان فرمودی و مادرهای مهربان را کفیل من قرار دادی. از آسیب جن و شیطان مرا نگهداری کردی تا به جایی رسیدم که زبان من به کلام باز شد. نعمت ها را بر من تمام فرمودی و مرا در هر سال تربیت کردی تا آن که وقتی فطرت مرا کامل فرمودی، حجت خود را بر من الزام کردی و معرفت خود را در قلب من الهام فرمودی.

... چون نعمت ها را بر من کامل کردی و بلیات و امراض را از من دور فرمودی، نادانی و تجری من تو را مانع نشد؛ پس به من لطف کردی و مرا به سوی مقام قرب خود راهنمایی فرمودی و مرا توفیق دادی. (1)

از سیاق دعای شریف، چند چیز روشن می شود:

اول آنکه، نظر صاحب این دعا به خلقت ابدان مؤمنان در اصلاّب و ارحام است. حضرتش نظر ندارد که مضامین جملات دعای شریف را برای خود یا جد بزرگوار، پدر عالی مقدار، مادر والا تبار و برادر و فرزندان معصومین خود اثبات فرماید؛ زیرا که آنان در تمام جهات، از همه خلائق اشرف وافضل بوده اند.

انتقال آنان از حضرت آدم به اصلاّب طیب و طاهر و به ارحام پاکیزه از نجاست شرک و کفر از قطعیات مذهب شیعه است؛ چنان که در مستدرک

ص: 318

---

1- إقبال الأعمال، ج 1، ص 340؛ بحار الأنوار، ج 57، ص 372، ح 81 (باب 41 از ابواب الإنسان والروح و... از کتاب السماء والعالم).

سفینه ، لغت «آبی»، (1) در احوال آبی نبی صل الله و علیه وآله مشروحاً بیان گردیده است.

دیگر آنکه، خداوند وقت ظهور خاتم پیغمبران و اوصیای آن حضرت را پیش از خلقت آسمان ها و زمین معین فرموده بوده است.

هم چنین، هر بی سواد می داند که شخص شخیص سیدالشهدا نه تنها از مادر خود که از هیچ دایه ای شیر نخورده، بلکه، از انگشت ابهام حضرت رسول یا زبان مبارکش استفاده می کرده و ارتزاقش به این نحو بوده است. جمله شریفه «حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ» (2) نیز، که به زبان مقدس پیغمبر جاری شده، از اینجا سرچشمه گرفته است.

وانگهی، هرکه از روایات وارد در کیفیت میلاد ائمه هدی علیهم السلام و فاطمه زهرا علیهما السلام کمترین اطلاعی دارد، می داند که حضرت امام حسین علیه السلام در رحم مادرش تکلم می فرمود و مادرش هم در رچم خدیجه کبری علیها السلام . ائمه هدی علیهم السلام نیز، هنگام ولادت، سجده شکر می فرمودند و به وحدانیت و رسالت و امامت و ولایت آبی گرامی خود اقرار می کردند. (3)

نکته دیگری که نمی توان از نظر دور داشت این است که، به عقیده ما شیعیان، امام باید از هرگونه خطا و لغزش مصون بوده باشد و در تمام عمر، معصیت و گناه در حریم عصمتش راه نیابد؛ همچنانکه خداوند در قرآن مجید به صراحت این مطلب را بیان فرموده و آیه تطهیر را درباره اهل بیت نازل کرده است.

از این رو، امام حسین علیه السلام نیز در چند جای همین دعای شریف، پیغمبر و اوصیای او را به پاکیزگی یاد فرموده و بر آنان درود فرستاده است.

ص: 319

---

1- ر.ک: مستدرک سفینه البحار، ج 1، ص 41.

2- کامل الزیارات، ص 53، ح 11؛ بحار الأنوار، ج 43، ص 261، ح 1 (باب 12 از ابواب تاریخ الإمامین الهمامین... از کتاب تاریخ فاطمة والحسن والحسين عليهم السلام).

3- ر.ک: بحار الأنوار، ج 25، ص 36 - 47 (باب دوم از ابواب خلقهم و طینتهم ... از کتاب الإمامة).

## 8. فرازهای برخی از ادعیه در پوزش از گناه و تقاضای دفع شر

در برخی از ادعیه آمده است که امام می گوید:

خدایا، گناه من بزرگ شده، خطای مرا ببخش، مرا در حال معصیت دیدی و رسوایم نکردی، تو خوبی کردی و من بدی و معصیت کردم و امثال این عبارات که در دعاها فراوان است. (1)

با توجه به مطالب پیشین یقیناً منظور، در این جملات، شخص مقدس و مطهر امام معصوم نیست.

نسبت دادن مفاد ظاهری این کلمات به ائمه علیهم السلام، در حقیقت، انکار عصمت و امامت آنان است، لذا ما باید این ظواهر را تأویل و توجیه کنیم. حقیقت منظور ائمه علیهم السلام از ظواهر این عبارات، که در مقام تواضع و مناجات به زبان آورده اند، مکشوف نیست.

علمای شیعه برای این ظواهر تأویلاتی فرموده اند که می توان در پی آن به بیانات علامه مجلسی در بحار، (2) توضیحات علامه خویی در شرح نهج البلاغه (3) و غیره (4) مراجعه کرد.

شاید چون معصومین عبادات خود را لایق ساحت قدس پروردگار نمی دانند، به تقصیر خدمت اقرار می نمایند. شاید چون پیوسته در معارف ترقی می کنند، اعمال گذشته خود را قاصر می دانند.

اگر گاهی به نظر می رسد که پیغمبر یا امام در ادعیه وارده به خدا پناه می برند و دفع شر هر ستمگر عنود و شیطان مردود را از خداوند می خواهند و امثال این

ص: 320

1- الصحیفة السجادية، الدعاء 11، ص 62 والدعاء 16، ص 78؛ الدعوات، ص 132، ح 329؛ المصباح الكفعمي، ص 385.

2- رک: بحار الأنوار، ج 25، ص 209 (باب ششم از ابواب علامات الإمام وصفاته.... از کتاب الإمامة، ج 63، ص 384.

3- ر.ک: منهاج البراعة في شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 121.

4- ر.ک: مستدرک سفینة البحار، ج 7، ص 257.

کلمات را به زبان می آورند، باید کاملاً دقت کرد که این مضامین با ولایت تکوینی - به معنایی که گفتیم - منافات ندارد؛ زیرا که اولاً دعا کردن و حوایج را از پروردگار خواستن، امری مطلوب و محبوب و افضل عبادات است.

ثانیاً، چون ائمه علیهم السلام بندگان خاص و خالص خداوند و تسلیم قضا و قدر الهی اند، با آن که به تمام مقدرات خود و دیگران عالم اند و می توانند از راه غیرعادی دفع شر کنند، از مقدرات فرار نمی کنند و در زندگی شخصی خود از شیوه عادی و متعارف مردم خارج نمی گردند، مگر به ضرورت مصلحت و هنگام اعجاز.

از این روست که از خداوند درخواست می کنند که خداوند متعال مقدرات ایشان را تغییر دهد؛ مثلاً شر و ظلم را در دیوان سرنوشت آنان محو و سلامت و عافیت را اثبات فرماید.

## 9. عباراتی از ائمه علیهم السلام در باب قدرت خداوند

عباراتی مانند:

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ. (1)

بِحَوْلِ اللَّهِ وَقُوَّتِهِ أَقُومُ وَأَقْعُدُ. (2)

حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ. (3)

أَفْوَضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ. (4)

مَا شَاءَ اللَّهُ كَانَ. (5)

ص: 321

---

1- الکافی، ج 1، ص 230، ح 1؛ بحار الأنوار، ج 2، ص 63، ح 9 (باب 12 از ابواب العلم از کتاب العقل والعلم).

2- الکافی، ج 3، ص 338، ح 10؛ بحار الأنوار، ج 2، ص 82، ح 6 (باب 31 از کتاب الصلاة).

3- الکافی، ج 2، ص 547، ح 6؛ بحار الأنوار، ج 35، ص 294، ح 13 (باب نهم از ابواب الآيات النازلة ... از کتاب تاریخ امیرالمؤمنین علیه السلام).

4- الکافی، ج 2، ص 547، ح 6؛ بحار الأنوار، ج 13، ص 158 (باب پنجم از ابواب قصص موسی علیه السلام از کتاب النبوة).

5- الکافی، ج 2، ص 530، ح 24؛ بحار الأنوار، ج 83، ص 162، ح 42 (باب 43 از کتاب الصلاة).

و نیز امثال این عبارات که پیامبر و ائمه - صلوات الله وسلامه عليهم أجمعين - به زبان آورده اند، با ولایت تکوینی، به آن معنا که گفتیم، منافات ندارد؛ برای آن که نزد کسانی که به توفیق پروردگار نسبت به معارف قرآن و عترت پاکیزه آشنایند، واضح است که خدا قیوم کل مخلوقات است و به ذات قدوس خود، امور خلق را کفایت می کند؛ به خلق احتیاج ندارد و تمام حول و قوه، ملک او، از او، و به پیر قدرت اوست و اوست که به احسان خود، همه خلق خود را امداد می فرماید.

آری، خالق سبحان افرادی را از میان خلق برگزیده، آنان را در خلقت و اوصاف و کمالات، ممتاز قرار داده و مثل اعلای خود خوانده، برای تشریف و تکریم آنان، اطاعت ایشان را اطاعت خود قرار داده و بر تمام خلق خویش الزام کرده است که مطیع و فرمان بردار آنان باشند.

به عبارت دیگر، همه خلایق را مُسخر ایشان قرار داده تا خلافت بر حق الهی برای آنان محقق شود؛ چنان که در فصل چهارم گذشت.

پس، محبت این برگزیدگان محبت خدا و دشمنی با ایشان دشمنی با خداست، زیارت و بیعت با آنان زیارت و بیعت خداست، چشم و گوش و دست آنان نیز چشم بینا و گوش شنوا و دست توانای خداست.

این نسبت ها مانند نسبت دادن کعبه است به خداوند که می گوئیم کعبه خانه خداست. چون آنان مثل اعلایند، علم و قدرت آن بزرگواران هم که از علم و قدرت خداست - باید برای علم و قدرت حق تبارک و تعالی نمونه و نشانه باشد؛ پس آنان به هرکاری دانا و توانایند. خداوند چشم بینای آنان را چشم بینای

ص: 322

---

1- الکافی، ج 2، ص 548، ح 6؛ بحار الأنوار، ج 47، ص 191، ح 37 (باب ششم از ابواب تاریخ الإمام الصادق علیه السلام از کتاب تاریخ علی بن الحسین علیه السلام و...).



خود قرار داده است؛ پس تمام خلق را می بینند و اخبار ایشان را می دانند، بر همه توانا و حجت اند و حجابی در برابر دیدگان واقع بین آنان نیست.

در این جا سزاوار است، با مثالی چگونگی قدرت امام را روشن تر نماییم: ما، به وسیله عقل و علم و قدرت مختصری که خداوند به روح و قلبمان بخشیده و آن را دانا و توانا قرار داده، می توانیم هرچه بخواهیم در عالم خیال و موهومات و عالم معقولات ایجاد کنیم. بدیهی است که ما نسبت به آن چه ایجاد کرده ایم دانا و تواناییم و می توانیم در معقولات عالم خیال هرگونه تصرف و محو و اثباتی را، هرطور که بخواهیم، محقق نماییم.

این توانایی ما محدود است به عالم خیال و معقولات و نمی توانیم آن چه را در عالم پندار ایجاد کرده ایم، در عالم خارج از ذهن هم ایجاد کنیم، برخلاف پیغمبر و ائمه هدی علیهم السلام که می توانند چنین کاری کنند.

علم و توانایی پیغمبر و ائمه هدی علیهم السلام، هرچند که در برابر علم و قدرت پروردگار یکتا محدود است، در مرتبه ای است که برای ما نامحدود است؛ زیرا هرچه آنان بخواهند، در عالم خارج، واقع می شود.

## 10. روایات مربوط به تفویض و موارد آن

نویسنده مورد نظر با خدشه کردن در مسأله تفویض می نویسد: «چگونه ممکن است امر دیگران به ایشان واگذار شود». از این رو لازم است نکاتی را در بحث تفویض و واگذاری خاطر نشان کنیم.

تفویض امر دین به پیغمبر و ائمه هدی علیهم السلام در قرآن و روایات متواتری که در دست داریم، حقیقتی ثابت است. این جانب در مستدرک سفینه، لغت

«ادب»، (1) برخی از شواهد آن را ذکر و در لغت «فوض» (2) نیز توضیح مطلب را مشروحاً بیان کرده ام.

ائمه هدی علیهم السلام در چند روایت مورد تفویض را در امور دین فرمودند، و در چند روایت تفویض در امر خلق و رزق را منکر شدند.

صاحب کتاب شریف کافی، (3) در باب تفویض به پیغمبر و ائمه هدی علیهم السلام، تعداد یازده روایت صحیح و معتبر نقل کرده که امر دین به پیغمبر واگذار شده و آن چه به پیغمبر واگذار شده به ائمه هدی علیهم السلام نیز واگذار شده است. مرحوم کلینی یک روایت دیگر نیز برای اثبات این موضوع، قبل از ابواب تاریخ معصومین، (4) نقل فرموده است.

ثقه جلیل القدر محمدبن حسن صفار که از اصحاب بزرگوار حضرت امام حسن عسکری علیهم السلام بوده - در کتاب شریف خود، بصائرالدرجات، (5) در باب تفویض به رسول الله، نوزده روایت صحیح و معتبر برای اثبات این موضوع نقل فرموده است. بعد از آن (در باب پنجم)، سیزده روایت معتبر و صحیح نقل کرده که ائمه علیهم السلام فرمودند:

مَا فَوَّضَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ فَقَدْ فَوَّضَ إِلَيْنَا: (6)

آن چه به پیغمبر واگذار شده به ما نیز واگذار شده است .

شیخ مفید نیز، در کتاب اختصاص، (7) روایاتی در این موضوع نقل فرموده است که

ص: 324

1- ر.ک: مستدرک سفینه البحار، ج 1، ص 75.

2- ر.ک: مستدرک سفینه البحار، ج 8، ص 323.

3- ر.ک: الکافی، ج 1، ص 265.

4- ر.ک: الکافی، ج 1، ص 438، ح 3؛ بحار الأنوار، ج 24، ص 124، ح 2 (باب 42 از ابواب الآيات النازلة از کتاب الإمامة).

5- ر.ک: بصائر الدرجات، ص 383 - 378 (باب چهارم از جزء هشتم).

6- بصائر الدرجات، ص 387 - 383 (باب پنجم از جزء هشتم).

7- ر.ک: الإختصاص، ص 329.

ما آن‌ها را به ضمیمه روایاتی دیگر در مستدرک سفینه، لغت «فوض»، آورده ایم. (1)

در بررسی روایت اول - ذیل عبارت چهارم از فقره نودم دعای جوشن کبیر - گفتیم که امام صادق علیه السلام فرموده اند:

كُلُّ مَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ فَلَنَا مِثْلُهُ، إِلَّا التُّبُوَّةَ وَالزَّوْاجِ.

اما موارد تفویض در امر دین - چنانکه در روایت عیون (2) از حضرت رضا علیه السلام نقل شده و از تلفیق آن روایت با روایات کافی و دیگر منابع به دست می‌آید - چیزهایی که خداوند متعال به حرمت یا حلیت یا وجوب آن حکم فرموده و منسوخ نشده باشد، هیچگاه پیغمبر اکرم برخلاف آن نگوید؛ هرگز حرام خداوند را حلال و حلال خدا را حرام ننماید، در ترک واجب خدایی رخصت ندهد و تابع و تسلیم فرمان خداوند باشد. این کلام پروردگار در قرآن کریم است که درباره آن حضرت می‌فرماید:

«إِنْ أَتَّبِعْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ»؛ (3)

من (از چیزی و کسی پیروی نمی‌کنم، مگر وحی شده باشد (و احکام خدا را ابلاغ می‌کنم).

«وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ\* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»؛ (4)

از روی هوا و هوس، سخن نگوید و چیزی نگوید، مگر آن که وحی الهی باشد.

اما چیزهایی که خداوند حکم آن را معین نفرموده به حبیب خود، که او را تربیت و تکمیل فرموده و افضل و اشرف و اکمل کل مخلوقات خود قرار داده و

ص: 325

1- مستدرک سفینه البحار، ج 8، ص 323.

2- ر.ک: عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 20، ح 45 [باب 30]؛ بحار الأنوار، ج 2، ص 233، ح 15 (باب 29 از ابواب العلم از کتاب العقل والعلم والجهل).

3- الأنعام (6)، آیه 50.

4- النجم (53)، آیات 3-4.

امین اسرار خود و عالم به مصالح و مفاسد تمام امور فردی و اجتماعی ساخته، وحی می فرماید که حکم آن را صادر فرماید و در قرآن، به امت دستور می دهد:

«وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا»؛ (1)

هر دستوری پیامبر برایتان آورد بپذیرید و از هر چه نهی کرد دست بردارید.

پس پیغمبر اکرم چیزهایی را واجب و چیزهایی را حرام می فرماید، مانند آنکه خداوند ده رکعت نماز را واجب فرموده بود و پیغمبر نیز هفت رکعت بر آن افزود؛ در نتیجه، نماز واجب، هفده رکعت شد که ترک آن، بدون عذر شرعی، حرام است. (2)

نیز خداوند فقط شراب را در قرآن حرام فرموده بود، ولی پیغمبر همه مسکرات را حرام کرد و حرام پیغمبر نیز مانند حرام خدایی ممنوع شد. (3)

هم چنین، خداوند در قرآن به زکات امر فرموده و پیغمبر آن را در نه چیز قرار داده و غیر آن را بخشیده؛ چنان که از عبارات صریح روایات زکات معلوم است. (4)

نیز پیغمبر به چیزهایی امر فرموده، بدون آنکه آنها را واجب فرماید، و از چیزهایی نهی فرموده، بدون آن که آنها را حرام کند. مثلاً پیغمبر نوافل یومیه را دو برابر نمازهای واجب یومیه قرار داده است. (5) پس نماز واجب هفده رکعت و نوافل آن 34 رکعت است.

ص: 326

1- الحشر (59)، آیه 7.

2- ر.ک: الکافی، ج 3، ص 273، ح 7؛ وسائل الشیعة، ج 4، ص 49، ح 12 [4484] (باب 13 از ابواب أعداد الفرائض و... از کتاب الصلاة).

3- ر.ک: الکافی، ج 6، ص 408، ح 2؛ وسائل الشیعة، ج 25، ص 325، ح 4 [32028] (باب 15 از ابواب الأشربة المحرمة از کتاب الأطعمة والأشربة).

4- ر.ک: الکافی، ج 3، ص 509، ح 1 و 2؛ وسائل الشیعة، ج 9، ص 55، ح 4 [11506] و ح 6 [11008] «باب هشتم از ابواب ما تجب فيه الزکاة و... از کتاب الزکاة».

5- ر.ک: الکافی، ج 1، ص 266، ح؛ بحار الأنوار، ج 17، ص 4، ح 3 (باب 13 از کتاب تاریخ نبینا صل الله و علیه وآله).

روزه واجب همان یک ماه رمضان است، ولی پیغمبر ما روزه دو ماه را مستحب قرار داده: یکی، ماه شعبان و دیگر در ماهی سه روز پس در ده ماو غیر از ماه رمضان و شعبان جمعاً سی روز می شود. (1)

ایشان برای جد شخص متوفی سهمی در ارث قرار داده؛ (2) و غیر این موارد هم که به فرموده ایشان مقرر گشته زیاد است. (3) ائمه هدی علیهم السلام نیز نسبت به احکام پیغمبر، مانند پیغمبرند نسبت به احکام پروردگار. (4)

پس اگر خداوند و پیغمبر در چیزی به وجوب یا حرمت یا حلیت حکم فرموده و درباره آن تضییق ننموده اند؛ یعنی حکم کاملاً محدود و معین در وجوب یا حرمت آن صادر نکرده اند، ائمه هدی علیهم السلام، به امر پروردگار و فرمان حضرت رسول، می توانند در مورد آن به طور الزام یا غیرالزام امر و نهی کنند. خداوند هم اطاعت آنان را مانند اطاعت خود و رسول واجب کرده؛ چنان که در قرآن کریم فرموده است:

«أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ». (5)

می دانیم که از قطعیات مذهب شیعه و بیان صریح روایات متواتر است که

«أولی الأمر» ائمه هدایتگر شیعیان اند. (6)

ص: 327

- 
- 1- ر.ک: المقنعة، ص 368؛ وسائل الشیعه، ج 10، ص 427، ح 27 [13761] (باب 17 از ابواب الصوم المندوب از کتاب الصیام).
  - 2- ر.ک: الکافی، ج 1، ص 267، ح 6؛ وسائل الشیعه، ج 26، ص 138، ح 5 [32672] (باب 20 از ابواب میراث الأبیون و... از کتاب الفرائض والمواریث).
  - 3- ر.ک: الکافی، ج 1، ص 265؛ بحار الأنوار، ج 25، ص 344 - 328 (باب دهم از ابواب علامات الإمام وصفاته ... از کتاب الإمامة) و ج 17، ص 14-1 (باب 13 از کتاب تاریخ نبیناصل الله و علیه وآله).
  - 4- ر.ک: مستدرک سفینة البحار، ج 8، ص 323 ماده: فوض».
  - 5- النساء (4)، آیه 59.
  - 6- ر.ک: الکافی، ج 1، ص 105 (باب أنهم ولاية الأمر)؛ بحار الأنوار، ج 23، ص 283 (باب 17 از ابواب الآيات النازلة ... از کتاب الإمامة).

علاوه بر این، خودشان در بسیاری از روایات صحیح فرموده اند که ما با پیغمبر در فضایل و مناقب شرکت داریم، مگر در موارد خاصی که به دلیل قطعی، اختصاص آن به پیغمبر ثابت شود.

وانگهی، در خصوص تفویض - چنان که گذشت - در بسیاری از روایات صحیح و معتبر که شک و شبهه ای در آن نیست، فرموده اند:

مَا فَوَّضَ إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ فَقَدْ فَوَّضَ إِلَيْنَا: (1)

آن چه به پیغمبر تفویض شده به ما نیز تفویض شده است. بنابراین قاعده این است که هر شخص متمسک به قرآن و عترت، باید هر مطلبی که از قرآن و کلمات صریحه پیغمبر و ائمه هدی علیهم السلام به دلیل شرعی ثابت شد را قبول کند و رد ننماید و اگر اشکالی در نظر او آمد، مراجعه به داناتراز خود نماید، و از خداوند بخواهد تا رفع اشکال شود و اگر نشد تسلیم فرمان معصوم علیهم السلام باشد و در مقام فحص و بحث باشد تا رفع اشکال گردد.

چه بسیار اشکالاتی برای افرادی بوده، که بعد از یادگیری، رفع شده است، پس کسی نمی تواند به اشکالی که توان رفع آن را ندارد، منکر آن مطلب شود.

اما درباره ادعایی که نویسنده مذکور در کتاب خود طرح کرده و گفته است: «روایات متواتره می گوید امور خلق و رزق و جهان به رسول و امام واگذار نشده، بلکه فقط امر دین واگذار شده»، لازم است یادآور شویم:

اولاً تواتری در بین نیست و در چند روایت - که به پنج عدد هم نمی رسد - فقط امر خلق و رزق را نفی فرموده اند، ولی ذکری از «جهان» در روایات نیست.

ثانیاً، در اکثر روایاتی که اصل تفویض را اثبات می فرماید، تفویض در امر

ص: 328

---

1- الکافی، ج 1، ص 266، ح 2؛ بحار الأنوار، ج 47، ص 51، ح 82 (باب چهارم از ابواب تاریخ الإمام الصادق علیه السلام از کتاب تاریخ علی بن الحسین علیه السلام و...).

دین» مقصود است،(1) اما سه روایت هست که تفویض در امر خلق را اثبات می فرماید،(2) که البته ممکن است در آن ها نیز مراد از «تفویض در امر خلق» امور مربوط به دین مردم باشد.

ثالثاً، مراد از «تفویض در امر خلق و رزق» که در روایات نفی شده،(3) آن است که پروردگار، خلقت جهان و جهانیان و کل مخلوقات و روزی آن ها را به پیغمبر و امام واگذار کند، به طوری که خود از سلطنت و خالقیت و رازقیت برکنار شود، یا در این شئون شریک دیگران باشد.

شکی نیست که اعتقاد به این قسم تفویض کفر است و کاملاً با آن چه ما در مورد ولایت تکوینی معتقدیم مغایرت دارد، معنای ولایت تکوینی که ما می گوئیم آن است که خداوند به تمام مخلوقات، که خودش آنها را خلق فرموده و قیوم و روزی ده آنهاست، امر فرموده تحت فرمان پیغمبر و ائمه هدی علیهم السلام باشند. به عبارت دیگر، خداوند همه مخلوقات را مُسخر فرمان آنان قرار داده است.

اگر هم امر خلق و رزق به پیغمبر و امام نسبت داده شود، از دیدگاه ما، به معنای تفویض نیست، بلکه به اذن پروردگار و به امر او و با حفظ سلطنت و خالقیت و رازقیت اوست؛ چنان که در گفتارهای گذشته مشروحاً بیان شد.

### 11. تطبیق روایات مربوط به اعجاز ائمه هدی علیهم السلام با آیات قرآن

معجزات پیغمبر و ائمه هدی علیهم السلام دو قسم بوده است: یکی آنکه، در وقت

ص: 329

- 
- 1- ر.ک: الکافی، ج 1، ص 265 (باب التفویض إلى رسول الله وإلى الأئمة في أمر الدين).
  - 2- ر.ک: بصائر الدرجات، ص 378 - 380، ح 2 و 7 و 10؛ بحار الأنوار، ج 17، ص 4، ح 2 (باب 13 از کتاب تاریخ نبی‌ناصل الله و علیه وآله) برای مطالعه بیشتر ر.ک: تنبیهات حول المبدأ والمعاد، ص 241..
  - 3- ر.ک: الاحتجاج، ج 2، ص 414؛ بحار الأنوار، ج 5، ص 12، ح 18 (باب اول از ابواب العدل از کتاب العدل والمعاد).

اعجاز، نماز می خوانند یا دعا می کردند، خداوند نیز اجابت می فرمود و درخواست آنان را لطف می کرد. فاعل این معجزات، که به دست با کفایت آنان جاری گشته، خداست.

قسم دوم آنکه، بدون نماز و دعا، با استفاده از آن قدرت و توانی که خداوند به آنان مرحمت فرموده و اراده نافذی که در ممکنات به ایشان عنایت کرده، به اذن پروردگار، اراده خود را اعمال می فرمودند.

مثلاً از ماده ای به صورت حیوان، جانوری خلق می کردند که با خوردن دشمن ایشان روزی اش را از آن بزرگواران دریافت می کرد؛ چنان که در قضیه شیرو پرده گذشت.

این قسم دوم از معجزات که در آنها پیغمبر خاتم و ائمه هدی علیهم السلام به اذن پروردگار اعمال فرموده اند- و شاید در بیش از هزار مورد واقع شده است - هرگز برخلاف قرآن نیست؛ زیرا آیاتی که خداوند در آن ها می فرماید: ما آتش نمرود را برای حضرت ابراهیم سرد و سلامت کردیم، (1) عصای حضرت موسی را از دها کردیم، (2) کوهها را مُسخر داوود قرار دادیم، (3) ناقه را برای حضرت صالح از کوه خارج کردیم (4) و امثال این معجزات، که برای حضرات انبیا و مرسلین - صلوات الله علیهم أجمعین - واقع شده است، با این قسم معجزات پیامبر خاتم و اوصیای آن حضرت که اشرف وافضل واعلم واقدر کل مخلوقات اند یکسان نیست.

چگونه اهل خرد می توانند، با استناد به اینگونه آیات مربوط به پیغمبران گذشته، عجز پیغمبر خاتم و ائمه هدی را ثابت کنند؟!

ص: 330

---

1- الأنبياء (21)، آیه 69: «قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ».

2- الأعراف (7)، آیه 107: «فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ».

3- الأنبياء (21)، آیه 79: «وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُودَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ».

4- الأعراف (7)، آیه 73: «هُذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ قَدْ رُوهَا تَأْكُلُ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ».



چگونه با این نحوه استدلال می توان حکم کرد که پیغمبر و ائمه هدی نمی توانند به نحوی خارق العاده در اشیا اعمال اراده کنند و قدرت این کارهای شگفت را ندارند؟!

آیا نمی تواند تمیز دهد که اثبات این الطاف و نعمات الهی نسبت به حضرت ابراهیم و موسی و داوود و صالح علیه السلام چگونه نفی می کند که خداوند الطاف و نعمات و تفضلات بیشتر به اشرف و افضل نداده؟!

چقدر جاهل است آن کسی که به این آیات بخواهد عجز پیغمبر خاتم و ائمه هدی را اثبات نماید «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ» (1).

بالجمله، در آیات شریفه قرآن، مانند آیه «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» (2) و آیات مربوط به حضرت عیسی، (3) لفظ «خالق» بر مخلوق اطلاق شده است. بنابراین، در بین خلق نیز خالق هایی هستند، مانند عیسی و سامری؛ چنانکه گذشت.

پس اگر خلق چیزی از چیز دیگر یا احیای مرده ای را به اذن پروردگار به مخلوقی نسبت دهیم، کفر و شرک و غلو نیست، بلکه به دلیل آیات قرآن و روایات، جایز است.

برای مثال، در روایات خلقت انسان در رحم، آمده است که خداوند دو ملک خلاق را به رحم مادر می فرستد؛ و آن دو آن چه خداوند متعال بخواهد در رحمها خلق می کنند. از آن جمله، صاحب کتاب شریف کافی به سند صحیح از زراره از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود:

چون خداوند می خواهد انسانی در رحم بیافریند،... ثُمَّ يبعثُ اللَّهُ مَلَكَينِ خَلاَقَينِ يَخْلُقَانِ فِي الْأَرْحَامِ مَا يَشَاءُ اللَّهُ (خداوند دو ملک خلاق را

ص: 331

---

1- الأنفال (8)، آیه 22: بدترین جنبنندگان نزد خدا، افراد کرولالی هستند که اندیشه نمی کنند.

2- المؤمنون (23)، آیه 14.

3- آل عمران (3)، آیه 49: «وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ صَلِّتًا أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ»

به سوی رحم می فرستد که خلق می کنند آن چه را خدا بخواهد). پس، در آن روح زندگی و بقا می دهند و به اذن پروردگار، برای او چشم و گوش و اعضا و جوارح درست می کنند. پس خداوند به آن دو ملک وحی می فرماید: مقدرات مرا برای او بنویسید. (1)

در خبری دیگر، که علما اتفاق نظر دارند صحیح است، حضرت امام باقر علیه السلام فرمود:

چون نطفه چهل روز در رحم قرار گرفت و چهل روز دیگر عَلَقَه (خون بسته) شد و بعد از چهل روز مُضْغَه (مانند گوشت کوبیده) گشت، ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ مَلَكَينِ خَلَّاقَيْنِ فَيَقَالُ لَهُمَا: أَخْلُقَا كَمَا يُرِيدُ اللَّهُ؛ خدا دو ملک خلاق را می فرستد که به آنان گفته می شود: خلق کنید آن چه را خداوند بخواهد، نریا ماده، صورت او را نیز بکشید و اجل و روزی او را بنویسید. (2)

همین مفاد، در روایت صحیح دیگر، از امام هشتم حضرت رضا علیه السلام از حضرت باقر نقل شده و در روایات دیگر هم مذکور است. (3)

چون با عنایت به عبارات صریح آیات قرآن و روایات صحیح و معتبر دریافتیم که نسبت دادن خلقت فی الجمله به پیغمبر و ملائکه صحیح است، این موضوع نسبت به ملک و بشر فرق ندارد؛ اگر چه، در نظر اشخاص دور از حقایق، این نسبت به ملائکه نزدیک تر نماید و آسان تر قبولش کنند، ولی اگر آن

ص: 332

---

1- الکافی، ج 6، ص 13، ح 4 (باب ابتدای خلقت انسان و بیان احوال مختلف او در رحم از کتاب عقیقه). در ضمن، تعداد شش روایت دیگر نیز در این خصوص نقل شده است؛ بحار الأنوار، ج 57، ص 344، ح 31 (باب 41 از ابواب الانسان والروح و... از کتاب السماء والعالم).

2- الکافی، ج 6، ص 16، ح 7؛ بحار الأنوار، ج 57، ص 364، ح 58 (باب 41 از ابواب الانسان والروح و... از کتاب السماء والعالم).

3- ر. ک: قرب الاسناد، ص 352؛ بحار الأنوار، ج 5، ص 154، ح 3 (باب ششم از ابواب العدل از کتاب العدل والمعاد) و ج 60، ص 337 تا آخر کتاب.

را به پیغمبر یا امام نسبت دهیم، فریاد تکفیر سردهند.

در پاسخ این اشخاص باید گفت که، بین علمای شیعه، اختلافی نیست که پیغمبران و ائمه هدی علیهم السلام از تمام ملائکه افضل اند؛ و چند نفر بر این موضوع ادعای اجماع فرموده اند و روایات در اثبات آن از حد تواتر بیشتر است. حتی در بسیاری از روایات آمده است که ملائکه مقربین از نور امیرالمؤمنین - صلوات الله و سلامه علیه - خلق شده اند.

بنابراین، چگونه نسبت خلق و احیا به حضرت عیسی و ملائکه جایز و منکرش کافر است. چون انکار آن به معنای تکذیب مسلمات دین و خداست - ولی اگر آن را به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت بدهیم، کفر خواهد آمد؟! حال آن که ثابت گشته است حضرت امیر علیه السلام، از هر جهت، از ملائکه و انبیای گذشته افضل و اشرف و اعلم است. (1)

چگونه عقل حکم می کند که نسبت فضیلتی و شرافتی و کمالی به مفضول درست باشد، ولی همان نسبت به شخص افضل باطل و کفر باشد؟! «تَلْكَ إِذَا قِسْمَةٌ ضِيزَى» (2)

بلی، اگر کسی که این را به مخلوقی نسبت می دهد. چه آن مخلوق از نوع

ص: 333

1- از جمله ادله ای که نشان می دهد مقام امامت از مقام نبوت انبیای گذشته افضل است این است که خداوند این مقام را به پیامبری مانند حضرت ابراهیم، وقتی که در اوج تقرب بوده و بعد از مقام نبوت و مقام خُلت (دوستی خالص)، اعطا کرده و فرموده است: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»؛ من تو را برای مردم امام قرار داده ام. آنگاه، چون ایشان عرض می کند: «وَمِنْ ذُرِّيَّتِي»؛ از ذریه من نیز امامانی خواهد بود؟ خدای متعال می فرماید: «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»؛ مقام امامت به ظالمان نمی رسد. (البقرة (2)، آیه 124). در روایات وارده بحار الأنوار، ج 11، ص 1 (باب اول از ابواب النبوة العامة از کتاب النبوة)، الکافی، ج 1، ص 174 (باب طبقات الانبياء والرسل) در تفسیر این آیه شریفه، ائمه هدی علیهم السلام فرموده اند: امامت ابراهیم خلیل در مرتبه سوم، بعد از نبوت و خُلت واقع شده و از ظاهر این روایات افضلیت مقام امام پیداست.

2- النجم (53)، آیه 22: در این صورت، قسمتی ناعادلانه است.

بشر و پیغمبر و امام باشد، چه از جنس ملائکه - بگوید به قدرت ذاتی خود و مستقلا و بدون احتیاج به قدرت و احسان و اذن خدا خلق و احیا می کنند، این گفته کفر و شرک است. اما اگر بگوید پیغمبر و امام یک چیز را از چیزی دیگر به قدرت و اذن پروردگار و بدون استقلال خلق می کنند، صحیح گفته؛ و همین طور است کلام در رازقیت؛ چنان که شرح آن گذشت.

ص: 334

در این فصل، چند دلیل علیل را که نویسنده مزبور از باب توهم، برای نفی ولایت تکوینی پیغمبر و ائمه هدی علیهم السلام، به آنها استدلال کرده است را مورد نقد و بررسی قرار می دهیم.

### 1. دلیل «تَحْزِيز» و چگونگی حضور هم زمان یکی از ائمه در چند مکان

\*دلیل «تَحْزِيز» و چگونگی حضور هم زمان یکی از ائمه در چند مکان (1)

توضیح «دلیل تحزیز» به طور خلاصه، چنین است: پیغمبر و امام دارای جسم اند و هر جسمی به مکان محتاج است. پس، در آن واحد، ممکن نیست در دو مکان باشند؛ چه رسد به مکان های بیشتر. به عبارت دیگر، چون در مکانی قرار گیرند، از مکان های دیگر غایب خواهند بود. کسی که از غیر مکان خود غایب است، چگونه قیوم و ولی و سرپرست و حافظ تمام امکانه و موجودات باشد؟! کسی که خود به مکان محتاج است، چگونه قیوم مکان می شود؟!

اما پاسخ ما: البته، بدن مقدس پیغمبر و ائمه هدی علیهم السلام جسم و مخلوق و محدود و حادث است و قدیم و ازلی و مجرد نیست، در مکانی معین جای می گیرد و قیوم مخلوقات نیست؛ لیکن، جسم مقدس و مطهر آنان از سنخ سایر اجسام دنیوی

ص: 335

---

1- تحزیز: جای گرفتن در مکانی مشخص.

نیست که مرکب و ممزوج باشد از طیب و خبیث، علیین و سجین(1) و خیر و شر؛ بلکه، بدن مطهر آنان طیب خالص است و از علیین خلق شده و جهت شر و خباثت در ایشان نیست. این موضوع از مفاهیم واضح اخبار طینت است که تعداد آنها متجاوز از صد روایت است. (2)

ارواح شیعیان نیز از باقیمانده طینت ابدان پیغمبر و ائمه هدی علیهم السلام خلق شده است، ممکن است شیعه عالم عامل به حدی از کمال برسد که بدن خود را در مکانی بگذارد و روحش را در مکان های دیگر سیر دهد؛ به عبارتی، خواب اختیاری داشته باشد. همچنانکه در خواب غیراختیاری نیز بدن در میان رختخواب خوابیده، ولی روح از بدن خارج می شود و در همین فضا و زمین سیر می کند.

نقل است که آن چه جنیان و شیاطین در این سیر به او نمایش دهند، اَضْغَاث و اباطیل و آن چه ملائکه به او نمایش دهند، خواب های راست و درست است؛ یعنی همان رؤیاهای صادقه ای که در روایات، آن را جزئی از هفتاد جزء نبوت محسوب فرموده اند. (3)

ص: 336

1- این دو کلمه در سورة المطففین (83)، آیات 7: «لَفِي سَجِّينَ» و 18: «لَفِي عِلِّيِّينَ»، برای اشاره به فرجام نیکان و تبهکاران به کار رفته و می توان توضیحات بیشتر را در تفاسیر روایی جست و جو کرد. ر.ک: البرهان فی تفسیر القرآن، ج 10، ص 212، ح 9، تفسیر نورالثقلین، ج 8، ص 139، ح 10.

2- مواضع این روایات بسیار است و حقیر در مستدرک سفینة البحار، ج 6، ص 623 «ماده: طین» آن را مشروح بیان کرده ام. مقداری از این روایات در الکافی، ج 1، ص 389 (باب خلق ابدان ائمه و ارواح آنان) و ج 2، ص 2 (باب طینت مؤمن)؛ بصائر الدرجات، ص 14-19 (باب نهم و دهم از جزء اول)؛ بحار الأنوار، ج 5، ص 226، ح 4 (باب دهم از ابواب العدل از کتاب العدل والمعاد) و ج 25، ص 1 (باب اول از ابواب خلقهم و طینتهم و... از کتاب الإمامة) و ج 64، ص 77 (باب سوم از ابواب الايمان و الاسلام و... از کتاب الايمان و الكفر، آمده است.

3- ر.ک: الأمالی (للصدوق)، ص 64؛ بحار الأنوار، ج 58، ص 176، ح 36 (باب 44 از ابواب الإنسان و الروح و... از کتاب السماء و العالم).

ارواح اکثر مردم پایینند بدن های آنان است که در قید و زنجیر جسد محبوس اند، ولی بعضی از افراد علما، که به درجات عالی کمالات رسیده اند، بدن هایشان تابع روح آنان است و در حجاب بدن محبوس نیستند.

به طریق اولی، پیغمبر و ائمه هدی علیهم السلام نیز در حجاب غفلت و جهالت نیستند و ابدان پاکیزه ایشان تابع اراده و ارواح مقدس ایشان است.

پس ممکن است بدن مقدس آنان در جایی قرار گیرد و روح پاکیزه آنان، از اثر لطف و احسان پروردگار و تعلیم ایزد متعال - چون مخزن اسرار و علوم پروردگارند - هر جا بخواهد، سیر کند. امام سجاد علیهم السلام به آن مرد یمنی فرمود:

من در مدینه کسی را می شناسم که از وقتی تو نزد ما آمدی، چهارده (هزار) عالم را سپر کرده، بی آن که از جای خود حرکت کند - و مراد ایشان خودش بود - (1).

ارواح این بزرگواران قادرند که اگر بخواهند، بدن خود را نیز همراه خود ببرند؛ چنان که امام جواد علیه السلام به یک چشم برهم زدن، از مدینه به خراسان تشریف آوردند. (2)

نیز حضرت سجاد علیه السلام که در کوفه اسیر دست بنی امیه بود، در روز سوم عاشورا، برای دفن شهدا به کربلا آمد. (3)

ایشان می توانند به صورتی مانند بدن خود یا به هر صورت خوبی که بخواهند،

ص: 337

---

1- بصائر الدرجات، ص 401، ح 13 (باب 12 از جزء هشتم)؛ بحار الأنوار، ج 49، ص 26، ح 12 (باب سوم از ابواب تاریخ سید الساجدین علیه السلام از کتاب تاریخ علی بن الحسین علیه السلام و...).

2- ر.ک: اعلام الوری، ص 340؛ بحار الأنوار، ج 49، ص 301، ح 10 (باب 21 از ابواب تاریخ الإمام علی بن موسی الرضا علیه السلام از کتاب تاریخ علی بن موسی الرضا علیه السلام و...).

3- ر.ک: رجال الکشی، ص 464، ح 883؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 169، ح 16 (باب 39 از ابواب ما یختص بتاریخ الحسین بن علی علیه السلام از کتاب تاریخ فاطمة والحسن والحسین علیه السلام).

متمثل شوند. چون علم و قدرت آنان از علم و قدرت خداوند است، به هرکاری و به هرچیزی دانا و توانایند و به نور مقدس علم، که واجد آن اند، تمام موجودات و گذشته و آینده را می بینند و چیزی از آنان غایب نیست. برای چشم مقدس آنان که به عبارت «عَيْنُ اللَّهِ النَّاطِرَةِ فِي خَلْقِهِ» (1) وصف شده اند، حجابی نخواهد بود.

خداوند کریم، که خالق تمام مخلوقات و قیوم آن هاست و حدوث و بقای کل موجودات به خواست و اراده اوست، تمام خلائق را الزام کرده است که مطیع و فرمان بردار آنان باشند. خداوند برای خاطر آن ها مخلوقات را خلق فرموده، به برکت وجود مقدس آنان خلق خود را روزی می دهد و روزی خلق خود را به دست با کفایت آنان جاری می فرماید. (2) وی آنان را، در عالم باطن، واسطه فیوضات خود قرار داده است. هیچیک از این امور مانع عقلی ندارد و ادله معتبری نیز آن را اثبات می کند، چنان که این جانب در کتاب مقام قرآن و عترت مطلب را شرح داده ام. (3)

بعضی گفته اند که معنای اطلاق «بَابُ اللَّهِ» و «سَبِيلُ اللَّهِ» بر آنان نیز همین است که هرچه از جانب خدا می آید، از این باب است؛ و هرکس هرچه می خواهد، باید از این راه وارد شود. (4)

هم چنین واضح است که اعتقاد به این امور، در هیچ مرحله ای، تشبیه خالق به مخلوق نخواهد بود؛ زیرا صفات حاکی از کمال مخلوق ذاتی مخلوق نیست و

ص: 338

---

1- چشم بینای خداوند، در میان آفریدگانش؛ در بحارالانوار، ج 41، ص 358، ح 65 (باب 114 از ابواب معجزاته از کتاب تاریخ امیرالمؤمنین علیه السلام) عبارت «فی عباده» را دارد.

2- روزی رسان خداست ولیکن کلید رزق در کف با کفایت آل محمد علیهم السلام است؛ بصائر الدرجات، ص 343، ح 9 (باب 14 از جزء هفتم)؛ بحارالانوار، ج 46، ص 24، ح 5 (باب سوم از ابواب تاریخ سید الساجدین علیه السلام از کتاب تاریخ علی بن الحسین علیه السلام و...) .

3- ر.ک: علم غیب، ص 169؛ مقام قرآن و عترت، ص 160.

4- ر.ک: کتاب من لایحضره الفقیه، ج 2، ص 590، ح 3197؛ بحارالانوار، ج 97، ص 274، ح 14 (باب چهارم از ابواب زیارة امیرالمؤمنین علیه السلام از کتاب المزار).



صرفاً بخشش خدایی است.

شیخ خُر عاملی نقل کرده است که عبدالله بن یحیی کاهلی، در میان صحرا، گرفتار درنده ای شد. پس، به دستور امام صادق علیه السلام، دعایی خواند که آن درنده رفت و متعرض او نشد. چون قضیه را در کوفه برای پسر عموی خود نقل کرد و دعا را برای او خواند، وی گفت: من شهادت می دهم که امام صادق علیه السلام امام مفترض الطاعة (واجب الاطاعة) است؛ و شیعه شد. و هنگامی که به محضر مقدس امام صادق علیه السلام رسید و قضیه را گزارش داد، حضرت فرمود:

أَتَرَانِي لَمْ أَشْهَدِكُمْ؟ بِئْسَ مَا رَأَيْتَ! إِنَّ لِي مَعَ كُلِّ وَلِيٍّ أَذِنًا سَامِعَةً وَعَيْنًا نَاطِقَةً وَ لِسَانًا نَاطِقَةً. ثُمَّ قَالَ: يَا عَبْدَ اللَّهِ، أَنَا وَاللَّهِ صَدَقْتُكُمْ مَا  
(1)؛

آیا گمان می کنی که من (شما) را ندیدم؟! بد گمانی کردی! ما، با هر فردی از دوستان خودمان، گوش شنوا و چشم بینا و زبان گویایی داریم

(من همه دوستان را می بینم و کلمات آنان را می شنوم و می توانم با آنان تکلم کنم). به خدا قسم، من آن درنده را از شما دور کردم.

آنگاه، امام علیه السلام بیان نشانه هایی برای اثبات گفته خود شروع فرمود.

و در کمال الدین صدوق رحمه الله به نقل از حسن بن و جناء نصیبی در جریان

تشریف خدمت حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف حضرت فرمودند:

يا حسن أترك خفيت علي والله ما بين وقت في حجك إلا وأنا معك فيه ثم جعل يعد علي أوقاتي.... (2).

ص: 339

---

1- إثبات الهداة، ج 4، ص 187، ح 173؛ بحار الأنوار، ج 47، ص 95، ح 108 (باب پنجم از ابواب تاریخ الإمام الصادق علیه السلام از کتاب تاریخ علی بن الحسین علیه السلام و...).

2- کمال الدین، ج 2، ص 444، ح 17؛ بحار الأنوار، ج 52، ص 32، ح 27 (باب 18 از ابواب النصوص من الله تعالی... از کتاب تاریخ الامام الثاني عشر عجل الله تعالی فرجه الشریف)؛ حضرت فرمودند: ای حسن آیا گمان میکنی که حال تو بر ما مخفی است، به خدا سوگند هیچ زمانی از اوقات حج تو نبوده، مگر این که در آن اوقات با تو بودم؛ سپس شروع فرمودند به بیان آن اوقات....

نیز نقل کرده اند که امیر المومنین علیه السلام فرمود:

وَلَا مُؤْمِنٌ وَلَا مُؤْمِنَةٌ فِي مَشَارِقِ وَ الْمَغَارِبِ إِلَّا نَحْنُ مَعَهُ؛ (1)

ای رمیله در مشرق و مغرب زمین، هیچ مؤمنی نیست، مگر آن که ما با او هستیم (و از ما پنهان نیست).

در کتاب بصائر با سند از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که حضرت فرمود:

لَيْسَ يَغِيبُ عَنَّا مُؤْمِنٌ فِي شَرْقِ الْأَرْضِ وَلَا فِي غَرْبِهَا. (2)

این چهار روایت با روایات بسیاری مطابق است؛ از آن جمله، روایاتی که حاکی است امام ما بین مشرق و مغرب را می بیند و شاهد خلق است؛ (3) روایاتی که به دلالت آنها همه دنیا، در مقابل امام، مانند نصف گردو یا مانند ظرف غذایی است که در مقابل انسان قرار می دهند؛ (4) روایاتی که ائمه در آن می فرمایند: ما تمام خلائق را می بینیم؛ چنان که گویی در کف دست خود نظر می کنیم؛ (5) و غیر این روایات، که هم در این کتاب (6) به آن اشاره شد، هم در

ص: 340

- 
- 1- بحار الأنوار، ج 260، ص 154، ح 43 (باب نهم از ابواب علومهم عليهم السلام از کتاب الإمامة)؛ مشارق أنوار اليقين، ص 122 (وما من مؤمن).
  - 2- بصائر الدرجات، ص 260، ح 1 (باب 16 از جزء پنجم)؛ بحار الأنوار، ج 26، ص 140، ح 11 (باب نهم از ابواب علومهم عليهم السلام از کتاب الإمامة) (غیرها)؛ هیچ مؤمنی در شرق و غرب زمین از ما غایب نیست.
  - 3- ر.ک: کامل الزیارات، ص 328، ح 2؛ بحار الأنوار، ج 25، ص 375، ح 24 (باب 13 از ابواب علامات الإمام وصفاته ... از کتاب الامامة).
  - 4- ر.ک: بحار الأنوار، ج 25، ص 367، ح 11 (باب 13 از ابواب علامات الإمام وصفاته ... از کتاب الإمامة)، بصائر الدرجات، ص 408، ح 3 (باب 1 از جزء هشتم).
  - 5- ر.ک: الکافی، ج 1، ص 61، ح 8؛ بحار الأنوار، ج 92، ص 98، ح 68 (باب هشتم از ابواب فضله وأحكامه ... از کتاب القرآن).
  - 6- ر.ک: همین کتاب، ص 132-134.

رسالة علم غیب (1) مشروحاً بیان شده است.

گفتنی است که، در حدیث کاهلی، این موضوع که امام می فرماید: «من آن درنده را دور کردم» با دعای خود عبدالله در اول روایت منافات ندارد؛ زیرا او دعا کرده و از خداوند خواسته و پروردگار نیز به امام اذن داده است که درنده را دور فرماید. این اعتقاد ما درباره ائمه هداست که در کلام الهی چنین بیان گردیده است:

«عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ\* لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ»؛ (2)

ایشان اند که مخاطبان این آیه اند: «وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ»؛ (3)

اعتقاد به این مقامات و فضایل هرگز با عقیده توحید منافات ندارد که کسی منکر آن شود و باید بترسد از آنکه مانند شیطان گردد؛ چون شیطان می خواست توحید به خرج دهد برای آدم که انوار مقدسه پیغمبران و ائمه هدی علیهم السلام در صلب او بود و سجده نکرد، پس ملعون و متروک شد.

در اخبار بسیاری که همه صحیح و با اعتبار است ائمه هدی علیهم السلام فرمودند ما را بنده و مخلوق بدانید، و در فضائل و شئون ما آن چه خواهید بگویند که هرچه بگویید به حقیقت و کنه آن هرگز نخواهید رسید و این روایات اجازه و امضاست برای آن چه بگویند، مگر آن چه را که به دلیل منع فرمودند؛ (4) از آن جمله، در روایت

ص: 341

1- علم غیب، ص 95 - 148.

2- الأنبياء (21)، آیات 27-29. ر.ک: ص 181 در فصل نهم.

3- التکویر (81)، آیه 29.

4- این روایات را در مستدرک سفینة البحار، ج 7، ص 62 «ماده: عبد»، و ج 8، ص 223 «ماده: فضل»، و ج 8، ص 14 «ماده: غلا»، نقل کرده ام. این روایات در بحار الأنوار، ج 25، ص 270، ح 15 (باب دهم نفی الغلو... از ابواب علامات الإمام وصفاته... روایت اربعمائه)، ص 274، ح 20 (روایت احتجاج، ج 2، ص 437؛ و تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام، ص 55، ح 28)، ص 279، ح 22 و 283، ح 29 و 30 (روایت بصائر الدرجات)، ص 236، ح 5 و ص 415، ح 5 و ص 507، ح 8 و ص 289، ح 45 (روایت کشف الغمة، ج 2، ص 197) و... آمده است.

أربعمائه فرموده اند:

إِيَّاكُمْ وَالْغُلُوفَ فِينَا . قُولُوا إِنَّا عبيد مَرْبُوبُونَ وَقُولُوا فِي فَضْلِنَا مَا شِئْتُمْ؛(1)

بترسید از آن که درباره ما غلو کنید. ما را بنده و مخلوق بدانید؛ آن گاه، آن چه می خواهید در فضیلت ما بگویید.

از این روایات شریف، استفاده می شود که «غلو» انکار بندگی و مخلوقیت

آنان است.

در احتجاج طبرسی و تفسیر امام عسکری علیه السلام از آن حضرت نقل شده است که فرمود:

لَا تَتَجَاوَزُوا بِنَا الْعُبُودِيَّةُ ، ثُمَّ قُولُوا مَا شِئْتُمْ وَلَنْ تَبْلُغُوا...؛(2)

درباره ما از مقام عبودیت و بندگی تجاوز نکنید (ما را بنده و مخلوق بدانید)، سپس هر چه می خواهید، بگویید؛ هرگز به کنه مقام ما نخواهید رسید. مانند نصارا غلو نکنید که من از غلوکنندگان بیزارم.

در کتاب بصائرالدرجات صفار، نقل شده است که حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

ما را مخلوق قرار دهید؛ آنگاه هر چه می خواهید در فضیلت ما بگویید. هرگز به نهایت آن نخواهید رسید.(3)

ص: 342

---

1- الخصال، ج 2، ص 614، ح 10 (به نقل از امام صادق علیه السلام)؛ تحف العقول، ص 104 (آداب علیه السلام لأصحابه) روایتی است در نهایت اعتبار و اتقان که در آن، امیرالمؤمنین علیه السلام، چهارصد موضوع مربوط به مطالب دین و دنیا و آخرت را در یک مجلس تعلیم فرموده اند.

2- الاحتجاج، ج 2، ص 438؛ التفسیر المنسوب للإمام الحسن العسکری علیه السلام، ص 50، ح 24، ذیل آیه «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ»؛ بحار الأنوار، ج 25، ص 274، ح 20 (باب دهم از ابواب علامات الإمام وصفاته ... از کتاب الإمامة).

3- بصائر الدرجات، ص 236، ح 5 (باب دهم از جزء پنجم)؛ بحار الأنوار، ج 25، ص 279، ح 22 (باب دهم از ابواب علامات الإمام وصفاته ... از کتاب الإمامة).

در حدیث دیگر، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

منم بنده خدا و خلیفه پروردگار، در میان بندگان. ما را پروردگار قرار ندهید و هرچه می خواهید در فضیلت ما بگویید که هرگز به کنه فضایل ما و نهایت آن نخواهید رسید. (1)

در حدیث دیگر نیز فرمود:

من بنده ای از بندگان خداوندم. ما را پروردگار نخوانید و هرچه می خواهید در فضیلت و شرافت ما بگویید که هرگز به کنه فضیلت ما و آن چه خداوند به ما داده نخواهید رسید. (2)

صاحب کتاب کافی نقل کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول الله صل الله و علیه و آله در وقت وفات، هزار باب از علم برای حضرت امیرالمؤمنین باز کرد که از هر بابی هزار باب علم گشوده می شد؛ و این هزار هزار باب می شود. راوی عرض کرد: فدایت شوم! این هزار هزار باب برای شیعیان شما ظاهر شده؟ فرمود: از این هزار هزار، یک یا دو باب ظاهر شده است.

عرض کرد: پس، از فضایل شما هم فقط یک یا دو باب روایت شده؟ فرمود: چقدر امید دارید! نقل نمی کنید فضایل ما را (و به شما نمی رسد)، مگر به اندازه یک آلف مستقیم. (3)

ص: 343

- 
- 1- المناقب (للعلوی)، ص 69، ح 11؛ بحار الأنوار، ج 26، ص 2، ح 1 (باب 14 از ابواب علامات الإمام وصفاته ... از کتاب الامامة).
  - 2- المناقب (للعلوی)، ص 74؛ بحار الانوار، ج 26، ص 6، ح 1 (باب 14 از ابواب علامات الإمام وصفاته ... از کتاب الامامة).
  - 3- الکافی، ج 1، ص 297، ح 9. در حدیث تعبیر «الف غیر معطوفه» است؛ بعضی به اندازه کمتر از یک حرف فضائل اهل بیت را نقل می کنند. و برای توضیح بیشتر رجوع کنید به مرآة العقول، ج 3، ص 290؛ الوافی، ج 2، ص 324، ذیل ح [779]؛ بحار الأنوار، ج 25، ص 283، ذیل ح 30 (باب دهم از ابواب علامات الإمام وصفاته ... از کتاب الامامة).

پس ممکن است، بنا بر اجازه ای که داده اند، بگوییم: پیغمبر و امام، هر وقت و هر جا که بخواهند، با همین بدن ظاهر می توانند حاضر شوند.

در گفتارهای گذشته، در حکایت آصف بن برخیا، معلوم گشت که علم و قدرت او نسبت به ائمه هدی علیه السلام مانند قطره بود نسبت به دریا. نیز، ثابت شد که ائمه از پیغمبران گذشته افضل اند، چه رسد به اوصیای آنان؛ و بدیهی است کسی که افضل است باید داناتر و تواناتر باشد.

حال، می گوئیم کسی که می تواند تخت بلقیس را از آن مسافت بسیار، در مدتی کمتر از یک چشم برهم گذاشتن، حاضر کند، مسلماً قادر است بدن خود را دیگری را نیز در هر جا که بخواهد حاضر کند. لذا، امام حسین علیه السلام اصبغ را در یک آن به مسجد کوفه آورد و قضایای گذشته را به او نمایش داد، (1) و حضرت امیر علیه السلام که در کوفه بود، دست مبارک را دراز کرد و ریش معاویه را کند و او را از تخت به زمین انداخت. (2) در جای دیگر، نقل کرده اند که از کوه های شام برف آورد. (3)

از این بابت، مرده و زنده آنان یکسان است و این مطلب از روایات و زیارات وارده از ائمه معصومین علیهم السلام کاملاً روشن می شود. (4)

ص: 344

---

1- ر.ک: مناقب آل ابی طالب علیه السلام، ج 4، ص 52؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 184، ح 11 (باب 25 از ابواب ما یختص بتاریخ الحسین بن علی علیه السلام از کتاب تاریخ فاطمة والحسن والحسین علیهم السلام).

2- ر.ک: مدینه المعاجز، ج 1، ص 476، ح 312؛ بحار الأنوار، ج 54، ص 346، ح 36 (باب دوم از ابواب کلیات احوال العالم و... از کتاب السماء والعالم).

3- الفضائل (لابن شاذان قمی)، ص 157؛ بحار الأنوار، ج 40، ص 279، ح 42 (باب 92 از ابواب کرائم خصاله و... از کتاب تاریخ امیرالمؤمنین علیه السلام).

4- ر.ک: بصائر الدرجات، ص 275، ح 4 (باب چهارم از جزء ششم)؛ مدینه المعاجز، ج 3، ص 76، ح 740؛ بحار الأنوار، ج 27، ص 302، ح 4 (باب هفتم از ابواب ما یتعلق بوفاتهم من أحوالهم علیهم السلام ... از کتاب الإمامة).

علامه مجلسی که مرآتِ ذوی العقول است، در کتاب مرآة العقول (شرح کافی در باب نهی از مشرف شدن بر قبر پیغمبر، می فرماید:

بدان که در اخبار مستفیضه وارد شده است که پیغمبر و ائمه هدی علیه السلام بلکه سایر پیغمبران، بعد از وفات و انتقال ظاهری از خانه دنیا به خانه آخرت، حالاتی عجیب و غریب دارند که سایر خلق ندارند؛ مانند حرام بودن گوشت بدن آنان بر زمین (1) و این که آنان اموات خودشان و دیگران را احیا می کنند. من در کتاب بزرگ (بحار الانوار) (2) اخبار بسیاری برای اثبات این موضوع نقل کرده ام و شک و شبهه ای در این نیست، بلکه تأمل و شبهه در این است که آیا این حالات عجیب و غریب برای اجساد اصلی آنان است یا برای اجساد مثالی شان (3).

ظاهر کلمات اکثر دانشمندان شیعه این است که این حالات غریبه برای اجساد اصلی آنان است. دلیل عقلی و نقلی هم بر نفی آن نداریم، بلکه بسیاری از اخبار صحیح و معتبر دلیل بر اثبات آن است.

شیخ مفید در کتاب مقالات فرموده:

اما احوال «پیغمبر و ائمه هدی» بعد از وفات چنین است که اجساد پاکیزه آنها به سوی بهشت منتقل می شود و با همین اجسام و ارواح در بهشت زنده و به نعمات الهی متعم اند... احوال شیعیان بر آنان مخفی

ص: 345

- 
- 1- مواضع این روایات در مستدرک سفینه البحار، ج 1، ص 121 «ماده: ارض» مذکور است.
  - 2- بحار الانوار، ج 22، ص 550-552 (باب سوم از ابواب ما يتعلق بارتحاله ... از کتاب تاریخ نبینا صل الله و علیه و آله) و ج 27، ص 299 - 301 (باب ششم از ابواب ما يتعلق بوفاتهم من احوالهم علیهم السلام ... از کتاب الامامة).
  - 3- مرآة العقول، ج 5، ص 273.

نیست و کلمات مردم را از دور و نزدیک می فهمند و می شنوند....

این است مذهب تمام فقهای امامیه و مذهب متحملین آثار و علوم اهل بیت. متکلمین آنان نیز مخالفت نکرده اند. (1)

کلام علامه کراچکی هم در کتاب کنزالفوائد (2) نظیر کلام مفید است که علامه مجلسی آن را در مرآة، بعد از کلمات شیخ مفید، نقل فرموده است. (3)

در کتاب مقام قرآن و عترت نیز این موضوع کاملاً اثبات شده است که پیغمبر و ائمه هدی علیهم السلام چه در خانه دنیا باشند و چه در خانه آخرت، به همه مخلوقات دانا و بینا و توانایند. (4)

باز، به حکم عمومیتِ اِذنی که داده و فرموده اند: «ما را مخلوق بدانید، سپس هرچه می خواهید در فضایل و شئون ما بگویید که هرگز به نهایت آن نخواهید رسید» می گوئیم: برای پیغمبر و امام ممکن است که در یک زمان در مکان های متعدد حاضر گردند؛ چنان که اخبار بسیاری در این موضوع وارد شده است، امتناع عقلی نیز ندارد و کفری لازم نمی آید.

پس اگر چندین هزار نفر در دریا و صحرا، هم زمان به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف استغاثه کنند، ممکن است نزد همه حاضر شود و از همه دستگیری فرماید؛ چنان که در ادعیه مربوط به این معنا آمده است. (5)

ص: 346

---

1- أوائل المقالات، ص 72، تمام کلام شیخ مفید در بحار الأنوار، ج 27، ص 301، ح 5 (باب ششم از ابواب ما يتعلق بوفاتهم من أحوالهم علیهم السلام از کتاب الإمامة) موجود است.

2- کنزالفوائد، ج 2، ص 140.

3- مرآة العقول، ج 5، ص 274.

4- مقام قرآن و عترت، ص 156-159.

5- ر. ک: کمال الدین و تمام النعمة، ج 2، ص 514 (باب 45)؛ مصباح المتهجد، ج 1، ص 410.



نیز می گویند که حضرت امیر در یک شب، تا صبح، در چهل مکان مختلف بود. (1) با توجه به آن چه گفتیم، اگر این حدیث «صحیح» اصطلاحی هم نباشد، تکذیب آن جایز نیست.

در اخبار بسیاری آمده است که امیرالمؤمنین همراه با پیغمبر و ائمه علیهم السلام در وقت احتضار شیعیان خود بر بالین آنان حاضر می شوند و آنها را به رحمت الهی بشارت می دهند. در این خصوص، شیخ بزرگوار کلینی در کتاب کافی، باب آن چه مؤمن و کافر در وقت مرگ مشاهده می کنند، شانزده روایت صحیح و معتبر نقل فرموده است. (2)

از آن جمله، به روایت ابوبصیر، امام صادق علیه السلام می فرماید:

در وقت مرگ، رسول الله و کسی که خدا بخواهد (امام) نزد محتضر می آید. رسول خدا طرف راست و دیگری طرف چپ می نشیند. پس پیغمبر به او می فرماید آن چه از نعمت های بهشتی که امیدوار بودی به تو می رسد و از آن چه می ترسیدی، در امن و امان خواهی بود. (3)

در روایت دیگر، امام صادق علیه السلام فرمود:

وقت احتضار مؤمن، حضرت رسول و امیرالمؤمنین و جبرئیل و ملک الموت نزد او حاضر می شوند. امیرالمؤمنین نزدیک او می آید و عرض می کند: یا رسول الله، این دوست ما اهل بیت است، پس او را دوست بدار. پیغمبر نیز به جبرئیل می فرماید این دوست خدا و رسول و اهل بیت رسول است، او را دوست بدار. پس جبرئیل به ملک الموت

ص: 347

---

1- ر.ک: روضة المتقین، ج 1، ص 353؛ کشف الاسرار فی شرح الاستبصار، ج 1، ص 116.

2- الکافی، ج 3، ص 128 - 135 «باب ما یعاین المؤمن والکافر»؛ بحار الأنوار، ج 6، ص 173 (باب هفتم از ابواب الموت و... از کتاب العدل والمعاد).

3- الکافی، ج 3، ص 129، ج 2؛ بحار الأنوار، ج 6، ص 196، ح 50 (باب هفتم از ابواب الموت و... از کتاب العدل والمعاد).

می فرماید: این دوست خدا و رسول و اهل بیت است، او را دوست داشته باش و با او مدارا نما. ملک الموت نزدیک او می آید و می فرماید: ای بنده خدا، از آتش جهنم آزاد شدی. در دنیا، به عصمت کبرای حق متمسک بودی؟ خداوند او را توفیق می دهد و می گوید: بلی. ملک الموت می گوید: آن چه بود؟ عرض می کند: ولایت علی بن ابی طالب است. پس می گوید: راست گفתי ... و در وقت احتضار کافر نیز حضرت رسول و امیرالمؤمنین و جبرئیل و ملک الموت حاضر می شوند. (1)

در ادامه، امام علیه السلام عکس آن چه برای مؤمن فرموده برای کافر می فرماید. در روایت دیگر، امام صادق علیه السلام فرمود:

أَتَاهُ نَبِيُّ اللَّهِ وَ أَتَاهُ عَلِيُّ وَ أَتَاهُ جِبْرِيلَ؛ (2)

پیغمبر خدا و امیرالمؤمنین و جبرئیل و ملک الموت نزد مؤمن وقت احتضار می آیند.

علامه مجلسی نیز در بحار الأنوار روایت برای این موضوع نقل فرموده است. (3)

از آن جمله، ثقه جلیل القدر عیاشی از ابوحمزه ثمالی از حضرت امام

باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود:

إِذَا كَانَ ذَلِكَ ، أَتَاهُ رَسُولُ اللَّهِ وَ عَلِيُّ مَعَهُ يَقْعُدُ عِنْدَ رَأْسِهِ؛ (4)

وقت احتضار مؤمن، رسول الله با امیرالمؤمنین می آیند و نزد او می نشینند.

ص: 348

- 
- 1- الکافی، ج 3، ص 131، ح 4؛ بحار الأنوار، ج 6، ص 198، ح 51 (باب هفتم از ابواب الموت و... از کتاب العدل والمعاد)
  - 2- الکافی، ج 3، ص 135، ح 13؛ بحار الأنوار، ج 39، ص 239، ح 27 (باب 86 از ابواب فضائله و مناقبه علیه السلام ... از کتاب تاریخ امیرالمؤمنین علیه السلام).
  - 3- بحار الأنوار، ج 6، ص 173-201 (باب هفتم از ابواب الموت و... از کتاب العدل والمعاد).
  - 4- تفسیر العیاشی، ج 2، ص 126، ح 34 (ذیل آیه 64 سوره یونس)؛ بحار الأنوار، ج 6، ص 178، ح 6 (باب هفتم از ابواب الموت از کتاب العدل والمعاد).

حدیث دیگر روایت صحیح علی بن ابراهیم قمی است که از امام صادق علیه السلام

چنین نقل کرده:

هیچ فردی از دوستان ما نیست که دشمن دشمنان ما باشد، مگر آن که در وقت مرگ او، حضرت رسول و امیرالمؤمنین و حضرت مجتبی و حضرت سیدالشهدا - صلوات الله وسلامه علیهم - نزد او حاضر می شوند و او را بشارت می دهند. اما اگر میت دوست ما نباشد، اسباب ناراحتی و عذاب او را فراهم می کنند. دلیل این سخن کلام شریف امیرالمؤمنین علیه السلام به حارث همدانی است: (1)

یا حَارِ هَمْدَانَ مَنْ يَمُتُ يَرِنِي مِنْ مُؤْمِنٍ أَوْ مُنَافِقٍ قُبُلًا (2)

برقی، در کتاب محاسن، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود:

در وقت مرگ، مؤمن آن دو نفر را می بیند. راوی عرض کرد: فدایت شوم! آن دو نفر کیستند؟ فرمود: حضرت رسول و امیرالمؤمنین - صلوات الله علیهما و علی آلهما - . عرض کرد: کلامی هم می فرمایند؟ فرمود: در آن هنگام، بر مؤمن وارد می شوند. پس حضرت رسول در نزد مؤمن می نشیند و علی بن ابی طالب در طرف دیگر؛ و هر دو او را بشارت می دهند. (3)

این روایت را صاحب کافی نیز نقل فرموده است. (4)

ص: 349

---

1- تفسیر القمی، ج 2، ص 269 (ذیل آیه 31 سوره فصلت)؛ بحار الأنوار، ج 6، ص 180، ح 8 (باب هفتم از ابواب الموت و... از کتاب العدل والمعاد).

2- این سروده امیرالمؤمنین علیه السلام در کتاب های دیگر نیز آمده است و سید حمیری آن را نقل و با اشعار خود تضمین کرده است الخرائج والجرائح، ج 2، ص 812، ح 21؛ بحار الأنوار، ج 39، ص 241 و 245 (باب 86 از ابواب فضائله و مناقبه علیه السلام... از کتاب تاریخ امیرالمؤمنین علیه السلام).

3- المحاسن، ج 1، ص 176، ح 1158 (باب 39)؛ بحار الأنوار، ج 6، ص 185، ح 20 (باب هفتم از ابواب الموت و... از کتاب العدل والمعاد).

4- الکافی، ج 3، ص 128، ح 1.

در این روایت، از این که اول فرض دیدن را طرح کرده و بعد هم درباره ورود سخن گفته اند، معلوم می شود که این رؤیت همراه با ورود است.

صاحب کافی در روایت سدید صیرفی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود:

حضرت رسول، امیرالمؤمنین، فاطمه، حسن، حسین و سایر ائمه هدی علیهم السلام در حال احتضار مؤمن، نزد او حاضر می شوند. (1)

صاحب کتاب شریف مناقب، در فصل اخبارات غیبی حضرت موسی بن جعفر علیه السلام، از جناب ابوعلی بن راشد - که از ثقات و وکلای امام جواد و امام هادی علیهم السلام بوده - نقل کرده است که اهل نیشابور توسط وکیلشان، مال ها و امانت های بسیاری را به سوی حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرستادند که از آن جمله، مال شیطیه همان پیرزن نیشابوری بود. (2) چون وکیل ادای امانت کرد و حضرت خصوصیات اموال را برای او شرح داد، هنوز نامه سؤالات مردم را تحویل نداده، امام به او فرمود:

ما جواب مسائل تو را در ذیل ورقه مسائل خود آنان ثبت کردیم! آن گاه، یک درهم شیطیه و پارچه او را قبول کرد و فرمود: سلام مرا به شیطیه برسان. این کیسه پول که چهل درهم در آن است و این پارچه کفن را به او بده. از روزی که به نیشابور وارد می شوی، شیطیه تا نوزده روز دیگر زنده خواهد بود. از این چهل درهم، شانزده درهم مخارج خودش می شود، باقی را برای صدقه قرار دهد و آن چه می خواهد که بعد از خودش صرف شود. من در وقت نماز نزد او حاضر می شوم و بر او نماز میت می خوانم.

راوی می گوید: چنان که فرموده بود، واقع شد و امام برای نماز او حضور

ص: 350

---

1- الکافی، ج 3، ص 127، ح 2؛ بحار الأنوار، ج 6، ص 196، ح 49 (باب هفتم از ابواب الموت و... از کتاب العدل والمعاد).

2- مقبره او در نیشابور، تا چندی پیش، محلی معروف بوده است.

یافت. بعد از اتمام امور تجهیز او، حضرت تشریف بردند و به من فرمودند: سلام مرا به شیعیان برسان. به آنان ابلاغ کن که هر جا باشید، ما به طور حتم نزد جنازه های شما حاضر می شویم. (1)

در کتاب بصائر الدرجات پانزده روایت در اثبات توانایی ائمه هدی علیهم السلام بر سیر کردن به هر جا که بخواهند نقل شده است. (2) از آن جمله، کلام امام سجاد علیه السلام به آن منجم است که فرمود:

آیا نمی خواهی تو را به شخصی راهنمایی کنم که از زمان ورود تو بر ما تا حال، چهارده عالم (جهان) را سیر کرده که هر جهانی سه برابر دنیاست، در حالی که تو از جای خود حرکت نکرده ای؟ منجم عرض کرد: آن شخص کیست؟ فرمود: منم! اگر هم بخواهی، درباره آن چه خوردی و ذخیره کردی به تو خبر می دهم. (3)

روایات در این موضوع بسیار است و این گفتار مختصر گنجایش شواهد بیشتر را ندارد. (4) در روایات مذکور، ائمه هدی علیهم السلام برای اثبات این موضوع به چند آیه کریمه قرآن استدلال فرموده اند. از آن جمله، این آیه شریفه است: (5)

ص: 351

- 
- 1- مناقب آل ابی طالب علیه السلام، ج 4، ص 291؛ بحار الأنوار، ج 48، ص 73، ح 100 (باب چهارم از ابواب تاریخ الامام موسی بن جعفر علیه السلام از کتاب تاریخ علی بن الحسین علیه السلام و...).
  - 2- بصائر الدرجات، ص 397 - 402 (باب 12 از جزء هشتم).
  - 3- بصائر الدرجات، ص 400، ح 13 (باب 12 از جزء هشتم)؛ بحار الأنوار، ج 46، ص 26، ح 12 (باب سوم از ابواب تاریخ سید الساجدین علیه السلام از کتاب تاریخ علی بن الحسین علیه السلام و...).
  - 4- ر. ک: بحار الأنوار، ج 39، ص 136 (باب 80 از ابواب فضائله و... از کتاب تاریخ امیرالمؤمنین علیه السلام)؛ وج 27، ص 32 (باب 14 از ابواب سائر فضائلهم و مناقبهم و... از کتاب الامامة).
  - 5- تفسیر العیاشی، ج 2، ص 124، ح 32؛ بحار الأنوار، ج 27، ص 164، ح 17 (باب ششم از ابواب ولایتهم و حبهم و بغضهم علیه السلام از کتاب الإمامة).

«الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ\* لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»؛ (1)

کسانی که ایمان بیاورند و تقوا داشته باشند، بشارت در زندگی دنیا برای

آنان است.

مراد از این آیه بشارت پیغمبر و ائمه هداست؛ چنان که از روایات موافق با قرآن نیز استفاده می شود.

پس، آمدن و حاضر شدن پیغمبر و امام در حال احتضار، مستفاد از قرآن و روایات بسیار است و ما، به دستور پیغمبر، باید به قرآن و عترت پاکیزه آن حضرت متمسک باشیم، چون این دو، در بین افراد امت، خلیفه پیغمبرند، چنان که در روایات متواتر بین مسلمین مذکور است.

علامه مجلسی در بحار، بعد از این روایات، فرموده است:

بدان که حاضر شدن پیغمبر و ائمه هدی علیه السلام مستفاد از اخبار مستفیضه و بین شیعیان، کاملاً مشهور است. انکار موضوعاتی از این قبیل، به صرف استبعاد نفوس ضعیفه، خارج از طریقه اخبار و ابرار است. اما دانستن کیفیت حضور آنان بر ما لازم نیست، بلکه صرف ایمانی اجمالی به آن چه معصومین فرموده اند برای ما کافی است.

سپس، علامه به نقل این دو اشکال و جواب آن پرداخته است:

اشکال اول آن است که این موضوع خلاف محسوس ماست؛ زیرا ما در حال احتضار اموات، از اول تا وقت مردن، حاضر می شویم و پیغمبر و ائمه را نمی بینیم.

اشکال دوم آن است که ممکن است در یک زمان هزاران نفر در روی زمین بمیرند؛ چگونه می شود جسمی در یک زمان، در مکان های بسیار، حاضر شود؟

ص: 352

آنگاه، نقل جواب هایی را که به اشکال اول داده اند شروع فرموده و آنها را به پنج پاسخ رسانده است. بهترین جوابی که خود ایشان آن را پسندیده این است:

این که ما حضور یافتن پیغمبر و امام را در وقت احتضار نمی بینیم برای مصلحت نظام دنیاست. خدا قدرت دارد که آنان را از نظر ما مخفی نماید؛ چنان که در اخبار خاصه و عامه، در تفسیر آیه شریفه «جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا»؛<sup>(1)</sup> آورده اند که خداوند جسم پیغمبر را از نظر دشمنان مخفی فرموده بود و فقط مؤمنان او را می دیدند.<sup>(2)</sup> انکار امثال این اخبار انسان را به انکار اکثر معجزات خواهد کشانید.

سپس علامه مجلسی فرموده:

روایت تفسیر حضرت امام عسکری علیه السلام که (در اول باب) ذکر کردیم، به این جواب تصریح فرموده است. اما جواب های دیگر را از سیاق روایات، بعید دانسته و فرموده است:

این تأویلات، در مورد روایات، رد اخبار و طعنه زدن در آثار است. اما در مورد اشکال دوم که گفته اند: ممکن است هزاران نفر در یک زمان

ص: 353

---

1- الإسراء (17)، آیه 45: میان تو و کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند، حجابی پوشیده قرار دادیم.  
2- نظیر این قضیه سجده حضرت صادق علیه السلام در بازار بود که راوی دید و دیگران ندیدند؛ چنان که در بصائر الدرجات، ص 495، ح 2 (باب 15 از جزء دهم) به سند صحیح و نیز در الخرائج والجرائح، ج 2، ص 774، ح 97 نقل شده و خود علامه آن را در بحار الأنوار، ج 47، ص 21 ح 19 و ص 121، ح 168 (باب پنجم از ابواب تاریخ الإمام الصادق علیه السلام از کتاب تاریخ علی بن الحسین علیه السلام و...) نقل فرموده است. در بصائر الدرجات، ص 494، ح 1 و 3 دو مورد دیگر نقل گردیده است که اشخاص امام صادق علیه السلام را ندیدند. راوندی روایتی نقل فرموده، حاکی از این که امام باقر در مسجد بود و مردم او را نمی دیدند، ولی ابوهارون نایبنا او را می دید. الخرائج والجرائح، ج 2، ص 774، ح 97. نظیر این قضایا بسیار است.

بمیرند؛ چگونه می شود یک جسم در جاهای متعدد در یک زمان حاضر شود، فرموده است:

این ممکن، اگر در خارج واقع شود، شبهه وارد است، اما صرف امکان موجب نمی شود که ما یقین کنیم در خارج واقعیت پیدا کرده است. علاوه بر این، ممکن است حضور آنها در اجساد مثالی باشد و چون قدرت کامل دارند، اجساد مثالی بسیار داشته باشند. احوط و اولی آن است که ما در مثل این روایات به ظواهر ایمان بیاوریم و متعرض بیان خصوصیات و تفصیل آن نشویم. (1)

علامه سید هاشم بحرانی، بعد از نقل بسیاری از روایات حضور پیغمبر و ائمه هدی علیهم السلام در وقت مرگ و به هنگام سؤال در قبر، می فرماید:

محصول این روایات مشهور است و به طریق های بسیار نقل شده. بعضی از علمای اهل سنت نیز روایات حضور علی بن ابی طالب را در وقت مرگ نقل کرده و انکار ننموده اند. شخص عاقل این موضوع را انکار نمی کند و بعید نمی داند؛ زیرا این موضوع بر اثر قدرت پروردگار جهان است و خداوند آنان را بر این کار توانا فرموده و آن بزرگواران را بر سر مؤمن محتضر حاضر می فرماید. این از جمله امور ممکن است و خداوند بر تمام ممکنات تواناست.

اگر هم کسی بگوید: این موضوع بعید است؛ چون در هر ساعتی جمع بسیاری می میرند. یک جسم چگونه، در یک وقت، در جاهای متعدد حاضر می شود؟ در جواب می گوئیم: خداوند آنان را بر این کار توانا کرده و همه سختی ها در نزد قدرت پروردگار آسان است. هر چه اراده فرماید، همان می شود. (2)

ص: 354

---

1- بحار الأنوار، ج 6، ص 201\_202 (باب هفتم از ابواب الموت و... از کتاب العدل والمعاد).

2- مدینة المعاجز، ج 3، ص 129، ح 786.



سپس ایشان، برای رفع استبعاد، روایاتی نقل فرموده است که هم اکنون برخی از آنها را می آوریم.

روایت اول: ابن شهر آشوب از شیخ مفید، در کتاب شریف عیون و محاسن، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود:

در جنگ بدر، از هر شخص مجروحی از مشرکان سؤال می کردند: چه کسی تو را مجروح کرده؟ در جواب، می گفت: علی بن ابی طالب، و چون جواب می داد، از دنیا می رفت. (1)

روایت دوم: در حدیث معراج پیغمبر صل الله و علیه وآله است که حضرتش فرمود:

در هر آسمان، علی بن ابی طالب را می دیدم که با گروه بسیاری از ملائکه

نماز می خواند. (2)

روایت سوم: در معجزه 174 از معجزات امیرالمؤمنین علیه السلام، از مقداد نقل می فرماید:

در روز جنگ خندق، حضرت امیرالمؤمنین را دیدم، بعد از آن که عمرو بن عبدود را به جهنم واصل کرده، ایستاده است و خون از شمشیر خود پاک می کند. دشمنان پراکنده می شدند و حضرت با شمشیر خویش آنان را تعقیب می کرد و می کشت؛ در حالی که از جای خود دور نشده و در مکان اول ایستاده بود. (3)

البته، نگارنده این سطور معتقد است که این کمال و جلال را هرچشمی که اطراف آن حضرت بود نمی دید، بلکه فقط کسی مانند مقداد صلاحیت داشت که حضرت امیر را چندین مکان مشاهده کند.

ص: 355

---

1- مناقب آل ابی طالب علیه السلام، ج 2، ص 241؛ مدینه المعاجز، ج 3، ص 133 ح 790.

2- مدینه المعاجز، ج 3، ص 133، ح 791.

3- مدینه المعاجز، ج 1، ص 427، ح 288.

روایت چهارم: در معجزه 175، از سید مرتضی علم الهدی (1) در کتاب عیون المعجزات نقل کرده است که ابن عباس گفت:

مادران دنیا عقیم اند که مانند علی بن ابی طالب به روزگار بیاورند.

سپس، کیفیت جنگ آن حضرت را در صفین چنین نقل می کند:

تعداد بیست هزار دشمن سواره، که همه با آهن پوشیده شده بودند و غیر چشم های آن ها دیده نمی شد و تمام شبیه یکدیگر بودند، از لشکر معاویه جدا شدند. اهل عراق چون آن ها را دیدند، همه ترسان و لرزان شدند. حضرت امیرالمؤمنین آن ها را موعظه و نصیحت فرمود. وقتی که دید آن مردم بی حمیت به سخنانش گوش نمی دهند، دستور جنگ داد و حمله شدیدی به آنان کرد، از کشته، پشته ساخت و بسیاری را به خاک هلاک انداخت. عده ای که فرار را بر قرار اختیار کرده بودند، نزد معاویه رفتند و شرح حال خود را بیان کردند. هر یک می گفت: علی بن ابی طالب به من حمله کرد و او را در تعقیب خود می دیدم. معاویه تعجب کرد و گفت: وای بر شما! علی بن ابی طالب یک فرد است. چگونه همه شما او را به تنهایی در تعقیب خود مشاهده می کردید؟! (2)

روایت پنجم: در معجزه 400، از ابن شهر آشوب نقل کرده است:

در روز جنگ احزاب، کفار هفتاد فرقه و دسته شدند؛ و هر دسته ای می دیدند که علی بن ابی طالب آن ها را تعقیب می کند. (3)

ص: 356

---

1- با این که مرحوم بحرانی این کتاب را به سید مرتضی به نسبت داده است و مشهور هم این گونه بوده است و لیکن مؤلف این کتاب از محدثان قرن پنجم هجری به نام حسین بن عبد الوهاب می باشد. مستدرکات علم رجال الحدیث، ج 3، ص 150، ش 4458 تنقیح المقال، ج 22، ص 211، ش [6247]991.

2- ر.ک: مدینه المعاجز، ج 1، ص 428، ح 289؛ عیون المعجزات، ص 48 - 49.

3- مدینه المعاجز، ج 2، ص 307، ح 568.

در کتاب هدایة الطالبین آمده است که جمعی از اهل سنت در مورد حاضر شدن پیغمبر و ائمه هدی علیهم السلام نزد محتضر تشکیک کرده و گفته اند: اگر پیغمبر و امام نزد محتضر می آیند؛ چرا آنها را حاضران نمی بینند؟ سپس، صاحب کتاب خود به چند وجه جواب آن ها را داده است:

اول آن که، اخبار حاضر شدن آنان متواتر است و انکارپذیر نیست.

دوم آنکه، ما ملك الموت عزرائیل را نیز نمی بینیم، ولی نمی توانیم حضور او را انکار کنیم.

سوم آنکه، ظاهر شدن بهشت و دوزخ برای شخص محتضر از موضوعات واضح اخبار عامه و خاصه است؛ در حالی که ما آن دورا نیز نمی بینیم.

چهارم آنکه، عامه و خاصه در تفسیر آیه شریفه «جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا» (1) نقل کرده اند: خداوند حجابی بین پیغمبر و کفار قرار داده بود که کفار پیغمبر را نمی دیدند. پس، در اینجا نیز ممکن است خداوند حجابی قرار دهد که حاضران اطراف میت شخص پیغمبر و امام را نبینند.

اشکال دوم که اهل سنت طرح کرده اند آن است که یک جسم چگونه، در یک آن، در مکان های متعدد حاضر می شود؟

ایشان جواب داده است که ممکن است در قالب مثالی باشد؛ چنان که در صریح قرآن دارد که جبرئیل برای حضرت مریم به صورت بشری متمثل شد:

«فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا»؛ (2)

پس ممکن است که حضرت امیر نیز به چند صورت متمثل شود. (3)

ص: 357

1- الإسراء (17)، آیه 45.

2- مریم (19)، آیه 17: وی به صورت بشری آراسته، برای آن بانو متمثل گشت.

3- هدایة الطالبین، ص 444.

حقیر این کلمات را نقل کردم تا معلوم شود این اشکالات از مخالفان شیع گرفته شده است.

آری، منشأ شبهه این نویسنده از پیشینیان و کسانی است که، از روی جهل، ابدان مقدس پیغمبر و ائمه هدی علیه السلام را با ابدان سایر مردم قیاس و خیال کرده اند که حقیقت ابدان پاکیزه پیغمبر و امام مثل ابدان دیگران است. این خیال ناشی از جهالت و ضلالت است.

آنان نمی دانند که اجزای دنیا و اجسام مردم مرکب از علیین و سجین، طیب و خبیث، خیر و شر، نفع و ضرر است، ولی بدن مقدس پیغمبر و ائمه هدی از علیین خالص و طیب است و هیچ عنصری از سجین که ماده خبثت باشد در آن نیست. (1)

اگر این جناب نویسنده و هم مسلکانش از تفسیر صحیح آیه شریفه «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ» (2) اطلاع داشتند، این حرف های ناروا را به زبان نمی آوردند.

نیز، اگر روایاتی را که ائمه هدی علیهم السلام در ضمن آنها فرموده اند: «ارواح شیعیان ما را از مازاد طینت ابدان ما خلق کرده اند» (3) دیده بودند، مهر خاموشی بر لب می نهادند.

مطلب دیگری که در پاسخ به شبهه تحیز شایان ذکر است این است که، بنابر روایات متواتری که در کافی و دیگر منابع شیعه در شرح اقسام ارواح فرموده اند، علاوه بر روح الایمان - که فقط مؤمنان دارای آن اند و نه غیر ایشان - «روح القدس» نیز با پیغمبر و ائمه هدی علیهم السلام همراه است. نقل است که

ص: 358

---

1- ر.ک: الکافی، ج 1، ص 389 (باب خلق ابدان الأئمة وأرواحهم علیهم السلام و...).

2- الکهف (18)، آیه 110. تفسیر این آیه در فصل بررسی آیات از همین بخش گذشت.

3- ر.ک: ارشاد القلوب، ج 2، ص 423؛ بحار الأنوار، ج 53، ص 303 (حکایة 55 از ابواب النصوص من الله تعالی... از کتاب تاریخ الإمام الثاني عشر عجل الله تعالی فرجه الشریف).

پیغمبران گذشته هم در این روح القدس با ائمه هدی علیهم السلام شرکت داشتند، و این از مضامین صریح روایات است. (1)

از این گذشته، در چند روایت صحیح دیگر آمده است که روح مخصوصی با پیغمبر خاتم و عترت پاکیزه او، یعنی ائمه اثنا عشر علیهم السلام، همراه است که احدی از گذشتگان در آن شرکت نداشته اند.

از آن جمله، صاحب کتاب شریف کافی به سند صحیح از ابوبصیر نقل کرده است که، در تفسیر آیه شریفه «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي»، (2) امام صادق علیه السلام فرمود:

روح خلقی است بزرگ تر (یا شریف تر) از جبرئیل و میکائیل. با هیچ فردی از گذشتگان نبوده، مگر با محمد رسول الله، و با ائمه هدی نیز می باشد. (3)

نیز، در باب بیان روحی که خداوند ائمه را به آن روح تأیید و تسدید می فرماید، این روایت را به سند صحیح دیگر از ابوبصیر نقل کرده و در آخر آن فرموده اند: «آن (روح) از ملکوت است». (4)

این حدیث را جناب صفار در بصائرالدرجات به دو سند صحیح دیگر، از

ص: 359

---

1- ر.ک: الکافی، ج 1، ص 271 (باب فيه ذكر الأرواح التي في الأئمة) و ص 273 (باب الروح التي يسدد الله بها الأئمة عليهم السلام)؛ بحار الأنوار، ج 25، ص 47 - 99 (باب سوم: شرح ارواحی که در پیغمبر و ائمه هداست و آن که ایشان مؤید به روح القدس اند از ابواب خلقهم و طینتهم و... از کتاب الامامة). در این دو کتاب، متجاوز از هفتاد روایت در موضوع مذکور نقل شده است.

2- الإسراء (17)، آیه 85: درباره (حقیقت) روح از تو می پرسند؛ بگو: روح از امر پروردگار من است.

3- الکافی، ج 1، ص 273، ح 4 بحار الأنوار، ج 18، ص 265، ح 25 (باب دوم از ابواب أحواله صل الله و علیه وآله... از کتاب تاریخ نبینا صل الله و علیه وآله).

4- الکافی، ج 1، ص 273، ح 3 و 4؛ بحار الأنوار، ج 18، ص 265، ح 23 (باب دوم از ابواب احواله صل الله و علیه وآله... از کتاب تاریخ نبینا صل الله و علیه وآله).

ابوبصیر نقل کرده است. (1) در این باره، وی احادیث مشابه دیگری را نیز به روایت اصحابی مانند: حفص بن البختری، هشام بن سالم، ابویوب خزاز و حسین قلانسی از امام صادق علیه السلام نقل می کند. (2)

مضمون صریح این روایات صحیح و روایات مشابه آن است که این روح با احدی از گذشتگان نبوده و مخصوص پیغمبر اکرم و ائمه علیهم السلام است.

هم چنین در بصائر الدرجات (3) در تفسیر آیه شریفه «وَكذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا» (4)، پانزده روایت و در الکافی (5) دو روایت نقل کرده اند که این روح مخصوص پیغمبر و ائمه هُداست. پس می توان گفت که وجود این روح مخصوص، از آیات قرآن و روایات متواتر ثابت می شود.

در کتاب عیون، مسنده عن الحسن بن جهم نقل شده است که حضرت رضا علیه السلام فرمود:

إِنَّ اللَّهَ وَجَلَّ قَدْ أَيْدَنَا بِرُوحٍ مِنْهُ مُقَدَّسَةً مُطَهَّرَةً. . . وَهُوَ عَمُودٌ مِنْ نُورٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛ (6)

خداوند متعال، از جانب خود، ما را به روح پاکیزه ای تأیید فرموده

ص: 360

- 
- 1- بصائر الدرجات، ص 462، ح 8 و 9.
  - 2- ر.ک: بصائر الدرجات، ص 460-463 (باب 18 از جزء نهم).
  - 3- ر.ک: بصائر الدرجات، ص 455-458 (باب 16 از جزء نهم).
  - 4- الشوری (42)، آیه 52.
  - 5- ر.ک: الکافی، ج 1، ص 273، ح 1 و 2.
  - 6- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 200، ح 1 (باب 46) اخبار عمود نور بسیار است که بخشی از آن در بحار الأنوار، ج 26، ص 1 (باب 14 از ابواب علامات الإمام وصفاته ... از کتاب الإمامة)، و ج 25، ص 36 (باب دوم از ابواب خلقهم و طینتهم ... از کتاب الإمامة) احوال ولادت ائمه هدی علیهم السلام و ابواب دیگر مذکور است.

که ملک نیست؛ با احدی از گذشتگان نبوده، مگر با رسول الله و ائمه هدی علیهم السلام، که ایشان را تسدید می کند و توفیق می دهد؛ عمودی است از نور، بین ما و پروردگار.

این روایت و روایات صحیحیه دیگر این است که این روح، مخصوص است. پس ممکن است بگوئیم این روح که از امر رب العالمین تبارک و تعالی است، مخصوص به پیغمبر و ائمه هدی علیهم السلام است؛ چنان که در این مورد فرمودند؛ اما روح القدس مشترک است، و بعضی اخبار دلیل است بر تغایر این روح با روح القدس؛ چنان که علامه مجلسی نیز فرموده است. (1) و در روایت کافی روح القدس را در مقابل «روح من الأمر» قرار داده و هم چنین در کتاب شریف بصائر الدرجات. (2)

پس ممکن است بگوئیم روح القدس به معنای لغوی، یعنی روح پاکیزه. پس آن نوعی است دارای افراد یا درجات متعدده، که یک فرد آن با درجه اعلا و اکمل و اشرف آن مخصوص به پیغمبر و ائمه هدی است و احدی در آن شرکت ندارد و یک فرد یا درجه دیگر مشترک بین انبیا و اوصیا باشد.

بنا بر قولی که افراد باشد، بین آن روایتی که می گوید:

روح القدس بعد از پیغمبر منتقل به امام می شود. (3)

و آن روایتی که می گوید: روح با امام از اول ولادت تا آخر می باشد، (4) تنافی برداشته می شود؛ به این نحو که روایت نخست یک فرد و روایت بعدی یک فرد دیگر است.

ص: 361

---

1- بحار الأنوار، ج 11، ص 131-1 (باب 42 از ابواب الانسان والروح و.. از کتاب السماء والعالم).

2- الکافی، ج 1، ص 389، ح 3 (باب خلق ابدان الأئمة علیهم السلام...); بصائر الدرجات، ص 19، ح 1 (باب نهم از جزء اول).

3- بصائر الدرجات، ص 455، ح 2 (باب 16 از جزء نهم); بحار الأنوار، ج 25، ص 59، ح 28 (باب سوم از ابواب خلقهم و طینتهم ... از کتاب الإمامة).

4- بحار الأنوار، ج 25، ص 67.

به این تحقیق علامه مجلسی نیز اشاره فرموده و اسمی از درجه بندی نبرده است و ممکن است که از این فرد مشترک (یعنی روح القدس مشترک بین انبیا و اوصیا) تعبیر به جبرئیل گردد و اطلاق روح القدس بر جبرئیل مبتنی بر قولی که روح القدس افراد دارد و یکی از آن افراد جبرئیل علیه السلام باشد صحیح است و اما بر قول درجه بندی صحیح نیست.

درباره آیه شریفه «يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» (1) امیرالمؤمنین علیه السلام چنین فرموده است:

پس کسی که خدا این روح را به او عطا فرماید، او را از میان مردم امتیاز می بخشد و قدرتی به او عنایت می کند که مرده را زنده گرداند، از گذشته و آینده باخبر شود، بتواند به یک چشم برهم زدن از مشرق به مغرب و از مغرب به مشرق برود و آن چه مردم در دل خود پنهان می کنند و آن چه در آسمان ها و زمین است، همه را بداند. (2)

ممکن است مراد از این روح مخصوص همان حقیقت مقام ولایتی و نورالأنوار بوده باشد، که عظیم تراز جبرئیل و میکائیل است.

در رساله نورالأنوار، این جانب کلام امیرالمؤمنین علیه السلام را آورده ام که فرمود:

أنا نُورُ الْأَنْوَارِ. (3)

روایات «عمود نور» (4) مؤید این احتمال است. در هر حال، بحث ارواح بحثی

ص: 362

---

1- غافر (40)، آیه 15: (خداوند) روحی را که از امر اوست بر هر کدام از بندگانش که بخواهد القا می فرماید.

2- الزام الناصب، ج 1، ص 38؛ بحارالأنوار، ج 26، ص 5، ح 1 (باب 14 از ابواب علامات الإمام وصفاته... از کتاب الإمامة) و در فصل چهارم روایتی مربوط به این روح گذشت.

3- رساله نورالأنوار فی بدو الخلق؛ بحارالأنوار، ج 94، ص 117، ح 8 (باب 60 از ابواب صوم شهر رمضان و... از کتاب الصوم).

4- بصائر الدرجات، ص 432، ح 6: (باب هفتم از جزء نهم)؛ بحارالأنوار، ج 25، ص 40، ح 10 و 12 و 13 (باب دوم از ابواب خلقهم و طینتهم... از کتاب الإمامة).



مفصل است که از حوصله این گفتار مختصر بیرون است، لذا علاقه مندان را به کتاب بحار(1) و مستدرک سفینه، لغت «روح»،(2) ارجاع می دهیم.

به آن چه تاکنون گفتیم، این نکته را نیز اضافه می کنیم که بنابر آیات قرآن مجید و روایات ملائکه و جنیان، به واسطه قدرتی که خداوند متعال به آنها داده، می توانند به صورت انسان در آیند.

در قرآن کریم، آمده است که فرشتگان عذاب قوم لوط به صورت انساندرآمدند و بر حضرت ابراهیم و لوط وارد گشتند.

در قضیه حضرت مریم نیز می خوانیم که جبرئیل به صورت بشری در آمد.(3)

نقل کرده اند که گاهی، جبرئیل به صورت دحیه کلبی در می آمد و بر پیغمبر وارد می گردید.(4)

قضایای جنیان، که در خدمت حضرت سلیمان بودند، از مضامین صریح آیات قرآن است.(5)

نیز گاهی اتفاق می افتاد که بعضی از جنیان، به صورت انسان، به خدمت ائمه هدی علیهم السلام می آمدند و احکام خود را یاد می گرفتند.

ص: 363

---

1- بحارالأنوار، ج 25، ص 1 (باب اول از ابواب خلقهم و طینتهم... از کتاب الإمامة) و ص 47 (باب سوم از ابواب خلقهم و طینتهم و... از کتاب الإمامة).

2- مستدرک سفینه البحار، ج 4، ص 203.

3- مریم (19)، آیه 17: «أَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا»؛ در این هنگام، ما روح خود را بسوی او فرستادیم؛ و او در شکل انسانی بی عیب و نقص، بر مریم ظاهر شد!

4- الکافی، ج 2، ص 587، ح 25؛ بحارالأنوار، ج 22، ص 400، ح 9، (باب 12 از ابواب ما يتعلق به صل الله و علیه وآله از کتاب تاریخ تبینا صل الله و علیه وآله).

5- سبأ (34)، آیه 12: «وَلَسْتَ لَيْمَانَ الرِّيحِ عُدُوها شَهْرٌ وَرَوَاحُها شَهْرٌ وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ وَمِنَ الْجِنِّ مَن يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَمَن يَزِغْ مِنْهُم عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ» و برای سلیمان باد را مسخر ساختیم که صبحگاهان مسیر یک ماه را می پیمود و عصرگاهان مسیر یک ماه را؛ و چشمه مس مذاب را برای او روان ساختیم؛ و گروهی از جن پیش روی او به اذن پروردگارش کار می کردند؛ و هرکدام از آنها که از فرمان ما سرپیچی می کرد، او را عذاب آتش سوزان می چشانیم!

گاهی هم ائمه هدی علیهم السلام ایشان را به انجام بعضی از خدمات امر می فرمودند. (1)

به قدری از این گونه روایات و حکایات در کتب معتبر روایی وجود دارد که به هیچ وجه انکارپذیر نیست.

با این تفصیل، چگونه می شود که تمثیل جن و ملک را به صورت بشر ممکن دانست و تصدیق کرد، ولی تمثیل صاحب آن روحی را که از جبرئیل هم عظمت و کرامت و جلالت و علم و لطف افزون تری دارد، تصدیق نکرد، با آنکه تمام علوم و کمالات خلاق به پیغمبر و ائمه هدی علیهم السلام داده شده است!؟

آری، امام می تواند به هر شکل و هیئت پاکیزه ای که بخواهد، درآید. مثلاً علی علیه السلام با استفاده از قدرتی که خداوند به او عنایت فرموده، می تواند به صورت سلمان درآید.

نیز امام سجاد علیه السلام با آن که در کوفه اسیر ظلم و ستم بود، توانست برای دفن شهدا در روز سوم عاشورا به صورت دیگری در کربلا حاضر گردد. (2)

نقل کرده اند که یک بار هم امام سجاد علیه السلام به صورت حضرت باقر و حضرت

باقر علی به صورت امام سجاد درآمدند. (3)

امام زمان عجل الله و تعالی فرجه الشریف نیز گاهی به صورت بعضی از سادات و دیگران ظاهر می گردد و اشخاصی خدمت آن حضرت می رسند؛ و این مطلب از حکایات کسانی که خدمت حضرت رسیده اند واضح است. (4)

زمانی رُشید هَجَری، که شاگرد امیرالمؤمنین 7 و عالم به علم منایا (مرگ ها) و

ص: 364

---

1- ر.ک: بحار الأنوار، ج 18، ص 76 (باب نهم از ابواب معجزاته صل الله و علیه وآله از کتاب تاریخ نبیناصل الله و علیه وآله)؛ مستدرک سفینة البحار، ج 2، ص 119 «ماده: جنن».

2- ر.ک: رجال الکشی، ص 463، ح 883؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 169، ح 16 (باب 39 از ابواب ما یختص بتاریخ الحسین بن علی علیه السلام از کتاب تاریخ فاطمة والحسن والحسین علیه السلام).

3- ر.ک: المناقب (للعلوی)، ص 130؛ بحار الأنوار، ج 26، ص 16، ح 2 (باب 14 از ابواب علامات الإمام وصفاته ... از کتاب الإمامة).

4- ر.ک: العقبري الحسان في أحوال مولانا صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف.

بلایا بود، وارد خانه اَبو آراکه شد. اَبو آراکه او را دید، ولی دیگران او را ندیدند. این شاگرد مکتب مولای ما - که عاقبت، به جرم شیعه بودن، به دست جنایتکاران دنیاپرست کشته شد - داستان حیرت انگیزی دارد:

در مجلس زیاد بن ابیه، اَبو آراکه او را به صورت رُشید، و زیاد او را به صورت دوستی از دوستانِ شامی خود دید، در حالی که رُشید، در همان زمان، در منزل اَبو آراکه بود! (1) و (2)

در این جا، داستانی حیرت انگیز از سپهسالار حیدر صَفدر؛ یعنی جناب مالک

ص: 365

1- ر.ک: الإختصاص، ص 78؛ بحار الأنوار، ج 42، ص 140، ح 23 (باب 122 از ابواب ما يتعلق به و... از کتاب تاریخ امیرالمؤمنین علیه السلام).

2- شیخ مفید در کتاب الإختصاص، ص 78 نقل کرده روزی که زیاد - پدر عبیدالله لعنة الله علیهما رشید را خواست. رُشید آمد نزد اَبو آراکه و او با جمعی درب خانه خود نشسته بودند. رُشید، از آن ها گذشت و به خانه اَبو آراکه وارد شد در این هنگام اَبو آراکه حرکت کرد و با حالت انقلاب و اضطراب وارد منزل خود شد و گفت: ای رشید اسباب خطرو ناراحتی برای من فراهم کردی که زیاد مرا بکشد و خانه مرا خراب نماید. رُشید گفت چه شده اَبو آراکه؟ گفت مأمورین زیاد در جستجوی تو اند و اکنون که تو در منزل من آمدی این جمعی که درب خانه، تو را دیدند ممکن است به زیاد خبر دهند. رشید فرمود هیچ کس از آنها مرا ندید ولی قلب اَبو آراکه از این سخن آرام نشد، لذا رُشید را در میان خانه ای قرار داد و در را روی او بست و برگشت نزد آن جمعیت و گفت من خیال کردم پیرمردی وارد منزل من شد او را ندیدید گفتند ما کسی را ندیدیم اَبو آراکه چند مرتبه تکرار کرد و آنها گفتند: ما هیچ کسی را ندیدیم وارد منزل تو شود. با خود خیال کرد شاید کس دیگری او را دیده باشد و برای زیاد خبر ببرد. حرکت کرده، آمد در مجلس زیاد نشست که اگر مشاهده کرد کسی می خواهد به زیاد خبر دهد، بودن رشید را در خانه اش به زیاد بگوید تا مجرم شناخته نشود، ناگهان دید رشید بر آستر اَبو آراکه، سوار شده و می آید. این منظره چنان اَبو آراکه را منقلب کرد که رنگ از صورت او پرید و به هلاکت خود یقین کرد اما دید رُشید از آستر پیاده و متوجه زیاد شده و بر او وارد و سلام کرد. زیاد از او استقبال نموده و با مهربانی تمام معانقه کرد و روی رُشید را بوسید و مانند دو نفر دوست سخن گفتند و رشید حرکت کرد و رفت. اَبو آراکه گفت: ای امیر این مرد کیست که با او این طور مهربانی نمودی؟ زیاد گفت: او یکی از دوستان شامی ماست که به دیدن ما آمده. اَبو آراکه مرخصی گرفت و به منزل خود آمد لکن با کمال تعجب رُشید را به همان حالی که او را در منزل خود گذاشته و رفته بود، مشاهده کرد. اَبو آراکه گفت حال که دیدم خداوند چنین علم و کمالی به تو داده، هرچه می خواهی انجام بده و هر وقت میل داری بر ما وارد شو.

اشتر می نگارم که طبق آن، ایشان یک روز به صورت عمروعاص و روز دیگر، به صورت یزید و روز سوم، به صورت معاویه درآمد و به لشکریان معاویه فرمان داد، آن ها نیز اطاعت کردند.

ابن شهر آشوب از قول سهل بن حنیف - که جلالت و کمال او مورد اتفاق علماست. داستان را چنین نقل کرده است:

هنگامی که معاویه - در جنگ صفین - نهر فرات را تصرف کرد، امیرالمؤمنین علیه السلام به مالک اشتر فرمان داد که برود و به لشکریان معاویه که اطراف نهر فرات بودند بگوید: ای جماعت! علی می فرماید که از اطراف آب دور شوید رفت و گفت، پس همه رفتند. آن گاه، جمعی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شریعه شدند و هرچه خواستند، آب برداشتند. خبر به معاویه رسید. آنها را احضار کرد و گفت: چرا گذاشتید اصحاب علی بن ابی طالب آب بردارند؟ گفتند: عمروعاص آمد و گفت که معاویه شما را امر می کند از اطراف آب دور شوید! ما نیز اطاعت کردیم. معاویه عمروعاص را خواست و گفت: چرا اجازه دادی آب بردارند؟ گفت: دروغ است؛ من نگفتم.

روز دوم شد. معاویه حجل بن عتاب را همراه با پنج هزار نفر مأمور شریعه فرات کرد. باز، امیرالمؤمنین علیه السلام مثل روز اول به مالک دستور داد. وی چنان کرد و اصحاب امیرالمؤمنین رفتند و آب برداشتند. خبر به معاویه رسید. حجل را خواست و از او سؤال کرد. او گفت: پسرت یزید آمد و از جانب تو، به ما گفت چنین کنیم! ما نیز اطاعت کردیم. چون وی به یزید گفت، انکار کرد. معاویه گفت: فردا هرکس آمد، اگرچه خودم باشم، قبول نکن تا آن که انگشتر مرا بگیری.

ص: 366

روز سوم هم، مانند روز اول و دوم، امیرالمؤمنین مالک اشتر را مأمور کرد. مالک رفت و دستور را گفت. حجل دید که خود معاویه آمده و انگشترش را به او می دهد! پس این دفعه هم از اطراف آب دور شدند و اصحاب امیرالمؤمنین آب برداشتند. خبر که به معاویه رسید، او را خواست. گفت: خودت آمدی؛ این انگشتر توست که به من دادی؟ معاویه دست بر دست خود زد و گفت: این از عجایب و غرایب علی بن ابی طالب علیه السلام است. (1)

این قضایا به قضیه عیسی بن مریم شباهت دارد که خداوند شبّه عیسی را بر آن شخص انداخت. دشمنان هم آن شخص را گرفتند و کشتند و خداوند حضرت عیسی را به آسمان بالا برد. (2)

این جانب نظیر این قضایا را در مستدرک سفینه، ذیل لغت «شبه»، نقل کرده ام. (3)

البته باید دقت کرد که، در این موارد، لازم نیست صورت اولی معدوم گردد تا صورت ثانوی موجود شود. دلیلی ندارد که کسی بگوید وقتی حضرت جبرئیل به صورت بشر درآمد، بدن اصلی اش معدوم شد. همین طور ممکن است مولی الموالی، امیرالمؤمنین علیه السلام، به شکل دیگری درآید و بدن اصلی او نیز باقی باشد. هنگامی که ظهور به یک صورت دیگر، برای آن حضرت امکان داشته باشد، به دو یا سه یا چهل صورت درآمدن و بیشتر نیز ممکن است.

ص: 367

---

1- مناقب آل ابی طالب علیه السلام، ج 2، ص 332؛ بحار الأنوار، ج 42، ص 35، ح 11 (باب 119 از ابواب معجزاته از تاریخ امیرالمؤمنین علیه السلام).

2- ر.ک: کمال الدین و تمام النعمة، ج 1، ص 224، ح 20؛ بحار الأنوار، ج 14، ص 336، ح 3 (باب 23 از ابواب قصص عیسی و... از کتاب النبوة).

3- مستدرک سفینه البحار، ج 5، ص 340.

آری، ممکن است خداوند ایشان را در یک زمان به هزار صورت و هیئت مثل خود حضرت درآورد؛ و خداوند به هر چیزی تواناست.

یونس بن ظبیان می گوید:

روزی وارد خانه امام صادق علیه السلام شدم. دیدم شخصی به صورت امام صادق علیه السلام نشسته است. سلام کردم. خدمت کار آن حضرت گفت: به اتاق دوم وارد شوید. پس داخل شدم. دیدم مردی به صورت امام صادق علیه السلام نشسته و در مقابل آن حضرت، جمع بسیاری همه به یک صورت موجودند... (1)

در روز دهم صفر سال 1384 قمری، مرجع تقلید وقت شیعیان، حضرت مستطاب آیت الله العظمی آقای حاج سید محمود شاهرودی - طاب ثراه - در نجف اشرف برای من نقل فرمودند:

عالم جلیل القدر شیخ اسدالله، که یکی از شاگردان برجسته و کامل حاج میرزا حبیب الله رشتی - از علمای بزرگ زمان خود در نجف - بود، در حدیث مشهوری که حاکی است امیرالمؤمنین علیه السلام در یک شب در اماکن متعددی بوده، شک کرد.

شی در عالم رؤیا به خدمت مولی الموالی، امیرالمؤمنین علیه السلام، رسید و درباره این حدیث مشهور از آن حضرت سؤال کرد. حضرت به او فرمود:

تو این موضوع را نمی فهمی؛ به اطراف خود نظر کن».

شیخ می گفت: چون نگاه افکندم، در تمام اطراف خود، امیرالمؤمنین را مشاهده کردم. این را که دیدم، شک من برطرف شد و موضوع در نظرم

ص: 368

---

1- ر.ک: دلائل الإمامة، ج 1، ص 270، ح [204]40؛ بحار الأنوار، ج 5، ص 196، ح 62 (باب 23 از ابواب الملائكة از کتاب السماء والعالم).

آشکار گشت. آن گاه، از آن حضرت سؤال دیگری کردم؛ و آن این که حدیث معروف «کسی که ادعای مشاهده کند (در زمان غیبت کبرای امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف ادعا کند که آن حضرت را مشاهده می کند، او را تکذیب کنید»، (1) چگونه با حکایات اشخاصی که خدمت حضرت رسیده اند جمع می شود؟ حضرت فرمود: «تماماً صحیح است. مراد از رؤیت، در حدیث معروف، دیدن و مشاهده با عرفان امام است؛ و در حکایات، دیدن بدون عرفان است و بعد از دیدن (و مفارقت) آن حضرت را می شناسند». (2)

بعد، حضرت فرمود: «تو نیز در حرم من خدمت امام زمانت رسیدی و او را دیدی. یک مرتبه در میان حرم، در زاویه طرف پایین پا، رو به قبله نشسته بودی. سید بزرگواری که در برابرت مشغول نماز بود. قرائت و دعایش چنان جالب بود که قلب تو را متوجه خود کرد. در جیب خود، سه جینه (پول آن زمان) داشتی. تصمیم گرفتی یک جینه به او بدهی و در همان حال، به صوت دل ربای او گوش می دادی. در مرتبه دوم، تصمیم گرفتی که دو جینه به او بدهی. قرائت و دعای او چنان تو را جذب کرد که سرانجام تصمیم گرفتی هر سه جینه را که تمام دارایی ات بود، به او بدهی. چون قصد کردی که از جیب خود بیرون آوری و تقدیم کنی، یکباره صورت مبارک را طرف تو کرد و فرمود: پول برای خودت باشد؛ تو به آن محتاجی. وی دیگر کلامی نفرمود و تو نیز متوجه نشدی.»

شیخ اسدالله می گفت: به خدا قسم، چنین بود و من فراموش کرده بودم.

ص: 369

---

1- ر.ک: الإحتجاج، ج 2، ص 478؛ بحار الأنوار، ج 53، ص 318 (فائدتان مهمتان از کتاب تاریخ امام الثانی عشر عجل الله تعالی فرجه الشریف).

2- این گونه جمع کردن مطلب شواهدی از روایات مأثور دارد.

بهتر است در این جا مثالی بزنیم تا خوانندگان عزیز بیشتر با مراد ما آشنا شوند. تصور کنید سیم برقی از کارخانه برق به خانه شما کشیده اند که اگر احتیاج داشته باشید، پنج یا ده یا صدها لامپ برق را با استفاده از آن روشن کنید. تمام آن لامپ ها، بدون هیچ امتیازی، مثل یکدیگر است و نور تمامی شان هم از یک کارخانه است.

امیرالمؤمنین علیه السلام نیز نور الأنوار است و می تواند در یک شب به چهل صورت یا حتی به صورت های بیشتر درآید. همین طور، حضور پیغمبر و دیگر ائمه هدی - صلوات الله علیهم أجمعین -- دسته جمعی یا انفرادی، هرطور که بخواهند، در یک زمان، بر سر هزاران محضر، امری ممکن است و واقع می شود؛ وَلَوْ كَرِهَ الْجَاهِلُونَ!

## 2. رابطه ولایت تکوینی با توحید افعالی

دلیل دوم که ایشان برای نفی ولایت تکوینی، از روی هوا، بر هوا ساخته و پرداخته این است که توحید افعالی را برخلاف اصطلاح مشهور و با اتکا به خیال خویش معنا کرده و گفته: توحید افعالی آن است که غیر خدا نمی تواند کار خدا کند و صفات و افعال او را مخلوق ندارد. یکی از صفات خاصه اوقیومیت و ولایت اوست بر تمام اشیا؛ چنان که در قرآن مجید فرموده: «الْحَيُّ الْقَيُّومُ» (1)

در پاسخ، می گوئیم: بلی، فقط خداوند است که حی بالذات است و حیات را از کسی نگرفته. اوقیوم و نگهدار کل مخلوقات بوده و هست، و صفات مخلوق در او جاری نیست. این صفات ویژه فقط از آن خداست. مخلوق نیز هرچه دارد از عطا و بخشش اوست؛ اگر صفات کمالی دارد، موهبت خدایی است.

مخلوق حی است؛ لیکن، دیگری به او حیات داده. اگر هم مخلوقی ولی

ص: 370

---

1- البقرة (2)، آیه 255؛ آل عمران (3)، آیه 2.



سایر مخلوقات و فرمانده تمام موجودات است، به ذات خویش نیست. این ولایت و سلطنت و وجوب اطاعت، همه از موهبت و عنایت و لطف و احسان خداست. آفریدگار جهان هر چه را بخواهد به هرکسی که اراده فرماید می دهد.

رسول یا امام، که به احوال همه موجودات دانا و بر تغییر آن تواناست، از ذات قدوس حق این علم و قدرت را به ارمغان گرفته است.

خداوند، به ذات خود، سمیع و بصیر است؛ یعنی می شنود و می بیند، درحالی که برای شنیدن و دیدن به آلت و اسبابی نیاز ندارد. اما مخلوق فقط به قرارداد خدایی شنوا و بینا می گردد؛ آن هم به هر درجه ای که خدا بخواهد. امکان دارد خداوند به مخلوق خویش گوش شنوایی دهد که تمام اصوات عالم مخلوقات را بشنود؛ و همین طور، چشم بینایی دهد که خلائق را ببیند و «عَيْنَ اللَّهِ النَّاطِرَةَ فِي خَلْقِهِ» (1) شود.

خداوند اراده فرموده است که حق ولایت و سلطنت و وجوب اطاعت بر همه موجودات را به چنین مخلوقی بدهد و او را دانا و توانا بر کل ممکنات و ممثل اعلاى خویش قرار دهد؛ چنان که در قرآن مجید فرموده است: «وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ» (2).

بالجمله، کمالات خالق ذاتی، غیر مجعول، نامتناهی و نامحدود است، ولی کمالات مخلوق محدود، متناهی، مجعول و غیر ذاتی است. اگر کسی کمالات را ذاتی مخلوق بداند، اوست که باید درباره اش بگویند صفات

ص: 371

---

1- اثبات الهداة، ج 3، ص 498، ح 225؛ بحار الأنوار، ج 41، ص 358، ح 65 (باب 114 از ابواب معجزاته از کتاب تاریخ امیرالمؤمنین علیه السلام) عین الله فی عبادته. الروایات المصرحة بأن الإمام علیه السلام عین الله الناظرة فی خلقه قریبة بالتواتر بل متواترة و... رجوع کنید به: مستدرک سفینة البحار، ج 7، ص 523 «ماده: عین».

2- النحل (16)، آیه 60. شرح این مطلب و تفسیر آیه آن پیش از این بیان شد.

خالق را از آن مخلوق دانسته است، نه آن کسی که آن صفات را ذاتی مخلوق نمی داند و همه را از ناحیه لطف و احسان و فضل و توفیق حضرت سبحان می داند.

پس کلام نویسنده، که این طور به اطلاق سخن گفته و بیان کرده است:

«صفات و افعال خدا را مخلوق ندارد» صحیح نیست؛ زیرا که بعضی از صفات خدا را مخلوق دارد. مثلاً صفت عادل و مؤمن و متکلم و مرید و مدرک و عزیز و قادر و عالم و صادق از صفات پروردگار است. پس آیا می توان گفت این صفات در مخلوق نیست؟!

بنابر قول این نویسنده، مخلوق عادل و مؤمن و متکلم و مرید و مدرک و عزیز و قادر و عالم و صادق نیست؛ و چون اینها صفات خداست، مخلوق نباید به چنین صفاتی موصوف شود! بلی، اگر مرادش از اطلاق همان باشد که ما گفتیم، صحیح است.

### 3. دفع شر نکردن امام از خود و تعارض آن با ولایت تکوینی

دلیل سومی که این نویسنده برای نفی ولایت تکوینی مطرح می کند، این است که اگر رسول و امام بر هر چیزی ولایت دارند؛ چرا از خودشان دفع شر نمی کنند و با دعا از خدا می خواهند که ایشان را حفظ کند؟

جواب این است که خداوند، در آیات بسیاری از قرآن کریم، کفار و مشرکان را دشمن خود و دشمن اولیایش معرفی کرده و از افعال زشت آن ها بیزاری جسته و آن ها را لعنت فرموده، ولی با وجود قدرت و توان مطلق خویش، این دشمنان را دفع نمی کند. حال که او چنین نکرده، آیا می توان گفت: خدا قدرت ندارد؟! مگر هرکس بر هرچه قدرت دارد، صلاح است که آن را انجام دهد؟!

مگر حضرت رسول، که به بیان صریح قرآن نسبت به مؤمنان از خودشان اولی بود، اعمال اولویت کرد و از اموال مؤمنان به طریقی غیر معاملات مقرر برداشت نمود؟! هرگز این کار را نکرد. چنان که مثل آفتاب روشن است و هرگز در امور

عادی خود، از حد متعارف بشری خارج نشد و احتیاجات خود را از راه اولویت برآورده نفرمود؛ با آن که به حق، اولی بود.

ایشان این اولویت را در روز غدیر برای حضرت امیر اظهار فرمود، ولی حضرت امیر نیز در ایام خلافت ظاهری، در تقسیم بیت المال، اعمال اولویت نکرد تا به بستگان خود چیزی زودتر از وقت تقسیم یا سهمی بیشتر بدهد. این اولویت برای ائمه دیگر هم ثابت بوده و آنان نیز هرچند که حق داشتند لوازم زندگی خود را از راه اعمال اولویت تأمین کنند، تأمین نکردند، بلکه، مطابق معاملات مقرر سیر کردند.

حکمتی که اقتضا کرده است ایشان اعمال اولویت نکنند، همان حکمت اقتضا کرده، مگر در وقت اعجاز، اعمال ولایت نمایند.

نیز هر حکمتی که خدا براساس آن به دفع دشمنان اقدام نمی کند، همان حکمت اقتضا کرده است، پیغمبر و امام، که خلیفه و امین اسرار خدایند، به طریق غیر عادی دفع دشمن نفرمایند.

حکمت بالغه حق اقتضا کرده است که دنیا خانه امتحان و اختیار و خانه غرور باشد، بشر در دنیا دارای اختیار و قدرت باشد، اجبار و اکراه در امور دین نباشد و راه خیر و شر توسط حجت ظاهری و باطنی برای مردم واضح شود. او به راه خیر امر فرموده و به اهل طاعت وعده ثواب داده؛ از راه شر نیز منع نموده و مخالفان را تهدید فرموده است.

حکمتش اقتضا کرده است که مردم مختار باشند و ذات توانایش اختیار را از آنها سلب نفرماید. برای آنها، آجال معینی مقدر فرموده است. بنابراین، پیغمبر و ائمه هیچ گاه برخلاف اقتضای حکمت و مقدرات الهی کار نمی کنند و دستگاه خلقت دنیا و اهل دنیا را برهم نمی زنند، مگر در موارد مخصوصی که به اذن پروردگار بخواهند معجزه ای بنمایند.

اما در مورد دعا کردن باید دقت داشت که اولاً خود دعا محبوب بالذات است و با صرف نظر از اجابت یا عدم آن، مطلوب بندگان خداست.

ثانیاً، دعا کردن با تسلیم به قضا و قدر الهی منافاتی ندارد و به معنای درخواست برهم زدن نظام آفرینش نیست. پیغمبر و ائمه علیهم السلام نیز بندگان خدایند و مانند سایرین به دعا کردن و عرض نیاز به درگاه پروردگار متعال مأمورند.

البته، باید به یاد داشت که در موارد محدود - همچون دفع دشمن در موردی ویژه و امثال آن - باز هم اصل دعا کردن این بزرگواران به امر حق تعالی موکول است؛ « وَ لَا يُرِيدُونَ مِنْهُ إِلَّا مَا يُرِيدُهُ لَهُمْ ». (1) آری، آنان از خداوند همان می خواهند که او آن را برای ایشان می خواهد.

بنابراین، کسی حق ندارد بگوید: حضرت ابراهیم خلیل، با آنکه علم چند حرف از اسم اعظم را دارا بود، چرا خدا را به اسم اعظم نخواند که از فرزندش دفع بلا شود؟!

یا آن خدایی که کارد حضرت ابراهیم خلیل را مانع شد که در گلوی حضرت اسماعیل اثر کند، چرا از مصائب عاشورا مانع نشد؟!

هزاران حکمت در کارهای خدایی است که بندگان از فهم آن عاجزند، لذا، نباید در کارهای خدایی چون و چرا کنند.

آیا ممکن است طفل کلاس اولی اسرار و حکمت اقوال و اعمال دبیر عالی مقام را بفهمد؟! قطعاً ممکن نیست، طفل باید تسلیم دبیر شود تا به مقام عالی او برسد. طفل، با ادامه تحصیل، می تواند خود را به مقام دبیر برساند؛ اما بنده ضعیف، اگر هزاران سال تحصیل کند، هرگز به مقام خدایی نرسد.

پس چگونه این بنده ضعیف می تواند اسرار و حکمت های کارهای پروردگار

ص: 374

---

1- الأمالی (للسدوق)، ص 455، ح 3؛ بحار الأنوار، ج 46، ص 22، ح 1 (باب سوم از ابواب تاریخ سیدالساجدین علیه السلام از کتاب تاریخ علی بن الحسین علیه السلام و...).

جهان را بفهمد؟! بندگان برگزیده پروردگار تسلیم مقدرات خدایند.

مگر نه این که چون حضرت خلیل به حضرت اسماعیل مأموریت خود را اظهار فرمود، وی در جواب عرض کرد: «يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ»؛ (1) و هیچ نگفت: پدر جان، من چه تقصیر کرده ام؟! نیز، نگفت که دعا کنید تا این بلا از من دفع شود.

پس، ما معتقدیم که پیغمبر و ائمه هدی مستجاب الدعوه اند و اسم اعظم را می دانند و هیچ شک و شبهه ای در آن نیست، ولی با وجود این، در هر موردی، خدا را به اسم اعظم نخوانده اند که فوراً از اجابت دعا بهره مند شوند و شر حوادث و گزند دشمنان از خود و بستگانشان و مؤمنان دفع بشود. همان حکمتی که اقتضا کرده است آنان صبر کنند و از خدا نخواهند دفع بلا فرماید، اقتضا کرده که قدرت مقام رسالت و امامت را اعمال نمایند با آنکه می توانستند؛ مثلاً جنیان مؤمن را که مطیع آنان اند، برای دفع دشمن، مأمور کنند و به قول حضرت امیر از قضای الهی به قدر الهی بگریزند.

این عاقل غافل، به جمله «اغْفِرْ لِمَنْ لَا يَمْلِكُ إِلَّا الدُّعَاءُ»، (2) مالکیت همه چیز را از امام سلب کرده است.

لازمه این طور استدلال این است که کسی بگوید: پیغمبر و ائمه هدی علیهم السلام هیچ چیز از مال دنیا را مالک نبودند، پیراهن خود را نیز مالک نبودند؛ اصلاً مالک هیچ چیز غیر دعا نبودند!

کلمات پیغمبر و ائمه هدی علیهم السلام در ادعیه و مناجات ها برای اظهار بندگی و خضوع و خشوع به ساحت قدس پروردگار بوده است. ضمناً به این قصد بوده که به مردم بفهمانند، هرچه ما بندگان داریم ملک ذاتی ما نیست و از لطف و

ص: 375

---

1- الصافات (37)، آیه 102: پدر جان! همان کنید که به شما فرمان داده اند.

2- از فقرات دعای کمیل است، یعنی: کسی را که مالک هیچ چیزی جز دعا نیست پیامرز

احسان پروردگار است. در مقام اظهار و اعتراف به حقیقت مخلوقیت و تواضع و تضرع و زاری نزد پروردگار، مناسبت ندارد که الطاف و نعمات مولی را به خود نسبت دهند؛ یعنی جزء معرفی حقیقت مخلوقیت ذکر فرمایند و به آن افتخار نمایند. مثلاً بگویند منم آن کسی که مرا پیغمبر فرمودی، منم آن کسی که به من مقام امامت و ولایت دادی و...!

حکمت دیگر در آن که شر دشمن را از راه غیرعادی از خود دفع نکردند آن است که، چنان که در گفتارشان بسیار می فرمودند، در عمل نیز خود را تسلیم ورود عوارض و حالات بشریت و مخلوقیت بنمایند. بدین ترتیب، توانستند مقام بندگی و مخلوقیت خود را قولاً و عملاً اثبات و دستور پروردگار را، که فرمود: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ»<sup>(1)</sup> عملی فرمایند؛ تا مردمانی جاهل به ساحت قدس پروردگار توهین نمایند و مقام ربوبیت و الوهیت را برای آنان که بندگان برگزیده پروردگارند، ادعا نکنند و عبادت خود را برای ائمه قرار ندهند. چون آنان غرق محبت پروردگار خویش اند و هیچ فردی به اندازه ایشان خدا را دوست ندارد، از این جهت، اگر کسی به ساحت قدس محبوب ایشان توهین کند، بسیار ناراحت می شوند و با تمام قوا آن توهین را دفع می کنند و مردم را به سوی خدا سوق می دهند.

فراموش نکنیم، با آنکه ائمه در گفتار و کردار بندگی و مخلوقیت خود را اثبات فرمودند و خود را تسلیم آثار و عوارض و حالات وارده مخلوقین نمودند، باز هم بندگان جاهل پیدا شدند که برای آنها مقام ربوبیت و الوهیت ادعا می کردند و به پیغمبر و امام می گفتند: تو پروردگار مایی العیاذ باللله - حال، اگر آن بزرگواران نمی گذاشتند که این عوارض و حالات بر آنان وارد شود، مردمان جاهل چه می گفتند؟!؟

ص: 376

---

1- الکهف (18)، آیه 110: بگوای پیامبر به مردم، به درستی که من بشری همانند شما میم.

#### 4. ولایت تکوینی رسول خدا و علت عدم ارائه معجزه تکوینی برای کفار

دلیل چهارم که نویسنده مورد نظر برای نفی ولایت تکوینی برهم بافته ، این است که گفته:

اگر امور تکوینی با رسول و امام است؛ چرا کفار از رسول خدا توقع امور تکوینی کردند، او جواب داد این ها با من نیست؟ چنان که در سوره اسری، آیه نود ذکر شده است.

این نویسنده به حدس و تخمین سخن گفته و آیه را مطابق میل خود ترجمه کرده است. حال ، من همه آیه را ترجمه می کنم تا خواننده عزیز خود عادلانه حکم کند.

گویند: ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد تا آن که از زمین برای ما چشمه آبی بیرون آوری، یا آن که دارای باغی از خرما و انگور باشی که در میان آن باغ نهرهای آب جاری کنی، یا آن که آسمان را بر سر ما فرود آوری ، یا آنکه خدا را با فرشتگان برای ما بیاوری یا آن که دارای خانه ای از زر باشی، یا آن که به آسمان بالا روی؛ و ما هرگز به آسمان رفتنت ایمان نخواهیم آورد تا آن که بر ما کتابی نازل کنی که آن را قرائت کنیم! (در پاسخ اینان) بگو: پروردگار من منزه است از آن که من او را با فرشتگان حاضر کنم). آیا من جز بشری هستم که از جانب خدا به رسالت آمده است؟(1)

یعنی من که یک بشرم، چگونه خدا را برای شما حاضر کنم؟! مگر کسی می تواند خداوند را احضار کند؟! مگر خداوند جسم است که از جایی به جایی

ص: 377

---

1- الإسراء (17)، آیات 90 - 93: «وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا\* أَوْ تَكُونَ لَكَ جِدَّةٌ مِنْ نَجِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا\* أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتَ عَلَيْنَا كَيْدًا أَوْ تَأْتِيَنَا بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا\* أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرَفٍ أَوْ تَرْفَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُفَيْكَ حَتَّى تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا»

حاضر شود؟! مگر هرکس هرچه خواست صلاح او و دیگران است؟! مگر احضار خدا مقدور است؟ مگر احضار ملائکه مصلحت مردم است؟ مگر خداوند در سوره حجر(1) و سوره انعام(2) نمی فرماید: هنگامی که ما ملائکه را بفرستیم، مهلت داده نمی شوند؟ آیا آوار کردن آسمان بر زمین به صلاح نظام آفرینش است؟!

این جاست که پیغمبر اکرم صل الله و علیه و آله می فرماید: «من بشری هستم، فرستاده حق متعال و تابع وحی او». درست است که تمام موجودات در تحت فرمان پیغمبرند، لیکن وی امکان و اختیار احضار پروردگار را ندارد؛ هیچگاه، نمی خواهد نظام آفرینش پروردگار را برهم بزند و دستگاه خلقت دنیا را تغییر نمی دهد، و تا خداوند نخواهد، کاری انجام نمی دهد. امتحان و اختیار و اختیار به جای خود باید محفوظ باشد.

تقاضاهای دیگری هم که طرح کردند برای هر بشری مقدور است، لیکن، به صلاح مقام نبوت و رسالت ایشان نیست و علامت نبوت و رسالت نیز نخواهد بود؛ چنان که در تفسیر این آیه شریفه مشروح بیان شده است.(3)

واضح است که بعثت پیغمبران و مرسلین برای هدایت خلق و ارشاد آنهاست و ثبوت ملک و سلطنت و ریاست و ولایت تکوینی با هدایت و ارشاد خلق منافات ندارد، بلکه تثبیت مقام رسالت است. چون مردم از آنها خواری

ص: 378

---

1- الحجر(15)، آیه 8: «مَا نُنزِلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِذًا مُنظَرِينَ»؛ ای رسول ما در جواب آنها بگو ما جز بنا به مصالح و حکمت و ضرورت فرشتگان را نمی فرستیم و اگر بفرستیم دیگر برای کفار و هلاک ایشان مهلتی قائل نخواهیم شد.

2- الأنعام(6)، آیه 8: «وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنزَلْنَا مَلَكَ لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ»؛ گفتند چرا بر محمد بی فرشته نازل نمی شود؟ اگر ما فرشته بفرستیم کار تمام است و لحظه ای مهلت نخواهند یافت.

3- ر.ک: تفسیر نورالثقلین، ج 3، ص 223-226 (ذیل آیه 93-90 سورة الإسراء)، البرهان في تفسیر القرآن، ج 3، ص 585 تا 587.



عادات ببینند، در دین، ثابت تر و روشن تر می شوند؛ چنانکه خداوند به حضرت یوسف و داوود و سلیمان علیه السلام هر اندازه خواست، سلطنت و ولایت تکوینی و ریاست بر کائنات داد و به پیغمبر ما محمد صل الله و علیه و آله و عترت پاکیزه او - چنانکه مشروحاً گذشت - ملک عظیم داده است.

## 5. آیا خداوند برای سرپرستی جهان کافی نیست؟

پنجمین دلیل نویسنده مورد نظر در رد ولایت تکوینی ائمه این است: آیا خداوند برای ولایت و سرپرستی جهان کافی است، یا خیر؟ اگر کافی است، ولایت غیر او لغو و بیهوده است؛ و اگر کافی نیست، پس ولی منصوب او نیز کافی نخواهد بود. خداوند در اداره جهان محتاج به غیر نیست.

ما از ایشان می پرسیم: آیا خداوند برای ضبط اعمال بندگان کافی نیست؟! اگر کافی است، پس مأمور شدن دو ملک در شب و روز که اعمال بندگان را ضبط کنند؛ چنانکه در عبارات صریح آیات قرآن آمده است، (1) لغو و بیهوده خواهد بود! نعوذ بالله از این که بگوییم خداوند کار لغو و بیهوده کرده است.

نیز، می پرسیم: آیا خداوند برای حفظ بندگان و تدبیر امور آنها کافی نیست؟! پس، با آنکه خود ذات باری کافی است؛ چرا ملائکه ای برای حفظ بندگان می فرستد؛ چنان که صریحاً در قرآن آمده است که فرموده: «وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً» (2) نیز چرا ملائکه ای برای تدبیر امور دارد، چنانکه فرموده است: «فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا» (3).

آیا خداوند برای حفظ و تدبیر امور بندگان کافی نیست و محتاج به

ص: 379

- 
- 1- ق (50)، آیات 17-18: «إِذْ يَتَلَقَى الْمُتَلَقِيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ»: چون دو فرشته رقیب و عتید مأموران نوشتن اعمال خیر و شر از طرف راست و چپ مراقب او بنشسته اند، سخنی به زبان نیاورده جز آن که همان دم رقیب و عتید بر نوشتن آن آماده اند.
  - 2- الأنعام (6)، آیه 61: (خداوند) نگهبانانی برای شما می فرستد.
  - 3- النازعات (79)، آیه 5: سوگند به فرشتگانی که تدبیر امر می کنند.

آنهاست؟! قطعاً چنین نیست. او، به ذات قدوس خود، برای همه امور کافی است و محتاج کسی نیست؛ **سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يَقُولُ الظَّالِمُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا**. (1)

خداوند اراده فرموده است که بندگانی از بین خلق خود اختیار فرماید و آنان را بر تمام خلق شرافت دهد. پس آنان را مورد لطف و احسان بی پایان خود قرار داده و خواسته است که این افراد مثل اعلی باشند تا علم و قدرت آن‌ها نمونه علم و قدرت حق باشد؛ «**لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ**» (2)

خداوند متعال، به ذات قدوس خود، خالق و نگهدارنده آسمان‌ها و زمین و قیوم کل مخلوقات است؛ «**كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ**» (3)

پیغمبر و ائمه هدی علیهم السلام، هر تصرفی در کائنات بنمایند، به قدرتی است که خداوند به ایشان لطف فرموده و به اذن و اجازه خداوند است، در هیچ امری، مستقل نیستند. قول به تعطیل ذات حق و انعزال از سلطنت مطلقه کفر است.

آفریدگار جهان در افعال خود مستقل است. صفات کمالیه ذاتی اوست و او از جمیع نقص‌ها منزّه و مبراست. اما پیغمبر و ائمه علیهم السلام، مخلوق و محدودند و مورد فضل بزرگ پروردگار واقع شده‌اند که به آن‌ها ولایت حق و توان و سلطنت بر کل مخلوقات داده است؛ **الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ كَمَا هُوَ أَهْلُهُ، وَلَا إِلَهَ غَيْرُهُ**

### زمینه‌های انکار فضائل والای چهارده معصوم علیهم السلام

در اینجا، به بعضی از جهاتی که موجب می‌شود کسانی منکر فضائل و مناقب حضرات معصومین صلوات الله علیهم اجمعین شوند اشاره می‌شود:

الف. به واسطه شدت انس به کلمات و کتب مخالفان، به خرافات آنها

ص: 380

- 1- منزّه است خداوند متعال بالا مرتبه بزرگ از آن چه که ظالمون درباره او می‌گویند.
- 2- الانبیاء (21)، آیه 23: خداوند مورد بازخواست قرار نمی‌گیرد؛ بندگان اند که باید پاسخگو باشند.
- 3- الرحمن (55)، آیه 29: هر روز، شأنی دارد و به کاری می‌رسد.

انس گرفته اند و عظمت و بزرگی مقام امامت در نظرشان کوچک شده؛ لذا، این فضایل را بعید می دانند و انکار می کنند.

ب. می خواهند فرقه های گمراه صوفیه و شیخیه را بکوبند. لذا هرچه آنها در فضائل و مناقب می گویند، اینها انکار و خدشه می کنند؛ غافل از آنکه سخنان آن گمراهان در مبحث توحید، خود برهان اعظم بر فساد آن هاست حقیر این مطلب را در تاریخ فلسفه و تصوف شرح داده ام - (1)

ج. یکی دیگر از موانع تصدیق فضایل ائمه: بی اطلاعی و کوتاهی کردن در تتبع اخبار و آثار اهل بیت، یا بی تأملی در آن هاست. جای تأسف است که بسیاری از کسانی که به کسب دانش مشغول اند علم و فحوص از آیات و اخبار مربوط به اصول دین در مسیرشان نباشد و کار به جایی برسد که اینگونه افکار ناروا در میان مردم رواج یابد.

د. برخی افراد به جهت کوتاه فکری خویش گمان می کنند که حالات بشری پیغمبر و ائمه هدی علیهم السلام، مثل خوردن و آشامیدن و ازدواج و خوابیدن و باقی حالات آنان، با ولایت مطلقه منافات دارد؛ مانند منکران پیامبران در امت های پیشین که می گفتند:

این، چه پیغمبری است که می خورد و می آشامد و در بازارها راه می رود؟! اگر خدا می خواست پیغمبری بفرستد، از جنس ملائکه می فرستاد. (2)

خداوند این گفتار آنها را در قرآن مجید نقل فرموده و در پاسخ ایشان، آیه نازل فرموده است که:

اگر ما ملائکه را بفرستیم، باز آن ها را به صورت بشر قرار خواهیم داد. (3)

ص: 381

1- ر.ک: تاریخ فلسفه و تصوف، ص 39 به بعد.

2- الفرقان (25)، آیه 7: «وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا»

3- الأنعام (6)، آیه 9: «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ»

در این آیه، نکته ای موجود است و آن اینکه، اجتماع شئون ملکوتی و بشری با هم مانعی ندارد.

ه. عده ای دیگر از منکران هستند که پیغمبر و امام را مثل خود پنداشته و خود را با آنان در یک میزان قرار داده اند. بنابراین، چون خودشان نمی توانند کرامتی ارائه کنند، می گویند امام نیز نمی تواند. خداوند در قرآن کریم فرموده: «بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ» (1) نیز، فرموده است: «وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِفْكٌ قَدِيمٌ» (2).

از این دو آیه استفاده می شود که، اگر موضوعی از قرآن و تفسیر اهل بیت نتیجه گیری شد، باید قبول کرده و نباید آن را فقط به سبب آنکه فهم و فکر انسان به آن راه پیدا نکرده است، انکار کرد.

شخصی در سنین طفولیت امام جواد علیه السلام نزد آن حضرت رفت. او به هیئت حضرت نظر می کرد و از روی تعجب، پیش خود می گفت: این طفل چگونه دارای مقام ولایت مطلقه گشته و در مرتبه امامت قرار گرفته است؟! حضرت کلامی فرمودند که محصول آن این است:

آیا خداوند قدرت دارد و می تواند این مقام و مرتبه را به پشه کوچکی بدهد، یا نه؟ آن شخص گفت: بلی، می تواند. حضرت فرمود: ما، نزد خدا، از پشه و از اکثر خلق بالاتریم. (3)

اگر بگوئیم برای همه کوتاه فکran که در فضایل و کمالات پیغمبر و ائمه هدی علیهم السلام شک می نمایند همین یک حدیث کافی است، مبالغه نکرده ایم.

ص: 382

1- یونس (10)، آیه 39: آنچه در دانش آنان نمی گنجید، انکار می کردند.

2- الأحقاف (46)، آیه 11: چون خودشان بدین حقیقت راه نیافته اند، می گویند: دروغی کهنه است.

3- ر.ک: مدینه المعاجز، ج 7، ص 400، ح 101 [2409]؛ بحار الأنوار، ج 5، ص 100، ح 12 (باب پنجم از ابواب تاریخ الامام الجواد علیه السلام از کتاب تاریخ علی بن موسی الرضا علیه السلام و...).

روزی بعد از ادای نماز صبح، مشغول تعقیب نماز بودم. یکی از سادات آمد و در مقابل من نشست. قدری صبر کرد تا تعقیب من تمام شد. آن گاه، گفت: دیشب با شخصی مباحثه کردم و چند مسئله برای من پیش آمد. بنده عرض کردم: آقا جان! هنوز که وارد مسائل نشده ایم، بفرمایید؛ چرا تسبیح حضرت زهرا علیها السلام را در تعقیب نماز نخواندی؟! مگر نمی دانید کسی که بر آن مداومت کند شقی نمی شود و ادای آن بعد از هر نماز، از هزار رکعت نماز در هر روز بهتر است و سبب آمرزش گناهان می شود؟! سپس گفتم: مسائل خود را بفرمایید. گفت:

1. کسی گفت که جایز نیست بگوییم: یا ابا الفضل! یا موسی بن جعفر! حاجت مرا بدهید؛ چون فقط خدا قاضی الحاجات است و اگر کسی دیگر قاضی الحاجات باشد، لزوماً شرک خواهد بود.

2. آیا حدیث «لَوْلَا كَلَّمَآ خَلَقْتُ الْاَفْلَاكُ» صحیح است؟

3. آیا «إِنَّا صَنَائِعُ رَبِّنَا وَ النَّاسُ بَعْدُ صَنَائِعُ لَنَا»، کلام امیرالمؤمنین علیه السلام است؟

اگر هست معنای آن چیست؟

4. آیا شما کتاب درسی از ولایت را قرائت فرموده اید و به احادیثی که نقل کرده اطمینان دارید، یا خیر؟ و آن را صحیح می دانید، یا نه؟

5. آیا فقها و مجتهدان شیعه درباره ولایت تکوینی و تشریحی بیاناتی فرموده اند

و آن را قبول دارند، یا خیر؟

مطالبی را که در پاسخ ایشان عرض کردم به عنوان خاتمه کتاب بیان می کنم.

### 1. آیا حاجت خواستن از غیر خدا جایز است؟

در روایات بسیاری، که از دویست روایت بیشتر است، فضیلت و شرافت برآوردن حاجت برادران دینی وارد شده است و به اندازه ای مورد تأکید قرار گرفته که پیغمبر فرمود:

کسی که در برآوردن حاجت برادر دینی خود سعی کند، گویا نه هزار سال عبادت کرده است. (1)

امام صادق علیه السلام نیز فرموده:

قضای حاجت مؤمن افضل است از هزار حج قبول شده. (2)

پس اگر کسی برای برآوردن حاجات مؤمنی سعی کند و چندین حاجت او را برآورد، آیا صحیح نیست که بگوییم وی قاضی حاجات آن مؤمن شده؟ و اگر حاجات عده ای از مؤمنان را برآورد و مایل به این کار باشد، به طوری که خود را مهیای این کار سازد، آیا صحیح نیست بگوییم: فلان شخص قاضی حاجات مؤمنین است؟

شخصی، در کتاب دعایی که تألیف کرده، چنین نوشته است: «یکی از شرایط دعا، توسل به ائمه هدی علیهم السلام است و معنی توسل این است که خدا را به حق آنان قسم دهد که حاجتش را برآورده نماید. البته، دعا کننده ملتفت باشد

ص: 384

---

1- کتاب من لایحضره الفقیه، ج2، ص190، ح 2108 (باب اعتکاف از کتاب الصوم)؛ بحار الأنوار، ج71، ص 315، ح 72 (باب 20 از ابواب حقوق المؤمنین ... از کتاب العشرة).

2- الأموال للصدوق، ص 236، ح 1؛ وسائل الشیعة، ج16، ص 364، ح 6 [21773] (باب 29 از ابواب فعل المعروف از کتاب الأمر بالمعروف والنهی عن المنکر و...).

که از ائمه چیزی نخواهد و حاجتی نطلبد؛ زیرا قاضی الحاجات خداست».

از کلام این نویسنده معلوم می شود که چون خدا قاضی الحاجات است، کس دیگر نباید قاضی الحاجات باشد.

نتیجه این طور استدلال این است که بگویند: چون خداوند عادل و عالم و قادر و مؤمن و سمیع و بصیر است، کس دیگر نباید عادل و عالم و قادر و مؤمن و سمیع و بصیر باشد.

بلی خداوند، به قدرت و غنای ذات قدوس خود، قاضی الحاجات است و مخلوق، به قدرت و غنایی که از جانب خدا به او افاضه شده، حاجت دیگران را بر می آورد.

باید از صاحب این کتاب دعا پرسید: اگر خداوند به شما تمکن دهد و بتوانید چند نیاز مادی یا معنوی یکی از برادران ایمانی تان را به درخواست وی برطرف کنید، آیا شما به معنای نسبی کلمه - قاضی حاجات آن شخص نشده اید؟

آیا وقتی که شما نسبت به آن مؤمن قاضی الحاجات شدید، دیگر او نباید برود و خدمت آقای دیگری عرض حاجت کند؟! یعنی چون شما قاضی الحاجات شدید، نباید کسی دیگر قاضی الحاجات شود؟!

یا این که قاضی الحاجات بودن خود را صحیح می دانید، ولی قاضی الحاجات بودن پیغمبر و ائمه هدی و دیگر بستگان اهل بیت صلوات الله علیهم أجمعین و حضرت ابوالفضل علیه السلام را نادرست می پندارید؟!

یا آن که می گویند اینان از دنیا رفته و در بهشت، متنعم اند؛ لذا از دنیا و اهل دنیا اطلاعی ندارند و نمی توانند حاجتی را برآورند؟! به طور قطع، این سخن نادرست را بر زبان خود جاری نخواهید کرد؛ چرا که قبول دارید پیغمبر و ائمه هدی، بر اثر علم و قدرتی که خداوند به آنان لطف فرموده، به هر چیزی دانا و توانا بوده و هستند. انتقال ایشان از دنیا به عالم آخرت مثل انتقال از خانه ای به

خانه دیگر است و علم و قدرت آنان ذره ای کمتر نشده و نخواهد شد، بلکه ساعت به ساعت زیادت‌تر شده و می‌شود. پس چرا قاضی الحاجات بودن ایشان درست نباشد؟! قطعاً درست است. خداوند ما و شما را بیامرزد و معرفتی کامل به ما بدهد!

نیز، عرض می‌کنم: اگر حاجت خواستن از غیر خدا شرک باشد، چرا حضرت سلیمان از اشخاص اطراف خود حاجت خواست؟ خداوند در قرآن مجید نقل فرموده که سلیمان به آنان فرمود:

«أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بَعْرَشَهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ\* قَالَ عِفْرِيْتُ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ» (1)

کدام یک از شما تخت بلقیس را، قبل از آن که بیایند، برای من حاضر می‌نمایند؟ یکی از بزرگان جنیان گفت: هنوز از جای خود حرکت نکرده‌ای، آن را می‌آورم.

هم چنین، چرا حضرت یعقوب از فرزندان خود درخواست کرد و به آنان فرمود: در وقت ورود به مصر، از درهای متفرق وارد شوید؛ چنان که در سوره یوسف مذکور است. (2)

حال که سخن به این جا رسید، سؤال دیگری از شما می‌کنم. اگر خدا ده‌ها

ص: 386

1- النمل (27)، آیات 38-39

2- یوسف (12)، آیه 67: «وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَاذْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ»؛ و هنگامی که می‌خواستند حرکت کنند، یعقوب گفت: فرزندان من! از یک در وارد نشوید؛ بلکه از درهای متفرق وارد گردید تا توجه مردم به سوی شما جلب نشود! (من با این دستور،) نمی‌توانم حادثه‌ای را که از سوی خدا حتمی است، از شما دفع کنم! حکم و فرمان، تنها از آن خداست! بر او توکل کرده‌ام؛ و همه متوکلان باید بر او توکل کنند!.



مزرعه و صدها قریه و یا حتی سلطنت مملکتی را به شما عنایت فرماید، آیا شما، در آن مال و ثروت و مملکت، مختار نیستید که با رعایت دستورهای الهی به هرکس هرچه بخواهید ببخشید؟!

وقتی خداوند حضرت سلیمان را سلطان جن و انس و وحش و پرندۀ قرار داد و به او فرمود: «هُدَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (1)، آیا سلیمان اختیار نداشت که به هرکس هرچه بخواهد ببخشد؟!

اکنون، کسی را در نظر آورید که «حجة الله» و «خلیفة الله» و «أمین الله فی خلقه» است؛ در فضل و شرف و علم و قدرت، از کل مخلوقات برتر است؛ به تملیک خدایی، مالک و سلطان دنیا و آخرت شده و به همه چیز، دانا و بینا و توانا گشته و دارای چنین اختیار عطا و منعی شده است. اگر کسی خدمت او عرض حاجت کند، چگونه شرک اندر شرک است؟!

خاطر نشان می کنیم که در بیان صریح روایات، آیه شریفه «هُدَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» در باره پیغمبر و ائمه هدی علیهم السلام جاری گشته است. (2) تلك إِذَا قَسَمَةُ ضِيزِي رَبِّ أَحْكُم بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ. (3)

اما درخواست وسیله به سوی پروردگار؛ چنان که خداوند در قرآن کریم فرموده: «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» (4)، عملی است محبوب و مطلوب که ما را به آن امر کرده اند و شک و شبهه ای در آن نیست. چیزهایی که مؤمن آنها را، بین خود و

ص: 387

---

1- ص (38)، آیه 39: این است بخشش ما؛ پس بی حساب، بخشش یا امساک کن.

2- ر.ک: البرهان فی تفسیر القرآن، ج 4، ص 657، ح 3 [9098] و ح 7 [9102]؛ بحار الأنوار، ج 17، ص 7، ح 8 (باب 13 از کتاب تاریخ نبیصل الله و علیه وآله).

3- در این صورت این تقسیمی بس ناروا و نابرابر است، خداوند بین ما و قوم ما به حق داوری کن که تو محکم ترین داورانی. (این کلام مستفاد از آیات قرآن می باشد)

4- المائدة (2)، آیه 35: وسیله ای به سوی خداوند بجوید.

پروردگارش، وسیله قرار می دهد از این قرار است:

اول، خود پروردگار و کرم و جود و عفو و رحمت حق متعال است؛ و این از بعضی ادعیه مأثوره استفاده می شود. (1)

دومین وسیله ایمان به خداست، که این نیز از ادعیه شریفه استفاده می شود. (2)

بالجمله، می توان گفت که قرآن کریم را نیز می توان، به سوی پروردگار، وسیله قرار داد. این امور مورد اشکال و بحث و شبهه نیست.

اما این که پیغمبر خاتم او را وسیله قرار دهند، آن هم از روایات متواتر بین عامه و خاصه ثابت شده است؛ (3) و هیچ مسلمانی در آن شک نمی کند مگر آنکه جاهل یا مغرور باشد. وسیله بودن ائمه هدی علیهم السلام نیز از مطالب واضح روایات و زیارات مأثوره است. (4)

در حدیثی که امام سجاد علیه السلام به بیان قضایای حضرت آدم می پردازد و اینکه چگونه وی اشباح پیغمبر خاتم و امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین علیه السلام را دیده، آمده است که خداوند متعال به حضرت آدم فرمود:

هُؤلَاءِ خِيَارَ خَلِيقَتِي وَكِرَامِ بَرِيَّتِي، بِهِمْ أَخَذَ وَبِهِمْ أُعْطِيَ، وَبِهِمْ أُعَاقِبُ وَبِهِمْ

ص: 388

---

1- الکافی، ج 4، ص 72، ح 3 (باب ما يقال في مستقبل شهر رمضان)؛ بحار الأنوار، ج 9، ص 341، ح 2 باب دوم از ابواب أعمال شهر رمضان ... از کتاب أعمال السنين والشهور والأيام).

2- الکافی، ج 2، ص 14، ح 1 (باب في أن الصبغة هي الاسلام و ص 33، ح (باب في أثر الإيمان ...))؛ بحار الأنوار، ج 64، ص 131 (باب چهارم از ابواب الإيمان والإسلام و... از کتاب الإيمان والكفر).

3- ر.ک: بحار الأنوار، ج 91، ص 43، ح 26 (باب 28 از ابواب الدعاء از کتاب الذكر والدعاء) و ج 92، ص 391، ح 30 (باب 129 از ابواب احراز النبي والأئمة عليهم السلام از کتاب الذكر والدعاء).

4- ر.ک: بحار الأنوار، ج 23، ص 99 (باب ششم از ابواب جمل أحوال الأئمة عليهم السلام از کتاب الامامة) و ج 91، ص 1 (باب 28 از ابواب الدعاء از کتاب الذكر والدعاء) و ج 99، ص 231 (باب دهم از ابواب زیارات الأئمة عليهم السلام ورسول الله صل الله و عليه وآله از کتاب المزار).

أَثْبُتْ. فَتَوَسَّلْ إِلَيَّ بِهِمْ، يَا آدَمُ...؛ (1)

اینان بهترین خلق من و بزرگواران آفریده های من اند. به (سبب و وسیله) آنان (نعمات را) می گیرم و می بخشم و مؤاخذه می کنم و ثواب می دهم. پس، ای آدم، نزد من به آنان متوسل شوو در پیشامدهای سخت روزگار و بلاهای ناهنجار، آنان را شفیع خود گردان؛ زیرا من بر خودم حتم کردم و قسم خوردم که امیدوار به ایشان را، ناامید و سؤال کننده به ایشان را، رد نفرمایم.

علامه نجفی مرعشی در تذیلات خود بر کتاب احقاق الحق (2) روایات منقول از طرق عامه را که درباره توسل حضرت آدم به حضرت رسول و ائمه هدی است، نقل فرموده. هم چنین، این روایات در کتاب شریف فضائل الخمسة، (3) تألیف علامه جلیل فیروز آبادی و نیز در کتاب شریف الغدیر مذکور است. (4)

در کتاب تاج جامع اصول سته عامه آمده:

توسل به پروردگار به وسیله دوستانش جایز است. (5)

سپس صاحب کتاب به استدلال اقدام نموده و روایاتی از پیغمبر صل الله و علیه وآله در این

ص: 389

---

1- البرهان في تفسير القرآن، ج 1، ص 96، ح [428]؛ بحار الأنوار، ج 2، ص 328، ح 10 (باب هفتم از أبواب سائر فضائلهم و... از کتاب الإمامة)؛ احادیث توسل حضرت آدم به پیغمبر و عترت پاکیزه اش علیهم السلام در بحار الأنوار، ج 11، ص 172، ح 19 (باب سوم از أبواب قصص آدم علیه السلام و... از کتاب النبوة) و ج 12، ص 66، ح 12 (باب سوم از ابواب قصص ابراهیم عال از کتاب النبوة) و ج 26، ص 319 (باب هفتم: آن دعاء الأنبياء أستجيب بالتوسل والاستشفاع بهم از أبواب سائر فضائلهم و... از کتاب الإمامة) آمده است.

2- ر.ک: احقاق الحق، ج 4، ص 91 و ج 9، ص 104 - 105.

3- ر.ک: فضائل الخمسة، ج 1، ص 170

4- ر.ک: الغدیر، ج 2، ص 300، چاپ جدید، ج 2، ص 422.

5- ر.ک: التاج الجامع للأصول في أحاديث الرسول، ج 1، ص 318 (بعد صلاة الاستسقاء).

موضوع نقل کرده است.

سایر روایات شیعه، که موارد توسل پیغمبران و اولاد حضرت یعقوب و بنی اسرائیل به محمد و آل محمد علیهم السلام را نقل کرده، در بحار آمده است (1) و حقیر در کتاب ابواب رحمت بسیاری از آن موارد را نقل کرده ام. (2)

در زیارتی که از ائمه علیهم السلام نقل شده، در مقابل قبر مطهر امیرالمؤمنین

علی بن ابی طالب علیه السلام عرض می کنند:

أَنْتَ وَسَيِّئَتِي إِلَى اللَّهِ تَعَالَى؛

تویی وسیله من به سوی پروردگار متعال .

نیز، عرض می کنند:

بِكَ أَتَوَسَّلُ إِلَى رَبِّي؛

به سوی پروردگار، به تو متوسل می شوم. امثال این کلمات بسیار است که در مفاتیح الجنان و بحار و کتب مزار مذکور است. در دعای علقمه که به دستور امام باقر علیه السلام بعد از زیارت عاشورا می خوانند، می گویند:

فَإِنِّي بِهِمْ أَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ فِي مَقَامِي هَذَا، وَبِهِمْ أَتَوَسَّلُ، وَبِهِمْ أَتَشَفَّعُ .

در زیارت امام عسکری علیه السلام، آمده است:

وَ أَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ يَا رَبَّ يَا مَمْنًا.

در زیارت مولانا صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف نیز خوانده می شود:

فَإِنِّي أَتَوَسَّلُ بِكَ وَبِابَائِكَ الطَّاهِرِينَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى. (3)

ص: 390

---

1- رک: بحار الأنوار، ج 11، ص 155 (باب سوم از ابواب قصص آدم و... از کتاب النبوة)؛ و ج 12، ص 56 (باب سوم از ابواب قصص ابراهیم علیه السلام از کتاب النبوة)؛ و ج 91، ص 1 (باب 28 از ابواب دعا از کتاب الذكر والدعاء).

2- ابواب رحمت، ص 60-71

3- فصل مشترک همه این فقرات برگرفته از زیارات، همانا توسل به حضرات ائمه معصومین علیهم السلام است، که در مفاتیح الجنان و غیره مذکور است.

بلی، صحیح است. این مفاد که خلقت تمام مخلوقات برای خاطر چهارده معصوم است و اگر آنها نبودند، خداوند مخلوقی را خلق نمی فرمود موضوع صریح روایات بسیاری است که عامه و خاصه آن را نقل کرده اند.

حقیر نیز در مستدرک سفینه، ذیل لغت «خلق»، (1) آن روایات را با تعیین تمام مدارک آن آورده ام. (2)

ص: 391

1- مستدرک سفینه البحار، ج 3، ص 160-190.

2- علامه مجلسی در بحار الأنوار، ج 54، ص 198، ح 145 (باب اول از ابواب کلیات أحوال العالم و... از کتاب السماء والعالم) از استاد شهید ثانی در رساله الأنوار، از امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل کرده است که فرمود: كَانَ اللَّهُ وَ لَا شَيْءٌ مَعَهُ فَأَوَّلُ مَا خَلَقَ وَ حَبِيبِهِ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَبْلَ خُلُقِ الْمَاءِ وَ الْعَرْشِ وَ الْكُرْسِيِّ وَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ... وَ الْحَقُّ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَنْظُرُ إِلَيْهِ وَ يَقُولُ يَا عَبْدِي أَنْتَ الْمُرَادُ وَ الْمُرِيدُ وَأَنْتَ خَيْرَتِي مِنْ خَلْقِي وَ عَزَّتِي وَ جَلَّ لِي لَوْلَاكَ مَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ مِنْ أَحَبِّكَ أَحَبِّتَهُ وَ مَنْ أَبْغَضَكَ أَبْغَضَهُ؛ خدا بود و هیچ چیز با او نبود. پس اول چیزی که خلق فرمود، نور حبیبش محمد صل الله و علیه وآله بود، قبل از خلقت آب و عرش و کرسی و آسمانها و زمین... حق تعالی به او نظر می فرماید و می گوید: ای بنده من، تو مراد و مریدی و تو برگزیده من از بین آفریدگان منی. قسم به عزت و جلالم که اگر تو نبودی، افلاک را خلق نمی کردم. هرکه تو را دوست بدارد، من دوستش می دارم و هرکه با تو خصومت ورزد، من دشمن اویم. نیز در ج 36، ص 302، ح 140 (باب 41 از ابواب النصوص علی أميرالمؤمنین علیه السلام و... از کتاب تاریخ امیرالمؤمنین علیه السلام) به روایت شیخ مفید، در حدیث معراج، بعد از تصریح خداوند متعال به برگزیدگی نبی اکرم و ائمه معصومین و این که آنان خزانه داران علم الهی اند، از قول خداوند عزوجل خطاب به آنان نقل می کند: خُرَّانُ عِلْمِي فَلَوْلَاكُمْ مَا خَلَقْتُ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ وَ لَا الْجَنَّةَ وَ لَا النَّارَ. اگر شما نبودید، دنیا و آخرت و بهشت و آتش را خلق نمی کردم. نیز در ج 38، ص 81، ح 2 (باب 60 از ابواب النصوص الدالة على الخصوص از کتاب تاریخ امیرالمؤمنین علیه السلام) در حدیثی قدسی که در معانی الاخبار، ص 350، ح 1 و علل الشرایع، ج 1، ص 174، ح 1 (باب 139) شیخ صدوق از قول امام صادق علیه السلام نقل شده است، خداوند بعد از بیان نبوت پیامبر و امامت امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید: ولولاهما ما خلقتُ خَلْقِي؛ اگر آن دو نبودند، خَلَقَم را خلق نمی کردم. نیز در ج 26، ص 335، ح 1 (باب هشتم از ابواب سائر فضائلهم و.. از کتاب الإمامة) از علل الشرایع، ج 1، ص 5، ح 1 و عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 262، ح 22 و کمال الدین، ج 1، ص 254، ح 4 از امام رضا از پدرانش از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند که رسول الله صل الله و علیه وآله فرمود: مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَحَدًا أَفْضَلَ مِنِّي وَ لَا أَكْرَمَ عَلَيْهِ مِنِّي... يَا عَلِيُّ لَوْلَا نَحْنُ مَا خَلَقَ آدَمَ لَا وَ حَوَاءَ وَ لَا الْجَنَّةَ وَ لَا النَّارَ وَ لَا السَّمَاءَ وَ لَا الْأَرْضَ؛ خداوند عزوجل خلقی برتر و گرامی تر از من خلق نکرده است.... یا علی، اگر ما نبودیم، آدم و حوا و بهشت و آتش و آسمان و زمین خلق نمی شد. نیز، در ج 36، ص 337، ح 200 (باب 41 از ابواب النصوص علی أميرالمؤمنین علیه السلام و... از کتاب تاریخ امیرالمؤمنین علیه السلام) حدیث نبوی خطاب به امیرالمؤمنین علیه السلام، آمده است که: وَ لَوْلَا نَا لَمْ يَخْلُقِ اللَّهُ الْجَنَّةَ وَ لَا النَّارَ وَ لَا الْأَنْبِيَاءَ وَ لَا الْمَلَائِكَةَ؛ اگر ما نبودیم، خداوند بهشت و آتش و انبیا و ملائکه را خلق نمی فرمود. نیز در ج 17، ص 317، ح 15 (باب دوم از ابواب معجزاته صل الله و علیه وآله از کتاب تاریخ نبیناصل الله و علیه وآله) در روایت تفسیر امام حسن عسکری صل الله و علیه وآله، ص 169، ح 83 از حدیث معجزات حضرت رسول صل الله و علیه وآله، نقل است که آن حضرت به درخت فرمود: دَعْوَتَكَ لَيْسَتْ هَدًى [لتشهدى] لى بِالْتَّبُوءَةِ بَعْدَ شَهَادَتِكَ لِلَّهِ بِالتَّوْحِيدِ ثُمَّ تَشْهَدِى بَعْدَ شَهَادَتِكَ لِي لِعَلِّي هَذَا بِالْإِمَامَةِ وَ أَنَّهُ سَنَدِي وَ ظَهْرِي وَ عَضْدِي وَ فَخْرِي وَ عَزِي وَ لَوْلَاهُ مَا خَلَقَ اللَّهُ شَيْئًا مِمَّا خَلَقَ؛ تو را خواندم تا بعد از شهادت به توحید برای خدا، شهادت دهی برای من به نبوت و پس

از آن هم شهادت دهی برای علی به امامت و این که او تکیه گاه و پشتیبان و بازو و افتخار و عزت من است؛ و اگر نبود، خدای عزوجل هیچ آفریده ای را خلق نمی فرمود. و در کتاب مجمع النورین مرحوم مرندی، ص 14 در حدیث قدسی فرموده الحدیث القدسی: لَوْلَا كَمَا خَلَقْتَ الْأَفْلَاكَ وَ لَوْلَا عَلِيٌّ لَمَا خَلَقْتِكَ. چنان که مرحوم وحید بهبهانی نقل کرده است. سید بن طاووس در فلاح السائل، ص 44، می گوید: هَذَا كُلُّهُ فَضْلُ الدُّعَاءِ لِأَخْوَانِكَ فَكَيْفَ فَضْلُ الدُّعَاءِ لِسُلْطَانِكَ الَّذِي كَانَ سَبَبَ إِمْكَانِكَ وَأَنْتَ تَعْتَقِدُ أَنَّ لَوْلَاهُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نَفْسَكَ وَلَا أَحَدًا مِنَ الْمُمْكَلِّفِينَ فِي زَمَانِهِ وَ زَمَانِكَ وَأَنَّ اللَّطْفَ بِوُجُودِهِ عَجَّلَ اللَّهُ وَ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفُ سَبَبٌ لِكُلِّ مَا أَنْتَ وَ غَيْرُكَ فِيهِ وَ سَبَبٌ لِكُلِّ خَيْرٍ تَبْلُغُونَ إِلَيْهِ؛ تمام آن چه گفتیم فضیلت دعا برای برادران ایمانی تو بود. پس چگونه است فضیلت دعا کردن برای سلطانت که سبب وجود توست و خود معتقدی که اگر او نبود، خدا نه تو و نه هیچ یک از مکلفین را خلق نمی فرمود؛ نیز، معتقدی به آنکه لطف وجود عجل الله و تعالی فرجه الشریف سبب تمام نعمت ها و خیراتی است که تو و دیگران از آن برخوردارید؟ و هم چنین در اقبال الأعمال، ص 85 می گوید: وَ مَنْ وَ طَأَيْفٍ كُلِّ لَيْدَةٍ أَنْ يَبْدَأَ الْعَبْدُ فِي كُلِّ دُعَاءٍ مَبْرُورٍ وَيَخْتِمُ فِي كُلِّ عَمَلٍ مَشْكُورٍ بِذِكْرِ مَنْ يَعْتَقِدُ أَنَّهُ نَائِبُ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ فِي عِبَادِهِ وَ بِلَا دِهِ؛ فَإِنَّهُ [وَ إِنَّهُ] الْقِيَمُ بِمَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ هَذَا الصَّائِمِ مِنْ طَعَامِهِ وَ شَرَابِهِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ مِنْ مُرَادِهِ مِنْ سَائِرِ الْأَسْبَابِ الَّتِي هِيَ مُتَعَلِّقَةٌ بِالنَّائِبِ عَنِ رَبِّ الْأَرْبَابِ وَأَنْ يَدْعُوهُ هَذَا الصَّائِمُ بِمَا يَلِيْقُ أَنْ يُدْعَى بِهِ لِمِثْلِهِ وَ يَعْتَقِدُ أَنَّ الْمِنَّةَ لِلَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ وَلِنَائِبِهِ كَيْفَ أَهْلَاةٍ لِذَلِكَ وَ رَفَعَاهُ [بِهِ] فِي مَنْزِلِهِ؛ از جمله اعمال هر شب این است که هر بنده ای دعای نیکویش و عمل پسندیده اش را با یاد نائب خداوند - جل جلاله - که در بین مردم و سرزمین هاست، شروع کند؛ زیرا آن حضرت ضامن روزی و هر آنچه روزه دار بدان نیازمند است - از تمام اسباب - می باشد و بر روزه دار بایسته است که آن گونه که شایسته آن حضرت و امثال اوست دعا کند و بر این باور باشد که منت، فضل و بخشش از آن خداوند و نایبش است که او را بر این نعمت ها اهلیت و صلاحیت داده و منزلت او را بالا برده است. غیر از این ها نیز موارد دیگری هست که در مستدرک سفینه البحار، ج 6، ص 379 «ماده: صنع» نقل کرده ام. دانشمندان عامه نیز همین معنا را به طرق خویش نقل کرده اند که علامه امینی این موضوع را در کتاب الغدير، ج 2، ص 622 و علامه نجفی مرعشی در تذييلات خویش بر احقاق الحق، ج 9، ص 105 و 106 و 202 و 254 متذکر گردیده اند.



### 3. شرح حدیث « اِنَّا صَنَعْنَا رَبَّنَا وَالنَّاسُ بَعْدَ صَنَائِعِنَا »

این کلام صحیح و متین است و کسی که به خیال خود در این حدیث تشکیک کرده، اشتباه کرده است. این عبارت جزئی از نامه شریف امیرالمؤمنین علیه السلام

ص: 393



است که برای معاویه لعین نوشته و سید رضی در نهج البلاغه (1) و طبرسی در احتجاج (2) به نقل آن پرداخته اند. این نامه شریف بهترین حجت است که مولای ما برای او نوشته و شارحان نهج البلاغه مانند ابن ابی الحدید و ابن میثم و دیگران آن را شرح داده اند.

علامه خوئی در شرح نهج البلاغه، فرموده است:

این نامه شریف را نیز اعثم کوفی در کتاب فتوح خود (ص 157 از طبع بمبئی) و احمد بن علی قلقشندی در کتاب صبح اعشی (ج 1، ص 229 طبع مصر) و شهاب الدین در کتاب نهج الارب (ج 7، ص 232) نقل کرده اند. (3)

علامه مجلسی در بحار، بعد از نقل این مکاتبه شریف، درباره این عبارت می فرماید:

این سخنی است که اسرار عجیبی از غرایب شئون آن بزرگواران را در بر دارد و عقول از رسیدن به کنه آن عاجزند. ما به اندازه ای که آشکار کردن آن و وارد شدن در آن برایمان ممکن است، درباره اش صحبت می کنیم و می گوئیم: صنایع جمع صَدَنیعه است و صَدَنیعه پادشاه یعنی کسی که او را برای خود برگزیده، قدر و مقام او را بلند کرده و هرطور خواسته او را تربیت فرموده است؛ مانند آیه شریفه «وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي» (4) که خداوند به موسی بن عمران می فرماید: من تو را برای خود برگزیدم و مطابق با خواست و محبت خود تربیت کردم.

پس معنای عبارت این می شود که از جانب هیچ فردی از بشر، به ما

ص: 394

- 
- 1- نهج البلاغه، نامه 28، ص 386.
  - 2- الإحتجاج، ج 1، ص 177.
  - 3- منهاج البراعة، ج 19، ص 104؛ الفتوح (اعثم کوفی)، ج 2، ص 561؛ صبح الأعشی، ج 1، ص 275؛ نهج الارب في فنون الأدب (الحویزی)، ج 7، ص 235.
  - 4- طه (20)، آیه 41.

نعمتی نرسیده و بین ما و خداوند، هیچ واسطه ای نیست، ولی بین همه مردم و خداوند، ما واسطه ایم.

نیز، ممکن است که مراد از کلمه ناس برخی از مردم باشد؛ یعنی بعضی از مردم برگزیده مایند. (1)

ابن ابی الحدید در شرح این کلام می گوید:

این کلام مقام بزرگی را ثابت می کند. ظاهر آن همین است که شنیدی و باطنش چنین است که مردم بندگان آنان و آنان خود بندگان خداوند. (2)

ابن میثم که از علمای بزرگ شیعه است، در شرح خود، کلماتی می گوید که خلاصه آن این است:

آنان موضع نعمت ها و لطف و مراحم خداوند که فیض الهی بدون واسطه به آنها و از آن ها به مردم می رسد؛ گویا، مردم عیالات آن هایند. (3)

علامه خوئی می گوید:

ص: 395

---

1- ر.ک: بحار الأنوار، ج 33، ص 68، (باب 16 از ابواب ما جرى بعد قتل عثمان ... از کتاب الفتن والمحن).

2- شرح نهج البلاغه، ج 15، ص 194؛ بحار الأنوار، ج 33، ص 68 (باب 16 از ابواب ما جرى بعد قتل عثمان ... از کتاب الفتن والمحن).

3- ر.ک: اختیار مصباح السالکین، ص 499؛ چنان که در فصل دوم ذیل روایت دوم گذشت. وفي الزيارة الواردة عن الناحية المقدسة الإمام الثاني عشر عجل الله تعالى فرجه الشريف المذكورة في كتاب مزار بحار الأنوار، ج 102، ص 92، ح 2 (باب هفتم از ابواب زیارة الأئمة ورسول الله صل الله وعلیه وآله از کتاب المزار) و تحفة الزائر للعلامة المجلسي: سلام على آل يس، ذلك هو الفضل المبين . . . و من تقديره متائح العطاء بكم إنقاذه محتوما مقرونا، فما شيء منه إلا و أنتم له السبب و إليه السبيل، . . . السلام عليكم يا حجاج الله و رعائنا ، وقادتنا و أمميتنا ، و سادتنا و مؤالينا ، السلام عليكم أنتم نورنا ، و أنتم جاهنا أوقات صلواتنا . . . و القضاء المشب ما استأثرت به مشيتكم ، و الممحوما لا استأثرت به سنتكم

این کلام امیرالمؤمنین برتر از کلام بشر و والاتر از آن است که بتوان در مورد آن سخنی گفت. بر آن، جلوه علم الهی است و به جان خودم سوگند که در جایگاه آیات آسمانی است، بدان دلیل که بر امر خلافت حقه و شأن حجج الهی مشتمل است؛ گویا موجی است که از دریایی عظیم برخاسته، یا نوری است که از عالم امر حکیم درخشیده است.

گوینده این سخن نیست، مگر کسی که خدای متعال او را برای خود برگزیده باشد. جز گوینده کلام «ما فرماندهان سخن هستیم که ریشه های آن در ما پای گرفته و شاخه های آن در ما فرود آمده است» نمی تواند گوینده آن باشد.

ایشان سپس می گوید:

آن حضرت، بدین فرمایش خود، چنین بیان داشته است که آنان واسطه های فیض الهی بین خداوند و بندگان اویند؛ نیز، آن که هیچ واسطه ای بین آنان و خداوند متعال وجود ندارد. (1)

ص: 396

1- منهاج البراعة، ج 19، ص 115، ح 120. قال العلامة المجلسي في بحار الأنوار، ج 19، ص 121 (باب هفتم از ابواب زیارت أئمة ورسول الله عليه السلام از کتاب المزار) قوله عليه السلام «وَمَنْ تَقْدِيرِ مَنَائِحِ الْعَطَاءِ الْمَنَائِحِ جَمَعَ الْمَنِيحَةَ أَيُّ الْعَطِيَّةِ...»: «والمعني أن من جملة ما قدر الله تعالى في عطايه أن جعل انفاذها محتومة مقرونة بالحصول أو بعضها ببعض ببركتكم ووسيلتكم فما شيء منه إلا وأنتم سببه وقوله عليه السلام في الزيارة يا صاحب المرأى والمسمع. بحار الأنوار، ج 19، ص 93 (باب هفتم از ابواب زیارت الأئمة ورسول الله صل الله و عليه وآله از کتاب المزار). أي الذي يرى الخلاق و يسمع كلامهم من غير أن يروه وقوله عليه السلام ما استأثرت به مشيتكم أي اختارته . بحار الأنوار، ج 99، ص 94 (باب هفتم از ابواب زیارت الأئمة ورسول الله صل الله و عليه وآله از کتاب المزار. وفي بعض نسخ المصححة القديمة والممحوما استأثرت به ستئكم بدون حرف النفي فالمعنى إن قدركم في الواقع بلغ إلى درجة يجري القضاء على وفق مشيتكم. وقال الصادق عليه السلام في زيارة مولانا الحسين عليه السلام المروية في الكافي، ج 4، ص 577، ح 2 وتهذيب الأحكام، ج 6، ص 54، ح 1 وغيرهما: إِرَادَةُ الرَّبِّ فِي مَقَادِيرِ أُمُورِهِ تُهْبَطُ إِلَيْكُمْ، وَتَصَدُّرُ مِنْ بِيُوتِكُمْ...: اراده پروردگار در مقادیر امورش بر شما فرود می آید و از منازل شما صادر می گردد. نیز، در حدیث معراج است که ملائکه به رسول الله صل الله و عليه وآله عرض کردند: آنچه از ناحیه خداوند نازل گردد. به سوی شما و آن چه به سمت خداوند بالا رود از نزد شماست. مدینه المعاجز، ج 2، ص 398، بحار الأنوار، ج 15، ص 8، ح 8 (باب اول از کتاب تاریخ نبیصل الله و عليه وآله). ویشرحه ما رواه الشيخ في كتاب الغيبة (للطوسي)، ص 252 بسند صحيح عن الحسين بن روح نائب الحجة المنتظر عجل الله تعالى فرجه الشريف فراجع إليه وإلى مقام قرآن و عترت، ص 155 - 156. علامه مجلسی در مرآة العقول، ج 1، ص 30، در شرح حدیث اول که در کتاب العقل والجهل الکافی آمده است، می گوید: به اخبار مستفیضه ثابت شده است که آنان وسایل بین حق و خلق در افاضه جمیع رحمت ها و علوم و کمالات اند. پس هرچه توسل به آنان و اذعان به فضلشان بیشتر باشد، ریزش کمالات از ناحیه خداوند متعال بیشتر خواهد بود. نیز در مرآة العقول، ج 1، ص 167 در شرح کلمه «بیت الرحمة» که ائمه علیهم السلام در سه روایت از کتاب الکافی، ج 1، ص 221، ح 1 و 2 و 3 فرموده اند: «بیت الرحمة ما بيم»، علامه مجلسی فرموده: این برای آن است که آنان منبع هر نعمت و رحمتی هستند و به واسطه ایشان، رحمت ها بر کائنات افاضه می شود. در بیان این که چرا کنیه پیامبر را «ابوالقاسم» نهادند، حضرت رسول به خود فرمود: خداوند (به من) عطا و بخشش می فرماید و من آن را قسمت می کنم. بحار الأنوار، ج 16، ص 113، ح 42 (باب ششم از کتاب تاریخ نبیصل الله و عليه وآله)

بعضی دیگر گفته اند که معنای کلام ایشان چنین است: ما ساخته شده و مخلوق خداییم و مردم برای خاطر ما ساخته شده اند؛ یعنی لام در «لنا» برای منفعت باشد، مثل جمله «خلق لكم ما في الأرض»<sup>(1)</sup> ولی این معنا با توقیع ولی

ص: 397

---

1- البقرة (2)، آیه 29: (خداوند) هر چه در زمین است برای شما آفرید.

عصر عجل الله تعالى فرجه الشريف سازش ندارد، برای آن که در توفیق شریف، آن حضرت بعد از ذکر جملائی در فضایل خودشان می فرماید:

وَنَحْنُ صَنَائِعُ رَبِّنَا وَ الْخَلْقِ بَعْدَ صَنَائِعِنَا. (1)

در این توفیق، به جای لفظ «ناس»، لفظ «خلق» را فرموده که معنایش همه را در بر می گیرد؛ چنان که دیده می شود، در اینجا لفظ «لنا» وجود ندارد. این موضوع تأیید می کند معنایی را که بعضی برای مکاتبه امیرالمؤمنین علیه السلام ذکر کرده اند و گفته اند: مقصود این است که ما مصنوع و مخلوق پروردگاریم و مردم مصنوع مایند؛ و شواهدی برای این معنا آورده اند.

در هر حال، اصل کلام صحیح است، ولی چون مراد قطعی روشن نیست، بهتر آن است که ما علم آن را به گوینده ارجاع دهیم و بگوییم به آن چه فرموده اند ایمان داریم؛ هر چند معنای آن را به تفصیل نمی دانیم.

#### 4. بررسی اشتباهات کتاب درسی از ولایت

حقیر کتاب درسی از ولایت را خوانده ام؛ و آن را قبول ندارم و به احادیث آن نیز اطمینان ندارم. گمان می کنم که نویسندگان روایات را بدون مراجعه به مدرک نقل

ص: 398

---

1- این توفیق در نهایت اعتبار است. تمام آن در کتاب الغیبة (للطوسی)، ص 280 (فصل) مذکور است و شیخ طبرسی نیز در الاحتجاج، ج 2، ص 467 (باب احتجاجات امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف)، این توفیق شریف را عیناً نقل فرموده است. در بحار الأنوار، ج 53، ص 178، ح 9 (باب 31 از ابواب النصوص من الله تعالی.. از کتاب تاریخ الإمام الثانی عشر عجل الله تعالی فرجه الشريف) این توفیق را از هر دو کتاب مذکور به همین صورت می بینیم. عالم جلیل القدر، حاج سید محمد حسن میرجهانی، در کتاب دُرر مکنونه، ص 38 می گوید: فَإِنَّهُمْ صَنَائِعُ الْإِلَهِ \*\*\* وَ الْخَلْقُ مَصْنُوعَاتُهُمْ بِاللَّهِ وَ إِنْ تَوَقَّعُ بِهِذَا قَدْ صَدَرَ \*\*\* عَنْ حَجَّةِ الْعَصْرِ الْإِمَامِ الْمُنتَظَرِ يَعْنِي: آنان ساخته های پروردگارند، و خلق به اذن خدا مصنوع آنان اند. توقیعی هم به این معنا از حجت عصر، امام منتظر، صادر شده است.

کرده است؛ چون در موارد بسیاری دیدم گاهی، از اول و گاهی از وسط و گاهی از آخر آیه و روایتی که آورده است، جمله یا جملاتی را که برخلاف ادعای خود بوده، انداخته است. برای نمونه، چند اشتباه ایشان را عرض می‌کنم. (1)

اولا در صفحه 88، سطره، نوشته است: (2)

در صفحه 248 از کتاب بحار، جلد هفتم، روایت شده است که اسماعیل بن عبد العزیز گفت: امام هشتم به من فرمود که آبی در مستراح برای من بگذار. می‌گویند: برخاستم و آبی در مستراح گذاشتم. چون حضرت داخل مستراح شد، من پیش خود خیال کردم که من می‌گویم امام چنین و چنان است؛ حال آن که او به مستراح می‌رود و تطهیر می‌کند. پس مدتی نشد که آن جناب بیرون آمد و فرمود: ای اسماعیل، بنا را زیاد بالا نبرید که خراب می‌شود. ما را مخلوق بشمرید.

جناب مؤلف کلام را در اینجا تمام کرده و باقی آن را که به ضرر او بوده نقل نکرده است! ادامه روایت چنین است که بعد از آنکه امام فرمود: «ما را مخلوق بشمرید»، اضافه کرد:

وَقُولُوا فِينَا مَا سِئْتُمْ فَلَنْ تَبْلُغُوا: (3)

درباره ما (در مورد فضائل و مناقب ما) آن چه می‌خواهید، بگویید و هرگز به آخر آن نخواهید رسید (حقیقت و کنه مقامات ما را درک نمی‌کنید و فضایل ما را تمام نخواهید کرد).

ص: 399

1- این نشانی مخصوص چاپ اول است. در چاپ دوم، چیزهایی به آن اضافه کرده اند و به خیال خود اشکالاتی را جواب داده اند، که حکم آن از آنچه گذشت ظاهر است.

2- شبهات دیگری که در این بخش به آن پاسخ داده شد نیز از همین کتاب است.

3- بصائر الدرجات، ص 236، ح 5 (باب دهم از جزء پنجم)؛ بحار الأنوار، ج 25، ص 279، ح 22 (باب دهم از ابواب علامات الإمام و صفاته ... از کتاب الإمامة).

در ضمن، دقت کنید که در متن روایت، حضرت از ما فی الضمیر او خبر داده است. جهت اینکه آن جناب، این باقی مانده کلام امام را اسقاط کرده، آن است که در صفحه 84 کتاب خود، سطر دوم، حدیث «قُولُوا فِينَا مَا شِئْتُمْ» را جزء مزخرفاتی دانسته که دیگران تراشیده اند، با آنکه این احادیث - چنان که گذشت - صحیح و معتبر است.

دوم اینکه، در صفحه 88، سطر 11، گفته:

در بحار، ص 250 روایت کرده از امام ششم که فرمود... (1)

ایشان از اول و وسط و آخر این روایت، عباراتی را انداخته است. در متن کامل آن، نظر امام به مغیره بن سعید، خبیث العین است که زنی یهودی به او سحر و شعبده تعلیم می داد و ادعاهای باطلی داشت. نیز، نظر امام به خبیث دیگر ابوالخطاب است که دعاوی فاسد داشت. ائمه هدی علیهم السلام در روایات بسیاری آن دورا لعنت کرده و به بیزاری از آنها و اقوالشان امر فرموده اند.

سوم اینکه، در صفحه 90، سطر 3، در ترجمه حدیث گفته:

شما می توانید رزق بنده را فراهم کنید؟ فرمود: واللّه، قادر نیست بر ارزاق خود ما مگر خدا.

وی در این ترجمه اشتباه بزرگی نموده است، برای این که لفظ عربی این کلام که این طور ترجمه شده چنین است:

إِنَّكُمْ تَقْدِرُونَ أَرْزَاقَ الْعِبَادِ؟ فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا يَقْدِرُ أَرْزَاقَنَا إِلَّا اللَّهُ. (2)

وی کلمه «یقدر» و کلمه «تقدرون»، هر دو را ثلاثی مجرد گرفته، به معنای

ص: 400

---

1- بحار الأنوار، ج 25، ص 289، ح 46، (باب دهم از ابواب علامات الإمام وصفاته... از کتاب الإمامة) آدرس ذکر شده در متن براساس بحار الأنوار چاپ کمپانی است.

2- بحار الأنوار، ج 25، ص 301، ح 60.

قدرت و توانایی و در هر دو مورد، اشتباه کرده است.

عباد» صیغه جمع است و «تقدرون و یقدر» ثلاثی مجرد نیست، بلکه از باب تفعیل و ثلاثی مزید است. معنای عبارت این است که راوی می پرسد: آیا شما روزی های بندگان را تقدیر می کنید؟ امام می فرماید:

والله ، روزی های ما را تقدیر نمی کند، مگر خداوند.

البته، روزی های تمام بندگان را خداوند تقدیر می فرماید و واضح است که روزی به خوراک و پوشاک منحصر نیست، بلکه لفظ رزق، در آیات قرآن با ضمیمه تفسیر عترت پاکیزه پیغمبر، عام است و تمام نعمت های ظاهری و باطنی را شامل می شود. پس تمام نعمت های ظاهری و باطنی که از جانب خداوند متعال بر پیغمبر و ائمه هدی علیهم السلام و سایر خلق افاضه می شود، برحسب اندازه و تقدیری است که خداوند فرموده؛ چنان که می فرماید:

« وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ » (1) و نیز، می فرماید: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ» (2).

پس تقدیر از جانب خداست و در مقام تقسیم، روزی بر دست باکفایت پیغمبر و ائمه هدی علیهم السلام جاری می شود؛ چنان که امام سجاد زین العابدین علیه السلام فرمود:

إِنَّ اللَّهَ يُقَسِّمُ أَرْزَاقَ الْعِبَادِ وَعَلَى أَيْدِينَا يُجْرِبُهَا. (3)

اما اینکه در آخر این حدیث فرموده اند: «(گاهی) من به طعامی محتاج

ص: 401

1- الرعد(13)، آیه 8: در نزد او، هر چیزی اندازه ای دارد.

2- الحجر(19)، آیه 21: هیچ چیزی نیست، مگر آنکه انبارهایش نزد ماست و ما آن را جز به اندازه های معلوم فرو نمی فرستیم.

3- بحار الأنوار، ج 46، ص 24، ح 5 (باب سوم از ابواب تاریخ سیدالسااجدین نقل از کتاب تاریخ علی بن الحسین علیه السلام و...); وسائل الشیعه، ج 6، ص 499، ح 11 [8538] (باب 36 از ابواب التعقیب... از کتاب الصلاة). این روایت از کتاب بصائر الدرجات، ص 343، ح 9 (باب 14 از جزء هفتم) نقل شده است.



شده ام»، واضح است که می خواهند مقام بندگی و طبیعت بشری خود را در گفتار و کردار به مردم نشان دهند و نمی خواهند که به قدرت و مکنّت و توانایی مقام ولایت و امامت، در امور متعارف خود، خارق عادت انجام دهند، مگر در وقت اعجاز و نابود سازی باطل و احیای حق؛ چنان که واضح است.

## 5. نظر فقها و مجتهدان درباره ولایت تکوینی

فقها و مجتهدان که متمسک به قرآن کریم و عترت اند، درباره ولایت تکوینی و تشریحی، بیاناتی فرموده اند که مقداری از بیانات بزرگان دین را در این مورد نقل می کنم. (1)

علامه خویی در شرح خطبه ای از امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده:

هنگامی که مولای ما قضایای آینده معاویه را در جنگ صفین خبر می داد، فرمود: گویا، تو را می بینم که... (چنین و چنان خواهی کرد).

علت آنکه حضرت فرمود «گویا تو را می بینم» آن است که زمان و مکان و سایر اجسام و جسمانیات برای چشم او حجاب نیستند؛ یعنی او گذشته و آینده و همه صفحات زمین را می بیند. این اجسام دنیا، مانند دیوار و کوه و غیره، حاجب چشم او نیست که آن طرف حاجب را مشاهده نکند؛ زیرا او از جانب پروردگار، بر همه موجودات، حجت و شاهد است. پس زمین و زمان حاجب او نیست؛ چنان که حاجب چشم ما هست. (2)

گفتنی است که در روایات اخبارات غیبی پیغمبر و ائمه هدی - صلوات الله علیهم أجمعین - عبارت «گویا می بینم چنین و چنان خواهد شد» بسیار آمده است.

ص: 402

---

1- سخنان سیدین طاووس در پاورقی پاسخ به سؤال سوم، و کلمات علامه محقق، فقیه سبزواری، در فصل چهارم از بخش اول گذشت.

2- منهاج البراعة، ج 18، ص 55.

خداوند نیز در آیات شریفه قرآن، در هنگام ذکر قضایای آینده و عالم برزخ و قیامت، پیغمبر خود را متوجه آن می کند و می فرماید: ببین چه می گویند و چه می کنند و چگونه دروغ می گویند.

عالم کامل و سید بزرگوار، حاج سید محمد حسن میرجهانی، در ارجوزه خود در درر مکنونه، ص 32 در وصف امام می فرماید:

بَدْرٌ تَمَامٌ فِي سَمَاءِ الْعِظَمَةِ \*\*\* مُنْظُومَةٌ الْكَوْنِ بِهِ مُنْتَظَمَةٌ

وَاسِطَةٌ فِي عَالَمِ الْوُجُودِ \*\*\* بَيْنَ الْمُكُونَاتِ وَالْمَعْبُودِ

قُطِبَ رَحَى عَوَالِمِ الْإِجَادِ \*\*\* مِى-زَانُ عَدْلِ اللَّهِ فِي الْإِل-مَعَادِ

أَمْرُنْظَامِ الْكَوْنِ طَرَائِبِيْدِهِ \*\*\* بِأَمْرِ رَبِّهِ وَفَيْضِ مَدَدِهِ

نیز، در فصل القاب امام زمان عجل الله تعالى فرجه الشريف می گوید:

ناظم أمير الكون عزالمؤمنين(1) \*\*\* مدبر الامور والحصن الحصين

ومحور الكون مدار الدهر \*\*\* ومصدر الامر قوي القهر(2)

مغيث اهل الحق واليقين \*\*\* ومستعان كل مستعين(3)

ص: 403

---

1- الدرر المكنونة، ص 195.

2- الدرر المكنونة، ص 198.

3- الدرر المكنونة، ص 199. ترجمه این هفت بیت چنین است: قرص کامل ماه در آسمان عظمت است، و منظومه هستی به او نظام یافته. در جهان وجود، واسطه میان آفریدگان و معبود است. محور آسیاب عوالم ایجاد و ترازوی عدل الهی در معاد است. سامان دادن کار هستی به دست اوست البته، به فرمان پروردگارش و فیض یاری رسانی آن ذات مقدس. سامان بخش هستی، مایه عزت مؤمنان، گرداننده امور و دژ استوار است. محور آفرینش، مدار روزگار و مصدر امر است و سخت تواناست. فریادرس اهل حق و یقین است و کسی است که همه مددجویان از او یاری می جویند.

صاحب كفاية الموحدين، در جواب شبهه پنجم از شبهاتی که مخالفان درباره شأن نزول آیه ولایت طرح کرده اند و گفته اند: حضرت امیر آن انگشتر را از کجا آورده بود به فرموده است:

حضرت امیر و آل طاهرين او اولی به تصرف در جميع آسمان ها و زمین اند و خزاین زمین و آسمان ها در دست های پاکیزه آنان است. (1)

شیخ انصاری در مکاسب، (2) در مسئله اولیای تصرف، درباره کسانی که

ص: 404

1- كفاية الموحدين، ج 2، ص 274.

2- عبارات عربی مرحوم علامه نمازی توسط فرزند ایشان در متن ترجمه شده است، که ما به جهت عنایاتی که در کلمات عربی این بخش بوده است، آنها را در پاورقی متذکر می شویم: وقال استاذ الكل في الكل الشيخ الأنصاري رحمة الله في المكاسب في مسألة أولياء التصرف في مال من لا يستقل بالتصرف إلى أن قال: مقتضى الأصل عدم ثبوت الولاية لأخذ شيء من الوجوه المذكورة خرجنا عن هذا الأصل في خصوص النبي والأئمة صلوات الله عليهم أجمعين بالأدلة الأربعة ثم شرع في ذكر الآيات والروايات في ذلك إلى أن قال والمقصود من جميع ذلك دفع ما يتوهم من أن وجوب طاعة الإمام عليه السلام مختص بالأوامر الشرعية وأنه لا دليل على وجوب إطاعته في أوامره العرفية أو سلطنته على الأموال والأنفس. وبالجملة، فالمستفاد من الأدلة الأربعة بعد التتبع والتأمل: أن للإمام عليه السلام سلطنة مطلقة على الرعية من قبل الله تعالى، وأن تصرفهم نافذ على الرعية ماض مطلقاً. وفي تقريرات العلامة المحقق المرجع الديني الميرزا محمد حسين الغروي النائيني في المكاسب بقلم العلامة الشيخ محمد تقي الآملي، ج 2، ص 532 « قوله: خرجنا عن هذا الأصل في خصوص النبي صل الله و عليه وآله: أعلم أن ولاية الحاكم لما كان من شئون من له الولاية الكبرى على الدين والدنيا حيث إن الحاكم منصوب من قبله فلا جرم كان اللازم البحث أولاً عن أصل الولاية الثابتة للنبي وللأوصياء من بعده - عليهم من الصلاة أزاها - ثم التكلم في ولاية الفقيه النائب عنهم فاعلم أن لولايتهم مرتبتين: إحداهما؛ الولاية التكوينية التي هي عبارة عن تسخير المكونات تحت إرادتهم و مشيتهم بحول الله وقوته، كما ورد في زيارة الحجة - أرواحنا فداء - بأنه ما من شيء إلا وأنتم له السبب، وذلك لكونهم عليه السلام مظاهر أسمائه وصفاته تعالى فيكون فعلهم فعله وقولهم قوله، وهذه المرتبة من الولاية مختصة بهم وليست قابلة للاعطاء إلى غيرهم لكونها من مقتضيات ذواتهم النورية ونفوسهم المقدسة التي لا يبلغ إلى دون مرتبتها مبلغ. وثانيتها الولاية التشريعية الإلهية الثابتة لهم من الله سبحانه وتعالى في عالم التشريع بمعنى وجوب اتباعهم في كل شيء وإنهم أولي بالناس شرعاً في كل شيء من أنفسهم وأموالهم، والفرق بين المرتبتين ظاهر حيث إن الأولى تكوينية والثانية ثابتة في عالم التشريع وإن كانت الثانية أيضاً لا تكون ثابتة إلا لمن له المرتبة الأولى... ولا إشكال عندنا في ثبوت كلتا المرتبتين من الولاية للنبي، وللأوصياء من عترته صلوات الله عليه وعليهم ويدل عليه الأدلة الأربعة كما استدلل به المصنف في الكتاب فلا يعاب بخلاف من يخص الولاية التشريعية بخصوص وجوب اتباعهم عليه السلام في الأحكام الشرعية والتقبل عنهم فيما يبلغون منها... ولا يخفي وهنه وسخافته بل الأدلة الأربعة ناهضة على رده، وكأنه تبع في ذلك للمخالفين. وقال العلامة الكامل فقيه العصر المرجع الديني الحاج ميرزا حسن البجنوردي في كتابه منتهى الأصول، ج 2، ص 406: الأمر الثالث في أن الولاية والخلافة والإمامة والنبوة كل واحدة من هذه الأمور على قسمين تكوينية وتشريعية أما التكوينية منها، فهي بلوغ النفس بواسطة العلم والعمل أو بواسطة الموهبة الإلهية من دون سبق عمل بل لاستعدادها الذاتي وتقاسة جوهرها وعلو طينتها أعلى مراتب الكمال ووصولها إلى أقرب مدارج القرب إلى ذي الجلال بحيث يكون سمعه الذي يسمع به وبصره الذي يبصر به ويده الذي يبطش به وهذه المرتبة من

الولاية هي التي قارنها الله في كتابه العزيز بولاية نفسه حيث قال عز من قائل « إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا » الآية وهذه الولاية عبارة عن كون الولي متصرفاً في جميع الكون سمائه وأرضه بإذن الله جل جلاله وهي التي يبرئ الأكمه والأبرص ويحيي الموتى بإذن الله تعالى وبها يشق القمر ويجعله نصفين كل ذلك وما شابههما بإذن الله عظم شأنه وهكذا الأمر في الخلافة والإمامة الخ، ثم شرع في بيان الولاية التشريعية وقسمها إلى ولاية عامة كولاية السلطان العادل أي النبي والأئمة وإلى ولاية خاصة كولاية الحاكم الشرعي. أقول: قوله «بلوغ النفس بواسطة العلم والعمل» الخ، اشارة إلى بعض درجات الولاية التي تحصل لبعض المقربين غير النبي والأئمة، وهذه المرتبة تحصل لمن تقرب إلى الله بعد أداء الفرائض بالنوافل والمستحبات بحيث يكون الله سمعه وبصره ويده (كما في وسائل الشيعة، ج4، ص 72، ح [4544] باب 17 از ابواب أعداد الفرائض و... از كتاب الصلاة). وعن الكافي، ج2، ص352، ح 7 و 8 (باب من آذى المسلمين...) بسندين صحيحين عن مولانا الباقر عليه السلام انه تعالى و تقدس يقول: وإنه (يعني العبد) ليتقرب إلي بالنافلة حتى أحبه فإذا أحبته كنت سمعه الذي يسمع به وبصره الذي يبصر به ولسانه الذي ينطق به ويده الذي يبطش بها إن دعاني أحبته وأن سئلي أعطيته. قال: ورواه البرقي في المحاسن عن عبد الرحمن بن حماد عن حنان بن سدير عن أبي عبد الله عليه السلام مثله (المحاسن، ج1، ص291، ح443) ورواه في مستدرک الوسائل، ج3، ص58، ح9 [3015] ( باب 16 از ابواب أعداد الفرائض و... از كتاب الصلاة) عن الحسين بن سعيد الالهوازي (ثقة جليل) في كتابه المؤمن، ص 32، ح 61. عن الصادق عليه السلام والباقر عليه السلام نحوه ونقل العلامة المجلسي في مرآة العقول عن الشيخ البهائي أنه قال: هذا الحديث صحيح السند وهو من الأحاديث المشهورة بين الخاصة والعامة وقد رووه في صحاحهم بأدنى تغيير.... ثم شرع في شرح الحديث مفصلاً في صفحات ورد ما توهمه اهل الضلال من هذه الرواية الشريفة فراجع إلى مرآة العقول، ج10، ص384-397. وقال العلامة الشيخ علي نجل كاشف الغطاء في كتابه النور الساطع في الجزء الأول، ص470: أن للنبي صل الله و عليه وآله والأئمة عليهم السلام مقامات ثلاثة الأول: جهة إفاضاته بوجوده الشريف على العالم فيستفيد به العالم أزيد من استفادته بالشمس وهذا المقام هو المشار إليه في الأخبار والأدعية والزيارات كما في زيارة الجامعة الكبيرة « وبكم ينزل الغيث و بكم يُمسك السماء أن تقع على الأرض إلا بإذنه و بكم ينفس الهَمَّ و يكشف الضَّرَّ » ولعل لهذا المعنى يشير ما روي عنهم عليه السلام أن الأرض كلها لنا لاسيما إذا قلنا إن الشيء الواحد لا يكون مملوكاً لمالكين فيكون المراد أنها تحت قدرتهم وبقبضتهم نظير ملك الله تعالى ولعله إليه يشير أيضاً قول أميرالمؤمنين في كتابه إلى معاوية « نَحْنُ صَدَائِقُ اللَّهِ وَ الْخَلْقُ صَدَائِقُنَا » ويمكن أن يشير إليه ما في الزيارة الرجبية من قوله: «فبكم يجبر المهيب و يشفي المريض و ما تزداد الأرحام و ما تغيض» وبهذا المقام عندهم علم الغيب وتظهر على أيديهم المعجزات وهذا المقام يرجع إلى العالم التكوينية والولاية عليها تكون تكوين الخ، المقام الثاني الولاية والأولية بالمؤمنين من أنفسهم فكما أن للمؤمنين السلطنة على نفوسهم فللنبي والأئمة عليهم السلام سلطنة على أنفس المؤمنين أقوى من سلطنة نفس المؤمنين على أنفسهم وهذا المقام هو المشار إليه بقوله تعالى: «التَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» ... يوم الغدير «أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنفُسِكُمْ قَالُوا بَلَىٰ ، قَالَ مَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ».



مستقلا نمی توانند در دارایی خود دخل و تصرف، کنند، می فرماید:

... اصل مزبور اقتضا می کند کسی که حتی یکی از موانع یاد شده را

ص: 406

دارد، ولایت برایش ثابت نباشد، ولی در خصوص پیامبر و ائمه علیهم السلام این اقتضا به دلایل چهارگانه از میان می رود.

سپس، ایشان ذکر آیات و روایاتی را در این باره آغاز می کند، تا آنکه می فرماید:

مقصود از همه اینها برطرف کردن این توهم است که وجوب فرمانبری از امام علیه السلام به دستورهای شرعی اختصاص دارد و هیچ دلیلی وجود ندارد که فرمانبری از دستورهای عرفی ایشان واجب باشد، یا بر جان و مال کسی سلطنت داشته باشند. پس از درنگ و پژوهش در دلایل چهارگانه، می توان در یک جمله گفت: امام از جانب خداوند متعال بر مردم سلطنت مطلقه دارد و تصرف ایشان بر عامه مردم، بدون هیچ قید و شرطی، نافذ و رواست. (1)

نیز، در تقریرات مرجع فقید میرزا محمد حسین غروی نایینی در مکاسب به قلم علامه شیخ محمد تقی آملی آمده است:

اما فرمایش ایشان (شیخ انصاری) که فرموده اند: «ولی در خصوص پیامبرصل الله و علیه وآله».

بدان که چون ولایت حاکم از شئون کسی است که بر دین و دنیا ولایت کبری دارد، به دلیل آن که حاکم از جانب ایشان (امام) منصوب شده، به ناچار لازم است که نخست از اصل ثابت ولایت پیامبر و اوصیای آن حضرت بحث کنیم، سپس، درباره ولایت فقیهی که نایب آن حضرات است سخن بگوییم....

پس بدان که ولایت آنان دو مرتبه دارد: یکی، ولایت تکوینی است که عبارت است از مُسخر بودن کائنات در تحت اراده و مشیت ایشان،  
به

ص: 407

حول وقوه الهی؛ چنان که در زیات حضرت حجت - ارواحنا فداه - آمده است: «ما مِنَّا شَيْءٌ إِلَّا وَأَنْتُمْ لَهُ السَّبَبُ» (1).

این بدان خاطر است که آن حضرات، نمادهای اسما و صفات خدای متعال اند، پس کردار آنان کردار او و گفتارشان نیز گفتار اوست. این مرتبه از ولایت ویژه آن حضرات است و نمی توان آن را به دیگران بخشید؛ زیرا از مقتضیات ذات تابناک و جان های پاک ایشان است و کسی به این مرتبه نخواهد رسید.

دوم، ولایت تشریحی والهی و ثابتی است که در عالم تشریح (قانون گذاری) از جانب خدای سبحان برای ایشان به ثبوت رسیده؛ به مفهوم وجوب پیروی از ایشان در هر چیزی - و این که آن حضرات شرعاً نسبت به جان و مال مردمان (از خودشان) سزاوارترند.

تفاوت بین این دو مرتبه نیز آشکار است که اولی تکوینی است و دومی در عالم تشریح به ثبوت رسیده؛ هر چند که دومی هم جز برای کسی که دارای مرتبه نخست است ثابت نمی شود.

... در ثبوت هر دو مرتبه ولایت برای پیامبر و اوصیایی که از عترت اویند صلوات الله علیه و علیهم، ما اشکالی نمی بینیم.

دلایل چهارگانه ای هم که مصنف کتاب برای استدلال به کار برده به این مطلب رهنمون می شود. پس نباید به مخالفت شخصی که ولایت تشریحی را ویژه فرمانبرداری از آن حضرات در احکام شرعی و پذیرش آن چه از آن احکام می رسانند، می نماید، اعتنا کرد... نه تنها سستی و

ص: 408

---

1- هیچ چیز از ما نیست، مگر آن که شما سبب آنید. علامه مجلسی این زیارت را در تحفة الزائر و بحار الأنوار، ج 91، ص 37، ح 23 (باب 28 از ابواب الدعاء از کتاب الذکر والدعاء) و ج 99، ص 93، ح 2 (باب هفتم از ابواب زیارة الأئمة علیهم السلام از کتاب المزار) نقل کرده و فرموده است که از ناحیه مقدسه بیرون آمده است.



سبکی اش پنهان نیست، بلکه دلایل چهارگانه هم آن را رد می کند. گویا، آن شخص در این مورد از مخالفان (اهل تسنن) پیروی کرده است. (1)

هم چنین، مرجع فقید حاج میرزا حسن بجنوردی در کتابش می فرماید:

مسئله سوم درباره آن است که هرکدام از امور ولایت، خلافت، امامت و نبوت بر دو گونه است: تکوینی و تشریحی.

تکوینی اش آن است که نفس به واسطه علم و عمل یا با موهبتی خدادادی بدون اینکه عملی در پیشینه اش داشته باشد و فقط به جهت آمادگی نهاد و ارجمندی گوهر و والایی سرشتش، به بالاترین مراتب کمال و نزدیک ترین درجات قرب الهی برسد، تا جایی که حضرت ذوالجلال گوش شنوا و چشم بینا و دست توانای او گردد. این همان مرتبه ای از ولایت است که خداوند، در کتاب گرامی اش، هم ردیف ولایت خویش قرار داده؛ همان جا که حضرت رب العزه می فرماید: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...» (2).

این ولایت عبارت است از آن که شخص ولی به اذن خداوند جل جلاله در همه هستی، از آسمان تا زمین آن، تصرف می کند. این همان (قدرتی) است که او کور مادرزاد و پسر را به وسیله آن بهبود می بخشد و به اذن خدای متعال، مردگان را زنده می کند و به وسیله آن، ماه را می شکافد و دو نیمه می کند. همه این کارها و آن چه مشابه آن است به اذن خدای عظیم الشان صورت می پذیرد. امر خلافت و امامت نیز همین گونه است. (3)

ص: 409

---

1- المکاسب، ج 2، ص 322.

2- المائدة (2)، آیه 55: ولی شما خداوند است و پیامبر او و مؤمنانی که نماز را برپا می دارند و در حال رکوع، صدقه می دهند.

3- منتهی الأصول، ج 2، ص 532 (استصحاب، الأحكام الوضعية، الأمر الثالث).

سپس، ایشان بیان ولایت تشریحی را آغاز و آن را به دو بخش می‌کند: ولایت عامه، مانند ولایت سلطان عادل که پیامبر و ائمه علیهم السلام باشند؛ و ولایت خاصه، مانند ولایت حاکم شرع.

در اینجا، باید بگوییم که فرموده ایشان؛ یعنی «نفس به واسطه علم و عمل...»، اشاره ای است به درجاتی از ولایت که برای برخی از مقربان، غیر از پیامبر و ائمه علیهم السلام، حاصل می‌شود. این مرتبه برای کسی به دست می‌آید که پس از ادای فرایض، به وسیله نوافل و مستحبات به خدا تقرب می‌جوید، تا آنجا که خداوند گوش و چشم و دست او می‌شود.

در وسائل، کتاب الصلاة، به نقل از کافی با دو سند صحیح، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که خدای قدوس و متعال درباره بنده اش می‌فرماید:

وَإِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّى أُحِبَّهُ . فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ ، وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ ، وَ لِسَانَهُ الِي يَنْطِقُ بِهِ ، وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا إِنْ دَعَانِي أَحْبَبْتُهُ . وَإِنْ سَأَلَنِي أَعْظَيْتُهُ؛ (1)

او چندان به وسیله نافلة به من تقرب می‌جوید تا سرانجام دوستش

ص: 410

---

1- وسائل الشیعة، ج 4، ص 72، ح [4544] (باب 17 از ابواب اعداد الفرائض از کتاب الصلاة). صاحب وسائل می‌گوید: برقی در محاسن مانند این روایت را از عبدالرحمان بن حماد، از حنان بن سدیر، از قول امام صادق علیه السلام آورده است. همین طور، صاحب مستدرک، ج 3، ص 58، ح [3014] (باب 16: تأکید استحباب المداومة علی النوافل...) نیز آن را از کتاب المؤمن حسین بن سعید اهوازی (ثقه جلیل) از قول صادقین علیهم السلام روایت کرده است. علامه مجلسی در مرآة العقول، ج 10، ص 384 نقل می‌کند که شیخ بهایی فرموده است. این حدیث صحیح السند است؛ و از احادیث مشهور میان خاصه و عامه است که ایشان (اهل تسنن) آن را، با تغییری اندک، در صحاح خود آورده اند. سپس، علامه شرح مفصلی از حدیث را آغاز می‌کند که به چند صفحه می‌رسد و توهّمات گمراهان را درباره این روایت شریف رد می‌کند.

بدارم. هنگامی هم که دوستش بدارم، گوش شنوا و دیده بینا و زبان گویا و دست توانایش خواهم بود. اگر مرا بخواند، اجابتش می کنم؛ و اگر از من درخواست کند، به او می بخشم.

شیخ بهایی در قصیده معروفش به نام «وسيلة الفوز والأمان في مدح صاحب الزمان عجل الله و تعالی فرجه الشریف» درباره آن امام همام می سرايد .

خليفة رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ ظُلَّةً \*\*\* عَلَى سَاكِنِي الْعِبْرَاءِ مِنْ كُلِّ دِيَارِ

علوم الْوَرَى فِي جَنْبِ أَبْحُرٍ عِلْمِهِ \*\*\* كَعْرِفَةِ كَفِّ أَوْ كَعَمْسَةِ مَنْقَارِ

بِإِشْرَاقِهَا كُلِّ الْعَوَالِمِ أَشْرَقَتْ \*\*\* لِمَا لَاحَ فِي الْكُونِينَ مِنْ نُورِهَا السَّارَى

وَمَقْتَدِرِ لَوْكَفِ الصُّمِّ نُطْقِهَا \*\*\* يَاجْذَارِهَا فَاهَتْ إِلَيْهِ يَاجْذَارِ

هَمَّامٍ لَوْ السَّبْعِ الطَّبَاقِ تَطَابَقَتْ \*\*\* عَلَى تَقْضَى مَا يَقْضِيهِ مِنْ حُكْمِهِ الْبِحَازِ

لِنَكْسِ مِنْ أِبْرَاجِهَا كُلِّ شَامِخٍ \*\*\* وَ سَكَنَ مِنْ أَفْلَاكِهَا كُلِّ دَوَارِ

وَلَا انْتَشَرَتْ مِنْهَا الثُّوَابِ خَيْفَةٌ \*\*\* وَ عَافِ السَّرَى فِي سُورِهَا كُلِّ سِيَارِ

أَيَا حُجَّةَ اللَّهِ الَّذِي لَيْسَ جَارِيًا \*\*\* بَغَيْرِ الَّذِي يَرْضَاهُ سَابِقِ أَقْدَارِ

وَيَا مَنْ مَقَالِيدُ الزَّمَانِ بِكَفِّهِ \*\*\* وَ نَاهِيكَ مِنْ مَجْدَ بِهِ خَصَّهُ الْبَارَى

إِلَيْكَ الْبَهَائِيِّ الْحَقِيرِ يَزِقُّهَا \*\*\* كَغَانِيَةِ مِيَاسَةِ الْقَدِّ مَعَطَارِ (1)

ص: 411

1- بیان: یزقها: بیهیدها. وغانية: العروس الغنية من الزينة لحسنها. مياسة: متبختره. وعاف السري: كره السير في منازلها. الكشكول، ج 1، ص 232. ترجمه این ابیات چنین است: خلیفه، پروردگار جهانیان و سایه اوست بر سر هرکه در سرزمین های این کره خاکی ساکن است. دانش های دیگران در کنار دریاهاى دانش او، مانند برگرفتن مثنی آب یا فرو بردن نوک پرنده ای در آن است. همه عوالم به وجود روشنی بخش وی روشن شده، برای آن چه از نور فراگیرش در هر دو جهان آشکار گشته است. او چنان توانایی است که عدد اصم (از نظر لغوی به معنای ناشنواست ولی از نظر اصطلاح علم ریاضی به عددی گویند که گویا نباشد یا جذر صحیح نداشته باشد) را وادارد که جذر خود را بگوید، ناطق خواهد شد و به او خواهد گفت. پادشاهی که اگر هر هفت آسمان مانند هم و یکباره، فرمان جاری صادر گشته از جانب او را نقض کنند. هر ستاره بلند و فرازمندی که در آن هاست سرنگون شود، و هر فلک دواری که دارند از گردش بایستند. ثوابت «ستارگان» نیز از بیم آن (نقض فرمان) پراکنده گردد، و هر سیاره ای از سیر در منازل آسمانی خویش خودداری کند. ای حجت خدا، ای که سرنوشت های از پیش نگاشته، جز به گونه ای که وی رضا دهد جاری نمی شود. ای کسی که کلیدهای زمان به دست اوست و بهایی حقیر، این (قصیده) را مانند یک عروس آراسته، و خرامان و بسیار معطر به شما هدیه می کند.

هم چنین، دانشمند فاضل، مرحوم میرزا ابوالفضل طهرانی (متوفای 1319ش)، در ستایش صاحب الزمان و دیگر امامان علیهم السلام در دیوان خود سرودهای دارد که ابیاتی از آن را در اینجا می آوریم:

لَا سَيِّمًا مَهْدِيهِمْ بَدْرِ الدَّجِي \*\*\* وَ مَنْ إِلَيْهِ الْمُشْتَكَى وَالْمُنْتَجَى

سلطان أهل الأرضِ وَ السَّمَاءِ \*\*\* وَ مَالِكِ أُمَّةِ الْقَضَا (1)

در همان دیوان (ص 57)، در مدح امام حسین علیه السلام می خوانیم:

وَ مَنْ فَوَّضَ اللَّهُ أَمْرَ الْوُجُودِ \*\*\* قَبْضًا وَ بَسْطًا إِلَى رَاحَتِهِ

إلى أن قال:

مَدَارِ الْوُجُودِ وَ قُطْبِ السُّعُودِ \*\*\* وَ مِنْ جُمَّلَةِ الْمُحَلَّقِ فِي حَوْزَتِهِ (2)

یکی از مراجع تقلید در رساله خود می گوید:

برای امام مقام خلافت کلی الهی است که گاهی در لسان ائمه هدی جاری شده و آن خلافتی است تکوینی که جمیع ذرات در مقابل ولی امر خاضع اند؛ و از ضروریات مذهب ماست که کسی به مقامات معنوی ائمه هدی نمی رسد، حتی ملک مقرب و نبی مرسل.

ص: 412

---

1- مهدی ایشان ماه کامل در شب تاریک است، و کسی است که به او شکایت می کنند و پناه می برند. سلطان زمینیان و آسمانیان است، و مهار سرنوشت به دست اوست.

2- کسی که خداوند کار قبض و بسط وجود را به دست او وا گذاشته است؛ مدار هستی و قطب سعادت و کسی که همه خلق در ملک اویند.

این اشاره است به کلام شریف حضرت هادی علیه السلام در زیارت شریف و صحیح جامعه کبیره: «وَذَلَّ كُلُّ شَيْءٍ لَكُمْ».

علامه شیخ علی، نجل کاشف الغطاء، در کتابش سخنی فرموده که ما چکیده آن را در این جا می آوریم:

پیامبر و ائمه علیهم السلام سه مقام دارند: نخست آن که وجود شریف ایشان به جهان افاضاتی می رساند که برای آن سودمندتر از خورشید است. این همان مقامی است که در اخبار و ادعیه و زیارات مورد اشاره قرار گرفته؛

چنان که در زیارت جامعه کبیره آمده است:

وَبِكُمْ يُنَزَّلُ الْغَيْثُ، وَبِكُمْ يُمَسِّكُ السَّمَاءُ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ، وَبِكُمْ يَكْشِفُ الضُّرَّ؛

خدا به برکت شما باران را فرو می بارد، آسمان را نگه می دارد که مبادا بر زمین بیفتد و پریشان حالی را برطرف می گرداند.

شاید این عبارت آن بزرگواران که فرموده اند: «همه زمین از آن ماست»<sup>(1)</sup> به همین معنا اشاره می کند؛ به ویژه آن که وقتی گفتیم یک چیز از آن دو تن نخواهد بود، مراد آن باشد که زمین مانند ملک خدای متعال تحت قدرت و در مشیت آنان است.

ص: 413

---

1- مواضع این روایات بسیار است. از آن جمله، در کتاب شریف الکافی، ج 1، ص 407 (باب این که همه زمین ملک امام است از کتاب الحجة)، به روایت صحیح و معتبر نقل شده است. ملامحسن فیض کاشانی در کتابش الوافی، ج 10، ص 285 (باب 33: این که همه زمین از آن امام است از کتاب الزکاة والخمس والمبرات) روایاتی را از کتب اربعه نقل کرده است، از آن جمله، روایت کرده که ابوبصیر به امام صادق علیه السلام عرض کرد: آیا امام نیز باید زکات بپردازد؟ حضرت به وی فرمود: سخن حال گفتی، یا ابا محمد! نمی دانی که تمام دنیا و آخرت از آن امام است و از جانب خدای متعال برای او روا گشته که آن راهرجا بخواهد، بگذارد و به هرکه بخواهد، بدهد؟ (الوافی، ج 10، ص 290، ح 8 [9596]).

هم چنین، شاید سخن امیرالمؤمنین علیه السلام که در نامه اش به معاویه فرمود:

نَحْنُ صَنَائِعُ اللَّهِ وَالْخَلْقُ صَنَائِعُنَا نِيزَ بَآ اِشَارَه دَارِد؛ هَمِين طُور، آن چه در زیارت رجبیه گفته اند:

فِيكُمْ يُجَبِّرُ الْمَهِيضُ وَيَشْفِي الْمَرِيضَ وَمَا تَزْدَادُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَغِيضُ

به خاطر شما، استخوان شکسته جوش می خورد و بیمار درمان می شود و آن چه در رحم هاست زیاد و کم می شود. به جهت همین مقام، آن حضرات علم غیب دارند و معجزاتی به دست ایشان آشکار می شود. این مقام به جهانی امور تکوینی بر می گردد و ولایت بر آن نیز تکوینی است ....

مقام دوم ولایت و اولویت داشتن بر مؤمنان نسبت به خودشان است. پس ، همان طور که مؤمنان بر خودشان مسلط اند، پیامبر و ائمه نیز بر جان های ایشان تسلطی دارند که قوی تر از تسلط مؤمنان بر خودشان است؛ به دلیل آنکه خدای متعال فرمود:

«التَّيِّبِ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ»<sup>ح</sup> (1)

پیامبر از مؤمنان به خودشان سزاوارتر است.

نیز، به دلیل این که آن حضرت هم در روز غدیر خطاب به مسلمانان فرمود:

أَلَسْتِ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنفُسِكُمْ؟ قَالُوا: بَلَىٰ. قَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ: آیا من به شما از خودتان سزاوارتر نیستم؟ گفتند: چرا؟ پس فرمود: هر که من مولای اویم ، علی هم مولای اوست. (2)

در کتب بزرگان شیعه و دیوان های آنان، اشعار بسیاری در این موضوع به چشم می خورد؛ مانند دیوان سید رضی مؤلف نهج البلاغه، دیوان سید

ص: 414

1- الأحزاب (33)، آیه 6.

2- النور الساطع، جزء اول، ص 37 (تقسیم الولاية، محل النزاع في الولاية).

اسماعیل جمیری، دیوان شیخ کاظم اُزری، دیوان سید حیدر علی و دیوان دَعِبِلْ خُزاعی که اینان از شعرای بزرگ و معروف شیعه اند. ولی این گفتار مختصر گنجایش ذکر اشعار بیشتر را ندارد.

إن فی ذلك لذكری لمن كان له قلب أو ألقى السمع وهو شهید.

والحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله ، والحمد لله رب العالمين أولاً وآخراً، كما يحب ربنا ويرضى وكما هو أهله وكما ينبغي لكريم وجهه وعزّ جلاله، وصلى الله على محمد وآله أجمعين الطيبين الطاهرين المعصومين والسلام عليهم أجمعين. وقد وقع الفراغ منه بيد مؤلفه الخالص علي بن محمد بن اسماعيل النمازيّ الشاهروديّ رحمهم الله تعالى وعفى عنهم في الدنيا والآخرة في 12 ربيع الأول 1390ق، على هاجره وآله آلاف التحية والسلام.

طبع اول آن در جمادى الأول 1391 ق خاتمه يافت.

ص: 415





## نمايه آيات

آيات

الفاتحة (1)

5... وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ... 280

7... صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ... 342

البقرة (2)

2... ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ... 63

29... خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ... 397

45... وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ... 280

57... وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ... 313, 315

85... أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ... 70

124... إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا... 333

143... لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ... 246

153... يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ... 280

228... وَالْمُطَلَقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنفُسِهِنَّ... 88

233... وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ... 282

246... ابْعَثْ لَنَا مَلَكًا يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ... 97

247-248... قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ... 97

251... فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ... 98

255... هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ... 370

279... فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ... 290

257...اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا...261

ص: 417

2...هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ۚ 370...

7...وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ ۗ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ...35,54,68

26...قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ...96

49...وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ...175,274,331

61...فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ...242,293

64...وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ...249

68...إِنَّ أَوْلَىٰ النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ...88

79-80...مَا كَانَ لِيَشِيرَ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ...\*وَلَا يَأْمُرْكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا...247,248,306

128...لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ...225

132...وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ...288

144...وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ...267,231

179...وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِعَكُمْ عَلَىٰ الْغَيْبِ...57,69

#### النساء(4)

3...وَأِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ...44

5...وَأَرْزُقُوهُمْ فِيهَا...283

41...فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ...233,245

45...وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَلِيًّا وَكَفَىٰ بِاللَّهِ نَصِيرًا...261

54...أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ...85,88,95,105

59...أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...54,67,291,328

75...وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا...258

79... وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا...277،245

80... مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ...314

105... وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا...314

129... وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ...44

166... لَكِنَّ اللَّهَ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ...246

ص: 418

2...وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ...281

15... نُورٌ وَكِتَابٌ مُّبِينٌ...233

35... وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ...387

54... ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ...311

55... إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...54,258,261,291,405,409

56... وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ...291

99... مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ...243

110... وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِأَظْفَارِنَا فَتَنفُخُ...135,175,274

114... خَيْرُ الرَّازِقِينَ...281

116... وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ...307

#### الانعام(6)

8... وَقَالُوا لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكَ...378

9... وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكَ لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ...381

14... قُلْ أَعْيَرَ اللَّهُ اتَّخَذُ وَلِيًّا...257

38... مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ...59,107

50... إِنْ أَتَّبِعْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ...241,326

51... لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ...261

52... مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ...244

59... وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ...58,61,63

61... وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً...تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا...44,311

66...قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ...263،265

75...وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...140،254

102...وَهُوَ عَلِيٌّ كُلِّ شَيْءٍ وَكَيْلٌ...264

ص: 419

103... لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ... 41

107... وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ... 245، 263

الأعراف (7)

4... وَكَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيَاتًا أَوْ هُمْ قَائِلُونَ... 316

63... ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ... 233

73... هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ... 331

107... فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ... 330

143... لَنْ تَرَانِي... 41

156... وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ... 139

158... فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ... 290

160... وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ... 315

188... قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ... 23، 240

الأنفال (8)

1... قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ... 290، 291

13... ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ... 289

17... وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى... 292، 312

22... إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ... 331

24... اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ... 289

41... فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ... 55

التوبة (9)

3... أَنْ اللَّهُ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ... 275

29...فَاتِلُوا الَّذِينَ... وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ... 290، 291

31...اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ... 250

59...وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ... 288

61...وَيَقُولُونَ هُوَ أذُنٌ قُلُّ أذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ... 73

ص: 420



62...وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ...292،290

74...وَمَا تَقْمُوا إِلَّا أَنْ أُغْنَاهُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ...288

91...لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى...289

94...قَدْ تَبَّأْنَا اللَّهَ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ...255،70

101...وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النَّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ...43

105...وَقُلْ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ...291،71،70،54،43

يونس(10)

3...مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ...233

24...أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا...229

39...بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلَمِهِ...382،53

49...قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ...240

61...وَمَا يَعْرُوبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَ...59

62...إِلَّا إِنْ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ...262

63-64...الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ\*لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا...352

هود(11)

6...وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ...63

12...وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ...264

17...أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ...246

18...وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ...247

82...فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا...316

86...وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ...245

2-1... لَرِّتِكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ \* إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا ... 59

6... وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ ... 120

24... بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ ... 233

41...أَمَا أَحَدُكُمْ فَيَسْقِي رَبَّهُ حَمْرًا...249

42...اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ...249

50...ارْجِعْ إِلَيَّ رَبِّكَ...249

64...فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ...245

67...وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِن بَابٍ وَاحِدٍ...386

87...يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِن يُوَسُفَ وَأَخِيهِ...121

94...قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ...121

93...اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَالْقُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا...121

101...رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ...96

الرعد(13)

8...وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ...401

16...قُلْ أَفَاتُخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنفُسِهِ...259

31...وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ...116

33...وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ قُلْ سَمُّوهُمْ ءَأُمٌّ تُتَّبُونَهُ...268

40...فَاتِمَّا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ...243

43...قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ...29,31,35,60,62,63,111,112,246

ابراهيم(14)

28...بَدَلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا...233

الحجر(15)

8...مَا نُنزِّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِذَا مُنْظَرِينَ...378

21...وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ...401

315...60-58...إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ إِلَّا آلَ لُوطٍ...315

ص: 422

النحل(16)

43... فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ...67

53... وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ...125

60... وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى...233,371

89... وَتَزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ...59,107

الاسراء(17)

1... أَسْرَى بِعَبْدِهِ...233

2... أَلَا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكِيلاً...263

9... إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ...47

17... وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا...71

33... جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا...136

45... جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ...353,357

54... مَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلاً...263

85... وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي...359

90-93... وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ...هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا...377

111... وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الدُّلِّ...262,304

الكهف(18)

110... نَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ...74

29... فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِرْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ...253,265

65... فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتِيَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا...120

95... فَأَعْيُونِي بِقُوَّةٍ...281

102...أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي... 259

110...قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ... 255،358،376

ص: 423

مريم(19)

17...فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا...363,357

30...إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا...122

طه(20)

41...وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي...394

الانبياء(21)

23...لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ...380

26-27...عِبَادٌ مُكْرَمُونَ\*لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ...341,190,83

69...قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ...330,176

79...وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُودَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ...330,176

107...رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ...233

الحج(22)

75...اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ...312

المؤمنون(23)

14...فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ...331,282,273,260

النور(24)

12...وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ...77

13...لَوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ...75

35...مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ...233

55...وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...266

الفرقان(25)

1...لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا...233

2...وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ...95

7...وَقَالُوا مَا هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ...381

ص: 424



168... قَالَ إِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِنَ الْقَالِينَ...275

170-171... فَجَبَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ\* إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ...316

216... فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ...275

16-19... وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ <sup>صَلَّى</sup> وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا...104،105

21... لِأَعْدِبْتَهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَذَبَحْتَهُ أَوْ لِيَأْتِيَنِي بِسُلْطَانٍ...117

35... فَنَاطِرَةٌ بِمِ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ...252

38-39... أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا...386

40... قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ...141،108

44... رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي...66

58... وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا <sup>صَلَّى</sup> فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنذِرِينَ...316

65... قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ...303

75... وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ...117،58

82... وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ...251

17... وَتَخْلُقُونَ أَفْكَاءَ...275

31-34... وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ...315

51... أَوْلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَى عَلَيْهِمْ...50

27... وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى...234

30... فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا... 11

السجده (32)

11... قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ... 265،311

الأحزاب (33)

6... النَّبِيِّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ... 406،414

ص: 425

33... إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ البَيْتِ...55

36... وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا...289,290,292

40... وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ...232

44-46... يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ...233

57... إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ...289

سبأ(34)

10-11... وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِيبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ...176,100

12-13... وَلَسْلَيْمَانَ الرِّيحَ غُدُوها شَهْرٌ وَرَوَاحُها شَهْرٌ وَأَسَلْنَا...363,103

فاطر(35)

32... ثُمَّ أَوْرَثْنَا الكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا...117

يس(36)

12... وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ...105,62

الصافات(37)

102... يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ...375

125... أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ...260,282

ص(38)

19-20... وَالطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَهُ أَوَابٌ\* وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ وَ...100

35... رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي...101,55

36-39... فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ...103,102

39... هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ...387

69... مَا كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَأِ الْأَعْلَى إِذْ يُخْتَصِمُونَ...253,70

الزمر(39)

42...اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا... 311

69...وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا... 251

غافر(40)

15...يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ... 362

ص: 426

فصلت(41)

31... نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ...258

الشورى(42)

11... لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ...42

48... فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا إِلَّا نَحْنُ...243

52... وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا...135,360

الزخرف(43)

1-3... حم \*وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ\* إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا...59

55... فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ...313

الدخان(44)

2-3... وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ\* إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ...59,68

الجاثية(45)

29... هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ...65

الاحقاف(46)

9... وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِلَّا مَا يُوْحَىٰ...241,243

11... وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِفْكَ قَدِيمٍ...52,382

محمد(47)

30... وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ...255

الفتح(48)

10... إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ...292,314

الجرات(49)

6...إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا...77

12...وَلَا تَجَسَّسُوا...75

ق(50)

17-18...إِذْ يَتَلَقَى الْمُتَلَقِيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ...379

45...وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ...253

ص: 427

31-33... قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ... 315

58... إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ\* قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا... 282

النجم(53)

3-4... وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ... 326

22... تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَىٰ... 334

القمر(54)

37... لَقَدْ رَاودُوهُ عَنْ صَيْفِهِ فطمسنا أعينهم فذوقوا... 316

الرحمن(5)

7... كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ... 380

7... آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا... 228, 326

8... وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ... 289

المنافقون(63)

8... وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ... 291

الطلاق(65)

2... وَأَشْهِدُوا ذَوِي عَدْلٍ مِنْكُمْ... 51

10-11... قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا\* رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ... 68

الجن(72)

21-23... قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا... 237, 239

26-27... عَالِمِ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا\* إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ... 57, 69, 242, 271, 304, 313

القيامة(75)

22-23...وَجُودَ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ\*إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ...252، 41

ص: 428



الانسان(76)

...2...فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا...300

30...وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ...312

النازعات(79)

...5...فَأَلْمَدَّتْ رِجْلًا مَرًّا...277،276ف379

عبس(80)

...7...وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزْكِي...242

التكوير(81)

29...وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ...341،190

المطففين(83)

...7...كَأَلَا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَارِ لَفِي سِجِّينٍ...336

18...كَأَلَا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ...336

الانفطار(82)

...10...وَإِنْ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ...245

الطارق(86)

...7...يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ...52

الأعلى(87)

...19...صُحُفٍ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى...116

الغاشية(88)

21-22...فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكَّرٌ\*أَسْتَعْلِمُهُمْ بِمُصِيطِرٍ...252

الضحى(93)

5...وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ...125

القدر(97)

1...إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ...68

3-4...وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا\*يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا...202

ص: 429

- پیامبر اکرم صل الله و علیه وآله تبدیل چوب به شمشیر برای زییر...80
- پیامبر اکرم صل الله و علیه وآله خبر دادن از ارتداد زییر در جنگ جمل...80
- حضرت داود علیه السلام سخن گفتن سنگ با ایشان...98
- حضرت داود علیه السلام نرم شدن آهن در دست حضرت...100
- حضرت داود علیه السلام تسبیح گویی کوه ها و پرندگان با ایشان...100
- حضرت سلیمان علیه السلام احضار جنیان و پرندگان و ... به واسطه انگشتری...102
- حضرت سلیمان علیه السلام حرکت بساط سلیمان با او...102،103
- حضرت سلیمان علیه السلام خواندن نماز صبح در شام و نماز ظهر در فارس...102
- حضرت سلیمان علیه السلام اطاعت باد از ایشان...103
- حضرت سلیمان علیه السلام سلطه بر جنیان و شیاطین...103
- حضرت سلیمان علیه السلام دانستن زبان مرغان...104
- پیامبر اکرم صل الله و علیه وآله احصای همه علوم در پیامبر اکرم...105
- امیرالمومنین علیه السلام احصای همه علوم در امیرالمومنین...105،106
- آصف بن برخیا وصی سلیمان علیه السلام احضار تخت بلقیس در یک چشم بر هم زدن...108
- امیرالمومنین علیه السلام دانش هزار کتاب...109
- ائمه علیهم السلام علم ائمه به هزار کتاب...109
- ائمه علیهم السلام علم ائمه به هفتاد و دو حرف اسم اعظم...109
- ائمه علیهم السلام قدرت ائمه بر زنده کردن مردگان...110
- ائمه علیهم السلام قدرت ائمه بر شفای کور مادرزاد...110

ائمه عليهم السلام قدرت ائمه بر شفای پسی... 110

امیرالمومنین علیه السلام حضرت از کوفه دست دراز می کنند و از شام برف می آورند... 110

ص: 430

ائمه عليهم السلام قدرت ائمه بر رفتن به همه جا در یک چشم بر هم زدن...110

ائمه عليهم السلام دارا بودن علم الكتاب...112

اميرالمومنين عليه السلام دارا بودن علم الكتاب...112

ائمه عليهم السلام مواريث انبيا در نزد ائمه...115

حضرت عيسى عليه السلام خبر دادن از اموال مردم در خانه هایشان...120

حضرت يعقوب عليه السلام غيب گویی درباره حضرت يوسف...120،121

حضرت يوسف عليه السلام غيب گویی حضرت...121

حضرت يعقوب عليه السلام استشمام بوی يوسف از راه دور...121

حضرت مريم عليه السلام ترو تازه شدن خرما برای...121

حضرت حضرت عيسى عليه السلام سخن گفتن در نوزادی...122

اميرالمومنين عليه السلام قرائت کردن قران در نوزادی...122

ائمه عليهم السلام علم و کمال همه موجودات در پیامبر اکرم و ائمه...124

ائمه عليهم السلام سلطنت و رياست بر همه کائنات...125

پیامبر اکرم صل الله و عليه وآله شکافتن ماه (شق القمر)...126

اميرالمومنين عليه السلام اطاعت دردها و مرضها از حضرت...127

اميرالمومنين عليه السلام خروج تب به دستور ایشان...127

امام حسن مجتبی عليه السلام بیرون آوردن غسل از سنگ...128

امام حسين عليه السلام خروج تب از بدن...129

پیامبر اکرم صل الله و عليه وآله آمدن درخت نزد پیامبر پیامبر اکرم...133

پیامبر اکرم صل الله و عليه وآله تسبیح سنگ ریزه به دست حضرت...133

پیامبر اکرم صل الله و عليه وآله برگشتن خورشید (ردالشمس)...133

پیامبر اکرم گع سایه افکنندن ابر بر سر حضرت...133

پیامبر اکرم صل الله و علیه وآله نزول طعام و تحفه های آسمانی...133

امام رضا علیه السلام تکلم دیوارها و چوب های مسجد با حضرت...136

امام رضا علیه السلام شهادت فرش زیر پای امام رضا امامت ایشان...136

ص: 431

امام عسکری علیه السلام سخن گفتن حضرت به زبان های مختلف...138

امام رضا علیه السلام سخن گفتن حضرت به زبانهای مختلف...138

ائمہ علیہم السلام فصل الخطاب بودن...138

ائمہ علیہم السلام دنیا همانند نصف گردو در برابر امام...139

ائمہ علیہم السلام علم ائمه همان رحمت واسعه الهی است...139

ائمہ علیہم السلام دنیا در مقابل امام مثل کف دست است...139

ائمہ علیہم السلام دنیا نزد امام مثل ظرف طعام است...140

ائمہ علیہم السلام دیدن ملکوت آسمانها و زمین...140

حضرت عیسی علیه السلام زنده کردن مردگان به اذن خدا...141

حضرت عیسی علیه السلام شفای پیسی و کور مادرزاد...140

حضرت عیسی علیه السلام ساختن پرنده از گِل...141

ائمہ علیہم السلام دانستن 72 حرف از اسم اعظم...142

امام رضا علیه السلام روشنائی دادن دست مبارک...142

حضرت امیرالمومنین علیه السلام صدای سگ دادن معاند به اشاره حضرت...143

امیرالمومنین علیه السلام مسخ نمودن معاندین به سگ...143،144،145

امیرالمومنین علیه السلام تبدیل شدن معاند به کلاغ سیاه و سفید...145

امام سجاد علیه السلام شفای نابینا...147

امام سجاد علیه السلام شفای لال...147

امام سجاد علیه السلام شفای زمین گیر...147

امام سجاد علیه السلام نشان دادن بهشت به ابوخالد کابلی...147

امیرالمومنین و فرزندانشان علیهم السلام اثر خاتم برسنگ ریزه...147

امام سجاد عليه السلام جوان نمودن حبابه والبيه...148

امام صادق عليه السلام شفای لکه سفید پیسی...148

امام رضا عليه السلام جوان نمودن حبابه والبيه...151

ص: 432



- امام حسین علیه السلام سخن گفتن نوزاد به امر حضرت...153
- امام سجاد علیه السلام ناپدید شدن حضرت از بین نگهبانان...155
- امام سجاد علیه السلام باز شدن غل و زنجیر...155
- امام سجاد علیه السلام شفای جنون...156
- امام سجاد علیه السلام خبر غیبی از آمدن بیمار مجنون...156
- امام سجاد علیه السلام حل مشکلات به برکت دو قرص نان...157
- امام صادق علیه السلام نجات رفید با کلام ولایت...159
- امام کاظم علیه السلام شفای زنی که صورت او به پشت برگشته بود...159
- حضرت عسکری علیه السلام توفیق خوابیدن به طرف راست...160
- امام صادق علیه السلام خشک شدن دست...160
- امام جواد علیه السلام شفای ثقل سامعه...161
- امام علی النقی علیه السلام اعطای دانش 73 زبان به ابوهاشم جعفری...161
- پیامبر اکرم صل الله و علیه وآله سخن گفتن سوسمار با حضرت...163
- امام هادی علیه السلام سکوت پرندگان به احترام حضرت...163
- امام هادی علیه السلام آرامش کبک ها در مقابل حضرت...164
- امام کاظم علیه السلام اطاعت مارهای گزنده از امام...164
- امام هادی علیه السلام نجات از شر درندگان و دزدان به برکت انگشتری...165
- امام هادی علیه السلام تبرک جنیان از انگشتری مورد نظر امام...166
- امام هادی علیه السلام اخبار غیبی از وقایع سفر...165،166
- امام هادی علیه السلام یاد دادن نقش انگشتری برای حفظ...165
- امام کاظم علیه السلام تبدیل نقش پرده به شیر درنده...166

امام رضا علیه السلام نزول باران به برکت دعای امام...167

امام رضا علیه السلام خیر از آن که ابرها برای چه مناطقی باران می آورند...167

امام رضا علیه السلام تبدیل نقش پرده به شیر و دریدن حمیدبن مهران...169

امام هادی علیه السلام تبدیل نقش متکا به شیر درنده...170

ص: 433

امام صادق علیه السلام تبدیل نقش به شیر درنده...172

حضرت عیسی علیه السلام زنده کردن مردگان...175

حضرت عیسی علیه السلام شفای بیماری ها...175

حضرت عیسی علیه السلام خبر دادن از کارهای مردم...175

حضرت عیسی علیه السلام داشتن دو حرف اسم اعظم...176

پیامبر اکرم صل الله و علیه وآله زنده کردن گوسفند ابویوب انصاری...178

امامین صادقین علیهم السلام بینا نمودن ابوبصیر...178

پیامبر اکرم صل الله و علیه وآله جلوگیری از اثر زهر گوسفند بریان...179

پیامبر اکرم صل الله و علیه وآله زنده کردن گوسفند...180

پیامبر اکرم صل الله و علیه وآله زنده شدن شش نفر از منافقان به دعای حضرت...180

امیرالمومنین علیه السلام زنده شدن چهار نفر از منافقان به دعای حضرت...180

امام صادق علیه السلام زنده کردن مرده...180

ائمه علیهم السلام زنده کردن با پای مبارک...180

امام رضا علیه السلام خبر از پنهانی...180

امام رضا علیه السلام زنده کردن همسر شخص سوال کننده...181

امام رضا علیه السلام خبر از بودن زن یک سال با شوهرش...181

پیامبر اکرم علیهم السلام زنده کردن مردگان به درخواست قریش...181

پیامبر اکرم صل الله و علیه وآله زنده کردن دخترزنده به گور شده...182

پیامبر اکرم صل الله و علیه وآله آمدن درخت خدمت پیامبر اکرم...183

پیامبر اکرم صل الله و علیه وآله جمع شدن دو درخت برای حضرت...184

پیامبر اکرم صل الله و علیه وآله کنار رفتن درختان با حرکت دست مبارک...184

پیامبر اکرم صل الله و علیه وآله آمدن درخت همراه با تسبیح و تهلیل...185

پیامبر اکرم صل الله و علیه وآله دو قسمت شدن درخت و به هم پیوستن آن...185

پیامبر اکرم صل الله و علیه وآله شهادت درخت به نبوت و رسالت ایشان...185

امیرالمومنین علیه السلام جمع شدن دو درخت برای حضرت...186

ص: 434

- امیرالمومنین علیه السلام نایبنا کردن چشم منافقان...186
- امیرالمومنین علیه السلام اثر نکردن داروی بسیار سمی...187
- امیرالمومنین علیه السلام بلند کردن ساختمان با ستون هایش...187
- پیامبر اکرم صل الله و علیه وآله آمدن درخت به نزد پیامبر اکرم و برگشتن به جای خود...188
- امیرالمومنین علیه السلام ریزش شدن درخت خرما برای حضرت و برگشتن به شکل اول خود...188
- امیرالمومنین علیه السلام سرسبز شدن درخت خرما و آوردن میوه...189
- امام هادی علیه السلام احترام همه اهل مجلس متوکل به حضرت بدون اختیار...191
- امیرالمومنین علیه السلام سبز شدن درخت گلایی به دست مبارک...191
- امیرالمومنین علیه السلام سرسبز شدن درخت انار...192
- امیرالمومنین علیه السلام نرسیدن دست دشمنان حضرت به میوه های درخت انار...192
- امام باقر علیه السلام بار آوردن خرما قرمز و زرد به امر حضرت...193
- امام صادق علیه السلام بار آوردن درخت خرما به دستور حضرت...194
- امام صادق علیه السلام جوشیدن آب سرد از زمین با پای حضرت...194
- امام صادق علیه السلام آوردن رطب تازه از تنه درخت خرما...195
- امام کاظم علیه السلام آمدن درخت به امر حضرت...195
- پیامبر اکرم صل الله و علیه وآله سبز شدن درخت خرما در آن واحد...196
- پیامبر اکرم صل الله و علیه وآله کاشتن هسته خرما و سبز شدن آن ها در آن واحد در رنگ های قرمز و زرد...196
- پیامبر اکرم صل الله و علیه وآله تبدیل چهارصد خرما به خرما زرد در آن واحد...196
- پیامبر اکرم صل الله و علیه وآله کوه ها و سنگ ها و درخت ها بر حضرت...196
- پیامبر اکرم صل الله و علیه وآله حرکت کوه حرا و آرامش آن به امر پیامبر اکرم...197
- پیامبر اکرم صل الله و علیه وآله ملک مأمور کوه ها در اختیار پیامبر اکرم...197

پیامبر اکرم صل الله وعلیه وآله شهادت کوه بر رسالت حضرت... 198

امام صادق علیه السلام آمدن کوه... 199

ص: 435

پیامبر اکرم صل الله و علیه وآله تسبیح گفتن سنگ و سه قسمت شدن آن...199

پیامبر اکرم صل الله و علیه وآله سلام سنگها بر پیامبر اکرم صل الله و علیه وآله...199

امیرالمومنین علیه السلام بیرون آمدن صد شتر از سنگ...199

امیرالمومنین علیه السلام شهادت سنگ ریزه در دستان حضرت...199

امام زمان علیه السلام تبدیل سنگ ریزه به طلا...200

امیرالمومنین علیه السلام تبدیل سنگ به گلابی و سیب...200

امام سجاد علیه السلام چهل سال استفاده از یک گرده نان...200

امام صادق علیه السلام تبدیل کلید به شیر درنده...201

امام جواد علیه السلام شهادت عصا به ولایت و امامت...201

امام جواد علیه السلام خبر از سوال شخص...201

امام صادق علیه السلام جوشیدن آب از چاه خشک...201

امام صادق علیه السلام اطعام از درخت خرما خشک...201

امام صادق علیه السلام ایجاد زلزله با پای مبارک...202

امیرالمومنین علیه السلام قطع شدن زلزله با پای مبارک در زمان ابوبکر...202

زمان عمر...202

امام باقر علیه السلام خارج شدن طلا با پای مبارک از زمین...203

امام باقر علیه السلام آوردن کیسه درهم از اتاق خالی...203

پیامبر اکرم صل الله و علیه وآله تبدیل چوب خشک به شمشیر بران...204

پیامبر اکرم صل الله و علیه وآله تبدیل چوب به شمشیر برای عکاشه در جنگ بدر...204

پیامبر اکرم صل الله و علیه وآله تبدیل چوب به چراغ روشن...204

پیامبر اکرم تا امام سجاد علیه السلام تبدیل سنگ ریزه به یاقوت و نقش خاتم بر آن...204

امام صادق علیه السلام اطاعت زمین و آسمان از حضرت...205

پیامبر اکرم صل الله و علیه وآله سایه افکندن ابر بر سر حضرت...207

پیامبر اکرم صل الله و علیه وآله نشانیدن اصحاب بر بساط و بردن به غار اصحاب کهف...208

ص: 436



- امیرالمومنین علیه السلام اصحاب کهف پاسخ سلام حضرت را دادند...208
- امام کاظم علیه السلام خیر دادن از غیب...209
- امام کاظم علیه السلام رساندن علی بن صالح با ابر...210
- امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف رساندن مرد همدانی به اسدآباد با طی الارض...211
- امام سجاد علیه السلام تبدیل آب به جواهرات...214
- امام سجاد علیه السلام زنده شدن زن به برکت دعای حضرت...215
- امام کاظم علیه السلام تبدیل آب به طلا و درّ گرانها...216
- امام رضا علیه السلام ریختن طلا از میان انگشتان...216
- امام سجاد علیه السلام فرو نشستن طغیان به واسطه انگشتی حضرت...216
- امام صادق علیه السلام زنده شدن زن صفوان به دعای حضرت...217
- امیرالمومنین علیه السلام دستور به ملائکه برای حاضر کردن ابلیس بالسه...218
- امیرالمومنین علیه السلام حضور ملائکه نزد حضرتش...219
- امیرالمومنین علیه السلام خلقت ملائکه از نور مقدس حضرتش...219
- امام رضا علیه السلام ایستادن ملائکه در مقابل حضرت...220
- امام باقر علیه السلام آوردن نامه حضرت توسط جنیان...221
- پیامبر اکرم صل الله و علیه وآله ایمان جمعی جنیان به حضرت...222
- امام سجاد علیه السلام حرکت در چهارده هزار عالم بدون حرکت از جای خود...337
- امام جواد علیه السلام آمدن در یک چشم به هم زدن از مدینه به خراسان...337
- امام سجاد علیه السلام آمدن به کربلا برای دفن شهدا...337
- امام صادق علیه السلام خبر دادن از حال شیعه...339
- امیرالمومنین علیه السلام کشیدن ریش معاویه در شام از کوفه...342

ائمه عليه السلام حضور ائمه در نزد محاضر...347,350

امام کاظم عليه السلام حضور حضرت در تجهیز شیطه در نیشابور...350

امام سجاد عليه السلام سیر در چهارده عالم بدون حرکت از جاهمه مجروحان جنگ بدر ضارب خود را به صورت امیرالمومنین دیده  
بودند...355

ص: 437

- امیرالمومنین علیه السلام در هر آسمان با گروهی از ملائکه نماز می خوانند...355
- امیرالمومنین علیه السلام بدون حرکت از جای اول سایر دشمنان راتعقیب می کرد...355
- امیرالمومنین علیه السلام تعقیب بیست هزار سوار...356
- امیرالمومنین علیه السلام تعقیب هر دسته ای از هفتاد فرقه در جنگ احزاب...356
- حضرت سلیمان جنیان در خدمت حضرت...363
- ائمه هدی علیهم السلام انجام بعضی امور به دست جنیان...364
- جبرئیل علیه السلام به صورت دحیه کلبی...363
- امام سجاد علیه السلام به صورت حضرت باقر علیه السلام درآمد...364
- امام باقر علیه السلام به صورت امام سجاد علیه السلام درآمد...364
- امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف درآمدن حضرت به صورت بعضی سادات و یا دیگران...364
- جناب رشید درآمدن به صورت دوستی از دوستان شامی زیاد بن ابیه...365
- جناب مالک اشتر درآمدن به صورت عمروعاص...366
- جناب مالک اشتر درآمدن به صورت یزید...366
- جناب مالک اشتر درآمدن به صورت معاویه...366
- حضرت عیسی علیه السلام دشمنان، شخصی شبیه حضرت عیسی علیه السلام را کشتند...368
- امام صادق علیه السلام در مجلسی که یونس بن ظبیان وارد می شود به یک صورت اند...368
- امیرالمومنین علیه السلام حضور هم زمان در یک شب در چهل مجلس...368،370
- حضرت جواد علیه السلام خبر دادن از شبهه موجود در ذهن و حل آن...382

• قرآن کریم

• نهج البلاغه

• صحیفه سجادیه

1. ابواب رحمت، نمازی شاهرودی، علی (ت 1405ق). قم: انتشارات بوستان . چاپ اول: 1382ش.

2. إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات. حرعاملی، محمد بن حسن (ت 1104ق). بیروت: موسسه اعلمی، چاپ اول: 1425 ق.

3. الاجتهاد والتقليد (منتهی الاصول). بجنوردی، میرزا حسن (ت 1395ق). قم: کتابفروشی بصیرتی. چاپ دوم.

4. الإحتجاج علی أهل اللجاج، طبرسی، احمد بن علی (ت 588 ق). تحقیق: محمد باقر خراسان . مشهد: نشر مرتضی. چاپ اول: 1403 ق.

5. احقاق الحق وازهاق الباطل، شوشتری، نور الله (ت 1019 ق)، تصحیح و تعلیق: شهاب الدین مرعشی، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی رحمة الله چاپ اول: 1409 ق.

6. الإختصاص، مفید، محمد بن محمد (ت 413 ق)، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم: کنگره شیخ مفید، چاپ اول: 1413ش.

7. إختيار معرفة الرجال (رجال کشی). کشی، محمد بن عمر (ت 460ق). تحقیق: حسن مصطفوی. مشهد: موسسه نشر دانشگاه مشهد، چاپ اول: 1409 ق.

8. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد. مفید، محمد بن محمد (ت 413ق)، تحقیق: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لآحياء التراث. قم: کنگره شیخ مفید، چاپ اول: 1413 ق.

9. ارکان دین، نمازی شاهرودی، علی (ت 1405ق). تهران: سعدی. چاپ اول: 1386ش.
10. اصول دین و وسیلة النجاة. نمازی شاهرودی، علی (ت 1405ق). تحقیق: مرتضی اعدادی خراسانی. مشهد: انتشارات ولایت. چاپ اول: 1394 ش.
11. إعلام الوری بأعلام الهدی، طبرسی، فضل بن حسن (ت 548ق). تهران: دارالکتب الإسلامية. چاپ سوم: 1390ق.
12. الاعلام الهادية الرفیعة في اعتبار الكتب الأربعة المنیعة. نمازی شاهرودی، علی (ت 1405ق). قم: موسسه نشر اسلامی، چاپ دوم: 1428ق.
13. أعیان الشیعة، أمین، سید محسن (ت 1371ق). بیروت: دارالتعارف. چاپ پنجم: 1403ق.
14. إقبال الأعمال. ابن طاووس، علی بن موسی (ت 664ق). تهران: دارالکتب الإسلامية. چاپ دوم: 1409ق.
15. اقرب الموارد في فصیح العربية و الشوارد. شرتونی، سعید (ت 1912 م). قم: کتابخانه آیت الله مرعشی رحمة الله چاپ: 1403ق.
16. النخصال. ابن بابویه، محمد بن علی (ت 381ق). تحقیق: علی اکبر غفاری. قم: موسسه نشر اسلامی، چاپ اول: 1362ش.
17. أمالی الصدوق. ابن بابویه، محمد بن علی (ت 381ق). تهران: نشر کتابچی. چاپ ششم: 1376ش.
18. الأمالی، طوسی، محمد بن حسن (ت 460ق). قم: دار الثقافة. چاپ اول: 1414ق.
19. کتاب الأمالی، مفید، محمد بن محمد (ت 413ق). تحقیق: حسین استادولی و علی اکبر غفاری. قم: کنگره شیخ مفید. چاپ اول: 1413ق.
20. أمامة الکبری و خلافة العظمی، قزوینی، محمد حسن (ت 1339ق). قم: دار المجتبی، چاپ اول: 1427ق.

21. الأمان من أخطار الأسفار و الأزمان. ابن طاووس، علي بن موسى (ت 664 ق). قم: موسسه آل البيت عليهم السلام لاهياء التراث. چاپ اول: 1409 ق.
22. الإنصاف في النص على الأئمة الاثني عشر من آل محمد الأشراف عليهم السلام. بحراني، سيد هاشم (ت 1107 ق)، تحقيق: هاشم رسولي محلاتي. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامي، چاپ دوم: 1378 ق.
23. أنوار التنزيل و أسرار التأويل. بيضاوي، عبدالله بن عمر (ت 791 ق). بيروت: دار إحياء التراث العربي، چاپ اول: 1418 ق.
24. آيات الأئمة. حسيني لاريجاني، سيد محمد علي (ت 1323 ق). مشهد: چاپ سنگي. چاپ: 1316 ق.
25. بحار الأنوار الجامعة لدرر الأخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام. مجلسي، محمد باقر (ت 1110 ق). بيروت: دار إحياء التراث العربي، چاپ دوم: 1403 ق.
26. البرهان في تفسير القرآن. بحراني، سيد هاشم (ت 1107 ق). قم: موسسه بعثت. چاپ اول: 1374 ش.
27. بصائر الدرجات في فضائل آل محمد عليهم السلام. صفار قمي، محمد بن حسن (ت 290 ق). قم: كتابخانه آيت الله مرعشي رحمة الله. چاپ دوم: 1404 ق.
28. التاج الجامع للاصول في أحاديث الرسول. ناصف، منصور علي. بيروت: دار احياء التراث العربي، چاپ سوم: 1381 ق.
29. تاريخ فلسفه و تصوف يا مناظره دكتور با سياح پياده. نمازي شاهرودي، علي (ت 1405 ق). مشهد: انتشارات ولايت. چاپ اول، 1392 ش.
30. تفسير الصافي. فيض كاشاني، ملا محسن (ت 1091 ق). تحقيق: حسين اعلمي، تهران: مكتبة صدر، چاپ دوم: 1415 ق.
31. تفسير العياشي، عياشي، محمد بن مسعود (ت 320 ق). تحقيق: سيد هاشم رسولي. تهران: چاپخانه علميه. چاپ اول: 1380 ق.

32. تفسیر القمی، قمی، علی بن ابراهیم (ت 307 ق). تحقیق: طیب موسوی جزائری. قم: موسسه دار الکتب، چاپ سوم: 1404 ق.
33. تفسیر شریف لاهیجی، لاهیجی، محمد بن علی (ت 1090 ق). مشهد: انتشارات ولایت. چاپ اول، 1390 ش.
34. التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب). رازی، فخرالدین (ت 604 ق). بیروت: دارالاحیاء التراث العربی، چاپ سوم: 1420 ق.
35. تفسیر مجمع البیان فی تفسیر قرآن. طبرسی، فضل بن حسن (ت 848 ق). بیروت: موسسه اعلمی، چاپ اول: 1415 ق.
36. تفسیر نورالثقلین، عروسی حویزی، عبدعلی بن جمعة (ت 1112 ق)، قم: انتشارات اسماعیلیان. چاپ چهارم: 1415 ق.
37. تفصیل وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة، حرعاملی، محمدبن حسن (ت 1104 ق). قم: موسسه آل البیت علیهم السلام لاحیاء التراث. چاپ اول: 1409 ق.
38. تفسیر فرات کوفی، کوفی، فرات بن ابراهیم (ت 307 ق)، تحقیق: محمد کاظم محمودی. تهران، سازمان چاپ و نشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول: 1414 ق.
39. تنبیہ الخواطر ونزهة النواظر (معروف به مجموعه ورام). ورام بن ابی فراس، مسعود بن عیسی (ت 605 ق). قم: مکتبة الفقیه. چاپ اول: 1410 ق.
40. تنبیہات حول المبدأ والمعاد. مروارید، میرزا حسنعلی (ت 1425 ق). مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، چاپ دوم: 1418 ق.
41. تنقیح المقال فی علم الرجال. مامقانی، عبدالله (ت 1351 ق). قم: مؤسسه آل البیت علیهم السلام لاحیاء التراث. چاپ اول: 1431 ق.
42. التوحید. ابن بابویه، محمد بن علی (ت 381 ق)، تحقیق: هاشم حسینی. قم: مؤسسه نشر اسلامی، چاپ اول: 1398 ق.

43. تهذيب الأحكام. طوسی، محمدبن حسن (ت 46ق). تحقیق: حسن موسوی خراسان. تهران: دارالکتب الاسلامیة. چاپ چهارم: 1407ق.
44. جواهر الحسان فی تفسیر القرآن . ثعالبی، محمدبن عبدالرحمن (ت 875ق). بیروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ اول: 1418ق.
45. حجج القرآن . رازی، احمد بن محمد (ت 631ق). بغداد: مکتبة الشرق الجديد.
46. حقایق التأویل فی متشابهة التنزیل، شریف رضی، محمد بن حسن (ت 406ق)، بیروت: دارالمهاجر.
47. حلیة الأولیاء وطبقات الأصفیاء. ابو نعیم، احمد بن عبدالله (ت 43ق). بیروت: دارالکتب العلمیة.
48. الخرائج والجرائح. راوندی، سعیدبن هبة الله (ت 573ق). قم: موسسه امام مهدی عجل الله و تعالی فرجه الشریف. چاپ اول: 1409ق.
49. خصائص الأئمة علیهم السلام (خصائص أميرالمؤمنین علیه السلام). شریف رضی، محمدبن حسین (ت 406ق). تحقیق: محمد هادی امینی. مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی. چاپ اول: 1406ق.
50. الدر المنثور فی تفسیر المأثور. سیوطی، جلال الدین (ت 911ق). قم: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی رحمة الله. چاپ اول: 1404ق.
51. الدرر المکنونة والامامة وصفاته الجامعة. طباطبایی میرجهانی، سید حسن (ت 1413ق). تهران: کتابخانه صدر. چاپ: 1388ق.
52. درسی از ولایت . برقی، ابوالفضل (ت 1370ش). تهران: کتابفروشی شمس . چاپ: 1388ق.
53. دلائل الامامة. طبری، محمد بن جریر (قرن پنجم). قم: موسسه بعثت . چاپ اول: 1413ق.



54. دیوان اشعار. تهرانی، میرزا ابوالفضل (ت 1316 ق). به کوشش: سید جلال‌الدین محدث ارموی. تهران: کتاب فروشی رنگین. چاپ اول: 1369 ق.
55. ریاض العلماء و حیاض الفضلاء. افندی اصطبهانی، میرزا عبدالله (ت 1130 ق). تحقیق: سید احمد حسینی، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی رحمة الله. چاپ: 1401 ق.
56. زاد المسیر فی علم التفسیر ابن جوزی، ابو الفرج عبد الرحمن بن علی (ت 597 ق). بیروت: دارالکتب العربی. چاپ اول: 1422 ق.
57. السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی. ابن ادریس، محمد بن احمد (ت 598 ق). قم: مؤسسه نشر اسلامی، چاپ دوم: 1410 ق.
58. سفینة البحار و مدینة الحکم و الآثار. قمی، عباس (ت 1359 ق). مشهد: انتشارات پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، چاپ اول: 1418 ق.
59. سنن الترمذی. ترمذی، محمد بن عیسی (ت 297 ق). بیروت: دار الفکر. چاپ: 1430 ق.
60. شواهد التنزیل لقواعد التفضیل. حسکانی، عبیدالله بن احمد (ت 504 ق). تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول: 1418 ق.
61. شهاب الأخبار. سبزواری، محمدباقر (ت 1017 ق).
62. صحیح البخاری بخاری، محمد بن اسماعیل (ت 256 ق)، تحقیق: صدقی جمیل العطار، بیروت: دار الفکر. چاپ: 1432 ق.
63. صحیح مسلم. نیشابوری، مسلم (ت 261 ق)، بیروت: دارالفکر. چاپ: 1221 ق.
64. الصحیح من سیرة النبی الأعظم صل الله و علیه وآله. عاملی، سید جعفر مرتضی، قم: دارالحدیث. چاپ اول: 1426 ق.
65. صراط الحق. محسنی، محمد آصف. مشهد: انتشارات ولایت. چاپ اول. 66.
66. الصراط المستقیم إلى مستحقی التقدیم. نباطی عاملی، علی بن محمد (ت 877 ق). نجف: مکتبة المرتضویة. چاپ اول: 1384 ش.

67. عدل الهی، بیابانی اسکویی، محمد. تهران: انتشارات نبا، چاپ دوم: 1391 ش.

68. علل الشرایع. ابن بابویه، محمد بن علی (ت 381 ق). قم: انتشارات داوری. چاپ اول: 1385 ق

69. علم غیب. نمازی شاهرودی، علی (ت 1405 ق). تحقیق: مرتضی اعدادی خراسانی. مشهد: انتشارات ولایت. چاپ اول: 1393 ش.

70. عیون أخبار الرضا عال. ابن بابویه، محمد بن علی (ت 381 ق). تهران: نشر جهان. چاپ اول: 1378 ق.

71. عیون المعجزات. ابن عبد الوهاب، حسین (قرن پنجم). قم: انتشارات داوری. چاپ اول.

72. الغدير في الكتاب والسنة. أمینی، عبدالحسین (ت 1349 ش). قم: مركز الغدير للدراسات الإسلامية. چاپ اول: 1416 ق.

73. فاطمة الزهراء عليها السلام از ولادت تا شهادت. قزوینی، محمد کاظم (ت 1415 ق) مترجم: محمد حسین فریدونی. تهران: نشر آفاق. چاپ دهم: 1393 ش.

76. فرج المهموم في تاريخ علماء النجوم. ابن طاووس، علی بن موسی (ت 664 ق). قم: دارالذخائر. چاپ اول: 1368 ق.

75. فضائل الخمسة من الصحاح الستة. حسینی فیروزآبادی، مرتضی (ت 1368 ش). قم: منشورات ضیاء فیروزآبادی. چاپ اول: 1387 ش.

76. كتاب الغيبة. طوسی، محمد بن حسن (ت 460 ق). تحقیق: عبدالله تهرانی. قم: دارالمعارف الإسلامية، چاپ اول: 1411 ق.

77. كتاب الغيبة. نعمانی، محمد بن ابراهیم (ت 360 ق). تهران: انتشارات صدوق. چاپ اول: 1379 ق.

78. كتاب المكاسب. انصاری، شیخ مرتضی (ت 1281 ق). قم: مجمع فکر اسلامی، چاپ سوم: 1420 ق.

79. کتاب المکاسب والبیع. نایینی آملی، محمدتقی (ت 1355ق). قم: مؤسسه نشر اسلامی .
80. کتاب قواعد الاسلام در بیان دین سیدالانام، عرب باغی، سید حسین (ت 1329ق). ارومیه: انتشارات حقیری. چاپ سوم: 1388 ق.
81. کتاب من لایحضره الفقیه . ابن بابویه، محمد بن علی (ت 381 ق). تحقیق: علی اکبر غفاری، قم: مؤسسه نشر اسلامی، چاپ دوم: 1413 ق.
82. کمال الدین و تمام النعمة . ابن بابویه، محمد بن علی (ت 381 ق). تحقیق: علی اکبر غفاری. تهران: انتشارات اسلامی، چاپ دوم: 1395 ق.
83. کنزالفوائد، کراچکی، محمد بن علی (ت 449 ق)، تحقیق: عبدالله نعمة . قم: دارالذخائر. چاپ اول: 1410 ق.
84. کامل الزیارات. ابن قولویه، جعفر بن محمد (ت 367 ق)، تحقیق: عبدالحسین امینی. نجف: دار المرتضویه . چاپ اول: 1356 ش.
85. کتاب الطهارة . انصاری، شیخ مرتضی (ت 1281 ق). قم: مجمع فکر اسلامی، چاپ اول: 1415 ق.
86. کشف الغمة في معرفة الأئمة عليهم السلام. اربلی، علی بن عیسی (ت 692 ق). تحقیق: هاشم رسولی محلاتی. تبریز: انتشارات بنی هاشم. چاپ اول: 1381 ق.
87. الکشکول . شیخ بهائی، محمدبن حسن (ت 1031 ق). قم: چاپخانه دارالعلم.
88. کفایة الأثر في النص على الأئمة الإثني عشر عليهم السلام. خزاز رازی، علی بن محمد (قرن چهارم). تحقیق: عبد اللطیف حسینی کوه کمری. قم: انتشارات بیدار. چاپ: 1401 ق.
89. کفایة الموحدين . طبرسی نوری، سیداسماعیل (ت 1317 ق). تهران: انتشارات علمیه اسلامیة.

90. كمال الدين وتمام النعمة. ابن بابويه، محمد بن علي (ت 381 ق). تهران: اسلامي، چاپ دوم: 1395 ق.
91. لسان العرب. ابن منظور، محمد بن مكرم (ت 711 ق). بيروت: دار الفكر و دارالصادر. چاپ سوم: 1414 ق.
92. مشابه القرآن ومختلفه . ابن شهر آشوب، محمد بن علي (ت 588 ق). قم: انتشارات ديدار، چاپ اول: 1369 ق.
93. مجمع البحرين. طريحي، فخر الدين بن محمد (ت 1085 ق). تحقيق: سيداحمد حسيني. تهران: انتشارات مرتضوى، چاپ سوم: 1375 ش.
94. المحاسن. برقي، احمد بن محمد بن خالد (ت 280 ق)، قم: دارالكتب الاسلاميه. چاپ دوم: 1371 ق.
95. محاضرات في الاعتقادات . ميلاني، سيد علي، قم: مركز ابحاث العقائديه . چاپ اول: 1421 ق.
96. مختصر البصائر. حلي، حسن بن سليمان (قرن هشتم). تحقيق: مشتاق مظفر. قم: موسسه نشر اسلامي. چاپ اول: 1421 ق.
97. محمد و علي وبنوه الأوصياء. عسكري، نجم الدين (ت 1353 ش). نجف: مطبعة الآداب.
98. مدارك العروة . بيارجمندی خراساني، يوسف (ت 1394 ق). نجف: مطبعة نعمان. چاپ: 1381 ق.
99. مدينة معاجز الأئمة الاثني عشر و دلائل الحجج على البشر. بحراني، سيد هاشم (ت 1107 ق). قم: موسسه معارف اسلامي، چاپ اول: 1413 ق.
100. مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول صل الله و عليه وآله . مجلسي، محمدباقر (ت 1110 ق). تحقيق: سيد هاشم رسولي. تهران: دارالكتب الاسلاميه. چاپ دوم: 1404 ق.

101. مستدرک سفینة البحار. نمازی شاهرودی، علی (ت 1405ق). قم: مؤسسه نشر اسلامی، چاپ دوم: 1427 ق.
102. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل. نوری طبرسی، میرزا حسین (ت 1320ق). قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام لاحیاء التراث. چاپ اول: 1408 ق.
103. مصباح الفقیه. همدانی، رضا (1322ق). قم: مؤسسه جعفریة لاحیاء التراث. چاپ اول: 1417 ق.
104. مصباح الهدی. اصفهانی، میرزا مهدی (ت 1365ق). قم: بوستان کتاب. چاپ اول: 1387 ش.
105. المصباح الکفعمی (جنة الأمان الواقیة و جنة الإیمان الباقیة)، کفعمی، ابراهیم بن علی (ت 905ق). قم: انتشارات رضی، چاپ دوم: 1405 ق.
106. مع الأنبياء في القرآن الكريم. طباره، عفيف عبدالفتاح، بيروت: دار الكتب.
107. معاني الأخبار. ابن بابويه، محمد بن علی (ت 381 ق). تحقیق: علی اکبر الغفاری، قم: مؤسسه نشر اسلامی، چاپ اول: 1403 ق.
108. معجم الرجال الحديث وتفصيل طبقات الروات. خوئی، سید ابوالقاسم (ت 1413ق). قم: مرکز النشر الثقافة الاسلامیة، چاپ پنجم: 1413 ق.
109. معجم مقایس اللغة. ابن فارس، احمد بن فارس (ت 395ق). تحقیق: عبدالسلام محمد هارون. قم: مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ اول: 1404 ق.
110. معرفت امام. بیابانی اسکویی، محمد. تهران: انتشارات نبأ. چاپ اول: 1387 ش.
111. مفتاح الكتب الأربعة. موسوی دهرخی اصفهانی، سید محمود (ت 1350ق). قم: انتشارات بدرالدجی، چاپ دوم: 1430 ق.
112. مقام قرآن و عترت. نمازی شاهروی، علی (ت 14.5 ق). تحقیق: غلام حسن نجف زاده. مشهد: انتشارات ولایت، چاپ اول: 1394 ش.

113. مناقب آل ابی طالب علیه السلام . ابن شهر آشوب، محمد بن علی (ت 588 ق). قم: انتشارات علامه. چاپ اول: 1379 ش.
116. مناهج البیان فی تفسیر القرآن. ملکی، محمد باقر (ت 1419 ق). تهران: انتشارات نبأ. چاپ اول: 1434 ق.
115. منتهی الآمال. قمی، عباس (ت 1359 ق). قم: انتشارات هجرت. چاپ دهم: 1376 ش.
116. منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه، خوئی، میرزا حبیب الله (ت 1324 ق). تهران: انتشارات اسلامیة. چاپ اول، 1386 ش.
117. منهاج النجاة، فیض کاشانی، ملا محسن (ت 1091 ق)، تهران: موسسه بعثت. چاپ اول: 1407 ق.
118. نور الأنوار فی بدو الخلقة. نمازی شاهرودی، علی (ت 1405 ق). مشهد: چاپخانه خراسان، چاپ دوم: 1351 ش.
119. النور الساطع فی الفقه النافع. کاشف الغطاء، شیخ علی (ت 1253 ق). نجف: مطبعة الآداب. چاپ: 1383 ق.
120. نهج الحق وکشف الصدق. حلی، حسن بن یوسف (ت 726 ق). بیروت: دار الکتب اللبنانی. چاپ اول: 1982 م.
121. الوافی فیض کاشانی، ملا محسن (ت 1091 ق). اصفهان: کتابخانه امیرالمومنین علیه السلام . چاپ اول: 1406 ق.
122. هداية الطالبین، کاشانی، ملا محمد تقی (ت 1321 ق). انتشارات: کارخانه آقا میرزا محمدباقر طهرانی. چاپ: 1286 ق.



\* اثبات الولاية

العلامة الحاج الشيخ علي النمازي الشاهرودي رحمة الله عليه

ترجمة: السيد محمد جعفر المدرسي

تحقيق: الشيخ مرتضى الأعدادي الخراساني

دار الولاية للنشر

1441-1399

ص: 451



بسم الله الرحمن الرحيم

كتاب «إثبات ولاية» من الكتب القيمة للعلامة النمازي قدس سرّه وقد اتبع المؤلف في طريقته ومشربه المعارفي، مسلك استاذة الكبير المرحوم الميرزا مهدي الأصفهاني؛ في أن معارف القرآن وأهل البيت عليهم السلام، إنما هي الطريق الوحيد لنيل الحقائق. وقد تمسك خلال المباحث بتعاليم الوحي وجعل أحاديث العترة الطاهرة المحور الأساس لبحثه.

يتضمن الكتاب ثلاثة أقسام؛ الأول من سبعة فصول، في تبين وجوب اتباع ولاية الولي المعصوم، وفي أفضلية أهل البيت عليهم السلام على سائر الخلق، وضرورة كونهم واجدين لعلم الغيب وللعصمة، وأن جميع الأنبياء السابقين كانوا تحت أمر النبي الخاتم وأوصيائه عليهم السلام.

القسم الثاني في تبين الأبعاد للولاية التكوينية، وهو يشتمل على أربعة عشر فصلاً، يتعرض خلالها استناداً إلى الآيات والأحاديث إلى أبعاد الولاية التكوينية للنبي والأئمة صلوات الله عليهم.

القسم الأخير في ردّ الشبهات التي أقيمت على نفي الولاية التكوينية .

-----

دارالولاية للنشر

إيران، المشهد المقدس، السوق الكبير

هاتف: 00989151162907 - 00989151576003

ص: 452

The precious treatise resting on your palm dives in an important topic established through the teachings of Islam. As the author walks into the footsteps of his teacher, Mirza Mahdi Esfahani, in providing that the only dependable means to successfully reaching truth is the Noble Quran and Sublime Hadith of Ahlulbayt, he established his research upon these two invaluable gems. The book is divided into 3 chapters; The first deals with the fact that following the divinely appointed Imams is an obligation upon all people, and that the Ahlulbayt are the greatest and most-esteemed among mankind, and that they possessed both qualities; Infallibility and Knowledge of The Unseen. In addition he makes reference to traditions stating that all prophets were compelled to obey Allah's beloved messenger; Prophet Mohammad and his holy progeny

The second chapter discusses the different aspects of the authoritative position for Ahlulbayt. The final chapter in refutation to the arguments held against the universal authority for Ahlulbayt

The publisher Velayat publishers Address: Iran, Mashhad, central bazaar, Velayat publisher.

Tel:00989151576003-00989151162907

Establishing The Authoritative

Position of Ahlulbayt

Ayatollah Shaikh Ali Namazi Shahroudi

Auditing and Assessment: Shaikh Mortaza Adadi khorasani

ولایت

velayat Publishers

2020\_1441

ص: 454

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

«ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ»

يُعد العلم والمعرفة أفضل وأكبر النعم الإلهية المهداة لعباد الله الصالحين لأنه بالعلم يُعينهم الله على عبوديته وبه يخضعون له، وهو من أكبر النعم التي بها يفتخرون في حياتهم الدنيا.

والعلماء الربانيون والعرفاء الإلهيون هم من يستضيئون بهدي الأنبياء والأئمة عليهم السلام ولا يشعرون بالتعب أو الملل أبداً في سلوك هذا الطريق. طريق العلم والعمل، ويتجنبون الطرق الأخرى التي لا تنتهي بهم إلى نيل معارف الأئمة عليهم السلام.

تهدف هذه المؤسسة التي تأسست بدافع إحياء آثار هذه الثلة المخلصة التي تحملت على عاتقها مهمة الدفاع عن معارف الوحي والعلوم الإلهية الأصيلة إلى نشر هذا الفكر عبر الوسائل العصرية المتاحة ومن الله التوفيق.

عالم آل محمد

مؤسسة عالم آل محمد (عليهم السلام) المعارفية

info@alemalmohammad.com

ص: 455

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

«ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ»

Call on to the way of your lord with wisdom and good preaching Knowledge is arguably God's most precious blessing given to humanity, with which they can understand, worship, and submit to the Almighty's commandments. It is indeed the greatest of His gifts for both in this life and the afterlife. And those with divine understanding are the true inheritors of the prophets and their successors. Those are the people of wisdom who stop at nothing in carrying on their endeavor in seeking knowledge from its one and only source; the messengers of Allah. This institution, was founded on the revival and republishing the canons and original works of the scholars who gave their life in supporting the foundations of the religion and the .teachings of the holy prophet and his immaculate household. We ask Allah to guide us in this holy path

عالم آل محمد

مؤسسة عالم آل محمد (عليهم السلام) المعرفية

info@alemalmohammad.com

ص: 456

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر/ 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

